

❖ **طبیعی‌سازی هژمونی در سیاست خارجی ایالات متحده: تحلیل گفتمان روایت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه پس از جنگ سرد**

حسین سلیمی، سید رضا تقوی نژاد

❖ **پیامدهای پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین بر اوراسیا و ایران؛ آسیب‌شناسی با رویکرد نظریه سناریوها**

پرویز دلیرپور، محسن نصر اصفهانی

❖ **واکاوی راهبردی دیجیتالی‌سازی دیپلماسی عمومی؛ تحلیل تطبیقی سفارتخانه مجازی و دیپلماسی توییتری ایالات متحده در**

قبال ایران و الزامات آن برای جمهوری اسلامی ایران

حسین زینلیان بروجنی، محمدعلی بصیری، فاطمه شایان

❖ **نوآوری راهبردی الزام سیاست خارجی انطباقی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده**

محمدرضا فرجی

❖ **ارمنستان به‌عنوان عرصه‌ای برای رقابت منطقه‌ای؛ تحلیلی بر منافع متعارض ایران و آذربایجان با تکیه بر موازنه تهدید**

امید عزیزیان، بهرام نصراله‌ی زاده

❖ **واکاوی گفتمانی و هویتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو سند چشم‌انداز ۱۴۰۴**

زهره کرانی

❖ **اتحادیه عرب؛ تداوم ناتوانی ساختاری**

جواد شعراف

❖ **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بالکان و اروپای شرقی؛ تحلیل سازه‌نگارانه قدرت نرم و فرصت‌های ژئوپلیتیکی**

محمد سمیعی، سعید بنی‌هاشمی آل آقا، محمدهادی واعظ مهدوی

فصلنامه علمی - پژوهشی

روابط خارجی

۶۹

سال هجدهم - شماره اول - پیاپی شصت و نهم - بهار ۱۴۰۵

اعضای هیئت تحریریه

دکتر فرهاد قاسمی
دکتر جلال دهقانی فیروزآبادی
دکتر جمشید ممتاز
دکتر حسین سلیمی
دکتر محمدکاظم سجادیپور
دکتر نسرین مصفا
دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی
دکتر محمدرضا مجیدی
دکتر بهادر امینیان
دکتر مصطفی اسماعیلی
دکتر رحیم بایزیدی
دکتر اصغر افتخاری

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی:

Prof. Vitaly Naumkin
Prof Enayatollah Yazdani

Prof. Maia Kapanadze
Prof. Mohiaddin Mesbahi

نشانی: تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان سهروردی شمالی، کوچه تقوی، پلاک ۴۶

کدپستی: ۱۵۶۸۶۱۳۵۱۳ تلفن: ۸۸۴۶۱۲۱۰

پست الکترونیک: frqjournal@gmail.com

وبسایت: <http://frqjournal.csr.ir>

قیمت: ۱,۵۰۰,۰۰۰ ریال

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۹۰/۲۵۵۹۵ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۴ هیئت نظارت بر مطبوعات منتشر می‌شود.

به استناد نامه شماره ۳۵۱۱/۱۸/۲ مورخ ۹۲/۰۳/۱۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری فصلنامه روابط خارجی دارای مرتبه علمی-پژوهشی است.

فصلنامه روابط خارجی در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی علوم جهان

www.sid.ir

مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

www.magiran.com

بانک اطلاعات نشریات کشور

www.csr.ir

پژوهشکده تحقیقات راهبردی

www.ensani.ir

پرتال جامع علوم انسانی

www.civilica.com

مرجع دانش

www.noomags.ir

پایگاه مجلات تخصصی نور

فصلنامه علمی - پژوهشی



پژوهشکده تحقیقات راهبردی

صاحب امتیاز

پژوهشکده تحقیقات راهبردی
مجمع تشخیص مصلحت نظام

مدیر مسئول

دکتر محمدرضا مجیدی

سرمدیر

دکتر محمدرضا مجیدی

جانشین سرمدیر

دکتر مصطفی اسماعیلی

مدیر اجرایی

دکتر رحیم بایزیدی

ویراستاری و صفحه‌آرایی

شرکت خدمات نشر تغییر

شاپا: ۲۰۰۸-۵۴۱۹

شاپای الکترونیک: ۲۵۸۸-۶۵۴۱

تیراژ چاپی: ۱۵۰ نسخه

انتشارات

پژوهشکده تحقیقات راهبردی

اهداف فصلنامه

۱. اشاعه و توسعه ادبیات مطالعات راهبردی و سیاست‌گذاری در میان محققان و پژوهشگران سیاست خارجی و روابط بین‌الملل؛
۲. گسترش تحقیقات و مطالعات روابط خارجی با رویکرد کاربردی و سیاست‌گذاری؛
۳. ارتقای دانش سیاسی و راهبردی در حوزه روابط بین‌الملل؛
۴. ارائه دیدگاه‌ها و چهارچوب‌های مفهومی و نظری نوین برای تحلیل مسائل و امور بین‌الملل.

راهنمای تدوین مقاله و شرایط پذیرش آن در فصلنامه روابط خارجی

فصلنامه روابط خارجی به‌منظور ایجاد زمینه برای انتشار مقالات علمی-پژوهشی در حوزه مسائل روابط خارجی، پژوهش‌های جدید این حوزه را منتشر می‌کند. مقاله پس از دریافت، نخست در هیئت تحریریه فصلنامه بررسی و ارزیابی می‌شود و در صورت داشتن شرایط، برای داوران ارسال می‌گردد تا به صورت دوسوکور مقاله را ارزیابی کنند. داوران علاوه بر اعلام نظر اصلی مبنی بر پذیرش، پذیرش به شرط اصلاحات و یا عدم پذیرش، برای هر مقاله امتیازی را از ۰ تا ۱۰۰ در نظر می‌گیرند. در نهایت، هیئت تحریریه فصلنامه پس از وصول دیدگاه‌های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده، در مورد انتشار یا عدم انتشار مقاله تصمیم می‌گیرند.

الف. شرایط علمی مقالات

۱. مقاله باید دارای اصالت و نوآوری (Original Research) بوده و حاصل کاوش‌های نویسنده یا نویسندگان باشد؛
۲. در نگارش مقاله باید بی‌طرفی و روش تحقیق علمی رعایت شود؛
۳. نویسندگان موظف‌اند از منابع معتبر و اصیل در پژوهش استفاده کنند.

ب. شرایط نگارش

- ❖ مقاله باید از جهت نگارش، ساختاری محکم و استوار داشته باشد و اصول فصاحت و بلاغت در آن رعایت شود.
- ❖ عنوان مقاله باید کوتاه، گویا و علمی باشد.
- ❖ نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی، وابستگی سازمانی، پست الکترونیکی (Email) و کد اراکید ذکر شود.
- ❖ ذکر شماره تلفن مسئول مکاتبات در وبسایت فصلنامه الزامی است.
- ❖ چکیده فارسی بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ کلمه باشد.
- ❖ کلیدواژه‌ها بین ۳ تا ۷ واژه الزامی است.
- ❖ مقاله باید دارای مقدمه روشن و دقیق باشد چنانکه خواننده را برای ورود به مبحث اصلی آماده سازد.
- ❖ با توجه به تأکید فصلنامه بر نوآوری، بیان پیشینه تحقیق و نوآوری پژوهش از شرایط مقاله است.
- ❖ در متن اصلی مقاله باید موضوع به‌طور روشن توضیح داده شود.

- ❖ نویسندگان موظف‌اند علاوه بر چکیده کوتاه انگلیسی (۱۵۰ تا ۳۰۰ کلمه) و کلیدواژه‌های انگلیسی، چکیده مبسوط انگلیسی (بین ۸۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه) را نیز بر اساس پیش‌نویس ارائه شده در صفحه اصلی فصلنامه، ارائه دهند.
- ❖ نام نویسنده یا نویسندگان، درجه علمی، وابستگی سازمانی، پست الکترونیکی و کد ارکید به زبان انگلیسی باید ذکر شود.
- ❖ ارجاع دهی مقاله باید براساس استاندارد APA 7 باشد. فصلنامه جهت تسهیل ارسال مقالات، در مرحله دریافت مقالات، تمامی استانداردهای ارجاع‌دهی را مورد پذیرش قرار می‌دهد، اما بدیهی است که در صورت پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده موظف است در مرحله نهایی، استاندارد ارجاع‌دهی فصلنامه (APA 7) را رعایت نماید.
- ❖ حجم استاندارد مقالات ارسال شده به نشریه بین ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ کلمه است. مقالاتی که چهارچوب مفهومی یا نظری جدیدی را ارائه داده‌اند، می‌توانند تا ۱۲۰۰۰ کلمه حجم داشته باشند.
- ❖ تمامی مقالات باید از طریق وبسایت رسمی فصلنامه ارسال شوند و نشریه هیچ‌گونه مسئولیتی برای بررسی مقالات ارسال شده از مسیرهای دیگر ندارد.
- ❖ اسامی خاص و اصطلاحات غیرفارسی و ترکیبات خارجی در اولین اشاره در متن باید معادل خارجی آن‌ها در پاورقی ذکر شود.
- ❖ مقالات ارسالی تنها با درخواست نویسنده مسئول و در صورت موافقت هیئت تحریریه برگردانده می‌شوند.
- ❖ مقاله نباید در هیچ نشریه، کتاب و یا پایگاه دیگری ارائه شده باشد.

روابط خارجی

سال هجدهم - شماره اول - پیاپی ۶۹ - بهار ۱۴۰۵

فهرست مقالات

- طبیعی سازی هژمونی در سیاست خارجی ایالات متحده: تحلیل گفتمان روایت های دموکرات و جمهوری خواه پس از جنگ سرد
حسین سلیمی، سید رضا تقوی نژاد..... ۷
- پیامدهای پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین بر اوراسیا و ایران؛ آسیب شناسی با رویکرد نظریه سناریوها
پرویز دلیرپور، محسن نصر اصفهانی..... ۳۷
- واکاوی راهبردی دیجیتالی سازی دیپلماسی عمومی؛ تحلیل تطبیقی سفارت خانه مجازی و دیپلماسی توییتری ایالات متحده در قبال ایران و الزامات آن برای جمهوری اسلامی ایران
حسین زینلیان بروجنی، محمدعلی بصیری، فاطمه شایان..... ۶۳
- نوآوری راهبردی الزام سیاست خارجی انطباقی در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده
محمد رضا فرجی..... ۹۱
- ارمنستان به عنوان عرصه ای برای رقابت منطقه ای: تحلیلی بر منافع متعارض ایران و آذربایجان با تکیه بر موازنه تهدید
امید عزیزیان، بهرام نصرالهی زاده..... ۱۲۷
- واکاوی گفتمانی و هویتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو سند چشم انداز ۱۴۰۴
زهرا کرانی..... ۱۶۳
- اتحادیه عرب؛ تداوم ناتوانی ساختاری
جواد شعرفاف..... ۱۹۳
- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بالکان و اروپای شرقی: تحلیل سازه انگارانه قدرت نرم و فرصت های ژئوپلیتیکی
محمد سمیعی، سعید بنی هاشمی آل آقا، محمدهادی واعظ مهدوی..... ۲۲۳



The Naturalization of Hegemony in U.S. Foreign Policy: A Discourse Analysis of Democratic and Republican Narratives in the Post-Cold War Era

Hossein Salimi ¹

Seyed Reza Taghavinejad ²

1. Professor, International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
Email: hoseinsalimi@yahoo.com

2. PhD Student, International Relations, University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran (Corresponding Author)
Email: srt1370@gmail.com

Abstract

This article examines how U.S. hegemony in the post-Cold War era has been discursively naturalized across Democratic and Republican foreign policy narratives. Drawing on Neo-Gramscian theory and Norman Fairclough's Critical Discourse Analysis, the study analyzes National Security Strategies and selected presidential speeches from the Clinton, George W. Bush, Obama, Trump, and Biden administrations. It argues that U.S. hegemonic discourse operates through three interrelated pillars: liberalism/globalization, American exceptionalism, and threat/enemy construction. These pillars respectively naturalize the structure of U.S.-led order, the actor of hegemony, and the actions taken in its name. The findings show that partisan differences do not necessarily indicate a rupture in the hegemonic project; rather, they represent tactical variations in its reproduction. Democrats tend to emphasize multilateralism, institutional legitimacy, and shared responsibility, while Republicans more often stress moral clarity, strength, and sovereignty. Despite these differences, both narratives contribute to presenting U.S. leadership as necessary, legitimate, and self-evident.

Keywords: Naturalization, Hegemony, Critical Discourse Analysis (CDA), U.S. Foreign Policy, Ideology, Discursive Mechanisms, Norman Fairclough, Neo-Gramscian

Extended Abstract

Introduction

The end of the Cold War and the collapse of the Soviet Union placed the United States in an unprecedented position of global dominance. Mainstream International Relations theories have often explained this moment through material factors such as military superiority, economic capacity, institutional influence, and technological advantage. Although these elements are essential, they do not fully explain how the U.S.-led order has remained legitimate, adaptable, and widely accepted across different administrations and changing global conditions.

This article addresses the problem of consent in the reproduction of hegemony. Material power can explain coercion, but it cannot sufficiently explain why a hierarchical international order is presented and accepted as normal, necessary, or beneficial. From a Gramscian perspective, hegemony is not merely domination; it is a form of leadership that becomes embedded in common sense. Accordingly, this study examines how U.S. foreign policy discourse transforms historically contingent political choices into apparently natural realities. The central analytical focus is naturalization, understood through Fairclough's Critical Discourse Analysis as the ideological process through which power relations are depoliticized and represented as neutral, inevitable, and self-evident.

Research Question

The main research question is: How do ideological-discursive mechanisms function to naturalize U.S. hegemonic foreign policy in the post-Cold War era?

This question is examined through two subsidiary questions:

1. What are the core ideological pillars of U.S. hegemonic discourse, and how do they contribute to the naturalization of U.S. dominance?
2. How do Democratic and Republican administrations articulate these pillars differently while reproducing the same broader hegemonic project?

Research Hypothesis

The article argues that U.S. hegemony is naturalized through three interrelated ideological-discursive pillars: liberalism/globalization, American exceptionalism, and threat/enemy construction. These pillars respectively naturalize the structure of hegemony, the actor of hegemony, and the actions of hegemony. Liberalism and globalization present the U.S.-led international order as universal and inevitable; American exceptionalism presents U.S. leadership as indispensable; and threat construction presents coercive policies as necessary responses to danger. The article further hypothesizes that partisan differences between Democratic and Republican administrations do not indicate the collapse of hegemony, but rather demonstrate its adaptation through competing discursive strategies.

Methodology and Theoretical Framework

This study employs a qualitative, theory-driven thematic analysis. The theoretical framework combines Neo-Gramscian theory with Norman Fairclough's Critical

Discourse Analysis. The Neo-Gramscian approach, especially the works of Robert Cox and Stephen Gill, is used to conceptualize hegemony as a combination of material capabilities, institutions, and ideas. It also helps identify the ideological content of U.S. hegemony, particularly liberal internationalism, market-oriented globalization, American exceptionalism, and security-centered narratives of threat.

Fairclough's CDA provides the analytical lens for examining how these ideological contents operate discursively. In this framework, ideology is understood as meaning in the service of power, and hegemony is viewed as an unstable and contested equilibrium. The concept of naturalization is central because it explains how political projects are transformed into common sense. The data corpus consists mainly of the National Security Strategies of post-Cold War U.S. administrations—Clinton, George W. Bush, Obama, Trump, and Biden—supplemented by selected presidential speeches and official foreign policy statements. The analysis identifies the textual manifestations of the three ideological pillars and examines how they contribute to the normalization of U.S. global leadership.

Results and Discussion

The findings indicate that the three ideological pillars operate together to naturalize different dimensions of U.S. hegemony.

First, liberalism and globalization naturalize the structure of the U.S.-led order. Across different administrations, institutions and arrangements such as the WTO, IMF, NATO, and the “rules-based international order” are represented not as historically specific political projects, but as neutral and universal mechanisms for peace, prosperity, and stability. Democratic administrations often articulate this discourse through multilateralism, cooperation, interdependence, and democracy promotion. Republican administrations more frequently connect it to freedom, market openness, security, and strategic leadership. Despite these differences, both versions present the U.S.-led order as the natural framework of global stability and thereby depoliticize its power relations.

Second, American exceptionalism naturalizes the actor of hegemony. U.S. leadership is rarely represented as the interest of one state among others; rather, it is framed as a responsibility, mission, or necessity derived from America's unique identity. Democratic administrations tend to emphasize reluctant leadership, international responsibility, and the defense of universal values. Republican administrations, particularly under George W. Bush, articulate exceptionalism through moral clarity, freedom, and the transformative role of American power. Trump's discourse modifies this pattern by stressing sovereignty, strength, and national advantage, yet it still presupposes a privileged U.S. position in defining legitimate order. Thus, different versions of exceptionalism continue to make U.S. leadership appear necessary and distinctive.

Third, threat and enemy construction naturalizes the actions of hegemony. Policies such as military intervention, sanctions, containment, deterrence, and alliance expansion are framed as defensive responses to danger rather than as political choices. In the Clinton era, threats were constructed around rogue states,

weapons proliferation, and transnational instability. Under George W. Bush, threat discourse was moralized through terrorism, the “axis of evil,” and the struggle between freedom and tyranny. Obama’s discourse shifted toward failed states, terrorist networks, and targeted security governance. Under Biden, China and Russia are increasingly represented as systemic and strategic challengers to the international order. These changing threat narratives adapt U.S. security discourse to new contexts while preserving the assumption that American action is necessary, defensive, and stabilizing.

The comparison of Democratic and Republican narratives shows that partisan differences should not be understood simply as contradictions. Rather, they represent different articulations of the same hegemonic project. Democrats tend to naturalize hegemony through multilateralism, legal-institutional language, and shared responsibility, while Republicans more often rely on moral binaries, military strength, sovereignty, and national resolve. Yet both reproduce the assumption that U.S. leadership is indispensable to global order.

Conclusion

This article concludes that the persistence of U.S. hegemony in the post-Cold War era is not only a result of material power, but also a discursive achievement. Liberalism/globalization, American exceptionalism, and threat construction work together to naturalize the structure, actor, and actions of U.S. hegemony. They present the U.S.-led order as universal, American leadership as necessary, and coercive policies as unavoidable responses to danger.

By bridging Neo-Gramscian theory and Faircloughian CDA, the study shows how hegemonic ideology operates not only through explicit justification but also through the production of common sense. The discursive differences between Democratic and Republican administrations are therefore best understood as tactical variations within a broader hegemonic continuity. In this sense, discursive struggle does not necessarily indicate hegemonic decline; it can also function as a mechanism through which hegemony adapts, renews itself, and maintains legitimacy.

طبیعی سازی هژمونی در سیاست خارجی ایالات متحده: تحلیل گفتمان روایت‌های دموکرات و جمهوری خواه پس از جنگ سرد

حسین سلیمی^۱  سید رضا تقوی نژاد^۲ 

۱. استاد گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران، ایران
Email: hoseinsalimi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)
Email: srt1370@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی چگونگی طبیعی سازی هژمونی در گفتمان سیاست خارجی ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد می‌پردازد. از همین رو، پژوهش با بهره‌گیری از چهارچوبی تلفیقی ساختار-گفتمان، از یک سو ابعاد ایدئولوژیک هژمونی آمریکا را در سه محور «لیبرالیسم و جهانی سازی»، «استثناگرایی آمریکایی» و «تهدید و دشمن سازی» شناسایی می‌کند و از سوی دیگر، کارکرد این مضامین را در متون منتخب بررسی می‌نماید. داده‌های پژوهش شامل نسخه‌های مختلف راهبرد امنیت ملی ایالات متحده و منتخبی از سخنرانی‌های رؤسای جمهور آمریکا در دوره پس از جنگ سرد است که با استفاده از رویکرد نتوگرامشی، تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و روش تحلیل مضمون نظریه‌محور مطالعه شده‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که در متون بررسی شده، گفتمان لیبرالیسم و جهانی سازی در جهت طبیعی سازی نظم هژمونیک، گفتمان استثناگرایی در جهت اعطای مشروعیت اخلاقی به نقش آمریکا و گفتمان تهدید و دشمن سازی در جهت توجیه اقدامات قهری در قالب واکنشی ضروری و دفاعی عمل می‌کنند. در مجموع، این سازوکارهای گفتمانی در متون مورد بررسی، به طبیعی سازی رهبری آمریکا و به حاشیه راندن بدیل‌ها یاری می‌رسانند و از این رهگذر، به بازتولید هژمونی در سطح گفتمانی کمک می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: ایدئولوژی، تحلیل گفتمان انتقادی، سیاست خارجی ایالات متحده، نتوگرامشی، نورمن فرکلاف، استثناگرایی

مقدمه و بیان مسئله

در پی تحولات پایان جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰، الگوی سیاست خارجی ایالات متحده دستخوش تغییر شد. تعریف طراحان سیاست خارجی این کشور از منافع ملی، ابعادی جهانی یافت و راهبرد «حفظ وضع موجود» دوران جنگ سرد، جای خود را به راهبرد تهاجمی برای دستیابی و تثبیت جایگاه هژمونی در نظام بین‌الملل داد (دهشیار، ۱۳۸۵: ۳۶)؛ با پایان تعارضات ایدئولوژیک، تصمیم‌گیران واشینگتن با تکیه بر باور به «قرن آمریکایی»، نقش آمریکا را بر پایه توانایی انحصاری در حفظ صلح جهانی و انطباق هویت ملی این کشور با ارزش‌های جهان‌شمول بازتعریف کردند (Huntington, 1993, p. 83). با وجود اهمیت این راهبرد، تمرکز اصلی مطالعات مرتبط با هژمونی، به‌ویژه تحت تأثیر جریان‌های اصلی نظری در روابط بین‌الملل (مانند نظریه ثبات هژمونیک)، منحصرأ بر ابعاد عینی قدرت هژمون، نظیر توانمندی‌های نظامی و اقتصادی، معطوف بوده است. این در حالی است که رویکردهای تحلیل گفتمانی، با الهام از پساساختارگرایی (به‌ویژه آموزه‌های فوکو و دریدا) و مشخصاً از طریق نظریه‌های لاکلائو و موفه، به‌عنوان بدیلی برای نقد نظریه‌های مسلط وارد این حوزه شدند (Milliken, 1999, p. 229). بر این مبنا، این مقاله سیاست خارجی آمریکا را به‌طور کامل به پروژه هژمونیک تقلیل نمی‌دهد، بلکه تمرکز آن بر یک بُعد مشخص سازوکارهای گفتمانی طبیعی‌سازی هژمونی در متون رسمی است. البته سیاست خارجی آمریکا به پروژه هژمونیک فروگاسته نمی‌شود و متأثر از عوامل ژئوپلیتیک، اقتصادی، حزبی، بوروکراتیک و نهادی نیز هست؛ اما تمرکز این پژوهش بر نحوه بازنمایی گفتمانی این انتخاب‌ها در قالب زبان عقلانی، اخلاقی و بدیهی‌انگارانه است.

براساس این ضرورت، این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که: سازوکارهای ایدئولوژیک-گفتمانی چگونه برای «طبیعی‌سازی» سیاست خارجی هژمونیک ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد عمل می‌کنند؟ این پرسش از طریق دو پرسش فرعی پیگیری می‌شود: نخست، ستون‌های اصلی ایدئولوژی هژمونیک آمریکا کدام‌اند و چگونه سلطه را بدیهی، ضروری یا اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهند؟ دوم، منازعات گفتمانی میان دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه چگونه صورت‌بندی‌های تاکتیکی متفاوتی از همین پروژه طبیعی‌سازی را بازتاب می‌دهند؟

پژوهش به‌طور مقدماتی فرض می‌گیرد که پروژه هژمونیک ایالات متحده در متون منتخب، عمدتاً بر سه محور ایدئولوژیک «لیبرالیسم-جهانی‌سازی»، «استثنائگرایی آمریکایی» و «تهدید-دشمن‌سازی» استوار است و این محورها می‌توانند به‌صورت

هم افزا عمل کنند: لیبرالیسم-جهانی سازی به طبیعی سازی «ساختار» نظم مطلوب، استثناگرایی به طبیعی سازی «فاعل» (نقش ویژه آمریکا) و تهدیدسازی به طبیعی سازی «اقدام» (ضرورت اقدامات قهری در قالب دفاع) یاری می رساند. همچنین، تفاوت های گفتاری میان دولت های دموکرات و جمهوری خواه در این مقاله به عنوان نشانه هایی از تنوع تاکتیکی و انطباق پذیری گفتمانی در شرایطی فهم می شود که می توان آن را نوعی «تعادل ناپایدار» در سطح گفتمان نامید.

اهمیت این بحث برای مطالعات سیاست خارجی ایران از آن روست که بسیاری از سیاست های آمریکا در قبال ایران، از تحریم اقتصادی و فشار دیپلماتیک تا امنیتی سازی پرونده هسته ای، در قالب ضرورتی عقلانی، اخلاقی و امنیتی بازنمایی شده و برخی گزینه های سیاستی علیه ایران را بدیهی و ناگزیر جلوه داده است.

برای آزمون این فرضیه ها، این پژوهش از یک چهارچوب مفهومی-روش شناختی ترکیبی بهره می برد. رویکردهای نئوگراشین مانند کاکس و گیل، محتوای ایدئولوژی هژمونیک را روشن می کنند؛ اما برای فهم کارکرد گفتمانی آن کافی نیستند. از این رو، مقاله با الهام از فرکلاف، ایدئولوژی را نه ابزاری جانبی، بلکه زمینه ای می داند که سیاست خارجی در آن ساخته، فهمیده و مشروعیت بخشی می شود. بر این مبنا، روش شناسی این مقاله یک «تحلیل مضمون نظریه محور»^۱ در دو مرحله است: نخست، جلوه های عینی سه مضمون نئوگراشین (لیبرالیسم، استثناگرایی، تهدیدسازی) به صورت قیاسی از داده ها (اسناد راهبردی و سخنرانی ها) استخراج می شوند. دوم، با الهام از لنز انتقادی فرکلاف، کارکرد این مضامین در «طبیعی سازی» نقش رهبری آمریکا و «طرد گزینه های بدیل» تحلیل می شود.

نوآوری این پژوهش در آن است که طبیعی سازی هژمونی را نه صرفاً به عنوان پیامد قدرت مادی یا نهادی آمریکا، بلکه به عنوان فرایندی گفتمانی بررسی می کند. برای این منظور، مقاله با تلفیق نئوگراشیسیم و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، از یک سو منطق کلان هژمونی، رهبری و رضایت را توضیح می دهد و از سوی دیگر، سازوکارهای زبانی و معنایی بازتولید این هژمونی را در متون سیاست خارجی آمریکا نشان می دهد.

پیکره داده های این پژوهش شامل اسناد راهبرد امنیت ملی دولت های پس از جنگ سرد، از کلینتون تا بایدن، به همراه مجموعه ای از سخنرانی های کلیدی رؤسای جمهور آمریکا در حوزه سیاست خارجی است. انتخاب این متون به صورت هدفمند و

نظریه‌محور انجام شده است، زیرا این اسناد رسمی‌ترین و صریح‌ترین بیان از خودفهمی راهبردی، تعریف تهدیدها، صورت‌بندی ارزش‌ها و توجیه نقش جهانی آمریکا را ارائه می‌کنند. ملاک انتخاب اسناد آن بوده است که متن، به‌طور مستقیم به نظم بین‌المللی، رهبری آمریکا، تهدیدها، امنیت، ارزش‌های لیبرال یا نقش جهانی ایالات‌متحده بپردازد. بنابراین، نمونه‌گیری در این پژوهش از نوع هدفمند است و هدف آن تعمیم آماری نیست، بلکه شناسایی و تحلیل الگوهای گفتمانی معنادار در متون رسمی سیاست خارجی آمریکاست.

۱. چهارچوب نظری

۱-۱. ابعاد ایدئولوژیک-گفتمانی هژمونی طلبی در رویکرد نئوگراشینی‌ها

نئوگراشینی‌ها در روابط بین‌الملل، با الهام از گرامشی، هژمونی را صرفاً برآمده از برتری مادی نمی‌دانند، بلکه آن را متکی بر رهبری فکری و اخلاقی، مشروعیت و کسب رضایت می‌فهمند. از این منظر، نظم جهانی از خلال مفصل‌بندی‌های ایدئولوژیک و گفتمانی تثبیت می‌شود و هژمونی نیز نه امری ایستا، بلکه فرایندی مناقشه‌آمیز و بازتعریف‌پذیر است. این فهم، مبنای مناسبی برای بررسی چگونگی طبیعی‌سازی رهبری آمریکا در گفتمان سیاست خارجی فراهم می‌کند (Cox, 1983, p. 171; Morton, 2007, chs. 3-5).

از منظر نو-گراشینی‌ها، هژمونی ایدئولوژیک ایالات‌متحده را می‌توان به‌عنوان فرایندی چندبعدی فهم کرد که سه مؤلفه کلیدی دارد: ۱. گفتمان لیبرال (نئولیبرال) و روند جهانی‌سازی که به‌مثابه هسته ایدئولوژیک مشروعیت‌بخش عمل می‌کند؛ ۲. استثنائگرایی آمریکایی که منابع مشروعیت اخلاقی و فرهنگی رهبری بین‌المللی را تأمین می‌نماید و ۳. فرایندهای تهدید و دشمن‌سازی که با تولید تهدیدها مدیریت مخالفت و توجیه کاربرد قوه قهریه را ممکن می‌سازند (Cox, 1983, p.171; Gill, 2008, pp.123-129; Morton, 2007, chs.3-5).

در رویکرد کاکس، هژمونی صرفاً بر سلطه مادی استوار نیست، بلکه در قالب «بلوک تاریخی» و از خلال پیوند ظرفیت‌های مادی، ایده‌ها و نهادهای مشروع شکل می‌گیرد (Cox, 1983, p.171). از این منظر، لیبرالیسم و نهادهای مرتبط با آن در شکل‌دهی به نظم جهانی مطلوب آمریکا نقش محوری دارند، زیرا این نظم را نه فقط از طریق برتری مادی، بلکه از راه مشروعیت‌بخشی فکری و اخلاقی تثبیت می‌کنند (Cox, 1987)؛ بنابراین از منظر کاکس، نهادهای جهانی پس از جنگ (نظیر بانک جهانی و صندوق

بین‌المللی پول) نیز بازتاب پیکربندی خاصی از قدرت‌اند و در مقام حاملان ایده‌های لیبرال، به نهادینه‌سازی نظم مسلط و کسب رضایت برای آن کمک می‌کنند و به‌عنوان سازوکارهایی برای تثبیت هژمونی در سطح بین‌المللی فهم می‌شوند (Cox, 1987, p.253). استفان گیل از دیگر چهره‌های برجسته نئوگراشین، نئولیبرالیسم را نه صرفاً مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی، بلکه نوعی «چهارچوب حکمرانی جهانی» می‌داند که از طریق نهادها و سیاست‌های بین‌المللی، «انضباط نئولیبرالی» و پذیرش هنجارهای بازار آزاد را در سطح جهانی نهادینه می‌کند و بدین ترتیب به بازتولید نظم هژمونیک آمریکا یاری می‌رساند (Gill, 1990; 2008, pp. 80-99, 123-129). گیل همچنین، فراتر از کاکس، بر ابعاد ایدئولوژیک هژمونی آمریکا تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که استثنائگرایی آمریکایی با تصویرسازی از ایالات‌متحده به‌مثابه ملتی دارای مأموریت تاریخی، برای رهبری نظم لیبرال مشروعیت تولید می‌کند و دشمن‌سازی نیز از طریق برساخت تهدیدها، به مدیریت مخالفت‌ها و توجیه اجبار و مداخله کمک می‌رساند (Gill, 2008, p. 206). آدام دیوید مورتون (اغلب در پیوند با کارهای آندریاس بیلر) هژمونی را در سنت نئوگراشی پدیده‌ای «جامع» می‌فهمد که از پیوند درونی ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد و بازتولید می‌شود (Morton, 2007). از نظر او، هژمونی از طریق نهادینه‌شدن روابط خاص تولید و ایده‌های متناظر با آن‌ها عمل می‌کند؛ بنابراین ایدئولوژی‌های لیبرالی پشتیبان جهانی‌سازی تنها در سطح اقتصاد سیاسی معنا ندارند، بلکه برای تثبیت نظم مسلط به سازوکارهای مکملی مانند تولید اجماع، ترویج هویت‌های ملی مشروعیت‌بخش (برای مثال، استثنائگرایی آمریکایی) و نیز برساخت گفتمان‌های امنیتی-تعریف تهدیدها نیازمندند. درنتیجه، این عناصر نه منفک، بلکه در قالب یک «بلوک تاریخی» به‌هم‌پیوسته عمل می‌کنند و مجموعاً به استمرار قدرت هژمونیک یاری می‌رسانند.

۲-۱. تحلیل گفتمان فرکلاف

۱-۲-۱. قدرت، زبان و ایدئولوژی

در رویکرد نورمن فرکلاف، تحلیل گفتمان ابزاری برای فهم نحوه درهم‌تنیدگی زبان، قدرت و ایدئولوژی است. زبان در این چهارچوب نه بازتابی خنثی از واقعیت، بلکه بخشی از فرایند تولید معنا و مشروعیت‌بخشی به مناسبات قدرت است؛ ازاین‌رو، این رویکرد امکان بررسی چگونگی طبیعی‌سازی ارزش‌ها، هویت‌ها و تهدیدها در گفتمان سیاست خارجی آمریکا را فراهم می‌کند.

در رویکرد فرکلاف، ایدئولوژی از طریق زبان و صورت‌بندی معنا عمل می‌کند و با بازنمایی جهان از منظر منافع خاص، به حفظ یا بازتولید روابط نابرابر قدرت یاری می‌رساند. از همین‌رو، او ایدئولوژی را به‌طور فشرده «معنا در خدمت قدرت» می‌فهمد و نشان می‌دهد که چگونه برساخته‌های معنایی متن می‌توانند سلطه را توجیه، طبیعی و بازتولید کنند (Fairclough, 1995, p. 14; 1996, p. 2).

فرکلاف در ارتباط با جایگاه ایدئولوژی در نظریه خود معتقد است برای فهم و درک ایدئولوژی نمی‌توان صرفاً در ساختار، رویدادهای گفتمانی یا متن به دنبال آن گشت؛ چراکه هر کدام به‌تنهایی کاستی‌هایی دارند که نمی‌توان تمام تأثیرات ایدئولوژیک را از آن‌ها بیرون کشید بلکه «ایدئولوژی هم در ساختار نهفته است که نتیجه رویدادهای گذشته و شرایط وقوع رویدادهای جاری است و هم در خود رویدادها مستتر هستند، چراکه رویدادها ساختارهای مشروط‌کننده خودشان را بازتولید می‌کنند و آن‌ها را تغییر می‌دهند» (فرکلاف، ۱۳۹۹: ۸۲-۸۳). از همین‌رو، تحلیل ایدئولوژی در سطح «معنا» انجام می‌شود و علاوه بر واژگان، باید به سازوکارهایی مانند پیش‌فرض‌ها، دلالت‌های تلویحی، استعاره‌ها و الگوهای انسجام/پیوند معنایی توجه کرد (فرکلاف، ۱۳۹۹: ۸۶-۸۷). فرکلاف بر آن است که ایدئولوژی‌ها هنگامی در روابط قدرت مؤثر می‌شوند که از منشأ اجتماعی و منافع خاص پشتیبان خود گسسته و به‌صورت «عقل سلیم» یا امری طبیعی جلوه داده شوند. در این وضعیت، ایدئولوژی‌های طبیعی‌شده به بخشی از دانش‌پایه مشترک تبدیل می‌شوند و از همین طریق، الگوهای تعامل و نظم اجتماعی را در سطوح خرد و کلان سامان می‌دهند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۳۸).

۱-۲. نظریه هژمونی

فرکلاف مفهوم هژمونی در اندیشه گرامشی را چهارچوب نظری و تحلیلی مناسبی برای بررسی رابطه زبان، ایدئولوژی و قدرت می‌داند. او از به‌کارگیری این مفهوم در تحلیل گفتمان به دو دلیل دفاع می‌کند: نخست، زیرا با درک دیالکتیکی او از رابطه ساختار و رویداد سازگار است؛ دوم، زیرا امکان تحلیل رابطه ایدئولوژی و گفتمان را بدون فروکاستن آن به اقتصادگرایی یا ایدئالیسم فراهم می‌سازد (فرکلاف، ۱۳۹۹: ۸۰). از این منظر، هژمونی به معنای تلاش برای کسب رهبری در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک است؛ اما این رهبری هیچ‌گاه به‌طور کامل تثبیت نمی‌شود و همواره در قالب نوعی «تعادل ناپایدار» باقی می‌ماند. بنابراین، هژمون صرفاً در پی اعمال سلطه نیست، بلکه می‌کوشد از طریق امتیازدهی، ادغام نیروهای اجتماعی و

بهره گیری از سازوکارهای ایدئولوژیک، رضایت گروه های دیگر را نیز جلب کند (فرکلاف، ۱۳۹۹: ۸۹).

«طبیعی سازی» و «تعالل ناپایدار» دو مفهوم مهم در این مقاله هستند که به تعریف عملیاتی جداگانه نیاز دارند.

❖ طبیعی سازی: طبیعی سازی به معنای بازنمایی یک نظم تاریخی و سیاسی به مثابه امری بدیهی، عقلانی و فاقد بدیل است. این مفهوم از طریق سه شاخص زبانی بررسی می شود: پیش فرض های وجودی، استعاره های ساختاری و حذف فاعل گفتمانی.

❖ تعادل ناپایدار: بدین معنی است که هژمونی هرگز کاملاً تثبیت نمی شود؛ بلکه از طریق بازتولید مداوم رضایت و مدیریت مخالفت، در وضعیت تعادلی ناپایدار باقی می ماند.

۱-۲-۳. منطق تلفیق نئوگرامشیسم و تحلیل گفتمان انتقادی

تلفیق نئوگرامشیسم و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در این پژوهش مبتنی بر تقسیم کار تحلیلی میان دو سطح است. نئوگرامشیسم سطح کلان هژمونی را توضیح می دهد؛ یعنی نشان می دهد چگونه قدرت مادی، نهادهای بین المللی، ایدئولوژی و رضایت در حفظ رهبری آمریکا نقش دارند. در مقابل، تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف سطح زبانی و معنایی این فرایند را آشکار می سازد؛ یعنی نشان می دهد این رهبری چگونه در متن، از طریق واژگان، استعاره ها، پیش فرض ها، حذف ها و صورت بندی های معنایی، طبیعی و بدیهی جلوه داده می شود. بنابراین، این دو رویکرد در این مقاله نه رقیب یا متعارض، بلکه مکمل یکدیگرند: نئوگرامشیسم منطق هژمونی را و فرکلاف سازوکارهای گفتمانی طبیعی سازی آن را توضیح می دهد.

۲. لیبرالیسم و جهانی سازی

۱-۲. روایت دموکرات ها: هژمونی به مثابه «نظم مبتنی بر قواعد»

در دوره کلینتون، جهانی سازی و لیبرالیسم به عنوان یک پروژه هدفمند و قابل مدیریت از سوی دولت آمریکا بازتعریف شد. زبان رسمی دولت، جهانی سازی را نه پدیده ای خنثی که فرصتی برای گسترش منافع و ارزش های آمریکایی می دید؛ این کارکرد ایدئولوژیک جهانی سازی را کلینتون با صراحت بیان کرده است؛ در راهبرد امنیت ملی

۱۹۹۸ آمده است؛ «ما می‌توانیم - و باید - از رهبری آمریکا استفاده کنیم تا نیروهای جهانی هم‌گرایی را مهار کرده، ساختارهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی موجود را بازسازی نماییم و ساختارهای جدیدی بنا کنیم که به ایجاد شرایط لازم برای شکوفایی منافع و ارزش‌های ما کمک کنند» (White House, 1998).

این گزاره سه عنصر مهم دارد: ۱. «رهبری آمریکا» به‌عنوان فاعل فعال شکل‌دهی نظم جهانی باید حفظ و تقویت شود؛ ۲. واژه مهار نشان می‌دهد که جهانی‌سازی در گفتمان کلینتون امری برون‌زا و قابل مدیریت توسط قدرت هژمونیک آمریکا است؛ یعنی نه یک فرایند «خنثی» بلکه یک فرصت قابل هدایت. این چهارچوب گفتمانی جهانی‌سازی را به‌عنوان سرمایه‌ای برای بازتولید منافع و ارزش‌های آمریکایی معرفی می‌کند؛ بنابراین «رهبری» معنایی فراتر از صرف ریاست بین‌المللی می‌یابد و تبدیل به ابزار فعال شکل‌دهی نظم بین‌المللی می‌شود؛ ۳. تأکید بر «بازتعریف ساختارها» و «ساختن ساختارهای جدید» نشان‌دهنده تعهد نهادمحور است: نهادهایی که قواعد بازی جهانی را تعیین می‌کنند (مانند IMF و WTO) به‌عنوان ستون‌های نرم یک هژمونی لیبرال قلمداد می‌شوند.

ترویج تجارت بین‌المللی و بازارهای آزاد نیز در دوره کلینتون برجسته است. کلینتون صریحاً اعلام می‌دارد «مردم آمریکا باید در اقتصاد جهانی شکوفا شوند؛ مأموریت ما برداشتن موانع تجاری در خارج است تا شغل‌های بیشتری در داخل ایجاد کنیم» (White House, 1998). این نحوه بیان، مشارکت اقتصادی-سیاسی را به‌مثابه ابزاری در خدمت هژمونی آمریکا نشان می‌دهد.

در دو نسخه راهبرد امنیت ملی سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ دولت اوباما نیز لیبرالیسم و جهانی‌سازی برجسته بود. در نسخه ۲۰۱۵ اوباما به‌طور خاص لیبرالیسم را در قالب «رهبری در چهارچوب قواعد» عرضه کرد؛ یعنی رهبری آمریکا ضروری ولی متکی به نهادهای، ائتلاف‌ها و اقدامات جمعی دیده شد (انصاری و قربانی شیخ‌نشین، ۱۴۰۴: ۵۲)؛ در نسخه ۲۰۱۵ آمده است: «رهبری قوی و مستمر آمریکا برای تأمین یک نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد که امنیت و رفاه جهانی و نیز کرامت و حقوق بشر همه مردم را ترویج می‌کند، ضروری است»، همچنین در بخش «ارزش‌ها» سند ۲۰۱۵ آمده است که آمریکا «تعهد دیرپای خود را به پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر حفظ می‌کند و ائتلاف‌های جدیدی برای مقابله با فساد و حمایت از دولت‌ها و جوامع باز شکل می‌دهد» (White House, 2015).

دو نکته تحلیلی در این نسخه از راهبرد امنیت ملی و به طور خاص عبارت ذکر شده در بالا که با سیاست های دولت اوباما نیز سازگار بود برجسته است. اوباما، برخلاف رویکرد کاملاً یک جانبه گرایانه برخی دوره ها، «رهبری» (هژمونی) را ضروری می داند اما آن را در چهارچوب «قواعد» و «ائتلاف» تعریف می کند. اوباما از یک سو حفظ ارزش های لیبرال (حقوق بشر، کرامت انسانی) را برجسته می سازد و از سوی دیگر بر محدودیت های قدرت یک کشور و نیاز به راه حل های چندجانبه تأکید می کند؛ این تلفیق نشانگر نوعی «لیبرالیسم انطباق پذیر» است که ساختار نهادی را به عنوان شرط امکان ایفای نقش آمریکایی می پذیرد. در حوزه سیاست های اقتصادی و تجاری، اوباما تلاش کرد قواعد بازار جهانی را بازتنظیم کند (مثلاً تمرکز بر توافق ها/نهادها) تا هم منافع داخلی را حفظ کند و هم تعهد به نظم قانون محور بین المللی را نشان دهد؛ به عبارت دیگر، گفتمان «رهبری در چهارچوب قواعد» به نوعی میان مشروعیت هنجاری و توجه به محدودیت های عملی جهانی سازی تعادل برقرار می کند.

رویکرد دولت اوباما به لیبرالیسم و جهانی سازی در اسناد و رویکرد دولت بایدن نیز مشاهده می شود. دولت بایدن با شعار «آمریکا بازگشته است»، تلاش کرد تا «شبکه بی نظیر ائتلاف ها و شراکت های آمریکا را احیا کند». در راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۲ بایدن تأکید شده «ما با هر کشوری که باور پایه ای مشترکی داشته باشد که نظم قانون محور باید زیربنای صلح و رفاه جهانی باقی بماند، شراکت می کنیم». جمله «نظم مبتنی بر قواعد باید به عنوان پایه ای برای صلح و رفاه جهانی باقی بماند» به وضوح بر ایده نظم بین المللی قانون محور تأکید می کند که جزو اصول لیبرالیسم دولتی است. همچنین بایدن می گوید آمریکا «شبکه بی نظیری از پیمان ها و مشارکت ها را برای پاسداشت و تقویت اصول و نهادهایی که ۷۵ سال ثبات و رشد را فراهم کرده اند» بازسازی کرده است. همچنین این سند استراتژیک، «اصول بنیادین حق تعیین سرنوشت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی» را محترم شمرده و بر لزوم «تقویت نهادهای بین المللی» تأکید دارد (White House, 2022). این واژه ها بازتولید نگاه لیبرال به همکاری چندجانبه و نهادگرایی بین المللی است. چنین گزاره هایی در اسناد کاخ سفید نشان می دهد که حداقل به صورت بیانی، نسخه های مختلف سیاست خارجی آمریکا هنوز بر رهبری جمعی، تجارت آزاد و حقوق بشر به عنوان اهدافی مشروع و انکارناپذیر تأکید دارند.

با این تفاسیر، لیبرالیسم در دوره بایدن تعدیل شده است: دولت اذعان دارد که «بازارها به تنهایی نمی توانند پاسخ گوی سرعت تغییرات فناوری، اختلالات زنجیره تأمین

جهانی، سوءاستفاده‌های غیربازاری چین، یا بحران عمیق اقلیمی باشند» و بنابراین، «سرمایه‌گذاری عمومی استراتژیک، ستون فقرات یک زیرساخت صنعتی و نوآوری قوی در اقتصاد جهانی قرن بیست‌ویکم است» (White House, 2022). بایدن تلاش می‌کند یک روایت تلفیقی ارائه دهد: بازگشت به نهادهای بین‌المللی و ترمیم اتحادها (ادعای هنجاری) در کنار پذیرش محدودیت‌های بازار آزاد و ضرورت دولت برای مدیریت تحول ساختاری اقتصاد. این تغییر لحن نشان‌دهنده یک «لیبرالیسم اصلاح‌گر» است که ارزش‌های دموکراتیک و نظم مبتنی بر قواعد را حفظ می‌کند؛ اما از ابزارهای جهت‌دهی سیاست صنعتی و سرمایه‌گذاری عمومی نیز بهره می‌گیرد. گفتمان بایدن در عمل سعی می‌کند هم مشروعیت بین‌المللی (از طریق ائتلاف‌ها) و هم مشروعیت داخلی (با توجه به نگرانی‌های معیشتی و امنیت اقتصادی) را هم‌زمان تأمین کند؛ این شیوه ترکیبی با هدف تقویت توان رقابتی آمریکا در سطح جهانی و محدودسازی رفتارهای بی‌قانون رقاباتی مانند چین دنبال می‌شدند.

کارکرد هژمونیک این گفتمان لیبرال-اصلاح‌گر، به‌ویژه در قبال ایران، در قالب «سیاست نظم‌محور» نمود می‌یابد. ایالات متحده در اسناد راهبردی خود، رفتار منطقه‌ای ایران را نه به‌عنوان یک کنش سیاسی برخاسته از منافع ژئوپلیتیک، بلکه به‌عنوان «مخل نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد» بر ساخت کرده است. برای مثال، دولت بایدن با پیوند زدن موضوعات هسته‌ای به «ثبات زنجیره تأمین جهانی» و «امنیت دریانوردی»، تلاش کرد تا اقدامات محدودکننده خود علیه ایران را در چهارچوب حفظ نظم جهانی بازنمایی کند (White House, 2022). در این گفتمان، ایران به‌مثابه «عاملی اخلال‌گر در نظم قانون‌محور» تعریف می‌شود؛ گزاره‌ای که باعث می‌شود تحریم‌ها و فشارهای دیپلماتیک علیه این کشور، نه به‌عنوان انتخابی تهاجمی، بلکه به‌عنوان واکنشی ضروری برای صیانت از «قواعد بین‌المللی» طبیعی‌سازی شود. این دقیقاً همان سازوکار طبیعی‌سازی قدرت است که در آن، منافع هژمونیک آمریکا در «مهار ایران»، با برچسب «تأمین صلح و رفاه جهانی» برای همگان بازتولید می‌شود. به‌عنوان مثال در حوزه تحریم فشارها علیه ایران به‌نحوی بود که حتی موارد معاف از تحریم مثل داروها نیز تحت تأثیر فشارهای تحریمی وزارت خزانه‌داری آمریکا عملاً به ایران اعمال شدند (بایزیدی و میرترابی، ۱۴۰۳: ۵۷).

۲-۲. روایت جمهوری خواهان: هژمونی به مثابه «منافع ملی» و «تجارت منصفانه»

دوره بوش نمودی از پیوند لیبرالیسم نهادمحور با تأکید بر ابزارهای قدرت بود. در راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ آمده است: «در نهایت ایالات متحده از این لحظه فرصت استفاده خواهد کرد تا مزایای آزادی را در سراسر جهان گسترش دهد. ما فعالانه تلاش خواهیم کرد تا امید به دموکراسی، توسعه، بازارهای آزاد و تجارت آزاد را به هر گوشه‌ای از جهان ببریم. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ما آموخت که دولت‌های ضعیف، مانند افغانستان، می‌توانند به همان اندازه دولت‌های قدرتمند، خطری بزرگ برای منافع ملی ما ایجاد کنند [...] [ازیرا] فقر، نهادهای ضعیف و فساد می‌توانند دولت‌های ضعیف را در برابر شبکه‌های تروریستی ... آسیب‌پذیر سازند» (White House, 2002).

در این سند دولت بوش تلاش کرد ترویج هنجارهای لیبرال را هم‌زمان به‌عنوان هدف مشروع و به‌مثابه دلیل به‌کارگیری ابزارهای سخت توجیه کند. این ترکیب باعث شد که لیبرالیسم در عمل سیاست خارجی بوش به‌صورت «بازار-دموکراسی + زور» جلوه کند: یعنی صادرات نظم لیبرال گاهی از طریق فشار یا مداخله نظامی نیز دنبال می‌شد. نتیجتاً گفتمان بوش نشان می‌داد که نهادها و بازارها باید توسعه لیبرال را تسهیل کنند؛ اما در صورت تهدید، ابزار سخت نیز مجاز و قابل استفاده است.

دوره اول ترامپ یک گسست آشکار ایدئولوژیک ایجاد کرد و «جهانی‌سازی مخرب» را که به گفته وی منبع «درگیری و هرج و مرج بی‌پایان در سراسر جهان» بود، به‌طور علنی رد کرد. اولویت‌بخشی صریح به «حاکمیت» و شعار «اول آمریکا» و بازتعریف همکاری بین‌المللی در چهارچوب «تقابلی که باید سود متقابل و تکیه بر مسئولیت‌پذیری طرف مقابل را تضمین کند». در مقدمه راهبرد امنیت ملی آمریکا ۲۰۱۷ ترامپ صراحتاً می‌نویسد «راهبرد امنیت ملی، آمریکا را در اولویت قرار می‌دهد». در این سند، رد «جهانی‌سازی» به‌صورت صریح بیان نشده اما تأکید بر «حاکمیت»، «محافظت از مرزها» و «همکاری مبتنی بر توازن قوا و فراخوان به مسئولیت‌پذیری متقابل» به‌روشنی نشان می‌دهد که دولت ترامپ ترجیح می‌دهد نهادها و توافقات بین‌المللی در چهارچوبی قرار گیرند که اولاً منافع آمریکا را صریح تضمین کنند و ثانیاً هزینه‌های یک‌طرفه را کاهش دهند. این رویکرد، به‌جای پذیرش بی‌قید و شرط لیبرالیسم نهادمحور «جهانی‌شدن»، آن را مشروط به «سهم» و «عدالت تجاری» می‌سازد (White House, 2017).

این یک «منازعه گفتمانی» آشکار علیه نظم لیبرال مستقر (نظم کلینتون و اوباما) بود؛ اما این به معنای پایان هژمونی نیست، بلکه «مفصل‌بندی مجدد» آن است. ترامپ با رد «جهانی‌سازی» (به‌عنوان امری ناعادلانه) و ترویج «تجارت منصفانه»، در حال «مشروعیت‌بخشی» به یک هژمونی ملی‌گرایانه‌تر و مبتنی بر قدرت اقتصادی عریان بود. این امر نشان‌دهنده «تعادل ناپایدار» هژمونی است که در آن، گفتمان حاکم برای حفظ رضایت داخلی (کارگران) باید دائماً خود را بازتعریف کند و مخالفتش با برخی شکل‌های اقتصادی بین‌المللی را «مبارزه با بی‌عدالتی تجاری» توصیف می‌کرد و خروج از توافقنامه پاریس را با استدلال «بار اقتصادی ناعادلانه برای کارگران و کسب‌وکارهای آمریکایی» توجیه کرد (Trump, 2017a; Trump, 2017b). این گفتمان متکی بر «تجارت منصفانه»، در قبال ایران نیز بازآرایی شد؛ به‌گونه‌ای که توافق برجام، نه به‌عنوان یک ابزار امنیتی چندجانبه، بلکه به‌عنوان یک «توافق ناعادلانه» و «سودآور برای ایران و زیان‌بار برای آمریکا» بازنمایی گردید (White House, 2017c). ترامپ با پیوند زدن این توافق به الگوی ذهنی «اول آمریکا»، مدعی شد که دولت‌های پیشین با پذیرش چنین توافقی، عملاً از منافع ملی و ثروت مردم آمریکا چشم‌پوشی کرده‌اند (White House, 2018). این «بازنمایی ناعادلانه»، بستری گفتمانی فراهم کرد تا طبیعی‌سازی فشار حداکثری علیه ایران و به‌ویژه روابط تجاری و سرمایه‌گذاری آن با چین، به‌عنوان مصلحتی ملی برای بازسازی قدرت آمریکا و احیای حاکمیت ملی، مشروعیت یابد (قاسمی و حیدری، ۱۴۰۳: ۱۳۷-۱۳۸).

۳. استثنای آمریکایی

۳-۱. روایت دموکرات‌ها: هژمونی به‌مثابه «ملت ضروری» و «قدرت الگو»

در دوره کلینتون (۱۹۹۳-۲۰۰۱) استثنای آمریکایی نقش برجسته و هم‌زمان تعدیل‌شده‌ای داشت: از یک‌سو کلینتون و اسناد رسمی‌اش هویت آمریکا را به‌عنوان یک قدرت استثنایی و «ملت غیرقابل چشم‌پوشی» بازنمایی می‌کردند، مثلاً در دومین سخنرانی تحلیف او آمده است: «آمریکا به‌تنهایی، ملت غیرقابل چشم‌پوشی جهان است» (Clinton, 1997). همچنین در سخنرانی سال ۱۹۹۹ تأکید کرد که ایالات‌متحده باید «رهبر ترویج آزادی و دموکراسی باشد زیرا هیچ ملت دیگری توانایی و مسئولیت ما را ندارد» (Clinton, 1999). این تأکید، تصویر آمریکا را به‌عنوان «ملت برگزیده» تثبیت می‌کرد. این گزاره‌ها هم مشروعیت اخلاقی رهبری جهانی را تقویت می‌کردند و هم

مبنایی برای ایفای نقش فعال آمریکا در نظم بین‌المللی فراهم می‌آوردند؛ به عبارت دیگر، استثنائگرایی در لحن کلینتون به معنی «حق و مسئولیت رهبری» بود نه صرفاً برتری عینی در شاخص‌های قدرت سخت. در راهبرد امنیت ملی ۱۹۹۸ نیز همین جهت‌گیری منعکس است؛ کلینتون می‌گوید: «ایالات متحده همچنان قدرتمندترین نیروی جهان برای صلح، شکوفایی (رفاه) و ارزش‌های جهان‌شمول دموکراسی و آزادی باقی‌مانده است» و بلافاصله بر ضرورت استفاده از «رهبری آمریکا» برای «مهار نیروهای هم‌گرایی جهانی» تأکید می‌کند؛ بدین ترتیب استثنائگرایی با پروژه نهادسازی لیبرال و ترویج دموکراسی و بازار آمیخته می‌گردد (White House, 1998).

در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ اوباما تأکید می‌کند: «بیش از هر اقدام دیگری که انجام داده‌ایم، قدرت الگو بودن آمریکا به پخش آزادی و دموکراسی در سراسر جهان کمک کرده است» (White House, 2010). این بیان، الگوسازی ارزشی آمریکا را مبتنی بر حقوق بشر، حاکمیت قانون و شفافیت، به عنوان یکی از سازوکارهای اصلی نفوذ جهانی بازنمایی می‌کند؛ به عبارت دیگر هژمونی تنها از مسیر زور توجیه نمی‌شود، بلکه از مسیر مشروعیت نمادین و اخلاقی نیز توجیه‌پذیر می‌گردد. زبان «قدرت الگو» ابزارهای نفوذ نرم را به عنوان منابعی مشروع برای نهادینه‌سازی قواعد لیبرال جهانی عرضه می‌کند. در نسخه ۲۰۱۵ اوباما آمده است: «رهبری جهانی آمریکا همچنان غیرقابل چشم‌پوشی است. ما نقش استثنایی و مسئولیت‌های خود را در زمانی که توانمندی‌ها و ویژگی‌های یکتای ما بیش از همیشه مورد نیاز است، می‌پذیریم و می‌دانیم که انتخاب‌های امروز ما می‌تواند برای دهه‌ها امنیت و رفاه بیشتری برای ملت ما فراهم کند» (White House, 2015). این تأکید نشان می‌دهد که گرچه آهنگ گفتمان به سمت الگوگرایی و ابزارهای نرم متمایل شده، هسته استثنائگرایی، یعنی ادعای ضرورت رهبری بی‌بدیل، همچنان حفظ شده است؛ این ترکیب، هم مشروعیت اخلاقی ترویج هنجارها را تقویت می‌کند و هم امکان حفظ تصمیم‌گیری راهبردی را فراهم می‌آورد. بدین سان، استثنائگرایی اوباما بعد نرم و کارکرد هژمونیک را هم‌زمان بازتولید می‌کند. در گفتمان بایدن استثنائگرایی را در قالب بازگشت به ارزش‌های دموکراتیک به عنوان «تعهد به رهبری در چهارچوب ائتلاف‌ها و نهادها» بازتعریف کند. این تغییر تاکتیکی پاسخ به تضعیف اعتبار جهانی آمریکا پس از دوره ترامپ است و می‌کوشد هژمونی را از طریق بازسازی نرم روابط و چندجانبه‌گرایی مشروع کند. در راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۲ آمده: «هیچ ملتی بهتر از ایالات متحده به جایگاهی برای رهبری با قدرت و هدف‌گذاری دوراندیشانه تجهیز نشده است» (White House, 2022). این گزاره بار دیگر

منطق «یگانگی و بی‌همتایی» ایالات‌متحده را بازتولید می‌کند و آمریکا را دارای ظرفیت ویژه برای رهبری جهانی بازنمایی می‌کند؛ از منظر گفتمانی، چنین بیانیه‌ای جایگاه استثنایی آمریکا را تقویت می‌کند و رهبری آن را به‌مثابه امری طبیعی و ضروری بازنمایی می‌سازد.

این منطق در قبال ایران کارکردی مشروعیت‌بخش می‌یابد. بایدن با احیای مفهوم «ملت ضروری-گریزناپذیر»^۱ (Biden, 2023)، آمریکا را متولی حفظ ثبات جهانی و عدم اشاعه برساخت می‌کند. در این چهارچوب، تقابل ایران با سیاست‌های آمریکا نه یک منازعه ژئوپلیتیک، بلکه تهدیدی علیه «نظم مبتنی بر قواعد» بازنمایی می‌شود. درنتیجه، فشارهای ایالات‌متحده در قالب مأموریتی برای «پاسداشت ثبات» صورت‌بندی می‌شود و کنش‌های ایران در نسبت با «نظم ضروری جهانی» به‌صورت اخلال‌گرانه بازنمایی می‌گردد. بدین‌ترتیب، استمرار هژمونی آمریکا به‌مثابه ضرورتی امنیتی بازتولید می‌شود (White House, 2022).

۳-۲. روایت جمهوری خواهان: هژمونی به‌مثابه «مأموریت‌رهای بخش» و «برتری آشکار»

دوره جورج دبلیو. بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۹) ایده استثنانگرایی آمریکایی به‌صورت صریح و آشکار به‌عنوان توجیهی برای حفظ و گسترش هژمونی ایالات‌متحده به‌کار رفت؛ بوش هویت «استثنایی» آمریکا را هم به‌عنوان ملاک اخلاقی رهبری جهانی عرضه کرد و هم به‌عنوان مجوزی برای تعمیق توان عینی کشور، ازجمله تقویت ظرفیت نظامی، توجیه اقدام پیش‌دستانه و بازسازی نهادهای امنیتی، در مواجهه با آنچه «تهدیدهای نوین» خوانده می‌شد. بوش در قسمتی از سوگند و سخنرانی تحلیف خود آمریکا را «خدمت‌گزار آزادی» توصیف کرد. در بخش دیگری از همین سخنرانی تأکید می‌کند «اگر کشور ما قیام برای آزادی را رهبری نکند، آن قیام رهبری نخواهد شد» (Bush, 2001)؛ یا در راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ نیز آمده است: «آزادی غیرقابل معامله‌ترین خواست کرامت انسانی است ... ایالات‌متحده خوشحال است که مسئولیت رهبری در این مأموریت بزرگ را بر دوش خود می‌پذیرد» (White House, 2002). درنتیجه، استثنانگرایی در این دوره دو کارکرد هم‌زمان یافت: از یک‌سو مشروعیت‌بخشی هنجاری-مادافع آزادی و دموکراسی‌ایم- و از سوی دیگر توجیه ابزاری برای اقدام

1. Indispensable nation

قاطع، پیش‌دستی نظامی، تقویت ظرفیت دفاعی و بازتعریف تهدید به‌منظور توجیه مداخلات و نهادسازی جدید؛ بدین‌ترتیب استثنانگرایی دیگر صرفاً یک روایت هویتی نبود، بلکه تبدیل به سازوکار سیاست‌گذاری‌ای شد که اقدامات خارجی قاطع را در چهارچوب حفظ و توسعه هژمونی آمریکا موجه می‌ساخت.

استثنانگرایی در گفتمان ترامپ شکل دیگری به خود می‌گیرد. در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ آمده: «کل جهان با احیای دوباره آمریکا و تجدید حضور رهبری آمریکایی بالا می‌آید»؛ در جایی دیگر از این سند آمده «در ایالات‌متحده، مردان و زنان آزاد عادل‌ترین و ثروتمندترین ملت در تاریخ را بنا نهاده‌اند» (Trump, 2017).

در جدیدترین سخنرانی خود در سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۲۵ ترامپ تأکید می‌کند: «آمریکا با قوی‌ترین اقتصاد، قوی‌ترین مرزها، قوی‌ترین ارتش، قوی‌ترین دوستی‌ها و قوی‌ترین روحیه در بین هر ملتی روی زمین، برکت یافته است. این درواقع عصر طلایی آمریکا است» (Trump, 2025).

ترامپ آشکارا از پس‌زمینه استثنانگرایانه بهره برد؛ او آمریکا را «قوی‌ترین، امن‌ترین و نمونه‌ای موفق» نشان داد و از «بازگشت رهبری آمریکایی» سخن گفت. با تکرار شعارهایی مانند «احیای دوباره آمریکا» و «تجدید حضور رهبری» و بازگویی مداوم «قوی‌ترین»‌ها، ساختاری زبانی مطلق‌گرا و نمایشی پدید آورد که برتری مطلق آمریکا را بدیهی و تقریباً بی‌چالش نشان می‌داد.

این واژگان احساسی و کنشی - «شکوفاست»، «امن است»، «قدرتمند است»، «عصر طلایی» - بر عناصر قدرت سخت (اقتصادی، نظامی، مرزی و شبکه متحدان) تأکید دارند و ادعای نقش جهانی را با لحنی قطعی و تبلیغی ترکیب می‌کنند؛ بدین‌ترتیب به‌جای تکیه بر مشروعیت اخلاقی یا الگوسازی نرم، تمرکز بر نمایش توانمندی و نتیجه‌محوری سیاست‌ها قرار می‌گیرد.

از منظر گفتمانی، این صورت‌بندی هژمونی را بیش از آنکه از مسیر مشروعیت اخلاقی توضیح دهد، از طریق نمایش کارآمدی، قدرت سخت و تقدم منافع ملی بازنمایی می‌کند. به عبارت خلاصه، ترامپ استثنانگرایی را از شکل اخلاقی -الگوگرایانه‌ای که در دوره‌های دیگری به کار می‌رفت، به شکلی صریح‌تر و مبتنی بر نمایش قدرت تبدیل کرد؛ رویکردی که هژمونی را از مسیر توانمندی برتر و وعده بازگشت به عظمت مشروع می‌سازد.

۴. تهدید و دشمن‌سازی

۴-۱. روایت دموکرات‌ها؛ تهدیدهای «فراملی»، «شبکه‌ای» و «سیستمیک»

در دوره کلینتون، گفتمان امنیتی تأکید ویژه‌ای بر تهدیدات فراملی و پیوند میان دولت‌های «یاغی» و گروه‌های تروریستی داشت. در سخنرانی سال ۱۹۹۶ در دانشگاه جورج واشینگتن؛ کلینتون هشدار داد: «ممکن است فاشیسم و کمونیسم مرده یا بی‌اعتبار شده باشند؛ اما نیروهای ویرانگر (تخریب) همچنان زنده‌اند. ما آن‌ها را در فوران ناگهانی نفرت‌های قومی، نژادی، مذهبی و قبیله‌ای می‌بینیم. ما آن‌ها را در اقدامات بی‌ملاحظه دولت‌های یاغی مشاهده می‌کنیم» (Clinton, 1996). در راهبرد امنیت ملی ۱۹۹۹ نیز هشدار داد: «اشاعه تسلیحات و فناوری‌های پیشرفته، تهدیدی است که ممکن است ابزاری را در اختیار دولت‌های یاغی، تروریست‌ها و سازمان‌های جنایی بین‌المللی قرار دهد تا آسیب‌های وحشتناکی به ایالات متحده، متحدان ما و شهروندان و نیروهای آمریکایی در خارج از کشور وارد سازند» (White House, 1999).

طرح برجسب «دولت یاغی» همراه با تأکید بر «سلاح‌های کشتار جمعی» چهارچوبی فراهم می‌کرد که در آن مداخله دیپلماتیک، اقتصادی یا نظامی به‌عنوان پاسخی فنی، امنیتی و ضروری بازنمایی می‌شد. هنگامی که تهدید به شکلی فراگیر و فناورانه بازتعریف می‌شود، پذیرش ضرورت تحمیل نظم و فراهم‌آوری سازوکارهای امنیتی بین‌المللی و نیز تخصیص منابع دفاعی آسان‌تر می‌گردد. زبان فنی «اشاعه تسلیحات» نیز به تولید نوعی مشروعیت کارشناسی برای اقدامات امنیتی ایالات متحده کمک می‌کرد. از این منظر، بازنمایی تهدید به‌عنوان مسئله‌ای فناورانه و فراملی، زمینه گفتمانی لازم برای تمرکز بر بازدارندگی، همکاری‌های اطلاعاتی، امنیت سایبری و تقویت ظرفیت‌های دفاعی را فراهم می‌کرد. از منظر هژمونی، کنترل فناوری‌های حیاتی به‌معنای حفظ برتری در ساختار جهانی است؛ بنابراین همین گزارش‌ها و تحلیل‌های فنی به‌عنوان ابزارهای حقوقی و گفتمانی لازم برای توجیه «سرمایه‌گذاری ساختاری» و تمرکز منابع عمل کردند.

اوباما تهدید و دشمنی‌سازی را از صورت کلاسیک «دولت شرور» دوره بوش به چهارچوب‌های پیچیده‌تری مانند «دولت‌های شکست‌خورده» و «شبکه‌های تروریستی پراکنده» بازتعریف کرد. سخنرانی وضعیت کشور در سال ۲۰۱۶ نمونه روشنی از این جابه‌جایی گفتمانی است. او در بخشی از این سخنرانی تصریح می‌کند، «در دنیای امروز، کم‌تر توسط امپراتوری‌های شرور تهدید می‌شویم و بیشتر توسط دولت‌های

شکست‌خورده تهدید می‌شویم» یا «شبکه‌های تروریستی مانند القاعده و داعش تهدیدی مستقیم برای مردم آمریکا هستند» و این عبارت در مورد گروه‌های تروریستی که «تنها کافی است آن‌ها را همان‌گونه که هستند بنامیم؛ قاتلانی متعصب که باید ریشه‌کن، شکار و نابود شوند» (Obama, 2016). در نسخه ۲۰۱۵ راهبرد امنیت ملی آمده «اما هنگامی که اقدام جمعی را بسیج می‌کنیم، قدرتمندتر هستیم؛ به همین دلیل است که ما رهبری ائتلاف‌های بین‌المللی را برای مقابله با چالش‌های حاد ناشی از تجاوز، تروریسم و بیماری بر عهده گرفته‌ایم» (White House, 2015).

در این چهارچوب، سه سازوکار گفتمانی قابل تشخیص است: نخست، برجسب‌گذاری اخلاقی تهدیدها؛ دوم، مشروع‌سازی طیفی از ابزارهای مواجهه، از تعقیب گروه‌های تروریستی تا رهبری ائتلاف‌ها و سوم، طبیعی‌سازی نقش رهبری آمریکا در مدیریت امنیت بین‌الملل. نتیجه نخست این است که وقتی امنیت بین‌الملل به‌عنوان مسئله‌ای مرکب از «دولت‌های شکست‌خورده و شبکه‌های تروریستی» بازتعریف می‌شود، راه‌حل‌های مطلوب هژمونیک (مداخلات هدفمند، عملیات ضدتروریستی و هدایت ائتلاف‌ها) به‌عنوان راه‌حلی بدیهی و ضروری جلوه می‌کنند. دوم، تقسیم جهان به «ما-تمدن-قانون» در برابر «آن‌ها-هرج‌ومرج-تروریسم» به دولت اجازه می‌دهد حتی کاربرد قدرت نظامی یا فشار اقتصادی را نه‌تنها ممکن، که «اخلاقی» نشان دهد. سوم، گزاره‌هایی مانند «اما با اقدام جمعی قدرتمندتر می‌شویم» فضای هم‌پوشانی راهبردها-دیپلماسی، ائتلاف‌سازی، فشار اقتصادی و عملیات نظامی محدود-را فراهم می‌آورد و بدین‌سان ظرفیت رهبری هژمونیک آمریکا را منعطف‌تر و کم‌آسیب‌تر می‌سازد.

در یک تغییر محسوس، بایدن بیشتر به رقابت ژئوپلیتیک و تهدیداتی مانند چین و روسیه اشاره می‌کند، هرچند لحن وی چالش‌برانگیز نیست. راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۲ نمونه برجسته‌ای از این صورت‌بندی گفتمانی است. در مقدمه این سند بایدن تأکید می‌کند: «اکنون در میانه یک رقابت استراتژیک برای شکل‌دهی آینده نظم بین‌المللی هستیم ... آمریکا همچنان با ارزش‌های رهبری خواهد کرد و با متحدانش گام برمی‌دارد. ما آینده خود را به دست کسانی نمی‌سپاریم که دیدگاهمان درباره دنیای آزاد، باز، شکوفا و امن را نمی‌پذیرند» به‌طور خاص در مورد چین هشدار می‌دهد: «جمهوری خلق چین نیت و به‌طور فزاینده‌ای ظرفیت بازسازی نظم بین‌الملل به نفع خود، طوری که میدان رقابت جهانی را به سود خود متمایل سازد، را در اختیار دارد» در مورد روسیه هشدار می‌دهد؛ «جنگ بی‌رحمانه و بی‌دلیل روسیه علیه اوکراین صلح

در اروپا را درهم‌شکسته است و تهدیدهای هسته‌ای بی‌پروا رژیم منع گسترش را به خطر انداخته است» (White House, 2022). بایدن با بازنمایی تهدید در قالب «رقابت راهبردی» میان قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه چین و روسیه، تلاش کرد چهارچوبی نو برای استمرار هژمونی آمریکا بسازد. از آنجاکه توانایی در شکل‌دهی به «نظم بین‌المللی» یکی از ارکان اصلی هژمونی است، تأکید بر «قصد بازسازی نظم» از سوی چین، زمینه سیاسی لازم برای تقویت ائتلاف‌های هژمونیک چون ناتو، کواد و آکوس را فراهم می‌کند تا مهار چین به‌عنوان ضرورتی راهبردی جلوه کند. این روایت که می‌توان آن را نوعی «جهانی‌سازی مقاومت در برابر چالشگران هژمونیک» دانست، به‌طور هم‌زمان ابزارهای نرم مانند استانداردها، مقررات و سرمایه‌گذاری‌ها و نیز ابزارهای سخت نظیر بازدارندگی نظامی را مشروعیت می‌بخشد. از سوی دیگر، با برجسته‌سازی نقض هنجارهای بین‌المللی از سوی روسیه، آمریکا توانست هم‌بستگی اقتصادی و نظامی گسترده‌ای را در میان متحدانش بسیج کند؛ فرایندی که به‌طور مستقیم موقعیت هژمونیک واشینگتن را در اروپا و ورای آن تقویت کرد. تأکید بایدن بر دوگانه «ما، نظام‌ساز و قانون‌محور» در برابر «آنها، ناقضان نظم» نیز نقشی محوری در بازسازی رهبری آمریکا بر نظم مبتنی بر قواعد ایفا کرد؛ چنان‌که از رهگذر تحریم‌ها، کمک‌های نظامی و احیای ناتو، سلطه هژمونیک ایالات‌متحده تداوم یافت.

۴-۲. جمهوری خواهان: تهدیدهای «وجودی»، «اخلاقی» و «آشکار»

بوش گفتمان تهدید و دشمنی‌سازی را به‌صورت آشکار صورت‌بندی می‌کرد. در سخنرانی معروف بوش در سال ۲۰۰۲ تأکید می‌کند: «دولت‌هایی نظیر این‌ها و متحدان تروریستشان، یک محور شرارت {ایران، عراق و کره شمالی} را تشکیل می‌دهند که به سلاح مجهز شده‌اند تا صلح جهانی را تهدید کنند. با جست‌وجو برای تسلیحات کشتار جمعی، این رژیم‌ها خطری جدی و فزاینده پدید می‌آورند.» در جای دیگر در همین سخنرانی می‌گوید: «ایالات‌متحده اجازه نخواهد داد که خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان، ما را با مخرب‌ترین سلاح‌ها تهدید کنند» (Bush, 2002). در راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ نیز تأکید شده «ما از کشورهایی که در آلودگی به تروریسم شریک هستند پاسخ‌خواهی خواهیم کرد ... زیرا هم‌پیمانان ترور، دشمنان تمدن‌اند» (White House, 2002). گفتمان بوش با برجسته‌سازی‌های شتاب‌زده‌ای چون «محور شرارت» یک تقابل اخلاقی صریح و غیرقابل‌مذاکره پدید آورد؛ در چنین چهارچوبی هر اقدام قاطع، از تحریم و حمله پیشگیرانه تا تغییر رژیم، به‌سرعت در منظر عمومی مشروع

جلوه می کند و بدین سان زمینه پذیرش دکترین «پیش دستی-پیشگیرانه» فراهم می گردد. این برچسب زنی هم زمان دو کارکرد کلیدی داشت: نخست، پروژه آمریکایی «گسترش آزادی» را با ضرورت دفاع از «صلح جهانی» پیوند زد و ترکیبی به وجود آورد که هم مشروعیت اخلاقی و هم توجیه نظامی را به هژمونی تحمیل می کرد؛ دوم واژه پردازی هایی مانند «ایالات متحده اجازه نخواهد داد» نقش آمریکا را به مثابه قیم جهانی تقویت کرد، یعنی فراتر از بازیگری صرف، قیمومتی اخلاقی برای محافظت از مردم دنیا در برابر سلاح های کشتار جمعی فرض شد. این ادعاهای قیم گونه اعمال قدرت را در پوشش وظیفه اخلاقی پنهان می سازد و هر زمان که تهدید به صورت «مخرب ترین سلاح ها» تبیین می شود، مقاومت های حقوقی و بین المللی تضعیف گردیده و پذیرش عملیات سریع یا ائتلاف های خودسرانه تسهیل می شود. علاوه بر این، ساختن تصویر «دشمن تمدن» ظرفیت بسیج ملی و بین المللی را افزایش داد و متحدان را در مشارکت در کمپین های آمریکا فعال ساخت؛ نتیجه نهایی تقویت و تثبیت شبکه هژمونیک ایالات متحده در عرصه جهانی بود.

تهدید و دشمنی سازی در گفتمان ترامپ با ترکیب بزرگ نمایی خطرات و لحن قاطع «اجرایی»، کارکرد هژمونیک بازسازنده ای را دنبال کرد. در سخنرانی شروع به کار دولت ترامپ تأکید می کند «ما ائتلاف های قدیمی را تقویت کرده و ائتلاف های جدید تشکیل خواهیم داد و جهان متمدن را علیه تروریسم رادیکال اسلامی متحد خواهیم کرد؛ تروریسمی که ما آن را کاملاً از صفحه زمین ریشه کن خواهیم ساخت» (Trump, 2017). در راهبرد امنیت ملی آمریکا ۲۰۱۷ نیز چندین گزاره مهم مطرح کرد؛ «وقتی روی کار آمدم، رژیم های یاغی در حال ساخت سلاح های هسته ای و موشک برای تهدید کل کره زمین بودند. گروه های تروریستی اسلام گرا در حال رونق گرفتن بودند» یا «ما جهان را علیه رژیم یاغی کره شمالی بسیج کرده ایم و با خطر ناشی از دیکتاتوری ایران روبه رو می شویم ... و ایدئولوژی شوم آن ها را بی آبرو می کنیم» و «ما داعش را منهدم کردیم و تا نابودی کامل آن ها به دنبالشان خواهیم رفت» (White House, 2017).

ترامپ با آمیختن تهدیدهای هسته ای و تروریستی کوشید فضایی فراهم آورد که امکان بسیج سریع برای اقدام های سخت - چه نظامی و چه تحریمی- و توجیه اصلاحات نهادی در راستای «بازسازی قدرت» مهیا شود، فرایندی که معمولاً به زیان رقبای منطقه ای و به سود منافع صنعتی-نظامی داخلی تمام می شد و به این ترتیب هژمونی را هم از منظر سیاسی و هم اقتصادی تقویت می کرد؛ بازتاب این خوانش، گزاره ای همچون «تهدید کل کره زمین» است که بار معنایی سنگینی تولید می کند

و فشار می‌آورد تا آمریکا قاطع و سریع عمل کند، امری که به تمرکز بیشتر تصمیم‌گیری در نهادهای مرکزی هژمونیک (کاخ سفید، پنتاگون) کمک می‌نماید. هم‌زمان طرح «بسیج کردن دنیا» نشان می‌دهد که ایالات‌متحده چگونه می‌تواند سایر بازیگران بین‌المللی را حول خود جمع کند و سیاست‌های تحریمی یا مداخله‌جویانه را به‌صورت جمعی پیش ببرد؛ یعنی هژمونی نه‌فقط از مسیر زور، بلکه از طریق رهبری ائتلافی نیز بازتولید می‌شود. تقلیل رقبای منطقه‌ای به‌عنوان یک «ایدئولوژی شوم» نیز راه را برای اخلاقی‌زدایی از مخالفت‌ها باز می‌کند؛ در چنین چهارچوبی، مباحث ژئوپلیتیک پیچیده به‌سرعت تقلیل می‌یابند و گفتمان ساده‌انگارانه «ما-آن‌ها» تقویت می‌گردد، امری که به نفع تثبیت هژمونی عمل می‌کند. ادعاهایی مانند «منهدم کردن داعش» نقش بازتولید اعتبار بین‌المللی آمریکا را به‌عنوان بازیگری که تهدیدها را حذف می‌کند ایفا می‌کنند و وعده «تا نابودی ادامه خواهیم داد» نیز استمرار عملیات، نگه‌داشتن نیروها و تقویت پیمان‌های امنیتی را توجیه می‌سازد؛ سازوکارهایی که ستون‌های تثبیت هژمونی در عرصه منطقه‌ای را شکل می‌دهند.

این منطق «دشمن‌سازی اجرایی» در اسناد راهبردی جدید ایالات‌متحده در سال ۲۰۲۶ نیز تداوم یافته است. در این اسناد، ایران با بهره‌گیری از شاخص زبانی «تهدید ترکیبی»، به‌عنوان کنشگری بازنمایی می‌شود که نه‌تنها از طریق برنامه‌های موشکی، بلکه با بهره‌گیری از «نفوذ منطقه‌ای در زیرساخت‌های انرژی»، نظم بین‌المللی را به چالش می‌کشد. این بازنمایی، سیاست‌های تقابلی آمریکا علیه ایران را به‌مثابه «ضرورتی عملیاتی» برای حفظ توازن قدرت و محافظت از امنیت انرژی جهانی طبیعی‌سازی می‌کند. درواقع، برچسب‌گذاری ایران به‌عنوان «تهدید وجودی» برای ثبات منطقه‌ای در متون اخیر، فرایند «طبیعی‌سازی اقدامات قهری» را تکمیل کرده و ائتلاف‌های امنیتی جدید آمریکا در منطقه را به‌عنوان پاسخی بدیهی به این برساخت امنیتی، مشروعیت می‌بخشد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی سازوکارهای ایدئولوژیک-گفتمانی در سیاست خارجی ایالات‌متحده پس از جنگ سرد، نشان داد که تداوم هژمونی آمریکا نه صرفاً برآمده از ابعاد مادی و نظامی، بلکه محصول فرایندی پویا و مستمر از «طبیعی‌سازی» است. یافته‌ها حاکی از آن است که سه محور «لیبرالیسم و جهانی‌سازی»، «استثنائگرایی آمریکایی» و «تهدید و دشمن‌سازی»، نه به‌عنوان ابزارهایی مجزا، بلکه در قالب یک

بلوک تاریخی منسجم عمل می کنند. این سازوکارها با تبدیل منافع خاص هژمون به «عقل سلیم» و امری بدیهی، به بازتولید نظم هژمونیک یاری رسانده اند.

تحلیل تطبیقی این پژوهش نشان داد که علی رغم تفاوت های تاکتیکی دولت های دموکرات و جمهوری خواه در مفصل بندی این گفتمان ها، غایت نهایی هر دو جریان، «طبیعی سازی» برتری آمریکا بوده است. دموکرات ها با تکیه بر «نظم مبتنی بر قواعد» و نهادگرایی و جمهوری خواهان با تأکید بر «منافع ملی عریان» و توازن قوا، هر دو توانسته اند سیاست های خود را به عنوان ضرورتی برای امنیت جهانی بازنمایی کنند. این منازعه تاکتیکی میان دو حزب، خود بخشی از فرایند «تعادل ناپایدار» هژمونی است که در آن، گفتمان حاکم برای حفظ رضایت داخلی و مشروعیت بین المللی، دائماً در حال بازتعریف مفاهیم ایدئولوژیک است.

نتایج حاصل از مطالعه موردی ایران در این پژوهش بیانگر آن است که این سازوکارهای گفتمانی، همواره نقشی کارکردی در پیشبرد سیاست های آمریکا داشته اند. این پژوهش نشان داد که ایالات متحده با بر ساخت ایران به عنوان «تهدید وجودی» یا «عامل بی ثباتی در نظم جهانی»، اقدامات قهری خود (از تحریم های یک جانبه تا فشارهای دیپلماتیک) را به عنوان انتخابی دفاعی و ناگزیر طبیعی سازی کرده است. این تحلیل انضمامی اثبات می کند که تقابل با ایران، کارکردی هژمونیک برای حفظ ائتلاف های امنیتی آمریکا و بازنمایی ایالات متحده به عنوان «ناظر اخلاقی نظم جهانی» ایفا کرده است.

در سطح نظری، این پژوهش نشان داد که ایدئولوژی نه یک ابزار جانبی، بلکه «زمینه» ای است که سیاست خارجی بر آن ساخته و فهمیده می شود. روش تلفیقی به کار گرفته شده در این مقاله (نئوگراشین و فرکلاف) نشان داد که بدون درک «کارکرد زبانی» ایدئولوژی، فهم تداوم هژمونی آمریکا در مواجهه با چالش های نوظهور (نظیر رقابت با چین، روسیه و مقاومت های منطقه ای) دشوار است. درواقع، سیاست خارجی هژمونیک، محصول فرایند مداومی است که در آن مفاهیم سیاسی با هدف «بدیهی جلوه دادن قدرت»، به طور مستمر در متون رسمی بازتولید می شوند.

فهرست منابع

- انصاری، مهدی؛ قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۴۰۴). *پویایی‌های منطقه‌ای خاورمیانه و راهبرد کلان ایالات متحده آمریکا ۲۰۰۸-۲۰۲۴*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۷(۲)، ۳۹-۶۷.
- بایزیدی، رحیم؛ میرترابی، سید سعید (۱۴۰۳). *نظام تحریم‌گرایی و اقتصاد سیاسی تحریم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا: واکاوی اثربخشی و چالش‌های تحریم‌گرایی آمریکا*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۲)، ۲۹-۶۲.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۵). *آمریکا از راهبرد تدافعی به راهبرد تهاجمی*. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۸(۸)، ۳۵-۶۴.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. گروه مترجمان، مترجم. مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۹۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. روح‌الله قاسمی، مترجم. اندیشه احسان.
- قاسمی، ابوالفضل؛ حیدری، مهدیه (۱۴۰۳). *تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده و تعاملات ژئواکونومیک ایران و چین*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۲)، ۱۱۷-۱۴۲.

References

- Ansari, M., & Ghorbani Sheikh Neshin, A. (2025). *Regional dynamics of the Middle East and the grand strategy of the United States, 2008–2024*. *Foreign Relations Quarterly*, 17(2), 39–67. <https://doi.org/10.22034/fr.2025.489437.1607>
- Bacevich, A. J. (2002). *American empire: The realities and consequences of U.S. diplomacy*. Harvard University Press.
- Baizidi, R., & Mirtorabi, S. S. (2024). *The sanctions-oriented system and the political economy of sanctions in U.S. domestic and foreign policy: An analysis of the effectiveness and challenges of American sanctionism*. *Foreign Relations Quarterly*, 16(2), 29–62. <https://doi.org/10.22034/fr.2024.489822.1605>
- Biden, J. R. (2023, October 19). *Address to the nation on the United States response to the Hamas attacks against Israel and Russia's war against Ukraine*. The White House. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2023/10/19/remarks-by-president-biden-address-to-the-nation-on-the-united-states-response-to-the-hamas-attacks-against-israel-and-russias-war-against-ukraine/>
- Bush, G. W. (2001, January 20). *Inaugural address*. The White House. <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/inaugural-address.html>
- Bush, G. W. (2002, January 29). *State of the Union address*. The White House. <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/releases/2002/01/20020129-11.html>
- Bush, G. W. (2002, June 1). *Address at the United States Military Academy at West Point*. The White House. <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/releases/2002/06/20020601-3.html>
- Clinton, W. J. (1996, August 5). *Remarks by the president on American security in a changing world*. The White House. <https://clintonwhitehouse6.archives.gov/1996/08/1996-08-05-president-remarks-at-george-washington-university.html>
- Clinton, W. J. (1997, January 20). *Inaugural address*. The American Presidency Project. <https://www.presidency.ucsb.edu/documents/inaugural-address-3>
- Clinton, W. J. (1999a, January 19). *Address before a joint session of the Congress on the State of the Union*. The American Presidency Project. <https://www.presidency.ucsb.edu/documents/address-before-joint-session-the-congress-the-state-the-union-15>
- Clinton, W. J. (1999b, February 26). *Remarks to the San Francisco Bay Area Council on Foreign Relations*. The Avalon Project. https://avalon.law.yale.edu/20th_century/clinton2.asp
- Cox, R. W. (1981). *Social forces, states and world orders: Beyond international relations theory*. *Millennium: Journal of International Studies*, 10(2), 126–155. <https://doi.org/10.1177/03058298810100020501>
- Cox, R. W. (1987). *Production, power, and world order: Social forces in the making of history*. Columbia University Press.

- Fairclough, N. (1379 [2000]). *Critical discourse analysis [Tahlil-e enteqādi-ye goftemān]* (Translation Group, Trans.). Media Studies and Research Center.
- Fairclough, N. (1399 [2020]). *Critical discourse analysis [Tahlil-e enteqādi-ye goftemān]* (R. Ghasemi, Trans.). Andisheh Ehsan Publications.
- Fairclough, N. (1995). *Media discourse*. Edward Arnold.
- Fairclough, N. (1996). *Language and power*. Longman.
- Gaddis, J. L. (1992). *Explaining the Cold War's end: A reconsideration*. Council on Foreign Relations Press.
- Ghasemi, A., & Heydari, M. (2024). *United States economic sanctions and the geoeconomic interactions between Iran and China*. *Foreign Relations Quarterly*, 16(2), 117–142. <https://doi.org/10.22034/fr.2024.469430.1555>
- Gill, S. (2008). *Power and resistance in the new world order (2nd ed.)*. Palgrave Macmillan. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/president-donald-j-trumps-state-union-address-2/>
- Huntington, S. P. (1993). *Why international primacy matters*. *International Security*, 17(4), 68–83. <https://doi.org/10.2307/2539022>
- Milliken, J. (1999). *The study of discourse in international relations: A critique of research and methods*. *European Journal of International Relations*, 5(2), 225–254. <https://doi.org/10.1177/1354066199005002003>
- Morton, A. D. (2007). *Unravelling Gramsci: From philosophy to global politics*. Pluto Press.
- Obama, B. (2016, January 12). *State of the Union address, 2016*. The White House Archives. <https://obamawhitehouse.archives.gov/sotu>
- Rojecki, A. (2008). *Rhetorical alchemy: American exceptionalism and the war on terror*. *Political Communication*, 25(1), 67–88. <https://doi.org/10.1080/10584600701807935>
- Trump, D. J. (2017a, January 23). *Presidential memorandum regarding withdrawal of the United States from the Trans-Pacific Partnership negotiations and agreement*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/presidential-actions/presidential-memorandum-regarding-withdrawal-united-states-trans-pacific-partnership-negotiations-agreement/>
- Trump, D. J. (2017b, June 1). *Statement by President Trump on the Paris Climate Accord*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/statement-president-trump-paris-climate-accord/>
- Trump, D. J. (2017c, October 13). *Remarks by President Trump on Iran strategy*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-iran-strategy/>
- Trump, D. J. (2018). *Remarks by President Trump on the United States withdrawal from the JCPOA*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-united-states-withdrawal-jcpoa/>
- Trump, D. J. (2018, September 25). *Remarks by President Trump to the 73rd session of the United Nations General Assembly*. The White House.

<https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-73rd-session-united-nations-general-assembly-new-york-ny/>

Trump, D. J. (2019, February 5). *President Donald J. Trump's State of the Union address*. The White House.

Trump, D. J. (2025, September 23). *Remarks: Address to the 80th session of the United Nations General Assembly*. The White House.

White House. (1994, July). *A national security strategy of engagement and enlargement*. <https://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/1994.pdf>

White House. (1995, February). *A national security strategy of engagement and enlargement*. The White House. <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/nss1995.pdf>

White House. (1998, October). *A national security strategy for a new century*. The White House. <https://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/1998.pdf>

White House. (2002, September). *The national security strategy of the United States of America*. The White House. <https://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/2002.pdf>

White House. (2010, May). *National security strategy*. The White House. <https://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/2010.pdf>

White House. (2015, February). *National security strategy*. The White House. <https://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/2015.pdf>

White House. (2017, December). *National security strategy of the United States of America*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>

White House. (2022, October). *National security strategy*. The White House. <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2022/10/Biden-Harris-Administrations-National-Security-Strategy-10.2022.pdf>



Implications of a Potential Russian Victory in the Ukraine War for Eurasia and Iran: A Critical Scenario-Based Analysis

Parviz Dalirpoor¹ Mohsen Nasr Esfahani²

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Payame Noor University, Tehran, Iran
Email: parvizdelirpoor@pnu.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
Email: nasresfahani@pnu.ac.ir

Abstract

The Ukrainian conflict, as one of the decisive geopolitical developments of the last decade, has far-reaching consequences on the security, economic, and institutional architecture of Eurasia. The main issue of this research is to examine the effects of Russia's possible victory in this war on regional structures and the position of middle powers, especially Iran. The aim of the study is to analyze possible future paths and assess the opportunities and threats arising from it for Iran's foreign policy. The research method is a qualitative-analytical scenario writing that, using the framework of scenario theory and within the framework of neorealism and complex interdependence approaches, key variables and crisis-causing factors were identified and four distinct scenarios were drawn: "Expansion of Russian hegemony and isolation of the West", "Structural confrontation and multipolar game", "Russia-China convergence and the path to Central Asia's liberation", and "Sudden fall and collapse of central control". The findings indicate that the first two scenarios will have the highest probability of realization, since they are consistent with the logic of power and the mutual reaction of the main actors; The third scenario is conceivable as a complementary trend in the context of continued Western pressure on Moscow, and the fourth scenario, although unlikely, has the greatest destabilizing potential. The results of the study indicate that the common consequences of all scenarios include the reconfiguration of the Eurasian security architecture, the redefinition of energy and transit routes, and the enhancement of the role of middle powers. From a policy perspective, it is suggested that the West should focus on maintaining deterrence and reducing energy dependence on Russia; China should manage cooperation with Moscow by respecting the sovereignty of host countries and diversifying trade routes; and Iran should adopt a smart balancing strategy to preserve its strategic independence by taking advantage of transit opportunities and economic diplomacy.

Keywords: Russia, Ukraine, Eurasia, Iran, world order, scenarios

Extended Abstract

Introduction

Eurasia occupies a unique geopolitical position as the connective tissue between Europe and Asia, encompassing diverse political systems, economic networks, and security arrangements. Russia's role has historically been decisive, both as a regional hegemon and as a counterweight to Western influence. The ongoing war in Ukraine has become a defining moment for Eurasia's future, with the potential to reshape the region's security architecture, economic corridors, and institutional frameworks.

This study examines the hypothetical scenario of a Russian victory in Ukraine—defined as Moscow achieving its core strategic objectives, consolidating territorial gains, and securing recognition or de facto acceptance of its expanded sphere of influence. Using scenario theory, the research identifies and evaluates plausible future pathways for Eurasia and their implications for regional actors, including Iran.

Research Question

What are the likely security, economic, and institutional consequences of a potential Russian victory in Ukraine for Eurasia, and how might these outcomes reshape the balance of power, governance structures, and the strategic opportunities and risks for middle powers such as Iran?

Hypothesis

A Russian victory would reconfigure Eurasia's strategic landscape, leading to:

A shift toward a more multipolar order with Russia as a central security guarantor.

A redefinition of energy and transit routes, enhancing Moscow's leverage.

The emergence of new institutional alignments that weaken Western influence while amplifying the role of middle powers such as Iran, Turkey, and Kazakhstan.

The trajectory of these changes would depend on Russia's strategic choices, the responses of China and the West, and the agency of smaller Eurasian states.

Methodology and Theoretical Framework

The research employs a qualitative–analytical scenario building method:

Identifying key variables and uncertainties through scholarly and policy sources.

Mapping drivers of change in security, economic, and institutional domains.

Constructing four scenarios using scenario theory, which emphasizes the interaction of predetermined trends and high-impact uncertainties.

The theoretical foundation combines Scenario Theory with Neorealism (to explain state behavior under shifting power distributions) and Complex Interdependence Theory (to account for economic and institutional linkages).

Results and discussion

Scenario 1: Expansion of Russian Hegemony and Western Isolation

A decisive Russian victory consolidates Moscow's influence over Eastern Europe, the Caucasus, and Central Asia. Sanctions persist but fail to reverse gains.

Security: Strengthening of CSTO and bilateral defense agreements.

Economics: Energy exports reoriented toward Asia; Russia controls key transit chokepoints.

Institutions: Marginalization of Western-led initiatives; rise of Russia-centric forums.

Implications for Iran: Iran could benefit from expanded transit corridors such as the North–South Corridor, increased energy cooperation, and participation in Russia-led institutions. Yet overdependence on Moscow risks limiting Tehran’s strategic flexibility.

Scenario 2: Structural Confrontation and Multipolar Game

Russia’s victory entrenches a long-term standoff with the West, producing a multipolar arena where Russia, China, Turkey, Iran, and the EU compete.

Security: Militarization of borders; localized conflicts as tools of influence.

Economics: Diversification of trade and energy routes to avoid overdependence.

Institutions: Fragmented governance with overlapping frameworks.

Implications for Iran: This scenario offers Tehran opportunities to act as a balancing actor, leveraging its geography to mediate between blocs. However, intensified competition could also heighten regional instability, particularly in the Caucasus.

Scenario 3: Russia–China Convergence and Central Asia’s Path to Autonomy
Sustained Western pressure pushes Russia into deeper alignment with China. Central Asian states exploit this to negotiate greater autonomy.

Security: Joint Russia–China security initiatives in Central Asia.

Economics: Integration of EAEU with China’s Belt and Road Initiative.

Institutions: Hybrid governance blending Russian and Chinese norms.

Implications for Iran: Tehran could integrate more deeply into BRI-linked projects, enhancing its role as a transit hub. Yet the dominance of Sino-Russian frameworks may constrain Iran’s autonomy and reduce its bargaining power.

Scenario 4: Sudden Collapse and Breakdown of Centralized Control

The least likely but most destabilizing scenario involves internal crises in Russia after victory, leading to fragmentation of authority.

Security: Weakening of Russian commitments abroad; power vacuums.

Economics: Disruption of energy supplies and transit routes.

Institutions: Collapse of Russia-led regional bodies.

Implications for Iran: While instability could open space for Iran to expand influence in the Caucasus and Central Asia, it would also generate severe security risks along its northern borders and disrupt trade and energy flows.

Comparative Assessment of Scenarios

Scenarios 1 and 2 are the most probable, aligning with the logic of power politics and reciprocal reactions of major actors. Scenario 3 is plausible as a nested trend, especially if sanctions persist and Sino-Russian cooperation deepens. Scenario 4, though unlikely, carries the highest destabilizing potential.

Common consequences across all scenarios include:

Transformation of Eurasia’s Security Architecture: Alliances and defense postures recalibrated.

Redefinition of Energy and Transit Routes: Pipelines, railways, and ports become central levers of influence.

Rising Role of Middle Powers: Iran, Turkey, and Kazakhstan gain importance as connectors, mediators, or alternative hubs.

The divergence lies fundamentally in direction and systemic impact: Scenario 1 consolidates Russian dominance, reinforcing hierarchical order under Moscow’s leadership; Scenario 2 diffuses power into a competitive multipolar arena; Scenario 3 embeds Russia within a Sino-centric framework that limits its autonomy; and Scenario 4 produces instability, fragmentation, and unpredictable vacuums of authority across

Eurasia. Each trajectory reshapes security alignments, economic corridors, and institutional legitimacy in distinct ways, thereby redefining the strategic environment for regional middle powers such as Iran.

Conclusion

A Russian victory in Ukraine would not produce a single predetermined outcome but rather a spectrum of futures shaped by power politics, economic interdependence, and institutional adaptation. The most plausible trajectories—Russian hegemony or multipolar competition—would both entail profound shifts in security alignments, global economic flows, and governance structures, reshaping the balance of influence across Eurasia and beyond.

For Iran, each scenario carries both opportunities and risks. Tehran could strengthen its role as a strategic transit hub, expand energy diplomacy, deepen regional connectivity, and position itself as a balancing actor in a fragmented order. Yet the dangers of overdependence on Russia and China, heightened exposure to regional instability, and the erosion of strategic autonomy remain pressing challenges that could constrain long-term flexibility.

Policy Implications

For the West: Maintain deterrence and cohesion, reduce energy dependence on Russia, and invest in alternative connectivity projects.

For China: Manage cooperation with Russia, respect host country sovereignty, and diversify trade routes.

For Iran: Capitalize on transit opportunities, strengthen economic diplomacy, and pursue smart balancing to avoid overreliance on any single bloc while safeguarding sovereignty.

پیامدهای پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین بر اوراسیا و ایران؛ آسیب‌شناسی با رویکرد نظریه سناریوها

پرویز دلیرپور^۱  محسن نصر اصفهانی^۲ 

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: parvizdelirpoor@pnu.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: nasresfahani@pnu.ac.ir

چکیده

منازعه اوکراین به‌مثابه یکی از تحولات ژئوپلیتیکی سرنوشت‌ساز دهه اخیر، پیامدهای گسترده‌ای بر معماری امنیتی، اقتصادی و نهادی اوراسیا دارد. مسئله اصلی این پژوهش بررسی آثار پیروزی احتمالی روسیه در این جنگ بر ساختارهای منطقه‌ای و جایگاه قدرت‌های میانی به‌ویژه ایران است. هدف مطالعه، تحلیل مسیرهای محتمل آینده و ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از آن برای سیاست خارجی ایران است. روش تحقیق سناریونویسی کیفی-تحلیلی بوده که با بهره‌گیری از چهارچوب نظریه سناریو و در چهارچوب رهیافت‌های نورنالیسم و وابستگی متقابل پیچیده، متغیرهای کلیدی و عوامل بحران‌زا شناسایی و چهار سناریوی متمایز ترسیم گردید: «گسترش هژمونی روسیه و انزوای غرب»، «تقابل ساختاری و بازی چندقطبی»، «هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر رهایی آسیای مرکزی» و «سقوط ناگهانی و فروپاشی کنترل مرکزی». یافته‌ها حاکی است دو سناریوی نخست از آن‌رو که با منطق قدرت و واکنش متقابل بازیگران اصلی هم‌خوانی دارند، بیشترین احتمال تحقق را در بر خواهند داشت؛ سناریوی سوم به‌عنوان روندی مکمل در شرایط تداوم فشار غرب بر مسکو قابل تصور است و سناریوی چهارم، هرچند کم‌احتمال، بیشترین ظرفیت بی‌ثبات‌کننده را داراست. نتایج پژوهش بیانگر آن است که پیامدهای مشترک همه سناریوها شامل بازتنظیم معماری امنیتی اوراسیا، بازتعریف مسیرهای انرژی و ترانزیت و ارتقای نقش قدرت‌های متوسط است. از دیدگاه سیاست‌گذاری، پیشنهاد شده است که غرب باید بر حفظ بازدارندگی و کاهش وابستگی انرژی به روسیه تمرکز کند؛ چین همکاری با مسکو را با احترام به حاکمیت کشورهای میزبان و تنوع‌بخشی مسیرهای تجاری مدیریت نماید و ایران با بهره‌گیری از فرصت‌های ترانزیتی و دیپلماسی اقتصادی، راهبرد موازنه‌گرایی هوشمندانه را برای صیانت از استقلال راهبردی خود در پیش گیرد.

کلیدواژه‌ها: روسیه، اوکراین، اوراسیا، ایران، نظم جهانی، سناریوها

مقدمه و بیان مسئله

تحولات ژئوپلیتیکی ناشی از جنگ روسیه و اوکراین، یکی از مهم‌ترین بحران‌های امنیتی قرن بیست‌ویکم را رقم زده است. پیروزی احتمالی روسیه در این جنگ می‌تواند موازنه قدرت در اوراسیا را به‌طور بنیادین تغییر دهد و پیامدهایی عمیق بر ساختار امنیتی، اقتصادی و نهادی منطقه بر جای گذارد. اهمیت این موضوع در آن است که اوراسیا به‌عنوان پیوندگاه اروپا و آسیا، نقشی کلیدی در مسیرهای انرژی، تجارت جهانی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایفا می‌کند و هر تغییر در نظم آن، اثرات فرامنطقه‌ای خواهد داشت.

هدف این پژوهش، تحلیل پیامدهای پیروزی احتمالی روسیه بر اوراسیا با استفاده از رویکرد نظریه سناریو در روابط بین‌الملل است. پرسش‌های اصلی عبارت‌اند از:

۱. در صورت پیروزی روسیه، چه سناریوهای محتملی برای آینده اوراسیا قابل ترسیم است؟

۲. هر سناریو چه پیامدهای امنیتی، اقتصادی و نهادی به‌همراه دارد؟

۳. کدام متغیرها بیشترین نقش را در شکل‌گیری این سناریوها ایفا می‌کنند؟

در این راستا پرسش محوری پژوهش بدین‌سان قابل طرح است: پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین چگونه می‌تواند با تغییر معماری امنیتی، اقتصادی و نهادی اوراسیا بر منافع ملی ایران اثرگذار باشد و چه سناریوهایی برای بهره‌برداری ایران از فرصت‌ها و مدیریت تهدیدها در این شرایط قابل تصور است؟

فرض بنیادین پژوهش در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش چنین است: پیروزی روسیه در اوکراین، با توجه به منطق قدرت و واکنش متقابل بازیگران اصلی، بیشترین احتمال را در قالب دو سناریوی «گسترش هژمونی و انزوای غرب» و «تقابل ساختاری و بازی چندقطبی» دارد. در هر دو مسیر، ایران می‌تواند با بهره‌گیری از موقعیت ژئوپلیتیکی و ظرفیت‌های ترانزیتی خود، جایگاه منطقه‌ای‌اش را ارتقا دهد. باین‌حال، موفقیت ایران در بهره‌برداری از این فرصت‌ها منوط به اتخاذ راهبرد «موازنه‌گرایی هوشمندانه» است؛ به‌گونه‌ای که ضمن تعمیق همکاری با روسیه و چین، از وابستگی بیش از حد به یک بلوک جلوگیری کرده و روابط متوازن با غرب و سایر بازیگران را حفظ کند. در غیر این صورت، خطر گرفتار شدن در رقابت‌های بلوکی و محدود شدن فضای مانور دیپلماتیک ایران افزایش خواهد یافت.

۱. پیشینه پژوهش

پیرامون پیامدهای پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین طی سال‌های اخیر در قالب رویکردهای متنوع نظری و روش‌شناختی گسترش یافته است.

گوتز و اکمن (Götz & Ekman, 2024) با تمرکز بر زمینه‌ها، علل و پیامدهای جنگ، سه دسته تبیین، جاه‌طلبی‌های امپریالیستی، عوامل داخلی و فشارهای خارجی را شناسایی کرده و بر ضرورت رویکرد چندعلتی تأکید کرده‌اند.

چاراپ و پریه (Charap & Priebe, 2023) نیز با بهره‌گیری از تحلیل راهبردی، سناریوهای پایان جنگ را بررسی و بر اهمیت اجتناب از جنگی طولانی و پرهزینه برای همه طرف‌ها تأکید کرده‌اند. در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل، تحلیل‌های واقع‌گرایانه و لیبرالیستی معتقدند برداشتهای متفاوت از امنیت و نظم بین‌الملل، مسیرهای سیاسی متضادی را شکل می‌دهد (Alibeli, 2024) در همین راستا، پژوهش‌هایی با تمرکز بر «صلح باکیفیت» به امکان‌سنجی دستیابی به صلح پایدار پس از درگیری‌های شدید پرداخته و بر نقش نهادسازی و کاهش احتمال بازگشت به جنگ تأکید کرده‌اند (Naasz & Steele, 2022).

در سطح منطقه‌ای، کازانتسف و همکاران (Kazantsev et al., 2021) جایگاه آسیای مرکزی را در چهارچوب «اوراسیای بزرگ» بررسی کرده و تعاملات روسیه و چین را تحلیل کرده‌اند.

گابویف (Hamilton, 2024) نیز به ابعاد ژئوپلیتیکی و اقتصادی محور مسکو-پکن و پیامدهای آن برای نظم منطقه‌ای پرداخته است.

افزون بر این، کوسا (Kuosa, 2025) با مرور سه سال جنگ اوکراین، پایداری برخی سناریوها و تغییرپذیری دیگر مسیرها را نشان داده است.

اسمولوفسکا و همکاران (Osmolovska et al., 2025) هفت سناریوی امنیتی برای سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶ ترسیم کرده‌اند که طیفی از تثبیت تا بی‌ثباتی شدید را در برمی‌گیرد.

در سطح روابط روسیه و غرب نیز فان‌در توگت (Van der Togt, 2022) سه سناریوی اصلی را برای آینده این روابط ارائه کرده است.

پژوهش حاضر با الهام از این پژوهش‌ها، درصدد است برخلاف عمده این مطالعات که مرتبط با ایران نیست یا تنها یک یا دو احتمال را بررسی کرده‌اند، چهار سناریوی جامع را براساس متغیرهای کلیدی و نامعین‌های بحرانی ترسیم و مقایسه کرده و با رویکرد تطبیقی-تحلیلی و استفاده از شاخص‌های «احتمال وقوع» و «شدت اثر»،

سناریوها در چهارچوبی وزنی اولویت‌بندی شده و پیامدهای آن برای اوراسیا و بازیگران فرامنطقه‌ای همچون غرب، چین و ایران را در کانون تحلیل قرار دهد. امتزاج نظریه سناریو با داده‌های به‌روز و تحلیل روندهای جاری، اعتبار و پیش‌بینی‌پذیری نتایج را تقویت می‌کند.

۲. چهارچوب نظری-تحلیلی

سناریونویسی در روابط بین‌الملل ریشه در مطالعات راهبردی و آینده‌پژوهی دارد و به‌عنوان روشی نظام‌مند برای تحلیل مسیرهای محتمل آینده شناخته می‌شود. این نظریه نخستین‌بار توسط کاهن و وینر در قالب «قاب‌بندی برای گمانه‌زنی» مطرح شد که بر شناسایی متغیرهای کلیدی و تناقض‌های محوری تأکید داشت (Kahn & Wiener, 1967). پیتر واک، سناریوها را چهارچوب‌هایی تحلیلی برای طراحی واکنش‌های خلاقانه در برابر ناپایداری محیطی می‌داند (Wack, 1985 p. 85). شوماکر مراحل سناریوسازی را شامل شناسایی عوامل محرک، تعیین نامعین‌ها، ترکیب عناصر و آزمون استراتژی‌ها معرفی می‌کند (Schoemaker, 1995 p. 28). از دیدگاه شوارتز، هدف سناریوپردازی پیش‌گویی نیست، بلکه آماده‌سازی برای آینده‌های متنوع و تقویت انعطاف‌پذیری سازمانی است (Schwartz, 1996, pp. 12-14). واندرا هایدن چهار کارکرد کلیدی سناریو را شامل گسترش تفکر راهبردی، حذف پیش‌فرض‌های پنهان، تحرک ذی‌نفعان و آزمون فرضیات می‌داند (Van der Heijden, 2005 p. 46).

رینگلند نیز بر ویژگی «مفصل‌گویی» تأکید دارد تا سناریوها بتوانند مخاطب را از نظر فرهنگی و روان‌شناختی درگیر کنند (Ringland, 2006 p. 21). این ترکیب تحلیل منطقی و روایت‌پردازی جذاب، سناریوها را به ابزارهایی مؤثر برای تصمیم‌سازی تبدیل می‌کند. آمر و همکاران تأکید می‌کنند که سناریوسازی باید تلفیقی از روش‌های کیفی و کمی باشد تا پیوندی معتبر میان داده‌ها و تصویرهای فرضی برقرار شود (Amer, Daim, & Jetter, 2013 p. 27).

برادفیلد و همکاران گسترش سناریونویسی را به محیط متلاطم پس از جنگ سرد نسبت می‌دهند (Bradfield et al., 2005 p. 797).

رامیرز و همکاران سناریو را «روش‌شناسی دانشگاهی» می‌دانند که ظرفیت تحلیل گفتمان‌های متضاد قدرت‌ها را دارد (Ramirez et al., 2015 p. 72). همچنین، سناریوپردازی به سازمان‌ها کمک کرده تا در بحران‌های ژئوپلیتیکی واکنش‌های سریع و هماهنگ داشته باشند (McMaster & Watson, 2013 p. 33).

در روابط بین‌الملل، سناریوها حول سه محور سازمان‌دهی می‌شوند: متغیرهای کلان (نظم قدرت، فناوری، اقلیم)، نامعین‌های بحرانی (تصمیمات رهبری واکنش متحدان، فشار داخلی) و نقاط اجتماع مؤثر (مکان‌های استراتژیک، منابع حیاتی). این چهارچوب به تحلیل‌گران امکان می‌دهد سناریوهای محتمل را با عمق ساختاری بررسی کرده و پیامدهای آن‌ها را از منظر منافع ملی و تعادل قدرت بسنجند. مزیت اصلی این نظریه، تأکید بر عدم قطعیت و دعوت به «اندیشه‌گری چندمسیره»^۱ به جای پیش‌بینی خطی است.

«شدت اثر» و «احتمال وقوع» هر سناریو را می‌توان بر پایه ترکیب از منطق نظری، شواهد تاریخی، داده‌های موجود و تحلیل مقایسه‌ای متغیرهای کلیدی گمانه‌زنی کرد بنابراین مبنای ارزیابی احتمال وقوع چنین خواهد بود:

- ❖ توان اقتصادی روسیه پس از جنگ: شاخص‌هایی مثل رشد یا رکود اقتصادی، تاب‌آوری در برابر تحریم‌ها و توان تأمین مالی سیاست خارجی؛
 - ❖ واکنش و ظرفیت غرب: میزان انسجام ناتو و اتحادیه اروپا، اراده سیاسی برای مهار یا تعامل با روسیه و ابزارهای فشار اقتصادی-دیپلماتیک؛
 - ❖ پویایی روابط روسیه-چین: عمق همکاری یا رقابت پنهان، هم‌گرایی منافع در اوراسیا و ظرفیت پروژه‌های مشترک؛
 - ❖ ثبات داخلی روسیه: انسجام نخبگان، کنترل بر مناطق پیرامونی و سطح نارضایتی اجتماعی؛
- با سنجش این متغیرها در هر سناریو و مقایسه با روندهای جاری و تجربه‌های مشابه تاریخی (مثل جنگ سرد یا بحران‌های پسا شوروی)، یک برآورد نسبی از احتمال وقوع به دست آمد.
- مبنای ارزیابی شدت اثر
- ❖ دامنه جغرافیایی تأثیر: آیا پیامدها محدود به بخشی از اوراسیاست یا کل منطقه و حتی نظام جهانی را در برمی‌گیرد.
 - ❖ عمق تغییرات ساختاری: میزان بازتعریف نهادهای امنیتی، اقتصادی و قواعد بازی منطقه‌ای.
 - ❖ مدت‌زمان اثرگذاری: کوتاه‌مدت، میان‌مدت یا بلندمدت بودن پیامدها.

❖ شدت پیامدهای امنیتی و اقتصادی: از تغییرات محدود در توازن قوا تا بی‌ثباتی گسترده یا فروپاشی ساختارها.

روی هم رفته باید گفت نظریه سناریو در روابط بین‌الملل ابزاری کم‌مانند برای تحلیل چالش‌های ساختاری و برون‌رفت از بحران‌های پیچیده است که با تلفیق تحلیل کیفی، روایت‌پردازی جذاب و آزمون استراتژیک در شرایط نامطمئن، به سیاست‌گذاران امکان تا تصمیم‌های راهبردی خود را پیش از وقوع رخدادها آزمایش کنند و تاب‌آوری نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک کشورها را ارتقا بخشند. کاربست این نظریه در رابطه کشورهای درگیر تنش‌های ژئوپلیتیکی، همچون روسیه و اوکراین، آن است که سناریوسازی می‌تواند زوایای کمتر محتمل را نیز نمایان و بدین ترتیب از سوگیری‌های آشکار و پنهان تصمیم‌سازان بکاهد.

۳. بستر ژئوپلیتیکی اوراسیا

اوراسیا که بیش از یک‌سوم خشکی‌های جهان را در برمی‌گیرد، همواره در کانون نظریه‌های ژئوپلیتیکی قرار داشته است. نظریه «قلب زمین» مکی‌ندر بر این اصل استوار بود که تسلط بر اروپای شرقی کلید کنترل «هارتلند» و در نهایت سلطه بر «جزیره جهانی» است (Mackinder, 1943 p. 150). این منطقه به دلیل وسعت، جمعیت، منابع انرژی، مسیرهای ترانزیت و تنوع فرهنگی، جایگاهی بی‌بدیل در نظم جهانی دارد (Zhao et al., 2022 p. 3). پس از جنگ سرد، اهمیت اوراسیا در پیوند شرق و غرب و رقابت قدرت‌های بزرگ برجسته‌تر شد (Clark, 2011 p. 27).

روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور اوراسیا و قدرتی هسته‌ای، نقشی محوری در معادلات امنیتی و اقتصادی ایفا می‌کند. موقعیت جغرافیایی آن از اروپای شرقی تا شرق آسیا، امکان نقش‌آفرینی در هر دو حوزه را فراهم کرده است (Kolosov & Zotova, 2022 p. 82). از منظر امنیتی، روسیه با تکیه بر توان نظامی و پیمان‌هایی مانند CSTO نفوذ خود را در حوزه پسا شوروی تثبیت کرده است (Van der Heijden, 2005 p. 46). از نظر اقتصادی، با ذخایر عظیم نفت و گاز، یکی از تأمین‌کنندگان اصلی انرژی برای اروپا و آسیا محسوب می‌شود و از این ابزار به‌عنوان اهرم فشار ژئوپلیتیکی بهره می‌گیرد (بصری‌نیا و همکاران، ۱۴۰۳: ۲۲۱؛ Köstem, 2022 p. 119).

اوکراین در این معادله جایگاهی استراتژیک دارد؛ به‌عنوان پل زمینی میان روسیه و اروپا و مسیر کلیدی انتقال گاز، این کشور به بازیگری مهم در صادرات غلات بدل شده است (Zhao et al., 2022 p. 7). از دید مسکو، اوکراین بخشی از «حوزه نفوذ طبیعی»

روسیه است و پیوستن آن به ناتو یا اتحادیه اروپا تهدیدی مستقیم تلقی می‌شود (Kolosov & Zotova, 2022 p. 90). در مقابل، غرب اوکراین را خط مقدم دفاعی در برابر روسیه می‌داند و از ۲۰۱۴ با تقویت همکاری‌های نظامی و اقتصادی، تلاش کرده آن را در مدار خود نگه دارد (Ramirez et al., 2015 p. 73). جنگ روسیه و اوکراین از ۲۰۲۲ این رقابت ژئوپلیتیکی را به اوج رسانده است. روسیه با ابزارهای نظامی و انرژی در پی تثبیت موقعیت خود است (Amer et al., 2013 p. 28) و غرب با تحریم‌ها و حمایت نظامی از اوکراین درصدد مهار آن برآمده است (Bradfield et al., 2005 p. 800). در این بستر، اوراسیا به صحنه برخورد راهبردهای متضاد تبدیل شده است: راهبرد روسیه برای بازسازی حوزه نفوذ شوروی و ایجاد بلوک اوراسیایی، در برابر راهبرد غرب برای ادغام کشورهای میانی در ساختارهای یورو-آتلانتیک (Schwartz, 1996 p. 14).

از منظر اقتصادی، گزارش IMEMO حاکی است اقتصاد روسیه با وجود تحریم‌ها بخشی از ظرفیت تولید و صادرات خود را حفظ کرده، اما رشد آن شکننده باقی‌مانده و اتکای بالا به انرژی و محدودیت فناوری مانع جهش اقتصادی است (Dynkin & Baranovsky, 2019 p. 87). داده‌های استاتیسکا نیز بیانگر آن است که روسیه در سال ۲۰۲۵ یازدهمین اقتصاد بزرگ جهان است؛ اما تولید ناخالص داخلی سرانه کاهش یافته و نابرابری درآمدی بالاست؛ به‌طوری‌که ۲۰ درصد ثروتمندترین جمعیت، ۴۶ درصد کل درآمد کشور را در اختیار دارند (Statista Research Department, 2025 p. 4). همچنین، بخش انرژی همچنان ستون فقرات اقتصاد روسیه است؛ اما تغییر مسیر صادرات از اروپا به آسیا با چالش‌های زیرساختی و قیمتی روبه‌رو است (Henderson & Mitrova, 2020, p. 108).

در مجموع، روسیه با وجود منابع طبیعی و جایگاه ژئوپلیتیکی، اقتصادی «پایدار اما آسیب‌پذیر» دارد. بستر ژئوپلیتیکی اوراسیا امروز بیش از هر زمان دیگری به تعامل و تقابل روسیه و غرب گره‌خورده است. موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی این پهنه، آن را به جایگاهی کلیدی در نظم جهانی بدل کرده که هر تغییر در آن پیامدهایی فراتر از مرزهای منطقه خواهد داشت (چگنی‌زاده، ۱۴۰۲: ۱۱). در این میان، اوکراین به‌عنوان نقطه تلاقی این دو راهبرد، نقشی تعیین‌کننده در آینده اوراسیا ایفا می‌کند.

شایان ذکر است که می‌توان چهار سناریو برای جنگ روسیه و اوکراین در نظر گرفت: ۱. سناریوی پیروزی روسیه بر اوکراین؛ ۲. سناریوی شکست روسیه از اوکراین؛ ۳. سناریوی پایان جنگ بدون شکست یکی از طرفین؛ ۴. سناریوی تداوم جنگ

فرسایشی. با وجود این در مقاله حاضر پیامدهای وقوع سناریوی اول (یعنی پیروزی روسیه) را در منطقه اوراسیا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اما برای تحلیل منطق رفتاری روسیه در جنگ اوکراین، استفاده از «واقع‌گرایی تهاجمی»^۱ به‌عنوان چهارچوب نظری مناسب به نظر می‌رسد. این نظریه که توسط جان مرشایمر توسعه‌یافته، بر این فرض استوار شده است که قدرت‌های بزرگ در یک نظام بین‌الملل آنارشیک همواره در پی افزایش قدرت نسبی خود هستند تا امنیتشان تضمین شود (Mearsheimer, 2001, p. 29) در این چهارچوب، اقدام روسیه در اوکراین را می‌توان تلاشی برای جلوگیری از گسترش ناتو و حفظ حوزه نفوذ سنتی خود دانست. در کنار آن، نظریه «موازنه تهدید»^۲ استفان والت نیز در کنار نظریه واقع‌گرایی تهاجمی قدرت تبیینی را بالا می‌برد. بر مبنای این نظریه، دولت‌ها نه صرفاً در برابر قدرت، بلکه در برابر تهدیدات ادراک‌شده اقدام به موازنه‌سازی می‌کنند (Walt, 1987, p. 21) از این منظر، روسیه پیوستن احتمالی اوکراین به ناتو را تهدیدی مستقیم علیه امنیت ملی خود تلقی کرده و واکنش نظامی را به‌مثابه ابزار بازدارندگی برگزیده است. همچنین، نظریه ژئوپلیتیک کلاسیک به‌ویژه ایده «هارتلند» مکیندر، اهمیت اوراسیا و اروپای شرقی را برای سلطه جهانی برجسته می‌سازد (Mackinder, 1943, p. 150) این چهارچوب مبین آن است که چرا روسیه اوکراین را به‌عنوان نقطه کلیدی در حفظ جایگاه ژئوپلیتیکی خود می‌پندارد.

در نهایت، نظریه «وابستگی متقابل پیچیده»^۳ کیوهان و نای نیز قابل کاربست برای تحلیل پیامدهای اقتصادی و نهادی جنگ است. بر مبنای این رویکرد، روابط بین‌الملل صرفاً بر قدرت نظامی استوار نیست، بلکه شبکه‌های اقتصادی، انرژی و نهادهای بین‌المللی نیز بر رفتار دولت‌ها اثرگذارند (Keohane & Nye, 2012, p. 20). در این چهارچوب، تحریم‌های غرب و تلاش روسیه برای هم‌گرایی با چین و آسیای مرکزی قابل تبیین است. بنابراین، ترکیب چهار نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی»، «موازنه تهدید»، «ژئوپلیتیک کلاسیک» و «وابستگی متقابل پیچیده» می‌تواند چهارچوبی جامع برای تحلیل رفتار روسیه در جنگ اوکراین فراهم آورد. این چهارچوب هم منطق امنیتی و ژئوپلیتیکی اقدامات روسیه را توضیح می‌دهد و هم پیامدهای اقتصادی و نهادی آن را روشن می‌سازد.

1. Offensive Realism

2. Balance of Threat

3. Complex Interdependence

۴. سناریوهای محتمل در صورت پیروزی روسیه

پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین می‌تواند نقطه عطفی در ژئوپلیتیک اوراسیا باشد. این تحول نه تنها توازن قدرت در اروپای شرقی را دگرگون می‌سازد، بلکه پیامدهای گسترده‌ای بر معماری امنیتی، اقتصادی و نهادی منطقه خواهد داشت. تحلیل سناریوهای محتمل به بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای کمک می‌کند تا فرصت‌ها و تهدیدها را شناسایی کرده و راهبردهای سازگار و پیش‌دستانه طراحی کنند. برای ایران نیز، به عنوان کشوری که در قلب مسیرهای ترانزیتی و انرژی اوراسیا قرار دارد، این تحولات می‌تواند هم فرصت‌های تازه‌ای برای ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی فراهم آورد و هم تهدیدهایی در قالب وابستگی بیش از حد به شرق یا فشار رقابت‌های بلوکی ایجاد نماید.

۴-۱. سناریوی «گسترش هژمونی روسیه و انزوای غرب در اوراسیا»

در این سناریو، مسکو با تثبیت دستاوردهای نظامی و سیاسی خود، به سمت گسترش هژمونی در اوراسیا حرکت می‌کند و غرب را در موقعیت انزوای نسبی قرار می‌دهد. تثبیت کنترل روسیه بر مناطق اشغالی و ایجاد کمربند امنیتی در مرزهای غربی، امکان مهار تهدیدات ناتو را فراهم می‌سازد (Van der Togt, 2022 p. 4). بهره‌گیری از انرژی به عنوان اهرم فشار بر اروپا و بازتعریف مسیرهای صادراتی به سمت شرق و جنوب، از دیگر ویژگی‌های این مسیر است (Kuosa, 2025 p. 6). همچنین، روسیه با استفاده از سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) و ابتکارهای تازه، متحدان منطقه‌ای را جذب کرده و نفوذ ژئوپلیتیکی خود را تقویت می‌کند (Osmolovska et al., 2025 p. 12). از منظر امنیتی، این روند به بازآرایی ساختار قدرت در اوراسیا منجر می‌شود. روسیه با استقرار نیروهای نظامی در مناطق کلیدی و افزایش همکاری‌های دفاعی با کشورهای هم‌سو، یک «کمربند بازدارندگی» در برابر ناتو ایجاد می‌کند (Monaghan, 2023 p. 88). این امر آزادی عمل ناتو در شرق اروپا را محدود کرده و کشورهای بالتیک و اروپای شرقی را در موقعیت دشوارتری قرار می‌دهد (Giles, 2023 p. 54). در حوزه اقتصادی، روسیه با تغییر مسیرهای تجاری و انرژی وابستگی خود به غرب را کاهش داده و به سمت هم‌گرایی با شرق و جنوب حرکت می‌کند (Henderson & Mitrova, 2020, 98). این روند شامل توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل اوراسیایی، سرمایه‌گذاری مشترک با چین در پروژه‌های «کمربند-راه» و گسترش صادرات انرژی به آسیا است (Hamilton, 2024 p. 39). اروپا در مقابل، ناچار به بازآرایی زنجیره‌های تأمین و یافتن منابع جایگزین انرژی خواهد شد.

(Smith, 2024 p. 75). از نظر نهادی، پیروزی روسیه می‌تواند به تضعیف نهادهای بین‌المللی تحت رهبری غرب و تقویت نهادهای موازی چون اتحادیه اقتصادی اوراسیا و سازمان همکاری شانگهای منجر شود (Lo, 2023 p. 58). این روند به شکل‌گیری یک بلوک اوراسیایی منسجم‌تر با قواعد متفاوت از نظم لیبرال غربی می‌انجامد (Trenin, 2023). پیامد برای ایران: این سناریو فرصت‌هایی برای بهره‌گیری از کریدورهای ترانزیتی شمال-جنوب، افزایش صادرات انرژی و پیوند به شبکه‌های اوراسیایی فراهم می‌کند. بااین‌حال، خطر وابستگی بیش از حد به شرق و کاهش تنوع شرکا نیز وجود دارد. ایران باید با موازنه‌گرایی هوشمندانه، ضمن بهره‌گیری از فرصت‌ها، از گرفتار شدن در یک بلوک بسته پرهیز کند.

۴-۲. سناریوی «تقابل ساختاری و بازی چندقطبی»

این سناریو یکی از محتمل‌ترین مسیرهاست و بر پایه بازگشت به رقابت بلوکی و توازن قوا شکل می‌گیرد (Alibeli, 2024 p. 216). پیروزی روسیه و کنترل پایدار بر بخش‌هایی از اوکراین، سیاست خارجی تهاجمی‌تر مسکو را تقویت می‌کند (ICUV, 2023 p. 5). در مقابل، ایالات متحده و اتحادیه اروپا حضور نظامی خود را در بالتیک، لهستان و دریای سیاه افزایش خواهند داد (JPMorgan, 2025 p. 7).

سه محور اصلی این سناریو عبارت‌اند از:

❖ ادراک تهدید متقابل: روسیه پیروزی خود را نشانه ضعف غرب می‌داند، درحالی‌که غرب آن را تهدیدی مستقیم برای امنیت اروپا تلقی می‌کند (Charap & Priebe, 2023 p. 12).

❖ رقابت بر سر متحدان میانی: کشورهایی چون قزاقستان، آذربایجان و گرجستان به میدان رقابت روسیه و غرب بدل می‌شوند (Monaghan, 2023).

❖ تشدید جنگ‌های نیابتی: هر دو طرف برای فرسایش قدرت یکدیگر از درگیری‌های نیابتی بهره خواهند گرفت (Giles, 2023 p. 59).

در این چهارچوب، اوراسیا به صحنه رقابت تسلیحاتی جدیدی بدل می‌شود. ناتو با استقرار نیروهای واکنش سریع و سامانه‌های دفاع موشکی پیشرفته در شرق اروپا بازدارندگی می‌جوید (Kofman et al, 2021 p. 22). روسیه نیز با افزایش بودجه نظامی، توسعه زرادخانه هسته‌ای تاکتیکی و گسترش همکاری‌های دفاعی با چین و ایران واکنش نشان خواهد داد (Hamilton, 2024). این وضعیت خطر درگیری‌های تصادفی یا عمدی را افزایش داده و ثبات منطقه‌ای را شکننده خواهد کرد (Lo, 2023 p. 63).

از منظر اقتصادی، شکل‌گیری بلوک‌های تجاری-انرژی جداگانه محتمل است. روسیه و متحدانش با تمرکز بر بازارهای آسیایی و مسیرهای ترانزیتی جایگزین، در پی کاهش وابستگی به غرب هستند (Henderson & Mitrova, 2020 p. 108). اروپا نیز با تنوع‌بخشی به منابع وارداتی، تلاش دارد وابستگی به انرژی روسیه را به صفر برساند (Herranz-Surrallé, 2024 p. 80). این جدایی اقتصادی زنجیره‌های تأمین جهانی را بازترسیم کرده و هزینه‌های تجارت بین‌المللی را افزایش خواهد داد.

در سطح نهادی، این سناریو بر تضعیف نهادهای چندجانبه موجود و تقویت ائتلاف‌های هم‌سو استوار است. روسیه ممکن است اتحادیه اقتصادی اوراسیا و سازمان همکاری شانگهای را تقویت کند، درحالی‌که غرب بر ناتو و اتحادیه اروپا تکیه خواهد کرد (Trenin, 2023 p. 49). این روند خطر «دوپاره شدن» نظام بین‌الملل را افزایش داده و همکاری در موضوعات جهانی مانند تغییرات اقلیمی یا امنیت سایبری را دشوارتر خواهد کرد (Van der Togt, 2022 p. 6). هم‌گرایی EAEU و SCO در حوزه‌هایی چون تجارت آزاد و انرژی، ظرفیت ایجاد بلوک اوراسیایی با قواعد متفاوت از هنجارهای لیبرال را دارد (Gatev & Diesen, 2018 p. 18)؛ (Sahakyan & Gärtner, 2021 p. 44). این روند مشروعیت نهادهای لیبرال مانند WTO یا IMF را تضعیف کرده و قواعد بازی جهانی را بازتعریف می‌کند.

سناریوی فوق، فرصت‌هایی برای تعمیق همکاری با روسیه و چین و بهره‌گیری از بلوک اوراسیایی فراهم خواهد کرد. ایران می‌تواند جایگاه ترانزیتی خود را تقویت کرده و از سرمایه‌گذاری‌های منطقه‌ای سود ببرد؛ اما تهدیدهایی چون وابستگی شدید به شرق، کاهش تنوع روابط خارجی و فشار رقابت‌های بلوکی نیز وجود دارد. بدین‌سان برای ایران ضروری است با دیپلماسی فعال و موازنه‌گرایی، از گرفتار شدن در رقابت‌های نیابتی پرهیز کند.

درمجموع، این سناریو به‌جای ایجاد ثبات، به تشدید رقابت بلوکی، افزایش هزینه‌های نظامی و کاهش همکاری‌های بین‌المللی منجر خواهد شد. این روند، ظرفیت حل‌وفصل مسالمت‌آمیز بحران‌ها را کاهش داده و هماهنگی در برابر چالش‌های فراملی را مختل می‌کند (Keohane, 2020 p. 14). همچنین، فروپاشی زنجیره‌های تأمین و محدودیت جریان سرمایه و فناوری می‌تواند رشد اقتصادی جهانی را کند کرده و شکاف توسعه‌ای میان کشورها را عمیق‌تر سازد (Ikenberry, 2020 p. 42). برای ایران نیز، تقویت بلوک اوراسیایی ممکن است وابستگی به شرق، کاهش تنوع شرکا و افزایش فشار رقابت‌های منطقه‌ای را در پی داشته باشد.

۳-۴. سناریوی «هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر رهایی آسیای مرکزی»

سناریوی «هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر رهایی آسیای مرکزی» بر این فرض استوار است که پیروزی روسیه در جنگ اوکراین، انگیزه و توان دو قدرت را برای تعمیق همکاری در آسیای مرکزی افزایش خواهد داد. این هم‌گرایی بر پایه محرک‌های ژئوپلیتیکی، اقتصادی و امنیتی شکل می‌گیرد و هم‌زمان منافع مسکو و پکن را تأمین کرده و برای کشورهای آسیای مرکزی نیز امکان کاهش وابستگی یک‌جانبه به غرب یا روسیه را فراهم می‌آورد (Kazantsev et al., 2021 p. 59).

در این چهارچوب، روسیه نقش ضامن امنیتی و چین نقش موتور محرک اقتصادی را ایفا می‌کنند (Flikke & Wilhelmsen, 2011 p. 870). روسیه در پی جبران فشار تحریم‌های غرب از طریق تعمیق روابط با شرق و بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی چین است (Hamilton, 2024 p. 41)؛ درحالی‌که چین به دنبال تضمین امنیت مسیرهای «کمربند-راه» و دسترسی پایدار به منابع انرژی و مواد خام منطقه است (Rolland, 2019 p. 112). کشورهای آسیای مرکزی نیز با سیاست «چندبرداری» می‌کوشند روابط متوازن با هر دو قدرت را حفظ کنند (Laruelle, 2021 p. 24؛ جعفری و فلاح، ۱۴۰۲: ۲۰۰-۲۰۷).

در حوزه امنیتی، سازمان همکاری شانگهای (SCO) به بستر اصلی هماهنگی بدل می‌شود. روسیه با تکیه بر پیمان امنیت جمعی (CSTO) و حضور نظامی در پایگاه‌های کلیدی، نقش بازدارنده در برابر تهدیدات خارجی ایفا می‌کند (Lo, 2023 p. 61) و چین با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مرزی و فناوری‌های نظارتی، ثبات داخلی را تقویت می‌سازد (Pantucci & Lain, 2016 p. 37). این همکاری می‌تواند نفوذ ناتو و آمریکا را کاهش داده و معماری امنیتی اوراسیایی تازه‌ای پدید آورد (Kaczmariski, 2017 p. 98).

از منظر اقتصادی، ادغام نسبی اتحادیه اقتصادی اوراسیا با ابتکار کمربند-راه (Kassenova, 2020 p. 15) مسیرهای تازه‌ای از چین به اروپا از طریق آسیای مرکزی و روسیه ایجاد می‌کند (Dadabaev, 2018 p. 54). روسیه از حق ترانزیت و نفوذ ژئوپلیتیکی بهره‌مند می‌شود، چین به بازارها و منابع دسترسی می‌یابد و کشورهای منطقه از سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساختی سود می‌برند. بااین‌حال، خطر وابستگی بیش از حد به سرمایه و فناوری چینی و کاهش تنوع اقتصادی نیز وجود دارد (Cooley & Laruelle, 2019 p. 77).

در سطح نهادی، هم‌گرایی بیشتر SCO و EAEU می‌تواند چهارچوب‌های مشترکی برای تنظیم تجارت، سرمایه‌گذاری و همکاری امنیتی ایجاد کند (Kaczmariski, 2017). این روند هنجارهایی متفاوت از نظم لیبرال غربی ترویج می‌کند (Rolland, 2019 p. 118).

و کشورهای آسیای مرکزی را از حالت پیرامونی به بازیگران مؤثرتر بدل می‌سازد (Kazantsev et al., 2021 p. 65).

برای ایران، این سناریو هم فرصت و هم تهدید در بردارد. از یک‌سو، توسعه کریدورهای ترانزیتی شمال-جنوب و پیوند به شبکه‌های اوراسیایی می‌تواند جایگاه ژئوپلیتیکی ایران را ارتقا دهد و امکان جذب سرمایه و فناوری از شرق را فراهم آورد. از سوی دیگر، خطر وابستگی بیش از حد به روسیه و چین، کاهش تنوع شرکا و محدود شدن فضای مانور دیپلماتیک وجود دارد. بنابراین، راهبرد بهینه برای ایران، موازنه‌گرایی هوشمندانه، بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی و ترانزیتی و حفظ روابط متوازن با شرق و غرب است.

در مجموع، سناریوی «هم‌گرایی روسیه-چین» می‌تواند به بازتعریف نظم اوراسیایی و کاهش نفوذ غرب بینجامد؛ اما تنها در صورتی برای ایران سودمند خواهد بود که با سیاستی چندبُعدی و منعطف همراه شود.

۴-۴. سناریوی «سقوط ناگهانی و فروپاشی کنترل مرکزی حاکمیت

روسیه»

سناریوی «سقوط ناگهانی و فروپاشی کنترل مرکزی حاکمیت روسیه» یکی از بدبینانه‌ترین مسیرهای پس از پیروزی احتمالی مسکو در اوکراین است. در این سناریو، پیروزی نظامی به ثبات سیاسی و اقتصادی پایدار بدل نمی‌شود و فشارهای فزاینده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پایه‌های حاکمیت را فرسوده می‌سازد. هزینه‌های سنگین جنگ، تحریم‌های طولانی‌مدت و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی اقتصاد روسیه را به رکود عمیق می‌کشاند (Connolly, 2023 p. 14). تورم بالا و سقوط ارزش روبل نارضایتی عمومی را تشدید می‌کند (Åslund, 2023 p. 52).

از منظر سیاسی، تمرکز قدرت در کرملین و سرکوب مخالفان در شرایط بحران اقتصادی مشروعیت نظام را فرسوده و به اعتراضات گسترده و شکاف در میان نخبگان منجر می‌شود (Galeotti, 2023 p. 88). فشارهای قومی در جمهوری‌های خودمختار چون چچن و تاتارستان نیز می‌تواند به مطالبات جدایی‌طلبانه دامن زند (Hale, 2023 p. 119). در سطح بین‌المللی، انزوای روسیه و کاهش اعتماد حتی برخی شرکای شرقی، توان مسکو برای حفظ نفوذ در اوراسیا را محدود می‌کند (Lo, 2023 p. 67). در حوزه امنیتی، ارتش روسیه که منابع خود را در جنگ فرسوده کرده، با کمبود تجهیزات و کاهش روحیه روبه‌رو خواهد شد (Kofman et al, 2021 p. 35). این ضعف می‌تواند فرصت را برای

گروه‌های مسلح غیردولتی و مداخلات خارجی فراهم کند (Giles, 2023 p. 73). در داخل، خطر شورش‌های قومی و درگیری‌های مسلحانه افزایش می‌یابد و در خارج، کاهش بازدارندگی روسیه همسایگان را به همکاری بیشتر با ناتو سوق می‌دهد (Charap & Priebe, 2023 p. 19).

از نظر اقتصادی، کاهش صادرات انرژی و تغییر مسیر بازارهای جهانی درآمد ارزی روسیه را به شدت کاهش می‌دهد (Henderson & Mitrova, 2020, 96). صنایع کلیدی به دلیل کمبود فناوری و قطعات وارداتی دچار افت تولید و بیکاری گسترده می‌شوند (Connolly, 2023 p. 28). فروپاشی کنترل مرکزی می‌تواند به اقتصادهای محلی نیمه‌مستقل با سیاست‌های متفاوت منجر شود و انسجام اقتصادی کشور را از میان ببرد (Åslund, 2023 p. 60).

در سطح نهادی، پارلمان و دستگاه قضایی یا به ابزار جناح‌های قدرت بدل می‌شوند یا کارکرد خود را از دست می‌دهند (Hale, 2023 p. 125). در سیاست خارجی، روسیه احتمالاً از بسیاری نهادهای بین‌المللی کنار گذاشته شده و نهادهای منطقه‌ای تحت رهبری آن مانند اتحادیه اقتصادی اوراسیا یا سازمان پیمان امنیت جمعی با بی‌عملی یا خروج اعضا روبه‌رو خواهند شد.

فروپاشی کنترل مرکزی روسیه می‌تواند فرصت‌هایی چون افزایش نقش ایران در کریدورهای ترانزیتی و انرژی را فراهم آورد، زیرا خلأ ناشی از ضعف روسیه نیاز به مسیرهای جایگزین را برجسته می‌کند. با این حال، تهدیدهایی جدی نیز وجود دارد: بی‌ثباتی در قفقاز و آسیای مرکزی می‌تواند امنیت مرزهای شمالی ایران را به خطر اندازد، رقابت قدرت‌های دیگر برای پر کردن خلأ نفوذ روسیه فشارهای ژئوپلیتیکی تازه‌ای ایجاد کند و وابستگی بیش از حد ایران به شرق را پرهزینه سازد. بنابراین، ایران باید با موازنه‌گرایی هوشمندانه، تقویت دیپلماسی منطقه‌ای و تنوع‌بخشی به شرکا، از فرصت‌ها بهره‌گیرد و هم‌زمان خطرات ناشی از این سناریو را مهار کند.

۵. تحلیل تطبیقی سناریوها

پروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین می‌تواند آینده اوراسیا را در مسیرهای متفاوتی قرار دهد. براساس چهارچوب سناریوسازی، چهار مسیر اصلی قابل تصور است: «گسترش هژمونی و انزوای غرب»، «تقابل ساختاری و بازی چندقطبی»، «هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر رهایی آسیای مرکزی» و «سقوط ناگهانی و فروپاشی کنترل مرکزی». در سناریوی نخست، روسیه با تثبیت دستاوردهای نظامی و سیاسی، نفوذ

خود را در اروپای شرقی و حوزه پسا شوروی گسترش می‌دهد و بلوک امنیتی-اقتصادی تحت رهبری مسکو شکل می‌گیرد، هرچند وابستگی به انرژی و واکنش غرب ضعف آن است. سناریوی دوم بر رقابت بلوکی و توازن قوا استوار است و فرصت موازنه‌گرایی برای کشورهای میانی ایجاد می‌کند؛ اما هزینه‌های نظامی و خطر درگیری‌های نیابتی را افزایش می‌دهد. در سناریوی سوم، هم‌گرایی روسیه-چین با هم‌افزایی امنیتی و اقتصادی نفوذ دو قدرت را در آسیای مرکزی تقویت می‌کند و توسعه زیرساخت‌ها را تسهیل می‌سازد ولی وابستگی به چین و رقابت پنهان دو طرف تهدیدی بالقوه است. سناریوی چهارم بدبینانه‌ترین حالت است که در آن فشارهای اقتصادی و شکاف‌های اجتماعی موجب تضعیف کنترل مرکزی روسیه و بی‌ثباتی داخلی و منطقه‌ای می‌شود. از نظر احتمال وقوع، دو سناریوی «گسترش هژمونی» و «تقابل ساختاری» بیشترین شانس تحقق را دارند، درحالی‌که «هم‌گرایی روسیه-چین» به‌ویژه در صورت تداوم فشار غرب محتمل است و «سقوط ناگهانی» کم‌احتمال‌تر اما بسیار بی‌ثبات‌کننده خواهد بود. پیامدهای مشترک همه سناریوها شامل تغییر معماری امنیتی اوراسیا، بازتعریف مسیرهای انرژی و ترانزیت و افزایش نقش کشورهای میانی است.

براساس این شاخص‌ها به هر سناریو یک «شدت اثر» نسبی (۱ تا ۵) داده شد. سپس با ضرب این شدت در احتمال وقوع، «امتیاز کل» به‌دست آمد تا بتوان سناریوها را در یک چهارچوب مقایسه‌ای رتبه‌بندی کرد. در ادامه احتمال وقوع و شدت پیامدها براساس معیارهای زیر توسط مؤلفان در جدول شماره (۱) آورده شده است. احتمال وقوع براساس موارد زیر قابل پیش‌بینی هستند:

❖ تحلیل روندهای جاری در جنگ اوکراین و سیاست خارجی روسیه؛

❖ ارزیابی واکنش‌های غرب، چین و کشورهای منطقه؛

❖ بررسی منابع تحلیلی و گزارش‌های ژئوپلیتیکی معتبر.

همچنین شدت پیامدها بر پایه موارد زیر تخمین زده شده‌اند:

❖ میزان تغییر در ساختارهای امنیتی و اقتصادی اوراسیا؛

❖ اثرگذاری بر مسیرهای انرژی، ترانزیت و نهادهای منطقه‌ای؛

❖ پتانسیل بی‌ثبات‌سازی نظم بین‌الملل.

جدول ۱: مقایسه‌ای وزنی سناریوها

سناریوها	نقاط قوت برای روسیه	نقاط ضعف برای روسیه	احتمال وقوع	شدت اثر (۱-۵)	حاصل ضرب دو شاخص (احتمال × شدت)	پیامدهای خاص
۱. گسترش هژمونی و انزوای غرب	تثبیت نفوذ روسیه، کنترل انرژی، تقویت پیمان‌های امنیتی	وابستگی به انرژی، خطر واکنش غرب	۳۵	۴	۱۴۰	بلوک امنیتی-اقتصادی تحت رهبری مسکو، کاهش حضور غرب
۲. تقابل ساختاری و بازی چندقطبی	بازدارندگی متقابل، فرصت موازنه‌گرایی	هزینه نظامی بالا، خطر درگیری نیابتی	۳۰	۵	۱۵۰	تقسیم‌بندی آشکار اوراسیا به دو بلوک، کاهش همکاری چندجانبه
۳. هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر راهی آسیای مرکزی	هم‌افزایی امنیتی-اقتصادی، توسعه زیرساخت	وابستگی به چین، رقابت پنهان	۲۵	۳	۷۵	ادغام نسبی نهادهای منطقه‌ای، افزایش نفوذ چین
۴. سقوط ناگهانی حاکمیت روسیه و فروپاشی کنترل مرکزی	فرصت برای قدرت‌های دیگر	بی‌ثباتی شدید، فروپاشی نهادها	۱۰	۵	۵۰	خلأ قدرت، تجزیه احتمالی، بی‌ثباتی گسترده

نتیجه‌گیری

تحلیل چهار سناریوی اصلی پیروزی احتمالی روسیه در جنگ اوکراین - «گسترش هژمونی و انزوای غرب»، «تقابل ساختاری و بازی چندقطبی»، «هم‌گرایی روسیه-چین و مسیر رهایی آسیای مرکزی» و «سقوط ناگهانی و فروپاشی کنترل مرکزی» - خبر از آن می‌دهند که هر یک از این احتمالات می‌تواند به بازتعریف عمیق نظم امنیتی، اقتصادی و نهادی اوراسیا منجر گردد. یافته‌ها حاکی است دو سناریوی نخست بیشترین احتمال تحقق را دارند، زیرا با منطق قدرت و واکنش متقابل بازیگران اصلی هم‌خوانی دارند. سناریوی هم‌گرایی روسیه-چین نیز می‌تواند به شکل روندی مکمل در دل این دو سناریو شکل گیرد، به‌ویژه در شرایطی که فشار غرب بر مسکو تداوم یابد. سناریوی سقوط ناگهانی، هرچند کم‌احتمال‌تر است؛ اما در صورت وقوع، بیشترین اثر بی‌ثبات‌کننده را بر منطقه و حتی نظام بین‌الملل خواهد داشت.

پیامدهای مشترک همه سناریوها شامل تغییر معماری امنیتی اوراسیا، بازتعریف مسیرهای انرژی و ترانزیت و افزایش نقش کشورهای میانی است. تفاوت‌ها بیشتر در جهت‌گیری این تغییرات، نوع روابط قدرت‌ها و ساختار نهادهای منطقه‌ای دیده می‌شود. این امر بیانگر آن است که پیروزی روسیه، صرف‌نظر از شکل تحقق آن، به تغییرات ژرف و چندلایه در اوراسیا منجر خواهد شد و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باید برای مواجهه با این تحولات، راهبردهای منعطف و چندبُعدی طراحی کنند.

در این میان، جایگاه ایران به‌عنوان یک قدرت میانی با موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، اهمیتی دوچندان می‌یابد. ایران در تمامی سناریوها با فرصت‌ها و تهدیدهای هم‌زمان مواجه است. در سناریوی گسترش هژمونی روسیه، ایران می‌تواند از توسعه کریدورهای ترانزیتی همچون شمال-جنوب بهره‌مند و با تعمیق همکاری‌های انرژی و مشارکت در نهادهای روس‌محور، جایگاه منطقه‌ای خود را ارتقا دهد. با این حال، خطر وابستگی بیش از حد به مسکو و کاهش استقلال راهبردی، تهدیدی جدی برای سیاست خارجی ایران خواهد بود. در سناریوی تقابل ساختاری و بازی چندقطبی، ایران می‌تواند از موقعیت جغرافیایی خود برای ایفای نقش موازنه‌گر و میانجی میان بلوک‌های رقیب استفاده کند. این وضعیت امکان افزایش وزن ژئوپلیتیکی تهران را فراهم می‌سازد؛ اما هم‌زمان خطر تشدید بی‌ثباتی در قفقاز و آسیای مرکزی را نیز افزایش می‌دهد. در چنین شرایطی، ایران باید با اتخاذ سیاست خارجی چندلایه، از گرفتار شدن در رقابت‌های پرهزینه اجتناب کند.

سناریوی هم‌گرایی روسیه-چین فرصت‌های دیگری را برای ایران فراهم می‌آورد. پیوند خوردن اتحادیه اقتصادی اوراسیا با ابتکار کمربند و جاده می‌تواند امکان ادغام عمیق‌تر ایران در شبکه‌های تجاری و ترانزیتی شرق-غرب را فراهم کند. با این حال، سلطه چهارچوب‌های روسی-چینی ممکن است فضای مانور ایران را محدود کرده و قدرت چانه‌زنی آن را کاهش دهد. بنابراین، ایران باید ضمن مشارکت فعال در پروژه‌های اوراسیایی، از وابستگی بیش از حد به یک محور جلوگیری کرده و روابط متوازن با سایر بازیگران، از جمله اروپا و هند، را حفظ کند. در سناریوی سقوط ناگهانی روسیه نیز ایران با محیطی پرمخاطره مواجه خواهد شد. فروپاشی کنترل مرکزی در مسکو می‌تواند خلأ قدرت در قفقاز و آسیای مرکزی ایجاد کند که هم فرصت‌هایی برای نفوذ بیشتر ایران فراهم می‌آورد و هم تهدیدهای امنیتی جدی در مرزهای شمالی و مسیرهای انرژی و ترانزیت ایجاد خواهد کرد. در چنین شرایطی، ایران باید با تقویت توان بازدارندگی و همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای، از سرریز بی‌ثباتی به قلمرو خود جلوگیری کند.

روی هم‌رفته، ایران در تمامی سناریوها نیازمند راهبردی مبتنی بر «موازنه‌گرایی هوشمندانه» است. این راهبرد باید بر بهره‌گیری از فرصت‌های ترانزیتی و انرژی، تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی و سیاسی و تقویت دیپلماسی چندجانبه از طریق مشارکت فعال در نهادهای منطقه‌ای استوار باشد. نتیجه نهایی آن است که پیروزی روسیه در اوکراین، فارغ از شکل تحقق آن، تغییرات بنیادینی در ژئوپلیتیک اوراسیا ایجاد خواهد کرد و موفقیت ایران در مدیریت پیامدهای این تحولات مستلزم ترکیب بازدارندگی، دیپلماسی فعال و همکاری‌های هدفمند است.

فهرست منابع

- بصیری‌نیا، علی؛ حسنی‌فر، عبدالرسول؛ لطیفیان، یونس (۱۴۰۳). *تدوین سناریوهای راهبردی مبادلات منابع انرژی در خلیج فارس پس از بحران جنگ روسیه و اوکراین با رویکرد آینده‌پژوهی*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۱)، ۲۰۱-۲۲۶.
- جعفری، علی‌اکبر؛ فلاح، مهرداد (۱۴۰۲). *هژمونی منطقه‌ای چین در آسیای مرکزی و موازنه تهدید با روسیه*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۵(۱)، ۱۹۵-۲۲۶.
- چگنی‌زاده، غلامعلی؛ اخوت، وحید (۱۴۰۲). *نظم جهانی از منظر کیسینجر، مطالعه موردی بحران اوکراین*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۵(۲)، ۱-۲۴.

References

- Acharya, A. (2017). After liberal hegemony : The advent of a multiplex world order. *Ethics & International Affairs*, 31(3), 271–285.
- Alibeli, M. A. (2024). *The Ukrainian Crisis: A Game-Theoretic Analysis*. Brill.
- Åslund, A. (2023). *Russia's crumbling economy*. Peterson Institute. p: 52, 60
- Bradfield, R., Wright, G., Burt, G., Cairns, G., & Van Der Heijden, K. (2005). The origins and evolution of scenario techniques in long range business planning. *Futures*, 37(8), 795–812.
- Charap, S., & Priebe, M. (2023). Avoiding a long war. RAND Corporation.
- Clark, I. (2011). *Hegemony in International Society*. Oxford University Press.
- Connolly, R. (2023). *Russia's response to sanctions*. Chatham House.
- Cooley, A. (2005). *Logics of hierarchy: The organization of empires, states, and military occupation*. Cornell University Press.
- Dadabaev, T. (2019). *Transcontinental Silk Road Strategies: Comparing China, Japan and South Korea in Uzbekistan*. Routledge.
- Dynkin, A., Baranovsky, V., Afontsev, S., Davydov, O., Fedorovsky, A., Frumkin, B., ... & Zviagelskaya, I. (2019). Russia And The World. *New Perspectives*, 27(2), 87–114.
- Flikke, G., & Wilhelmsen, J. (2011). Chinese–Russian convergence and Central Asia. *Geopolitics*, 16(4), 865–901.
- Galeotti, M. (2023). *We need to talk about Putin*. Ebury Press.
- Gatev, I., & Diesen, G. (2018). Eurasian encounters: The Eurasian economic union and the Shanghai cooperation organisation. In *The Eurasian Project in Global Perspective* (p: 133–150). Routledge.
- Giles, K. (2023). *Russia's war on everybody*. Bloomsbury.
- Götz, E., & Ekman : (2024). Russia's war against Ukraine: Context, causes, and consequences. *Problems of Post-Communism*, 71(3), 193–205.
- Hale, H. (2023). *Patronal politics in post-Soviet Eurasia*. Cambridge University Press.
- Hamilton, R. (2024). *The China-Russia Relationshi*: Springer Nature.
- Henderson, J., & Mitrova, T. (2020). Implications of the global energy transition on Russia. In *The geopolitics of the global energy transition* (p: 93–114). Cham: Springer International Publishing.
- Henderson, J., & Mitrova, T. (2023). *Energy relations after Ukraine*. Oxford Institute for Energy Studies.
- Herranz-Surrallés, A. (2024). The EU energy transition in a geopoliticizing world. *Geopolitics*, 29(5), 1882–1912.
- Ikenberry, G. J. (2018). *After victory : Institutions, strategic restraint, and the rebuilding of order after major wars*. Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2020). *A world safe for democracy*. Yale University Press.
- JPMorgan. (2025). The Russia-Ukraine endgame and the future of Europe. <https://www.jpmorganchase.com › documents>

- Kaczmarek, M. (2017). *Russia–China relations in the post-crisis international order*. Routledge.
- Kassenova, N. (2020). *Eurasian integration and the Belt and Road Initiative*. Carnegie Endowment.
- Kazantsev, A., Medvedeva, S., & Safranchuk, I. (2021). Between Russia and China : Central Asia in Greater Eurasia. *Journal of Eurasian Studies*, 12(1), 57–71.
- Amer, M., Daim, T. U., & Jetter, A. (2013). A review of scenario planning. *Futures*, 46, 23–40.
- Kazantsev, A., Medvedeva, S., & Safranchuk, I. (2021). Between Russia and China, Central Asia in Greater Eurasia. *Journal of Eurasian Studies*, 12(1), 57–71.
- Keohane, R. O. (2020). *After hegemony*. Princeton University Press.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2012). *Power and interdependence* (4th ed.). Boston: Longman.
- Kofman, M., Fink, A., Gorenburg, D., Chesnut, M., Edmonds, J., Waller, J., ... & Bendett, S. (2021). Russian military strategy: core tenets and operational concepts. <https://www.cna.org/reports/2021/08/Russian-Military-Strategy-Core-Tenets-and-Operational-Concepts.pdf>
- Kolosov, V. A., & Zotova, M. V. (2022). Geopolitics and political geography in Russia. *Regional Research of Russia*, 12, 80–95.
- Köstem, S. (2022). Managed regional rivalry between Russia and Turkey after the annexation of crimea. *Europe-Asia Studies*, 74(9), 1657-1675.
- Kuosa, T. (2025). *The war in Ukraine, three years on Which scenarios still stand?* Futures Platform.
- Laruelle, M. (2021). *Central Peripheries: Nationhood in Central Asia*. UCL Press.
- Lo, B. (2023). *Russia and the new world disorder*. Brookings Institution Press.
- Mackinder, H. J. (1943). The round world and the winning of the peace. *Foreign Affairs*, 21(4), 595–605.
- Maduz, L. (2018). *Flexibility by design: The SCO and Eurasian cooperation*. CSS, ETH Zurich.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: W.W. Norton.
- Monaghan, A. (2023). *Power in modern Russia: Strategy and mobilisation*. Manchester University Press.
- Naasz, E., & Steele, C. A. (2022). A healthy peace: public good provision and post-civil war peace stability. *Journal of International Relations and Development*, 25(2), 345-369.
- Osmolovska, I., et al. (2025). *Seven security scenarios on Russian war in Ukraine for 2025–2026*. GLOBSEC.
- Pantucci, R., & Lain, S. (2016). *China's Eurasian pivot. The Silk Road Economic Belt*, Routledge.
- Ramirez, R., Mukherjee, M., Vezzoli, S., & Kramer, A. (2015). Scenarios as a Scholarly Methodology. *Futures*, 71, 70–87.

- Rodrik, D. (2011). *The Globalization Paradox: Democracy and The Future of The World Economy*. W. W. Norton & Company.
- Rolland, N. (2019). *China's Eurasian Century? Political And Strategic Implications of The Belt and Road Initiative*. NBR.
- Sahakyan, M. D., & Gärtner, H. (2021). *China and Eurasia*. Routledge.
- Schwartz : (1996). *The Art Of The Long View. Planning for the Future in an Uncertain World* , Doubleday.
- Statista Research Department. (2025). Economy of Russia – statistics & facts. *Statista*.
- Stiglitz, J. E., & Greenwald, B. (2014). *Creating a learning society*. Columbia University Press.
- Van der Heijden, K. (2005). *Scenarios: The art of strategic conversation*. Wiley. : 46
- Van der Togt, T. (2022). *Three scenarios for the future of Russia-West relations*. Clingendael Institute.
- Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Ithaca: Cornell University Press. : 21
- Zhao, Y., et al. (2022). The political influence pattern of the Eurasia central region. *SAGE Open*, April–June, 1–16.



Strategic Analysis of the Digitalization of Public Diplomacy: A Comparative Study of the United States' Virtual Embassy and Twitter Diplomacy toward Iran and Implications for Islamic Republic of Iran

Hossein Zeinalian Boroujeni ¹

Mohammad Ali Basiri ²

Fatemeh Shayan ³

1. PhD Student in International Relations, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran
Email: h.zeinalian@ase.ui.ac.ir
2. Associate Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author)
Email: basiri@ase.ui.ac.ir
3. Associate Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran
Email: f.shayan@ase.ui.ac.ir

Abstract

The digitalization of public diplomacy constitutes one of the most significant transformations in contemporary foreign policy. The United States, as a pioneer in this field, has employed diverse instruments such as virtual embassies and Twitter diplomacy to influence Iranian public opinion. Employing a qualitative approach and thematic analysis with data triangulation strategy, this study conducts a comparative analysis of public diplomacy digitalization strategies in the U.S. Virtual Embassy in Tehran and the tweets of U.S. leaders concerning Iran. Findings reveal that the Virtual Embassy operates at a strategic level, aiming for sustained engagement, narrative production, and trust-building, whereas Twitter diplomacy functions at a tactical level, focusing on agenda-setting and real-time public opinion management. These two instruments complement each other within a unified ecosystem. Based on the findings, five strategic imperatives for developing the Islamic Republic of Iran's digital public diplomacy are extracted, including national digital governance, development of virtual embassies, digital cultural diplomacy, data-driven diplomacy, and training digital diplomats.

Keywords: New Public Diplomacy, Digital Diplomacy, Virtual Embassy, Twiplomacy, Iran's Foreign Policy

Extended Abstract

Introduction

The rapid expansion of information and communication technologies has transformed diplomacy from a predominantly state-centered and one-way communication process into a dynamic, interactive, and networked practice. Digital diplomacy has emerged as an essential component of contemporary foreign policy, enabling governments to influence international public opinion beyond conventional diplomatic institutions. Among leading adopters of this transformation, the United States has integrated digital platforms into its public diplomacy toward Iran, particularly through the U.S. Virtual Embassy and Twitter diplomacy. Examining these complementary instruments provides valuable insight into the strategic evolution of contemporary digital public diplomacy.

Research Question

How can the strategic functions of the U.S. Virtual Embassy and Twitter diplomacy toward Iran be interpreted within the framework of New Public Diplomacy, and what strategic implications do they provide for developing the digital public diplomacy of the Islamic Republic of Iran?

Research Hypothesis

The U.S. Virtual Embassy and Twitter diplomacy represent complementary components of an integrated digital public diplomacy strategy in which long-term institutional engagement, interactive communication, and real-time narrative management collectively enhance strategic influence, strengthen soft power, and shape foreign public perceptions toward Iran-related issues.

Methodology (and Theoretical Framework)

This study employs a qualitative comparative methodology using thematic analysis to identify and interpret strategic patterns embedded in the United States' digital public diplomacy toward Iran. Documentary sources, official governmental publications, Virtual Embassy materials, official statements, and social media content constitute the primary research data. Data triangulation enhances the credibility and reliability of the findings through the integration of multiple evidence sources. The theoretical framework combines the concepts of New Public Diplomacy, Digital Diplomacy, Twiplomacy, and Hybrid Diplomacy to explain the transformation of diplomatic communication from hierarchical state-centered practices toward interactive, digitally mediated, and network-oriented communication.

Results and Discussion

The comparative analysis demonstrates that the United States has developed a coherent digital public diplomacy ecosystem in which the Virtual Embassy and Twitter diplomacy perform complementary rather than competing functions. Although both instruments pursue the broader objective of influencing perceptions and strengthening American strategic communication, they differ considerably in communication logic, operational priorities, temporal orientation, and target audiences.

The U.S. Virtual Embassy primarily functions as a long-term institutional platform designed to compensate for the absence of formal diplomatic representation in Iran. Its communication strategy emphasizes continuity, credibility, and sustained interaction through the dissemination of official information, educational opportunities, consular

guidance, cultural initiatives, and policy explanations. Rather than serving solely as an informational website, the platform contributes to strategic narrative construction, relationship building, and the projection of American soft power among Iranian audiences over an extended period.

Twitter diplomacy, in contrast, represents a flexible and highly responsive communication mechanism capable of influencing public debate in real time. The findings indicate that American political leaders employ Twitter not merely to distribute official statements but to shape media agendas, frame political events, respond rapidly to crises, and compete over strategic narratives concerning Iran. This form of communication enables simultaneous engagement with domestic audiences, Iranian citizens, and the broader international community while reducing dependence on conventional diplomatic channels.

The findings further indicate that digital diplomacy has evolved from technological innovation into an institutional transformation of diplomatic practice. Communication increasingly relies upon interaction, audience participation, networked communication, and strategic storytelling rather than unilateral information dissemination. Consequently, the United States integrates institutional digital platforms with social media communication to maximize political influence across multiple communication environments.

The comparative evidence also suggests that successful digital public diplomacy depends not only on technological infrastructure but also on coherent strategic planning, institutional coordination, professional digital communication, and continuous adaptation to rapidly changing information environments. Based on these findings, the study identifies several strategic implications for the Islamic Republic of Iran, including the formulation of a comprehensive national digital public diplomacy strategy, the expansion of virtual diplomatic platforms, greater investment in digital cultural diplomacy, systematic analysis of digital public opinion, enhanced utilization of big data in foreign policy decision-making, and the professional training of digitally competent diplomats capable of effectively managing communication within contemporary digital ecosystems.

Conclusion

The study concludes that the U.S. Virtual Embassy and Twitter diplomacy constitute complementary pillars of an integrated digital public diplomacy strategy rather than isolated communication tools. Their combined operation demonstrates that effective digital diplomacy requires strategic coordination, institutional innovation, and interactive communication. The findings provide a practical framework for strengthening the Islamic Republic of Iran's digital public diplomacy through integrated governance, digital capacity-building, data-informed policymaking, and sustained international engagement in the evolving digital communication environment.

واکاوی راهبردی دیجیتالی سازی دیپلماسی عمومی؛ تحلیل تطبیقی سفارت خانه مجازی و دیپلماسی توییتری ایالات متحده در قبال ایران و الزامات آن برای جمهوری اسلامی ایران

حسین زینلیان بروجنی^۱ محمدعلی بصیری^۲ فاطمه شایان^۳

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

Email: h.zeinalian@ase.ui.ac.ir

۲. دانشیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

Email: basiri@ase.ui.ac.ir

۳. دانشیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
Email: f.shayan@ase.ui.ac.ir

چکیده

دیجیتالی سازی دیپلماسی عمومی، یکی از مهم ترین تحولات در عرصه سیاست خارجی معاصر به شمار می رود و ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از پیشگامان این حوزه، از ابزارهای متنوعی نظیر سفارت خانه مجازی و دیپلماسی توییتری برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی مردم ایران بهره گرفته است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون و با استفاده از راهبرد مثلث سازی داده ها، به مطالعه تطبیقی راهبردهای دیجیتالی سازی دیپلماسی عمومی در سفارت مجازی آمریکا در تهران و توییتهای رهبران این کشور در قبال ایران پرداخته است. یافته ها نشان می دهد که سفارت مجازی در سطح راهبردی و با هدف ارتباط پایدار، تولید روایت و اعتمادسازی عمل می کند در صورتی که دیپلماسی توییتری در سطح تاکتیکی و با هدف روایت سازی و مدیریت لحظه ای افکار عمومی فعالیت می نماید. این دو ابزار در قالب یک اکوسیستم واحد، مکمل یکدیگر هستند. براساس یافته های پژوهش پنج الزام راهبردی برای توسعه دیپلماسی عمومی دیجیتال جمهوری اسلامی ایران شامل حکمرانی ملی دیجیتال، توسعه سفارت خانه های مجازی، دیپلماسی فرهنگی دیجیتال، دیپلماسی داده محور و تربیت دیپلمات های دیجیتال نیز استخراج گردید.

کلیدواژه ها: دیپلماسی عمومی جدید، دیپلماسی دیجیتال، سفارت خانه مجازی، دیپلماسی توییتری، سیاست خارجی ایران

مقدمه و بیان مسئله

در سال‌های اخیر فناوری اطلاعات نقشی محوری در تغییر رفتار بازیگران نظام بین‌الملل ایفا نموده است. پلتفرم‌های ارتباطی جدید فرصت‌های جدیدی برای اعمال قدرت بازیگران متعدد فراهم نموده‌اند. به عبارتی دیگر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر پویایی قدرت بین‌المللی تأثیر گذاشته و توزیع و زمینه اعمال قدرت را تغییر داده است (Kreuter, J, 2021, P.276).

دولت‌ها با استفاده از «دیپلماسی عمومی»^۱ درصدد تغییر افکار عمومی و تأثیر بر ملت‌ها در راستای تأمین منافع ملی خود هستند تا «مهندسی افکار عمومی»^۲ را رقم بزنند (طوفان، ۱۳۹۵: ۱۲۷). «دیپلماسی دیجیتال»^۳، حوزه‌ای نوظهور در زمینه دیپلماسی عمومی محسوب می‌شود که فرصت‌های ارتباطی جدیدی به بازیگران سیاست خارجی برای مشارکت مخاطبان خارجی می‌دهد.

دیپلماسی دیجیتال را می‌توان فرایند استفاده دولت‌ها از فناوری‌های دیجیتال برای تحقق اهداف سیاست خارجی دانست (Manor & Huang, 2022). این امر، امکان مشارکت در سیاست خارجی دوجانبه و گفتگوها را برای طیف گسترده‌ای از سازمان‌ها و بازیگران در دستیابی به اهداف سیاست خارجی فراهم می‌کند. به همین ترتیب ظرفیت دیپلماسی دیجیتال با تغییر در ساختار و روند وزارتخانه‌های خارجه بر عناصر سنتی دیپلماسی تأثیر گذاشته و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است (زمانیان و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۲).

ایالات متحده آمریکا از نخستین کشورهایی بود که اهمیت فضای دیجیتال را در سیاست خارجی درک کرد. از اواخر دهه ۲۰۰۰ و به‌ویژه در دوران وزارت خارجه هیلاری کلینتون، مفاهیمی نظیر «کشورداری ۲٫۰»^۴ و «کشورداری قرن ۲۱ ام»^۵ وارد ادبیات سیاست خارجی آمریکا شدند. براساس این رویکرد، فناوری‌های ارتباطی به ابزارهایی برای گسترش نفوذ، ارتقای قدرت نرم و تقویت دیپلماسی عمومی تبدیل شدند. در چهارچوب این تحول، ایران به یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست دیپلماسی دیجیتال آمریکا تبدیل شد. محدودیت روابط رسمی دیپلماتیک میان دو کشور از سال ۱۳۵۸ سبب شد واشینگتن به دنبال ابزارهایی جایگزین برای ارتباط با جامعه ایرانی

1. Public Diplomacy
2. Public Opinion Engineering
3. Digital Diplomacy
4. Statecraft 2.0
5. 21 st Century Statecraft

باشد. نتیجه این روند، توسعه ابزارهایی همچون سفارت مجازی تهران و همچنین بهره‌گیری گسترده از شبکه اجتماعی توییتر توسط مقامات آمریکایی شد. اهمیت شناخت این دو روش «دیپلماسی توییتری»^۱ و ایجاد «سفارت خانه مجازی»^۲ برای جمهوری اسلامی ایران نیز که تمایل جدی به حوزه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی خود دارد و از سوی دیگر در سمت اثرپذیری این دو روش دیپلماسی عمومی توسط ایالات متحده است امری ضروری به نظر می‌آید تا ضمن یک مطالعه تطبیقی نظام‌مند، مؤلفه‌های تجویزی‌اش نیز برای استفاده در دیپلماسی دیجیتال استخراج شود.

سؤال اصلی: راهبردهای دیپلماسی توییتری و سفارت خانه مجازی ایالات متحده در قبال ایران در چهارچوب دیپلماسی عمومی جدید چگونه قابل تحلیل است و چه الزامات تجویزی برای دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران دارد؟

۱. پیشینه پژوهش

تحول فناوری‌های ارتباطی و گسترش رسانه‌های اجتماعی موجب شده است که دیپلماسی عمومی دیجیتال به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی روابط بین‌الملل در دو دهه اخیر تبدیل شود. پژوهش‌های انجام شده در این حوزه را می‌توان در دو دسته اصلی طبقه‌بندی کرد: مطالعات نظری و مطالعات تجربی درباره دولت‌ها.

۱-۱. مطالعات نظری

ملیسن (Melissen, 2005) در اثر کلاسیک خود «دیپلماسی عمومی جدید» استدلال می‌کند که در عصر جهانی شدن، دیپلماسی عمومی از الگوی اطلاع‌رسانی یک‌سویه به سمت الگوی ارتباطی تعاملی و شبکه‌ای حرکت کرده است وی بر نقش گفت‌وگو، اعتمادسازی و مشارکت مخاطبان در افزایش اثربخشی سیاست خارجی تأکید می‌کند. جوزف نای (Nye, 2011) بیان می‌کند که قدرت نرم در عصر دیجیتال بیش از گذشته اهمیت یافته و دولت‌ها تلاش می‌کنند از طریق رسانه‌های نوین بر ترجیحات و ادراکات جوامع هدف تأثیر بگذارند.

داریل کاپلند (Copeland, 2013) به بررسی این موضوع می‌پردازد که گسترش روزافزون علم و پیشرفت‌های خیره‌کننده دنیای دیجیتال، حوزه دیپلماسی و کنترل

1. Twiplomacy

2. Virtual Embassy

افکار عمومی در سطح حکمرانی داخلی و مدیریت روابط بین‌الملل را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده و اتخاذ رویکردهای نوین و راهبردهای متناسب با نیازهای جامعه دیجیتال را طلب می‌کند.

کال (Cull, 2019) نیز دیپلماسی عمومی را فراتر از تبلیغات سیاسی دانسته و آن را فرایندی برای شکل‌دهی به محیط بین‌المللی از طریق تعامل پایدار میان دولت‌ها و افکار عمومی تعریف می‌کند و بیان می‌دارد که دیپلماسی عمومی از مدل تبلیغات یک‌سویه فاصله گرفته و به سمت تعامل و مشارکت مخاطبان حرکت کرده است.

زاهارنا (Zaharna, 2023) با توسعه نظریه «دیپلماسی عمومی شبکه‌ای» نشان می‌دهد که قدرت در عصر دیجیتال در قالب شبکه‌های ارتباطی توزیع شده و موفقیت دولت‌ها به میزان توانایی آن‌ها در ایجاد و مدیریت شبکه‌های ارتباطی بستگی دارد.

بیولا و مانور (Bjola & Manor, 2018) در زمینه تئوپلماسی بیان می‌دارند که تویتر به ابزاری برای مدیریت بحران، روایت‌سازی سیاسی و ارتباط مستقیم رهبران با مخاطبان خارجی تبدیل شده است.

بیولا و مانور (Bjola & Manor, 2022) مفهوم «دیپلماسی ترکیبی»^۱ را مطرح کرده‌اند. از نظر آنان دیپلماسی معاصر ترکیبی از ابزارهای سنتی و دیجیتال است که به‌صورت هم‌زمان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

بیولا و مانور (Bjola & Manor, 2024) با تمرکز بر هوش مصنوعی، داده‌های کلان و پلتفرم‌های اجتماعی، نشان داده‌اند که دیجیتالی شدن دیپلماسی نه تنها ابزارهای سیاست خارجی را تغییر داده، بلکه منطق کنش دیپلماتیک را نیز متحول ساخته است و به ابعاد گوناگون دیپلماسی دیجیتال از جمله تأثیر فناوری‌های دیجیتال بر هنجارها و رویه‌های دیپلماتیک، استقرار سفارت‌خانه‌ها در مراکز فناوری و استفاده از ابزارهای دیجیتال برای اعمال نفوذ می‌پردازند.

ژائو الکساندر هوانگ (Huang, Z. A, 2025) با هدف نظریه‌پردازی در مورد بیان دیجیتالی شدن دیپلماسی عمومی یک فرایند ساخت ارتباطی، پلی بین بینش‌های فکری از روابط بین‌الملل و مطالعات ارتباطات می‌زند و بیان می‌دارند که دیجیتالی شدن دیپلماسی عمومی که در ابتدا تحت اصطلاحاتی مانند «دیپلماسی عمومی جدید» و «دیپلماسی دیجیتال» مطرح شد، همچنان در حال تکامل و چندوجهی است و بازیگران دولتی و غیردولتی و افراد را درگیر می‌کند.

طوفان (۱۳۹۵) ظرفیت های سفارتخانه های مجازی را در دیپلماسی نوین تحلیل کرده و نتیجه گرفته است که این ابزارها می توانند محدودیت های مکانی و زمانی دیپلماسی سنتی را کاهش دهند و نشان می دهد که دیپلماسی نوین روشی نو برای تأثیرگذاری بر هویت، گفتمان ها و کنش های بازیگران قلمرو عمومی جهانی ایفای نقش می کند و سفارتخانه های مجازی ابزاری متناسب با نیازهای جامعه دیجیتالی به خدمت دیپلماسی نوین می پردازند.

۲-۱. مطالعات تجربی درباره عملکرد دولت ها

متزگار (Metzgar, 2012) در بررسی سفارت مجازی آمریکا برای ایران نشان می دهد که این ابتکار تلاشی برای جبران فقدان حضور فیزیکی دیپلماتیک در ایران و ایجاد ارتباط مستقیم با جامعه ایرانی است.

پمنت (Pamment, 2013) درباره پروژه سفارت مجازی سوئد در محیط «زندگی دوم»^۱ نشان می دهد که هدف اصلی این ابتکار، ترویج فرهنگ سوئدی، تقویت برند ملی و ایجاد تعامل جهانی بوده است.

کیم چائو و یئو (Cha, Kim & Yeo, 2014) درباره سفارتخانه های خارجی در کره جنوبی نشان دادند که استفاده از ظرفیت های گفت و گویی رسانه های اجتماعی می تواند میزان مشارکت مخاطبان و اعتماد عمومی را افزایش دهد.

اسپرای (Spry, 2018) با بررسی عملکرد صفحات فیس بوک نمایندگی های دیپلماتیک به این نتیجه می رسد که بخش عمده فعالیت های دیپلماتیک در رسانه های اجتماعی هنوز ماهیتی اطلاع رسانی دارد و سطح تعامل واقعی میان دیپلمات ها و مخاطبان محدود است.

ایلان مانور (Manor, 2019) در پژوهشی جامع به چگونگی اثرگذاری فرایند دیجیتالی شدن بر نهادها، متخصصان و مخاطبان گوناگون دیپلماسی عمومی و روابط بین الملل می پردازد وی استدلال می کند که اصطلاحاتی مانند دیپلماسی عمومی دیجیتالی تنها به معنای وزارتخانه های امور خارجه دیجیتالی نیستند؛ بلکه فرایندی طولانی مدت را مدنظر دارد که در طی آن، ارزش ها، هنجارها، رویه های کاری و اهداف دیپلماسی عمومی به چالش کشیده و بازتعریف می شوند.

ایلان مانور و پمنت (Manor & Pamment, 2019) نیز با بررسی تجارب کشورها استدلال می‌کنند که دیپلماسی دیجیتال نه به‌عنوان ابزار تبلیغات سیاسی، بلکه بخشی از راهبرد برندسازی ملی و اعتباربخشی بین‌المللی استفاده می‌شود.

فاضلی و افضلی (۱۳۹۴) سیاست دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دوران اوباما را بررسی کرده و بر نقش ابزارهای رسانه‌ای و ارتباطی در پیشبرد اهداف سیاست خارجی آمریکا تأکید کرده‌اند.

زمانیان و همکاران (۱۴۰۱) نیز در مطالعه‌ای تطبیقی، دیپلماسی دیجیتال آمریکا، بریتانیا، چین و روسیه را مقایسه کرده و نشان داده‌اند که راهبردهای دیجیتال کشورها متناسب با اهداف سیاست خارجی و ساختار قدرت آن‌ها متفاوت است.

داداندیش (۱۴۰۲) نیز بر اهمیت دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأکید کرده و توسعه ابزارهای نوین ارتباطی را برای ارتقای قدرت نرم ایران ضروری دانسته است و به این نتیجه رسیده است که علی‌رغم توانایی‌های بالقوه ایران در جذب و تأثیرگذاری بر مخاطبان جهانی، هنوز برنامه مدون و منسجمی در قالب دیپلماسی عمومی تدوین نشده است و ضرورت دارد تا با در نظر گرفتن توانایی‌های ایران، راهبرد مدونی برای دیپلماسی عمومی ارائه شود و همچنین بر این نکته تأکید دارد که الزامات دیپلماسی عمومی ایجاب می‌کند تا نهادی در قالب دستگاه سیاست خارجی، عهده‌دار تدوین و اجرای دیپلماسی عمومی باشد و سایر نهادها نقش مکمل را ایفا کنند.

۱-۳. نوآوری پژوهش حاضر

اغلب مطالعات پیشین بر توصیف ابزارهای دیجیتال تمرکز داشته‌اند و کم‌تر به تحلیل راهبردهای زیربنایی و منطق حاکم بر دیجیتالی‌سازی دیپلماسی عمومی پرداخته‌اند و تجربه کشورهای پیشگام در دیپلماسی دیجیتال و الزامات سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است؛ اما در پژوهش زیر سعی شده این مسائل مورد توجه واقع شود و در ۴ مورد توجه ویژه صورت پذیرد.

۱. بهره‌گیری از چهارچوب نظری «دیپلماسی عمومی جدید»،
۲. استفاده از روش تحلیل مضمون برای استخراج راهبردهای دیجیتالی‌سازی دیپلماسی عمومی،
۳. ارائه مطالعه تطبیقی میان دو روش مکمل اما متفاوت سفارتخانه‌های مجازی و دیپلماسی توییتری ایالات متحده در قبال ایران،

۴. استخراج الزامات راهبردی و سیاستی برای توسعه دیپلماسی عمومی دیجیتال جمهوری اسلامی ایران براساس تجارب ایالات متحده.

۲. روش پژوهش

این پژوهش از حیث هدف کاربردی و از حیث ماهیت دارای رویکردی کیفی و براساس روش کتابخانه‌ای و «تحلیل مضمون»^۱ به مطالعه تطبیقی راهبردهای دیجیتالی سازی دیپلماسی عمومی در سفارتخانه‌های مجازی و توییت رهبران ایالات متحده آمریکا می‌پردازد. تحلیل مضمون یکی از روش‌های معتبر پژوهش کیفی است که امکان شناسایی، سازمان‌دهی و تفسیر الگوهای معنایی موجود در مجموعه‌ای از داده‌های متنی، دیداری و ارتباطی را فراهم می‌سازد (Braun & Clarke, 2022).

انتخاب تحلیل مضمون با توجه به ماهیت مسئله پژوهش صورت گرفته است؛ زیرا هدف اصلی پژوهش نه سنجش متغیرها، بلکه شناسایی و تبیین الگوهای راهبردی، شیوه‌های ارتباطی و منطق کنش دیپلماتیک در محیط دیجیتال است.

به‌منظور افزایش اعتبار و قابلیت اتکای یافته‌ها، از راهبرد «مثلث سازی داده‌ها»^۲ استفاده شده است. از همین‌رو، داده‌های پژوهش از سه منبع اصلی اسناد رسمی، داده‌های رسانه‌های اجتماعی و مصاحبه‌های رسمی مسئولین دولتی ایالات متحده آمریکا گردآوری شده‌اند. در ادامه فرایند تحلیل، شامل کدگذاری مفاهیم کلیدی و استخراج مضامین اصلی راهبردی در هر دو مورد مطالعه و سپس تطبیق آن‌ها برای دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران انجام شده است.

۳. چهارچوب نظری

۳-۱. دیپلماسی عمومی جدید و دیجیتالی سازی ارتباطات بین‌المللی

اصطلاح دیپلماسی عمومی در قرن بیستم به معنی تبلیغات به‌کار می‌رفت و یک اقدام ارتباطی و ابلاغ سیاست‌های یک بازیگر بین‌المللی به جمعیت کشورهای خارجی تلقی می‌شد. به گفته گیفورد مالون هدف چنین ارتباطی، تأثیرگذاری بر رفتار دولت خارجی با تأثیرگذاری بر نگرش شهروندان آن بود (Spry, 2018: 62). دیپلماسی عمومی شامل فعالیت‌هایی بود که هدف آن‌ها ایجاد یک فضای مثبت در بین مردم خارجی برای تسهیل پذیرش سیاست خارجی یک کشور دیگر بود.

1. Thematic Analysis

2. Data Triangulation

تحول فناوری‌های ارتباطی در دو دهه اخیر، ماهیت دیپلماسی عمومی را به‌طور بنیادین متحول ساخته است. دیپلماسی عمومی سنتی عمدتاً بر انتقال یک‌سویه پیام از سوی دولت‌ها به افکار عمومی خارجی استوار بود؛ اما ظهور رسانه‌های اجتماعی الگوی جدیدی از ارتباطات بین‌المللی را شکل داده است که در آن تعامل و مشارکت جایگزین ارتباطات سلسله‌مراتبی گذشته شده است.

جان ملیسن با بیان مفهوم «دیپلماسی عمومی جدید»^۱، استدلال می‌کند که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند صرفاً از طریق انتشار اطلاعات یا تبلیغات سیاسی بر افکار عمومی جهانی اثر بگذارند؛ بلکه ناچارند وارد فرایندهای جدیدی از گفت‌وگو شوند و مشروعیت و نفوذ بین‌المللی دیگر نه از طریق کنترل اطلاعات بلکه از طریق ایجاد روابط پایدار و تعامل مستمر حاصل خواهد شد (Melissen, 2005).

دیجیتالی شدن دیپلماسی عمومی صرفاً به معنای انتقال فعالیت‌های سنتی دیپلماتیک به فضای مجازی نیست بلکه بیانگر بازتعریف اهداف، ابزارها، مخاطبان و شیوه‌های اعمال قدرت نرم در نظام بین‌الملل است و فرایندی ساختاری است که طی آن شیوه‌های تعامل دستگاه‌های سیاست خارجی با افکار عمومی جهانی دچار دگرگونی می‌شوند (Manor, 2019). «جیمز پمنت»^۲ نیز بیان می‌کند که ارتباط دوطرفه، جوهره دیپلماسی عمومی جدید است و این ارتباط دوطرفه به‌صورت فراگیر خواهد بود زیرا هم بر نخبگان و هم بر شهروندان خارجی تمرکز دارد.

در الگوی سنتی دیپلماسی عمومی، انتقال پیام به شکل زیر است:

دولت ← پیام ← مخاطب

اما در الگوی دیپلماسی عمومی جدید، انتقال پیام به‌صورت دوطرفه انجام می‌شود و مخاطب نیز به یک کنشگر فعال در تولید پیام تبدیل می‌شود:

دولت ↔ شبکه‌های ارتباطی انتقال پیام ↔ مخاطب

1. New Public Diplomacy
2. James Pammet

۳-۲. توئیپلماسی؛ دیپلماسی در عصر رسانه های اجتماعی

با گسترش رسانه های اجتماعی، به ویژه «توییتر»^۱ (با نام جدید ایکس^۲)، گونه ای جدید از دیپلماسی دیجیتال شکل گرفت که در ادبیات علمی با ادغام واژه «توییتر» و «دیپلماسی» با مفهوم «توئیپلماسی»^۳ شناخته می شود. توئیپلماسی به استفاده از شبکه های اجتماعی توسط رهبران سیاسی وزرای امور خارجه و سفارتخانه ها برای تعامل مستقیم با افکار عمومی جهان اشاره دارد (Bjola & Manor, 2024). برخلاف دیپلماسی سنتی که ارتباطات از طریق کانال های رسمی انجام می شد، توئیپلماسی امکان ارتباط بی واسطه میان مقامات رسمی سیاسی و مخاطبان خارجی را فراهم می سازد. در این چهارچوب، دیپلمات ها می توانند روایت های سیاسی خود را در زمان واقعی منتشر کنند و بحران ها را مدیریت نمایند.

۳-۳. کاربرست چهارچوب نظری در این پژوهش

براساس ادبیات نظری دیپلماسی عمومی جدید و توئیپلماسی، این پژوهش پنج مؤلفه را برای مطالعه تطبیقی در نظر می گیرد که عبارت اند از:

۱. اهداف: برندسازی ملی و نفوذ سیاسی؛
۲. ابزار: وبسایت، توییتر و ...؛
۳. الگوی ارتباطی: یک سوویه، دوسویه، شبکه ای؛
۴. نوع مخاطب: عمومی، نخبگان و قسمتی از جوامع هدف؛
۵. پیامد مورد انتظار: اعتمادسازی و تغییر نگرش.

۴. تعریف مفاهیم

۴-۱. سفارت خانه های مجازی

سوئد اولین کشوری بود که در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد قصد دارد سفارت خانه ای در فضای مجازی داشته باشد. البته دولت سوئد با فضای دیجیتال غریبه نبود به نحوی که در سال ۱۹۹۴، کارل بیلت نخست وزیر وقت سوئد یکی از اولین ایمیل های دیپلماتیک را برای رئیس جمهور ایالات متحده بیل کلینتون ارسال کرد و با افتتاح این سفارت خانه غلبه بر محدودیت های مکانی و زمانی دیپلماسی سنتی را رفع نماید (Manor, 2019).

1. Twitter

2. X

3. Twiplomacy

«انستیتو سوئد»^۱ نهادی تبلیغاتی همگام با وزارت خارجه بود و پروژه سفارت سوئد در «زندگی دوم» را اداره می‌کرد. زندگی دوم دنیایی مجازی بود که یک شرکت اینترنتی آمریکایی آن را خلق کرده بود. این سفارت مجازی نه فقط با هدف تقویت روابط دوجانبه با سایر کشورها یا ارائه خدمات کنسولی به بازدیدکنندگان بلکه با نام خانه دوم سوئد و به عنوان یک مؤسسه فرهنگی آغاز به کار کرد که با نمایش فرهنگ و هنر، برند ملی را تقویت می‌کرد (Pamment, 2013, p.10). بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳، سفارت رویدادهای متعددی از جمله جشنواره‌های فیلم، نمایشگاه‌های هنری، درس‌های زبان سوئدی، جلسات مجازی با هنرمندان و رونمایی کتاب برگزار کرد و در نهایت سفارت‌خانه در ژانویه سال ۲۰۱۳ بسته شد (طوفان، ۱۳۹۵: ۱۳۰).

البته بسیاری از سفارت‌خانه‌ها به دلیل کمبود نیروی متخصص یا فرهنگ سازمانی سنتی یا محافظه‌کارانه هنوز تعامل دوسویه را به درستی پیاده نمی‌کنند و پیام‌های یک‌طرفه را ترجیح می‌دهند. به عقیده پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل، تعاملات آنلاین و مکالمات دوطرفه بین دیپلمات‌ها و مردم دیجیتال به ندرت رخ می‌دهد. البته در مواردی برخی استدلال کرده‌اند که منابع ممکن است مانع مهمی برای تعاملات دیجیتال باشد (Cha, Yeo & Kim, 2014, p.63).

۴-۲. دیپلماسی توییتری

دیپلماسی سنتی همواره در پشت درهای بسته انجام می‌شد و رسانه‌ها فقط به صورت گزینشی به پشت صحنه راه می‌یافتند. با ظهور شبکه‌های خبری مانند «سیان ان»^۲ در دهه ۱۹۹۰، دیپلمات‌ها به تدریج مجبور به افشای بخش‌هایی از مذاکرات شدند. با ظهور جامعه دیجیتال این روند شتاب گرفت. امروزه اخبار تولیدی سفارت‌خانه‌های مجازی و توییت‌های مستقیم دیپلمات‌ها از درون جلسات مهم مانند جلسات شورای امنیت، پشت‌صحنه را به افکار عمومی نشان می‌دهند. برای نمونه یک دیپلمات با انتشار توییت‌هایی از جلسات کنفرانس ژنو، به کاربران اجازه می‌دهد در زمان واقعی شاهد مذاکرات باشند.

1. Swedish Institute

2. CNN



MFA Russia
@mfa_russia
War&Peace at #Geneva2: #Russia, #US, #UN, Syrian
govmt (represented by FM V. Muallem), Syrian opposition (A. Jarba)
and others
9:51 AM - Jan 22, 2014
4 See MFA Russia's other Tweets

تصویر ۱: توییت یک دیپلمات روس در جریان کنفرانس ژنو ۲

(Source: https://twitter.com/mfa_russia)

این افشاگری، هر چند همچنان محدود، نشان دهنده تغییر هنجارهای ارتباطی در دیپلماسی و فشار جامعه دیجیتال برای دسترسی به اطلاعات است. با این حال، بسیاری از سفارت خانه ها به دلیل کمبود منابع یا فرهنگ سازمانی محافظه کار، هنوز تعامل دوسویه واقعی با مخاطبان دیجیتال برقرار نمی کنند و ارسال پیام های خبری یک طرفه از طریق سایت ها یا صفحات مجازی رسمی خود را ترجیح می دهند.

دیجیتالی شدن دیپلماسی عمومی موجب افزایش حضور مجازی دیپلمات ها شده است. فناوری های دیجیتال توانایی دیپلمات ها را برای برقراری ارتباط با مخاطب خارجی افزایش داده است (Metzgar, 2012 ; Seo, 2013, p.157). لاتیئرز درخصوص به کارگیری رسانه های اجتماعی توسط دیپلمات ها معتقد است که از طریق رسانه های اجتماعی، سفارت خانه ها می توانند پیغام های سیاست خارجی را با هنجارها، ارزش ها، علایق و فرهنگ مخاطبان محلی تنظیم کنند.

برای مثال، سفارت فرانسه در واشینگتن می تواند سیاست های خارجی فرانسه را درحالی که هنجارها و ارزش های مردم دیجیتال آمریکایی و همچنین روابط تاریخی بین هر دو کشور و نحوه تلقی آمریکایی ها از فرانسه را در نظر می گیرد، تبلیغ کند. اکنون سفارت خانه ها وظیفه جمع آوری اطلاعات از پلتفرم های دیجیتال را دارند که ممکن است به فرایند تدوین سیاست در وزارت امور خارجه کمک کند. استفاده محدود از رسانه های اجتماعی در طول بیداری اسلامی بود که باعث شد دیپلمات ها پلتفرم های دیجیتال را منبع مهم اطلاعات بدانند (Lutyens, 2018).

علاوه بر این ویچوفسکی بازگشت قدرت به سفارت‌خانه‌ها و دیپلمات‌ها را با توانایی تازه کسب شده آن‌ها در جمع‌آوری اطلاعات ارزشمند آنلاین مرتبط می‌داند. همان‌طور که ویچوفسکی بیان می‌کند، اطلاعات نیرویی است که به تصمیم‌گیری قدرت می‌دهد. شناسایی تهدیدها، نقشه‌برداری از متحدان و دشمنان و هماهنگی سرمایه‌گذاری‌های مشترک را ممکن می‌سازد. بنابراین اطلاعات ارزشمندترین دارایی سیاست خارجی دولت محسوب می‌شود (Wichowski, 2015, p.59).

بنابراین دیپلمات‌ها در حال حاضر دروازه‌بانان دیجیتال در سیاست خارجی دولت‌ها خدمت می‌کنند. به همین دلیل وزارتخانه‌های امور خارجه اغلب آموزش‌های دیجیتالی ویژه‌ای را به دیپلمات‌های خود ارائه می‌دهند. برای مثال، در وزارت امور خارجه فنلاند، هر سفیر قبل از اعزام به خارج از کشور، آموزش‌های دیجیتالی می‌بیند. درحالی‌که در وزارت خارجه اسرائیل، سفیران به‌طور جمعی در طول هفته‌های منتهی به مأموریت خود آموزش می‌بینند. حتی وزارت خارجه لیتوانی، که هنوز برنامه آموزشی ساختاریافته‌ای ایجاد نکرده است، به سفرای منصوب در پایتخت‌های برجسته آموزش دیجیتال ارائه می‌دهد.

۵. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۵-۱. تاریخچه دیپلماسی عمومی در روابط ایالات متحده در قبال ایران

پس از قطع روابط ایالات متحده آمریکا و ایران در ماجرای ۱۳ آبان ۱۳۵۸، آمریکا عملاً امکان دیپلماسی رسمی در ایران را از دست داد و دیپلماسی عمومی از طریق رادیوهای برون مرزی و تلویزیون‌های بین‌المللی پیگیری می‌شد و مهم‌ترین رسانه «صدای آمریکا»^۱ محسوب می‌شد که هدفش انتقال پیام، مقابله با روایت رسمی ایران و حفظ ارتباط با جامعه ایرانی بود.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و گسترش اینترنت، دولت «بوش»^۲ به تدریج وارد فضای آنلاین شد و وبسایت‌های فارسی زبان مانند «رادیو فردا»^۳ که از سال ۲۰۰۲ فعالیت خود را آغاز کرده بودند توسعه یافتند.

با روی کار آمدن دولت «اوباما»^۴ سیاست خارجی آمریکا به سمت بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال حرکت کرد و در همین دوره وزارت خارجه آمریکا مفهومی را

1. Voice of America

2. George W. Bush

3. Radio Farda

4. Barack Obama

مطرح کرد که بعدها به نام «دیپلماسی عمومی ۲,۰» معروف شد که هدف آن گفت و گو به جای تبلیغات، تعامل به جای اطلاع رسانی یک سویه و ارتباط مستقیم با شهروندان بود و در همین دوره «سفارت مجازی ایالات متحده آمریکا در ایران»^۱ راه اندازی شد در جریان مذاکرات هسته ای و منتهی به توافق نامه برجام در سال ۲۰۱۵ دیپلماسی دیجیتال آمریکا وارد مرحله جدیدی شد و برای نخستین بار در جریان مذاکرات چند جانبه مقامات آمریکایی در توییتر فعال شدند و روایت های مربوط به برجام به صورت آنلاین منتشر می شد و هشتگ ها و کمپین های دیجیتال در توییتر مورد استفاده قرار گرفت مطالعات ایلان مانور نشان می دهد که فضای رسانه ای منتهی به توافق نامه برجام یکی از نخستین نمونه های مهم «دیپلماسی مذاکراتی دیجیتال» بود. البته استفاده از توییتر توسط رهبران آمریکا در دوره ترامپ افزایش چشمگیری پیدا نمود و موجب اثرگذاری بیشتر این ابزار شد.

۲-۵. بررسی سفارت مجازی ایالات متحده در ایران

در سال ۲۰۱۱ هیلاری کلینتون در شبکه تلویزیونی «بی بی سی»^۲ فارسی حضور یافته و در مورد روابط ایران و آمریکا گفت و گو نمود و در خلال این مصاحبه ایده فعال سازی سفارت مجازی آمریکا در ایران را مطرح کرد و این یعنی بعد از ۳۰ سال قطع رابطه و نداشتن سفارت خانه در ایران، دولت اوباما برای اهداف دیپلماسی خود به ایجاد سفارت مجازی اقدام کرد و تلاش داشت تا از طریق این سایت بر مردم و سیاست های دولت ایران تأثیر بگذارد (فاضلی و افضلی، ۱۳۹۴: ۱۵۱). با وجود این که سفارت مجازی آمریکا یک هیئت رسمی دیپلماتیک و دارای ساختار رسمی سایت سفارت خانه های سنتی نداشت اما باید اذعان داشت که این سفارت خانه اهدافی مشخص و فراسنی در قاعده دیپلماسی عمومی را دنبال می کند (طوفان، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

۲-۱. گذار از سفارت مجازی به اکوسیستم دیپلماسی عمومی دیجیتال

ایالات متحده از نخستین کشورهایی بود که دیپلماسی دیجیتال را در قالب راهبردی کلان وارد ساختار سیاست خارجی خود کرد. مفهوم «کشور داری قرن بیست و یکم» که در دوران وزارت خارجه هیلاری کلینتون مطرح شد، نقطه عطفی در این مسیر به شمار

1. U.S. Virtual Embassy Iran

2. BBC

می‌رود. در این چهارچوب، فناوری‌های دیجیتال به‌عنوان مکمل ابزارهای سنتی سیاست خارجی و قدرت نرم تعریف شدند.

۵-۲-۲. راهبرد ارتباط تعاملی و بلندمدت دیجیتال

سفارت مجازی آمریکا در ایران در شرایط فقدان روابط رسمی دیپلماتیک میان دو کشور شکل گرفت. به همین دلیل، این پلتفرم علاوه بر کارکردهای اطلاع‌رسانی و وظیفه جایگزینی بخشی از کارکردهای سفارت فیزیکی را نیز بر عهده داشت. تحلیل محتوای منتشرشده نشان می‌دهد که مهم‌ترین اهداف آن عبارت‌اند از: تبیین سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، ارائه خدمات کنسولی و آموزشی، ارتباط با جامعه ایرانی، مدیریت تصویر آمریکا در افکار عمومی ایران، مقابله با روایت‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران. سفارت مجازی تهران را می‌توان نمونه‌ای از ارتباط تعاملی و بلندمدت دانست.

۵-۲-۳. راهبرد محتوای رسمی دیجیتال

بررسی محتوای سفارت مجازی تهران نشان می‌دهد که این نهاد عمدتاً جامعه ایرانی را هدف قرار داده است. بخش‌های مختلف این پلتفرم بر موضوعاتی نظیر آموزش، تبادلات علمی، فرصت‌های تحصیلی، حقوق بشر، خدمات کنسولی و معرفی سیاست‌های آمریکا متمرکز بوده‌اند (Metzgar, 2012).

۵-۲-۴. راهبرد دیپلماسی متمرکز بر جامعه ایرانی دیجیتال

سفارت مجازی بیشتر بر ارتباط مستقیم با جامعه ایرانی متمرکز است یافته‌ها نشان می‌دهد که ایالات متحده آمریکا از ظرفیت «تحلیل کلان‌داده»^۱ و پایش افکار عمومی جامعه دیجیتال ایران بهره برده است. استفاده از تحلیل روندهای شبکه‌های اجتماعی، سنجش احساسات کاربران و رصد موضوعات پرمخاطب، بخشی از سازوکار تصمیم‌گیری در دیپلماسی دیجیتال ایالات متحده آمریکا را تشکیل می‌دهد که در سفارت‌خانه مجازی تسری پیدا می‌کند.

۳-۵. بررسی دیپلماسی توییتری ایالات متحده در قبال ایران

اگرچه استفاده از شبکه‌های اجتماعی در سیاست خارجی آمریکا از دوره اوباما آغاز شد، اما در دوره ریاست جمهوری ترامپ به مرحله‌ای بی‌سابقه رسید. یافته‌های نشان می‌دهد که توییتر در این دوره صرفاً ابزار اطلاع‌رسانی نبود، بلکه به بستری برای امنیتی سازی ایران، مشروعیت بخشی به سیاست فشار حداکثری و شکل‌دهی به ادراکات عمومی درباره نقش ایران در نظام بین‌الملل تبدیل شد. در این چهارچوب، توییت‌های ترامپ علاوه بر مخاطبان داخلی آمریکا، جامعه ایرانی و افکار عمومی جهانی را نیز هدف قرار می‌دادند (Makki & Zappavigna, 2022).

ترامپ پس از آنکه پس از حمله ۶ ژانویه به ساختمان کنگره ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۲۱ از توییتر و فیس‌بوک منع شد، اعلام کرد که قصد دارد شبکه اجتماعی خود را با عنوان «تروث سوشال»^۱ ذیل گروه رسانه و فناوری ترامپ راه‌اندازی کند.

۳-۱. گذار از دیپلماسی توییتری به اکوسیستم دیپلماسی عمومی

دیجیتال

برخلاف بسیاری از کشورها که شبکه توییتر را صرفاً به عنوان ابزاری ارتباطی تلقی می‌کنند، رهبران آمریکا از دهه اول قرن ۲۱ به دنبال ایجاد یک اکوسیستم جامع دیپلماسی عمومی دیجیتال بوده‌اند، رهبران آمریکا به جای تمرکز بر فضای یک‌سویه وبسایت‌ها، مجموعه‌ای از حساب‌های رسمی در شبکه ایکس، یوتیوب، فیس‌بوک و اینستاگرام را در قالب یک راهبرد یکپارچه به کار گرفته‌اند که در سالیان اخیر جدی‌تر نیز شده است.

۳-۲. راهبرد ارتباط سریع، لحظه‌ای و واکنش محور دیجیتال

تئوپلماسی بر ارتباط سریع، لحظه‌ای و واکنش محور استوار است. توییتر امکان مداخله مستقیم در دستورکار خبری و شکل‌دهی فوری به افکار عمومی را فراهم می‌کند (Crilley et al., 2020). در قبال رویدادها و تحولات داخلی و خارجی ایران ایالات متحده تلاش کرده است تصویر بین‌المللی خود را نه از طریق تبلیغات رسمی دولت، بلکه از طریق روایت‌های اجتماعی بازنمایی کند. این ابتکار از منظر دیپلماسی عمومی

شبکه‌ای، انتقال بخشی از فرایند روایت سازی از دولت به جامعه مدنی را نشان می‌دهد و بیانگر گذار از مدل ارتباطات عمودی به مدل ارتباطات افقی است (Zaharna, 2023).

۵-۳-۳. راهبرد محتوای متنوع دیجیتال

یکی از مهم‌ترین مضامین استخراج‌شده در مطالعه موردی آمریکا «مدیریت روایت» است، بخش مهمی از فعالیت‌های توییتری دولتمردان ایالات‌متحده آمریکا در حوزه سیاست خارجی بر رقابت روایت‌ها متمرکز بوده است. نمونه‌هایی از این رویکرد عبارت‌اند از: مذاکرات هسته‌ای ایران، برجام، اعتراضات داخلی ایران، جنگ اوکراین و مسائل حقوق بشر مشاهده کرد. در این چهارچوب، رسانه‌های اجتماعی به بستری برای شکل‌دهی روایت‌های سیاسی تبدیل شده‌اند.

۵-۳-۴. راهبرد تأثیر بر مخاطب متنوع جامعه دیجیتال

دیپلماسی توییتری آمریکا مخاطبان متنوع‌تری را دنبال می‌کند. تحلیل توییتهای دونالد ترامپ درباره ایران نشان می‌دهد که این پیام‌ها هم‌زمان سه سطح مخاطب را هدف قرار می‌دهند: افکار عمومی داخل آمریکا، افکار عمومی ایران و افکار عمومی بین‌المللی.

۵-۴. تحلیل تطبیقی مضامین استخراج‌شده

واشینگتن در چهار دهه گذشته همواره تلاش کرده است در شرایط فقدان روابط رسمی، کانال‌هایی برای ارتباط با جامعه ایرانی ایجاد کند؛ با این تفاوت که ماهیت، ابزارها و منطق این ارتباطات در طول زمان دستخوش تغییرات بنیادین شده است. راهبردهای دیجیتالی‌سازی دیپلماسی عمومی در سفارت‌خانه مجازی و توئیپلماسی ایالات‌متحده در قبال ایران را به‌صورت مطالعه تطبیقی براساس پنج مؤلفه اصلی منتج از چهارچوب نظری در قالب جدول (۱)، می‌توان مشاهده کرد.

جدول ۱: مقایسه مؤلفه‌های دیپلماسی دیجیتال سفارت‌خانه مجازی و دیپلماسی توییتری ایالات‌متحده آمریکا در قبال ایران

مؤلفه	سفارت‌خانه مجازی ایالات‌متحده	دیپلماسی توییتری ایالات‌متحده
اهداف	جایگزین دیپلماسی سنتی و مدیریت افکار عمومی	ارتباط لحظه‌ای، سریع و واکنش محور با مخاطب

مؤلفه	سفارت خانه مجازی ایالات متحده	دیپلماسی توییتری ایالات متحده
ابزار	وبسایت	توییتر (شبکه ایکس)، تروث سوشال
الگوی ارتباطی	عمدتاً یک طرفه (ارسال پیام و اطلاع رسانی)	گفت و گوی دوسویه و تعاملی (با تأکید بر ارتباطات افقی)
نوع مخاطب	جوامع هدف سیاست خارجی (ایرانیان داخل و خارج از کشور)	افکار عمومی جهانی (همه کاربران اینترنت)
پیامدهای مورد انتظار	جایگزینی نسبی سفارت فیزیکی و تغییر نگرش ایرانیان	امنیتی سازی ایران، مشروعیت بخشی به سیاست فشار حداکثری و شکل دهی به ادراکات عمومی درباره نقش ایران در نظام بین الملل

Source: <https://truthsocial.com>

بررسی تطبیقی نشان می دهد که این دو ابزار در واقع دو سطح متفاوت از دیپلماسی عمومی دیجیتالی آمریکا را نمایندگی می کنند.

سفارت مجازی تهران در سطح راهبردی عمل می کند:

ارتباط پایدار → تولید روایت → اعتماد سازی → افزایش جذابیت آمریکا

در مقابل، توئیپلماسی رهبران در سطح تاکتیکی فعالیت می کند:

رویداد سیاسی → تولید پیام فوری → دستور کار سازی → اثر گذاری بر افکار عمومی

در نتیجه، این دو ابزار در قبال دیپلماسی عمومی دیجیتالی نه رقیب یکدیگر، بلکه مکمل یکدیگر هستند.

نتیجه گیری و پیشنهاد

تحولات فناورانه دو دهه اخیر، به ویژه گسترش اینترنت، رسانه های اجتماعی، کلان داده ها و پلتفرم های ارتباطی جهانی، موجب بازتعریف مفهوم دیپلماسی عمومی شده است. در چنین شرایطی، دیپلماسی عمومی دیگر صرفاً فرایندی برای انتقال پیام های سیاسی از دولت ها به افکار عمومی خارجی نیست، بلکه به عرصه ای برای تعامل، شبکه سازی، رقابت روایت ها و شکل دهی به ادراکات بین المللی تبدیل شده است. ظهور سفارتخانه های مجازی، دیپلماسی رسانه های اجتماعی و توئیپلماسی را می توان از مهم ترین نمودهای این تحول دانست.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چهارچوب نظری «دیپلماسی عمومی جدید» و «توئیپلماسی» و با استفاده از روش تحلیل مضمون، راهبردهای دیجیتالی‌سازی دیپلماسی عمومی را مورد بررسی قرار داد که نشان داد سفارت مجازی آمریکا در ایران و دیپلماسی توئیتری آمریکا را باید دو جزء مکمل یک اکوسیستم واحد دانست که به کمک همدیگر یک شبکه ترکیبی از دیپلماسی عمومی را شکل داده است.

در این الگو، توئیپلماسی وظیفه دستورکارسازی، برجسته‌سازی و مدیریت لحظه‌های افکار عمومی را بر عهده دارد، درحالی‌که سفارت مجازی مسئولیت تولید روایت‌های بلندمدت، حفظ ارتباط پایدار با جامعه هدف و تقویت قدرت نرم آمریکا را دنبال می‌کند. بنابراین، آنچه امروز در روابط آمریکا و ایران مشاهده می‌شود، نه صرفاً استفاده از فناوری‌های جدید، بلکه شکل‌گیری یک معماری نوین دیپلماسی عمومی دیجیتال است که رقابت میان دولت‌ها را از عرصه جغرافیایی به عرصه شناختی و ادراکی منتقل کرده است. یافته مهم دیگر پژوهش آن است که دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران از سطح رقابت سیاسی فراتر رفته و وارد عرصه رقابت شناختی شده است. هدف اصلی این راهبرد نه صرفاً تغییر رفتار دولت ایران، بلکه تأثیرگذاری بر ادراکات، نگرش‌ها و روایت‌های مسلط در جامعه ایرانی است. این تحول با مفاهیم «قدرت نرم جوزف نای»، «دیپلماسی شبکه‌ای کاستلز» و «دیپلماسی هیبریدی مانور و بیولا» نیز هم‌خوانی دارد.

براساس یافته‌های پژوهش، تجربه ایالات متحده و ادبیات جدید دیپلماسی دیجیتال می‌تواند یک مدل پنج بُعدی برای توسعه دیپلماسی عمومی دیجیتال جمهوری اسلامی ایران نیز ارائه کرد.

بُعد نخست: «حکمرانی و راهبرد ملی دیجیتال»

نخستین گام، تدوین «سند ملی دیپلماسی عمومی دیجیتال جمهوری اسلامی ایران» است. در حال حاضر، بسیاری از فعالیت‌های دیجیتال نهادهای سیاست خارجی کشور به‌صورت پراکنده و فاقد چهارچوب راهبردی واحد انجام می‌شود. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که موفقیت در این حوزه نیازمند هماهنگی میان وزارت امور خارجه، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، رسانه‌های بین‌المللی، نهادهای فرهنگی و نمایندگی‌های سیاسی در خارج از کشور است.

بعد دوم: «توسعه سفارتخانه‌های مجازی ایران»

یکی از مهم‌ترین درس‌های تجربه سفارت‌خانه آمریکا، ضرورت توسعه سفارتخانه‌های مجازی است. سفارتخانه‌های مجازی می‌توانند مکمل نمایندگی‌های سنتی باشند و در کشورهایی که محدودیت‌های سیاسی، جغرافیایی یا اقتصادی برای گسترش حضور فیزیکی وجود دارد، نقش مؤثری در ارتباط با افکار عمومی ایفا کنند. سفارتخانه‌های مجازی ایران باید فراتر از ارائه خدمات کنسولی عمل کرده و به مراکز تولید محتوا، ارتباط با نخبگان، تعامل با ایرانیان خارج از کشور و معرفی ظرفیت‌های فرهنگی، علمی و اقتصادی کشور تبدیل شوند.

بعد سوم: «دیپلماسی فرهنگی دیجیتال»

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دیپلماسی عمومی، بیش از هر چیز بر ظرفیت‌های فرهنگی استوار بوده است. از این رو، جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند با بهره‌گیری از میراث تمدنی، زبان فارسی، ادبیات، هنر، گردشگری، علوم انسانی و دستاوردهای علمی خود، روایت‌های فرهنگی جذابی را در فضای دیجیتال جهانی تولید و منتشر کند.

بعد چهارم: «دیپلماسی داده محور و تحلیل افکار عمومی»

یکی از تفاوت‌های اصلی میان دیپلماسی دیجیتال سنتی و دیپلماسی دیجیتال پیشرفته، استفاده از تحلیل داده‌ها در فرایند تصمیم‌گیری است. تجربه ایالات متحده نشان می‌دهد که تحلیل روندهای فضای مجازی، پایش افکار عمومی و ارزیابی بازخورد مخاطبان نقش مهمی در افزایش اثربخشی دیپلماسی عمومی دارد. از این رو، ایجاد «مرکز تحلیل افکار عمومی دیجیتال» در ساختار وزارت امور خارجه می‌تواند امکان رصد مستمر نگرش‌ها، روایت‌ها و روندهای ارتباطی مرتبط با جمهوری اسلامی ایران را فراهم سازد.

بعد پنجم: «تربیت دیپلمات‌های دیجیتال و استفاده مؤثر از توئیلماسی»

تحول محیط ارتباطی بین‌المللی مستلزم ظهور نسل جدیدی از دیپلمات‌هاست که علاوه بر مهارت‌های سنتی سیاست خارجی، توانایی فعالیت حرفه‌ای در محیط‌های دیجیتال را نیز داشته باشند. آموزش مدیریت رسانه‌های اجتماعی، ارتباطات بین فرهنگی دیجیتال، تحلیل داده، امنیت سایبری و مدیریت بحران‌های رسانه‌ای باید به بخشی از نظام آموزش دیپلماتیک کشور تبدیل شود.

در پایان، لازم به ذکر است دیپلماسی عمومی دیجیتال جمهوری اسلامی ایران نباید صرفاً به حضور در رسانه‌های اجتماعی محدود شود، بلکه باید به بخشی از راهبرد کلان سیاست خارجی کشور تبدیل گردد؛ راهبردی که بتواند از ظرفیت فناوری‌های نوین برای ارتقای تصویر بین‌المللی ایران، افزایش تعاملات فرهنگی، تقویت قدرت نرم و توسعه ارتباطات فراملی بهره‌برداری کند.

فهرست منابع

- داداندیش، پروین (۱۴۰۲). *جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۵(۴).
- زمانیان، معصومه؛ شریفی، سیدمهدی؛ شیخ الاسلامی، محمدحسن؛ نرگسیان، عباس (۱۴۰۱). *مطالعه تطبیقی دیپلماسی دیجیتال آمریکا، بریتانیا، چین و روسیه*. پژوهش نامه رساله بین الملل، ۷(۱).
- طوفان، مسعود (۱۳۹۵). *جایگاه و ظرفیت سفارت خانه های مجازی در دیپلماسی نوین*. فصلنامه علمی رسانه، ۲۷(۲).
- فاضلی، حبیب الله؛ افضلی، توحید (۱۳۹۴). *دیپلماسی عمومی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت اوباما*. فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، ۱۲(۱۲).

References

- Bjola, C., & Manor, I. (2018). Revisiting Putnam's two-level game theory in the digital age: domestic digital diplomacy and the Iran nuclear deal. *Cambridge Review of International Affairs*, 31(1), 3-32. <https://doi.org/10.1080/09557571.2018.1476836>
- Bjola, C., & Manor, I. (2022). The rise of hybrid diplomacy: from digital adaptation to digital adoption. *International Affairs*, 98(2), 471-491. <https://doi.org/10.1093/ia/iia005>
- Bjola, C., & Manor, I. (2024). *The Oxford Handbook of Digital Diplomacy*. Oxford University Press.
- Braun, V., & Clarke, V. (2022). Thematic Analysis: A Practical Guide. Sage, 22(2), 132-135 <https://doi.org/10.1177/1035719X211058251>
- Cha, H., Yeo, S., & Kim, B. (2014). Social media's dialogic communication of foreign embassies in Korea and public diplomacy: Based on dialogic communication theory. *Advanced Science and Technology Letters*, 63, 175–178. <https://doi.org/10.14257/astl.2014.63.38>
- Copeland, D. (2013). Taking diplomacy public: Science, technology and foreign ministries in a heteropolar world. In R. S. Zaharna, A. Arsenault, & A. Fisher (Eds.), *Relational, networked and collaborative approaches to public diplomacy* (pp. 56–69). New York, NY: Taylor & Francis. <https://doi.org/10.4324/9780203082430>
- Crilley, R., Manor, I., & Bjola, C. (2020). Visual narratives of global politics in the digital age: an introduction. *Cambridge Review of International Affairs*, 33(5), 628-637. <https://doi.org/10.1080/09557571.2020.1813465>.
- Cull, N. J. (2019). *Public Diplomacy: Foundations for Global Engagement in the Digital Age*. Polity.
- Dadandish, P. (2023). The place of public diplomacy in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 15(4), 1-28. [In Persian]
- Fazeli, H., & Afzali, T. (2015). US Public Diplomacy towards the Islamic Republic of Iran in the Obama Administration. *Journal of Soft Power Studies*, (12), 139-159. <https://doi.org/20.1001.1.23225580.1394.5.12.7.5>. [In Persian]
- Huang, Z. A. (2025). *Theorizing the Digitalization of Public Diplomacy from Social and Communicative Constructivist Perspectives*. New Trends in Studying Public Diplomacy, 75th Conference of International Communication Association, Denver, United States.
- Joseph, Nye. (2011). The future of power. Public Affairs.
- Kreuter, J. (2021). Ideas and Objects, Meaning and Causation—Frame Analysis from a Modernist Social Constructivism Perspective. In: *Climate Engineering as an Instance of Politicization*. Springer Climate. https://doi.org/10.1007/978-3-030-60340-3_3
- Lutyens, A. (2018). Investigating New Zealand's model of democratized public diplomacy

- Makki, M., & Zappavigna, M. (2022). Out-grouping and ambient affiliation in Donald Trump's tweets about Iran. *Pragmatics*, 32(1), 104-130. <https://doi.org/https://doi.org/10.1075/prag.20048.mak>
- Manor, I. (2019). The Digitalization of Public Diplomacy. <https://doi.org/10.1007/978-3-030-04405-3>
- Manor, I., & Huang, Z. (2022). Digitalization of public diplomacy: Concepts, trends, and challenges. *Communication and the Public*, 7, 167-175. <https://doi.org/10.1177/20570473221138401>
- Manor, I., & Pamment, J. (2019). Towards prestige mobility? Diplomatic prestige and digital diplomacy. *Cambridge Review of International Affairs*.
- Melissen, J. (2005). *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations*. Palgrave Macmillan UK.
- Metzgar, E. T. (2012). Is it the medium or the message? Social media, American public diplomacy & Iran. *Global Media Journal*, 12(21), 1.
- Pamment, J. (2013). *New public diplomacy in the 21st century: A comparative study of policy and practice*. Abingdon: Routledge.
- Seo, H. (2013). The "Virtual Last Three Feet": Understanding relationship perspectives in network-based public diplomacy. In R. S. Zaharna, A. Arsenault, & A. Fisher (Eds.), *Relational, networked and collaborative approaches to public diplomacy* (pp. 157–169). New York, NY: Taylor & Francis.
- Spry, D. (2018). Facebook diplomacy: A data-driven, user-focused approach to Facebook use by diplomatic missions. *Media International Australia*, 168(1), 62–80. <https://doi.org/10.1177/1329878X18783029>
- Toofan, M. (2016). The Status and Capacity of Virtual Embassies in Modern Diplomacy. *Media Quarterly*, 27(2), 123-138. <https://doi.org/20.1001.1.10227180.1395.27.2.7.5>. [In Persian]
- Wichowski, A. (2015). Secrecy is for losers: Why diplomats should embrace openness to protect national security. In C. Bjola & M. Holmes (Eds.), *Digital diplomacy theory and practice* (pp. 52–70). <https://doi.org/10.4324/9781315730844>
- Zaharna, R. S. (2023). *Communication Logics of Global Public Diplomacy*. Oxford University Press.
- Zamanian, M., Sharifi, S. M., Sheikholeslami, M. H., & Nargesian, A. (2022). A Comparative Study of Digital Diplomacy of the United States, United Kingdom, China, and Russia. *International Relations Research*, 7(1), 11-44. [In Persian]
- <https://ir.usembassy.gov>
 - <https://truthsocial.com/@realDonaldTrump>
 - <https://x.com/BarackObama>
 - <https://x.com/JoeBiden>
 - https://x.com/mfa_russia



Strategic Innovation as an Imperative for an Adaptive Foreign Policy in the Context of a Complex Geoeconomic System

Mohammad Reza Faraji¹ 

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Humanities and Social Sciences, Ardakan University, Ardakan, Iran
Email: m.faraji@ardakan.ac.ir

Abstract

One of the fundamental issues in the complex international environment is the economic strategies of actors within the complex geoeconomic system. In the complex geoeconomic system, actors' strategies are shaped by the environment and economic conditions, and the variable of power plays a significant role in this process. Therefore, geoeconomics, as the geostrategic utilization of economic power, is one of the key features of the strategic behavior of actors—particularly economic poles—within the complex international system. The study, based on the assumption of complexity in the international system and the dominance of ambiguity and uncertainty in actors' strategic environments, attempt to respond to the strategic requirement of foreign policy of actors in a complex geoeconomic system? The findings of the research, with a descriptive-analytical approach and a qualitative method, suggest that in an environment of international uncertainty, strategic innovation, with a view to the ecosystem and the changing environmental context and conditions, is a requirement for the strategies of actors in a complex geoeconomic system, and this innovation is designed according to the capabilities and capacities of actors in the complex geoeconomic system and includes innovation in production, services, processes, and systems. In general, the causal variable of strategic innovation is environmental uncertainty

Keywords: complex, strategy, ecosystem, geoeconomics, innovation

Extended Abstract

Introduction

In principle, an innovative phenomenon is something that is considered both new and valuable. Over time, our perceptions of innovation and the idea of innovation have changed greatly. Innovation is not a new phenomenon and is probably as old as humanity itself. Social innovation is based on social needs rather than technology. In the current complex system, actions can be taken strategically and systemically that align with the actors' interests under current conditions. In other words, innovation is a necessity and imperative for complex adaptive systems. Based on this, the research seeks to explain the requirements and conditions of economic strategies within a complex geo-economic system. The research question is: What imperatives does the complex geo-economic system impose upon international actors in formulating economic strategies? In response to this question, and considering the premise of the increasing complexity of the international system and the adherence of all systemic elements to the logic of complexity, and postulating the sovereignty of Complex Adaptive Systems (CAS) over international phenomena, it is hypothesized that actors in the complex geo-economic system formulate their strategies based on the principles and foundations of this system. Furthermore, considering the regional ecosystem and the model of Resilience or Panarchy, Innovation is imposed as a fundamental principle upon the strategies of these actors within the complex geo-economic system. Depending on the dominant technology of the system, an actor's systemic position within the economic structure and regional framework dictates that this innovation must encompass innovation in production, in services, in process, and in the system itself.

The term geo-economics was coined by Edward Luttwak in 1990, which refers to the changes in the nature of power and the increasing importance of economic variables alongside political and military-security variables in the international system. The collapse of the Eastern Bloc and the conclusion of the Cold War catalyzed the development of Democratic Peace Theory and fostered international cooperation. Consequently, contemporary International Relations has established the conditions for a revival of Realist principles, which involves the analysis of 'what is' over 'what ought to be'. Geo-economics has emerged within this context, predicated on the transformation of power concepts. Geo-economics is hereby posited as an analytical framework emphasizing how the competition for relative power guides actor behavior within the international system. Therefore, similar to geopolitics, geo-economics is fundamentally predicated on Realist assumptions, particularly the existence of a competitive and conflictual environment in international relations. Nevertheless, the fragility of Liberal concepts is only one of the causes contributing to the resurgence of geo-economics. Another significant factor in recent decades has been the modern and notable ascent of China. Here, geo-economics refers to the strategic application of economic tools to realize geostrategic objectives or to leverage economic power for geostrategic advantage. In this complex environment, geo-economic scholars analyze the application of geo-economic power as an additional tool within the geostrategic toolkit,

employed alongside traditional geopolitical instruments. These authors situate geo-economics close to geopolitics, emphasizing the shift in strategic instruments from military to economic means, and noting the absence of overt violence. Given the underlying assumption of environmental uncertainty and the presence of power diversity within the complex international system, Complex Geo-economics has emerged both as an explanatory framework and as a domain of strategic action focused on economic power. Furthermore, considering the inherently complex and turbulent international environment characterized by pervasive unknowns, strategic innovation is proposed as its most crucial mechanism for responding to potential environmental threats. Thus, Complex Geo-economics builds upon the principles of classical geo-economics while integrating them with geopolitical axioms and drawing upon the logic of complex systems. To ensure the persistence of actors in this complex milieu, it adds the dimension of strategic innovation, a hallmark of non-linear complex environments. In this manner, creativity and innovation become the two pivotal wings of Complex Geo-economics, upon which the survival and advancement of actors in the complex international system fundamentally depend. For instance, Luttwak addressed the role of capital in modern diplomacy, equating capital with the firepower of weaponry. It is noteworthy here that significant distinctions exist between Complex and Classical Geo-economics; overlooking these differences renders geo-economic strategies ineffective in the complex international environment. Classically, geo-economics reduced the economy to the level of instruments used, situated within geopolitical problems. In contrast, Complex Geo-economics, assuming various dimensions of power in international politics, posits the maintenance and elevation of the economic standing of actors within the international system as a primary foreign policy objective. Consequently, Complex Geo-economics adopts a broader concept of geo-economics, viewing it as both a foreign policy strategy and an analytical framework, centering on states as key actors in international relations and foreign policy. Another differentiation lies in problem explanation: classical thinkers fundamentally adopt a linear approach, whereas scholars of complexity engage with issues through a non-linear lens. Accordingly, classical geo-economic scholars posit a temporal distinction between geopolitics and geo-economics, viewing them as successive stages of geostrategy. With a linear perspective, they believe that geopolitical rules have been supplanted by geo-economic rules. Their simplistic understanding of the shift from geopolitical to geo-economic instruments implies not only the cessation of military interventions but also the end of political pressures or alliances, an aspiration not found in contemporary international relations. Contemporary thinkers, conversely, assert that geo-economics does not replace geopolitics, and these two domains are not entirely antithetical in their historical evolution or spatial/geographical application. Furthermore, unlike its classical counterpart, Complex Geo-economics incorporates political and non-economic tools. This concept broadens the scope of Complex Geo-economics to include the utilization of all non-violent political instruments, such as political pressure, conditionality, and intervention. Based on this, Complex Geo-economics can be regarded either as the geopolitical

ramifications of economic phenomena or as the consequences of economic trends on geopolitics and national power.

Generally, in the complex international system, geo-economics is presented as a domain of foreign policy action for actors, alongside other issues. All these environments, despite their distinctions, are interconnected and critically tied to the survival of actors in the competitive international arena. It is worth noting that the evolution from hard military issues to economic and cultural ones has not led to a transformation in the anarchic nature of the system; rather, it has complicated anarchy, leaving actors facing a complex anarchic environment whose defining characteristic is competition. Complex Geo-economics adopts a networked-relational perspective on issues and believes that states design geo-economic policies that simultaneously advance multiple interests—military, security, economic, etc. Accordingly, it can be stated that economic and political objectives are intertwined within the concept of Complex Geo-economics. Furthermore, Complex Geo-economics, as a domain of action, refers to the employment of a state's economic and political tools with the aim of achieving desired geopolitical and economic goals. Therefore, the change in methods from military and political to economic has in no way reduced the imbalance of power; rather, the methods of power projection have simply changed.

The terminology of Panarchy was coined due to a lack of theoretical mastery regarding the hierarchical nature of Complex Adaptive Systems (CAS), alongside the interdisciplinary nature and dynamics of the underlying theory.

The goal of Panarchy is to facilitate the understanding of the source and role of change in complex adaptive systems. Therefore, it strives to explain both the evolution of the system and its internal and external interactions. Fundamentally, Panarchy represents a framework of natural laws that points to the creative role of nature in affairs and views the role of humans as an external, destructive agent. In the context of a Complex Geo-economic system, Panarchy describes four basic phases: Exploitation, Conservation, Release, and Reorganization.

- ❖ The Exploitation phase is one of rapid development, occurring when an actor finds itself in a favorable and suitable position for growth.
- ❖ The Conservation phase is one where emphasis is placed on the slow accumulation and storage of materials and energy; in other words, it is when a dominant regime becomes prominent.
- ❖ Release happens rapidly when the initial influence declines due to the presence of a competitor, changing conditions, or creative destruction.
- ❖ The Reorganization phase is established after Release, creating new regimes through a process.

Separate from these four fundamental phases, three systemic issues are raised: Potential, Connectivity, and Resilience. These have a fundamental impact on the strategies of actors in the complex geo-economic system. Considering two key concepts from spatial economics and technological history, the idea of relationality on one hand, and Path Dependence on the other, are beneficial. The Ecosystem Model demonstrates how one can act around phenomena in the absence of complete knowledge.

نوآوری راهبردی الزام سیاست خارجی انطباقی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده

محمدرضا فرجی^۱ 

۱. استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه اردکان، اردکان، ایران
Email: m.faraji@ardakan.ac.ir

چکیده

یکی از مسائل اساسی در محیط پیچیده بین الملل، راهبردهای اقتصادی بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده است. اصولاً، در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، راهبردهای بازیگران تحت تأثیر محیط و شرایط اقتصادی ترسیم و متغیر قدرت بسیار در آن دخیل است. بنابراین، ژئواکونومیک به عنوان بهره بردن ژئواستراتژیکی از قدرت اقتصادی، یکی از ویژگی های مهم رفتار استراتژیک بازیگران به ویژه قطب های اقتصادی در سامانه پیچیده بین الملل است. پژوهش با مفروض پیچیدگی در سامانه بین الملل و فرض نظری حاکمیت اصل ابهام و عدم قطعیت بر محیط راهبردی بازیگران سعی در پاسخ به الزام راهبردی سیاست خارجی بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده دارد؟ یافته های پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش کیفی بیانگر این است که در محیط سرشار از عدم قطعیت بین الملل، نوآوری راهبردی با نگاه به زیست بوم و بستر و شرایط متغیر محیطی الزام راهبردهای بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، است و این نوآوری با توجه به قابلیت و ظرفیت بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده طرح و شامل نوآوری در تولید در خدمات در فرایند و در سامانه می شود

کلیدواژه ها: پیچیده، راهبرد، زیست بوم، ژئواکونومیک، نوآوری

مقدمه و بیان مسئله

اصولاً در سیستم‌های انطباقی پیچیده، نظم به جای از پیش تعیین شده ظهوری است. ظهور ناشی از کنش‌ها و واکنش‌هایی است که عوامل در یک شبکه پویا انجام می‌دهند. از آنجایی که فهم واکنش‌های عناصر سیستمی به متغیرهای محیطی بسیار دشوار است، آینده اغلب غیرقابل پیش‌بینی می‌شود (Holland, 2006). غیرقابل پیش‌بینی بودن وقایع و پدیده‌های سیستمی منجر به تضعیف حاکمیت اصل کنترلی کلاسیک بر سیستم‌های انطباقی پیچیده و مدیریت وقایع مبتنی بر شرایط پدیده‌ها مطرح می‌شود. مدیریت وقایع سیستمی به‌نوبه خود با تمرکز بر اصول سیستم‌های پیچیده منجر به حاکمیت اصل انطباقی و این مسئله انعطاف‌پذیری راهبردی را به دنبال دارد. سرجمع مدیریت راهبردی، انعطاف‌پذیری و انطباق راهبردی با علم به مسئله آنارشیک محور و شدیداً رقابتی بودن محیط بین‌الملل منجر به نوآوری راهبردی به‌منظور حفظ بقا و دستیابی به منافع در محیط متغیر و غیرخطی پیچیده می‌شود. اصولاً تئوری سیستمی، پیچیدگی را به‌عنوان یک متغیر ساختاری تلقی می‌کند (Anderson et al., 1999) که مسائل را از دامنه کلاسیک خارج و به سمت بغرنج، پیچیده و آشوبناک متمایل می‌کند. با عبور مسائل از کلاسیک به پیچیده، سیستم‌های انطباقی پیچیده امکان مدیریت و دستیابی به منافع سیستمی را برای بازیگران فراهم می‌کنند. از این منظر، دولت‌ها مانند گونه‌های بیولوژیکی یا سیستم‌های زنده نیستند؛ اما شبیه آن‌ها دارای سازه‌های انطباقی پیچیده هستند. این به معنای آن است، اصولی که در طبیعت استحکام ایجاد می‌کنند مستقیماً به سازه‌های بازیگران سیستمی قابلیت انتقال دارند. به‌طور کلی، سیستم‌های انطباقی پیچیده دارای اصولی هستند که بهره بردن از آن‌ها به حفظ و ارتقای بازیگران در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده یاری می‌رساند این اصول عبارت‌اند از (Reeves et al., 2016)؛

- ♦ حفظ ناهمگونی افراد، ایده‌ها و تلاش‌ها؛
- ♦ حفظ ساختار مدولار؛
- ♦ حفظ افزونگی در بین اجزا؛
- ♦ انتظار غافل‌گیری در عین حال کاهش عدم قطعیت؛
- ♦ ایجاد حلقه بازخورد و سازوکار انطباقی؛
- ♦ تقویت اطمینان و اعتماد متقابل در اکوسیستم‌های اقتصادی.

سه مورد اول ساختاری و به اصول ساختی سامانه مربوط و سه نوع دوم مدیریتی و به اصول مدیریت در سیستم‌های پیچیده مربوط می‌شوند. سازوکار نوآوری با دینامیک غیرخطی شناخته و بیشتر متمرکز بر اصول مدیریت در سیستم‌های پیچیده می‌شود. به عبارتی، نوآوری ضرورت سیستم‌های انطباقی پیچیده در محیط‌های مبهم و ناشناخته است. بر این مبنا، پژوهش با هدف تبیین الزامات و شرایط راهبردهای اقتصادی بازیگران بین‌الملل در وضعیت پیچیده، سعی در پاسخ به این پرسش دارد که سامانه ژئواکونومیک پیچیده چه الزاماتی بر بازیگران سامانه بین‌الملل در ترسیم راهبردهای اقتصادی تحمیل می‌کند؟ پرواضح است که پژوهش با توجه به هدف آن، هم به مسائل ساختی سامانه ژئواکونومیک پیچیده و هم به راهبردهای بازیگران در این ساخت ژئواکونومیک پیچیده توجه و مسائل ساختی را در ترسیم راهبردهای بازیگران بسیار مهم ارزیابی می‌کند. اصولاً، فهم ساخت سیستم‌های انطباقی پیچیده به بازیگران و عناصر سیستمی در بهبود ظرفیت خود برای ایجاد نوآوری در سیستم‌ها یاری می‌رساند. ایجاد نوآوری در سیستم‌های کلاسیک به دلیل حاکمیت نگاه خطی و باور به پیش‌بینی و کنترل وقایع دشوار بود. بر این مبنا، علم پیچیدگی بیانگر آن است برای این که یک سامانه نوآور، خلاق و قابلیت تغییر داشته باشد باید در وضعیت دور از تعادل قرار داشته باشد، جایی که قادر باشد از بی‌نظمی، بی‌قاعدگی و تفاوت به‌عنوان عناصر اساسی در فرایند تغییر بهره‌بردار (Stacey, 1995)؛ اما این برنامه‌ریزی، نظارت و تنظیم را دشوار می‌کند زیرا در یک فاصله معینی از تعادل، پیوندهای بین علت و معلول ناپدید می‌شوند. این بدان دلیل است که بازخوران مثبت، یک سامانه را قادر می‌سازد تا بسیاری از تغییرات کوچک را در الگوهای رفتاری مختلف در سطح جهانی تشدید کند. نتیجه این است که ماهیت تغییر در یک سامانه انطباقی پیچیده به‌طور خودکار یک الگوی ثابت نیست (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.87). در مجموع می‌توان بیان کرد که از منظر ساختی، سیستم‌های انطباقی پیچیده خودسازمانده و خودیادگیرنده هستند (Dooley, 1997) و فرصت‌های نوینی برای نوآوری فراهم می‌کنند. اصولی مانند؛ ظهور، تکامل و خودساماندهی، این نوع از سیستم‌ها را در تبیین پدیده‌هایی مانند تغییر و تجدید، تازگی، نوآوری و خلاقیت یاری و از اشکال دیگر سیستم‌های چندعاملی تفکیک می‌سازد.

در پاسخ به سؤال پژوهش و با توجه به مفروض پیچیده شدن سامانه بین‌الملل و فرض نظری، حاکمیت سیستم‌های انطباقی پیچیده بر پدیده‌های بین‌الملل این فرضیه طرح می‌شود که بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده براساس اصول و مبانی این

سامانه سعی در ترسیم راهبردهای خود دارند و با توجه به زیست‌بوم منطقه‌ای و مدل انعطاف‌پذیری یا پانارشی، نوآوری در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده به‌عنوان یک اصل اساسی بر راهبردهای بازیگران تحمیل و با توجه به تکنولوژی غالب بر سامانه، جایگاه سیستمی بازیگر در ساخت اقتصادی و سازه منطقه‌ای بازیگر، این نوآوری شامل نوآوری در تولید در خدمات در فرایند و در سامانه است. اصولاً، ویژگی‌های نوظهور، الگوهای ناپیوستگی و خودسازماندهی بستری برای اختلالات بیشتر در محیط‌های پیچیده فراهم می‌کنند و در این بستر پدیده نوآوری سعی در پاسخ به اختلالات محیطی پیچیده دارد. به عبارتی هر چه محیط عملیاتی و راهبردی بازیگران نامطمئن‌تر باشد شرایط برای نوآوری راهبردی افزایش می‌یابد. از همین‌رو، در سامانه پیچیده فعلی از منظر مدیریتی می‌توان اقداماتی را هم به لحاظ استراتژیکی و هم به لحاظ سیستمیکی طرح‌ریزی و عملیاتی کرد که پاسخی به عدم‌اطمینان محیطی و منافع بازیگر را با توجه به شرایط موجود به دنبال داشته باشد.

۱. پیشینه پژوهش

اصولاً یک پدیده نوآورانه چیزی است که جدید و ارزشمند تلقی شود. تصورات ما از نوآوری و ایده نوآوری در طول زمان تغییر کرده است. نوآوری پدیده جدیدی نیست و احتمالاً به قدمت بشریت است (Fagerberg, 2005). بسیاری پدر مفهوم نوآوری را شومپتر اقتصاددان اتریشی و کارهای وی در دهه ۱۹۳۰ می‌دانند (Darsø, 2012). دیدگاه شومپتر (۱۹۳۹ و ۱۹۴۲) از یک پیشینه اقتصادی ناشی و به همین دلیل ارزشی که وی از آن صحبت می‌کرد اقتصادی بود. به‌طور کلی، در رویکرد سنتی، نوآوری به‌عنوان یک طرح جدید که ارزش اقتصادی ایجاد می‌کند، تعریف گردید. امروزه، هیچ فرمول واقعی برای نوآوری وجود ندارد (Darsø, 2012). بنابراین منطقی است که دیدگاه گسترده‌تری نسبت به نوآوری داشته باشیم. دراکر به نوآوری اجتماعی به‌عنوان یک فرایند ایجاد ارزش مهم اشاره می‌کند (Drucker, 2014). نوآوری اجتماعی مبتنی بر نیازهای اجتماعی تا فناوری است (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.10). اصولاً، در سیستم‌های انطباقی پیچیده، نوآوری موضوعی کلیدی است که به تمام بخش‌های جامعه نفوذ کرده است. همان‌گونه که اندیشمندان اقتصادی مانند بروخت و همکاران عنوان می‌کنند؛ در دنیای پیچیده فعلی، تغییرات واقعی در اقتصاد موسوم به نوآوری در حال وقوع است، که در کنار سرمایه، کار و دانش، خلاقیت چهارمین فاکتور اصلی تولید است (Berkhout et al., 2006). بنابراین، نوآوری با مدیریت ایده‌ها شروع می‌شود. فلوریدا

استدلال می‌کند که خلاقیت محرکه اصلی رشد اقتصادی است (Florida, 2003). اگرچه، در سیستم‌های انطباقی پیچیده نوآوری اغلب به‌عنوان خروجی یک فرایند در نظر گرفته می‌شود؛ اما یک فرایند تغییر نیز است. این فرایند شامل شناسایی یک نیاز یا ایده، تحول آن به چیزی مفید و انتشار و گسترش آن می‌شود. نوآوری‌ها گاهی اوقات براساس درجه تغییری که می‌خواهند یا ایجاد می‌کنند به افزایشی یا رادیکال؛ نوظهور یا انقلابی متمایز می‌شوند (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.10). در سطح سیستمی نیز نوآوری با توجه به ضرورت رقابتی ماندن و ایجاد رشد از اهمیت کلیدی برخوردار است. همان‌گونه که از مباحث بالا فهم می‌شود در حوزه نوآوری ادبیات مختلفی به رشته تحریر درآمده است، بعضی از این ادبیات به نوآوری سیستمی (Katz, 2016; Edquist, 2004; Van der Loos et al., 2024; Tripp et al., 2024) می‌پردازند. این دسته ادبیات با رویکرد جامع‌نگر به جای تمرکز بر یک بخش یا محصول به کل سامانه شامل فناوری، ساختار، فرایندها و تعاملات متمرکز می‌شوند. بعضی به نوآوری راهبردی (Leijten, 2019; Ulph, 1994; Omelyanenko, 2018; Veselovsky et al., 2019) می‌پردازند. این دسته از ادبیات متمرکز بر انطباق با محیط‌های رقابتی می‌شوند. بخشی با تمرکز بر نوآوری در تولید (Arkoulakis et al., 2018; Larsson, 2017; Kline & Rosenberg, 1986; Amable & Petit, 2001) به ایجاد محصولات و ایده‌های نوین در محیط‌های رقابتی می‌پردازند و دسته‌ای هم با تمرکز بر نوآوری در خدمات (Morrar, 2014; Gallouj & Savona, 2010; Kumar et al., 2024; Costa et al., 2022) به بهبود روش‌های خدماتی برای رقابت در محیط‌های رقابتی نامطمئن می‌پردازند؛ اما ادبیاتی که به راهبردهای سیاست خارجی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده بپردازد بسیار محدود و یا در ابتدای مسیر هستند. این پژوهش با تمرکز بر مفهوم نوآوری سعی در تبیین راهبردهای سیاست خارجی بازیگران در سیستم‌های ژئواکونومیک پیچیده دارد.

۲. سامانه ژئواکونومیک

اصطلاح ژئواکونومیک توسط ادوارد لوتواک در سال ۱۹۹۰ ابداع گردید (Luttwak, 1990)، که اشاره به وجود تغییرات در ماهیت قدرت و اهمیت یافتن متغیرهای اقتصادی در کنار متغیرهای سیاسی و نظامی-امنیتی در سامانه بین‌الملل دارد. اصولاً، فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد منجر به توسعه تئوری‌های صلح دموکراتیک و تشویق همکاری‌های بین‌المللی گردید. با این حال، با اولین چالش‌هایی که در سامانه بین‌الملل بعد از جنگ سرد ایجاد شد، شکاف گسترده‌ای بین نظریه و واقعیت ایجاد گردید. از

آغاز قرن بیستم، بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، مهاجرتی، بهداشتی و زیست‌محیطی منجر به اقدامات شدیدی از ناحیه دولت‌های ملی با هدف حفظ منافع ملی و درعین‌حال منجر به حاشیه رانده شدن نهادهای فراملی شده است. واقعیت بیانگر این مسئله است که برخلاف خوش‌بینی پس از جنگ سرد، رقابت و تضاد، بخش‌های ساختاری روابط بین‌الملل هستند و قابلیت حذفی ندارند اما در شکل نوین با تحولات در عناصر قدرت از حالت نظامی صرف خارج و چهره‌های دیگر قدرت مطرح گردیده است. از همین‌رو، روابط بین‌الملل معاصر، شرایط را برای احیای اصول واقع‌گرایی که شامل تحلیل آنچه هست به‌جای آنچه باید باشد فراهم کرده است. در این میان و رابطه‌ها، ژئواکونومیک با توجه به تحول در مفهوم قدرت مطرح گردیده است. در اینجا ژئواکونومیک به‌عنوان یک چهارچوب تحلیلی تأکید بر این مسئله دارد که چگونه رقابت برای قدرت نسبی، رفتار بازیگران را در سامانه بین‌الملل هدایت می‌کند. بنابراین، ژئواکونومیک همانند ژئوپلیتیک مبتنی بر مفروضات رئالیستی و وجود فضای رقابتی و تعارض‌گونه در روابط بین‌الملل است (Babić, 2009, p.40). با این وجود شکنندگی مفاهیم لیبرال، تنها یکی از علل احیای ژئواکونومیک است. عامل مهم دیگر در دهه‌های اخیر، صعود مدرن و قابل‌توجه چین است. در اینجا، ژئواکونومی به‌عنوان یک اقدام استراتژیک، اشاره به کاربرد ابزارهای اقتصادی به‌منظور تحقق اهداف ژئواستراتژیکی یا بهره بردن ژئواستراتژیکی از قدرت اقتصادی است (Wigell, 2016, p.137). برخلاف راهبردهای موفقیت‌آمیز کلاسیک قدرت‌های بزرگ، که نفوذ خود را بر قدرت نظامی مبتنی می‌کردند، چین موقعیت جهانی خود را عمدتاً با استفاده از ابزارهای اقتصادی به دست آورده است. این بازیگر به اعمال فشار سیاسی، تهدید به زور (به‌جز در مناقشات ارضی خود)، مداخله در امور داخلی و بین‌المللی بازیگران دیگر یا حتی استفاده از اظهارات تند در روابط دیپلماتیک روی نیاورده است. با این وجود در مدت بسیار کوتاهی تبدیل به یکی از تأثیرگذارترین قدرت‌های جهانی شده است. به‌علاوه، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نوین چین، منجر به تغییر در معنای سنتی قدرت زمینی و دریایی گردید و ابزارهای اقتصادی را در این امر بسیار برجسته کرد. به‌طور کلی، قرن بیست‌ویکم، قرن نفوذهای ژئواکونومیکی است که منجر به تغییر تفکر در مورد ماهیت روابط بین‌الملل گردیده است (Beeson, 2018, p.1).

۳. ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک پیچیده

اصولاً، اصطلاح ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک بسیار درهم تنیده است به گونه‌ای که بیشتر مفاهیم ژئواکونومیک مبتنی بر ارتباط آن با ژئوپلیتیک، چه تأکید آن بر شباهت‌ها یا تفاوت‌ها است. در عین حال تحول مفهوم به سمتی می‌رود که ژئواکونومیک از ژئوپلیتیک جدا می‌شود. در حالی که هسته مرکزی آن که دولت‌ها و منافع آن‌ها است به عنوان موضوع محوری روابط بین‌الملل باقی می‌ماند.

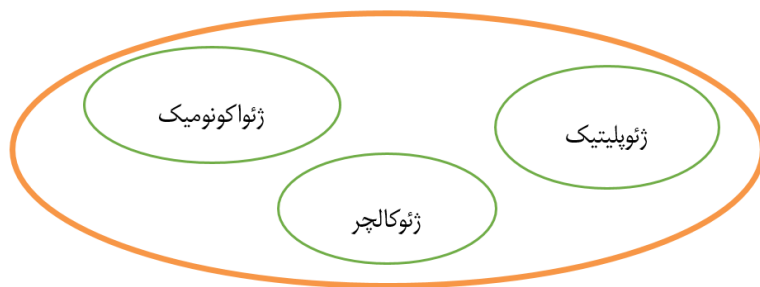
ژئوپلیتیک یک مفهوم نظری است که سعی در تبیین این مسئله دارد که چگونه دولت‌ها از قدرت سیاسی و نظامی خود برای دستیابی به اهداف سیاسی بهره می‌برند (سلیمانی پورک، ۱۴۰۴)، که به معنای کنترل بر بعد خاصی از مناطق جغرافیایی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی (قلمرو، جمعیت، منابع طبیعی، ظرفیت اقتصادی، منابع نظامی و ...) است. از سوی دیگر ژئواکونومیک به معنای استفاده ژئواستراتژیکی از قدرت اقتصادی است (Wigell & Vihma, 2016).

در وضعیت پیچیده، اندیشمندان ژئواکونومیک، کاربرد قدرت ژئواکونومیک را به عنوان ابزار دیگری در جعبه ژئواستراتژیک که در کنار سایر ابزارهای ژئوپلیتیک سنتی به کار می‌رود، تحلیل کردند. این نویسندگان ژئواکونومیک را به ژئوپلیتیک نزدیک و بر تغییر ابزارهای استراتژیکی از نظامی به اقتصادی و همچنین نبود خشونت تأکید می‌کنند. در اینجا با مفروض عدم قطعیت محیطی و وجود تنوع قدرت در سامانه پیچیده بین‌الملل، ژئواکونومی پیچیده هم به عنوان یک چهارچوب تبیینی و هم به عنوان یک حوزه اقدام استراتژیک متمرکز بر قدرت اقتصادی گردیده و با توجه به وجود محیط پیچیده و آشوب‌گونه بین‌الملل که مشخصه بارز آن ناشناخته‌ها است، نوآوری راهبردی به عنوان مهم‌ترین سازوکار آن به منظور پاسخ به تهدیدات احتمالی محیطی طرح می‌شود. بنابراین ژئواکونومی پیچیده با حفظ اصول ژئواکونومی کلاسیک و ترکیب آن با اصول ژئوپلیتیکی از منطق سیستم‌های پیچیده نیز بهره و به منظور حفظ بازیگران در محیط پیچیده بعد نوآوری راهبردی که از مشخصه محیط‌های پیچیده غیرخطی است به ژئواکونومیک می‌افزاید. به گونه‌ای که خلاقیت و نوآوری دو بال محوری ژئواکونومی پیچیده می‌شود که بقا و ارتقای بازیگران در سامانه پیچیده بین‌الملل بسیار به آن‌ها وابسته است. برای نمونه لوتواک به مسئله جایگاه سرمایه در دیپلماسی نوین پرداخته و سرمایه را برابر با آتش اسلحه دانست (Luttwak, 1999). در اینجا قابل ذکر است بین ژئواکونومی پیچیده و کلاسیک تمایزات بارزی وجود دارد به گونه‌ای که عدم توجه به آن‌ها راهبردهای ژئواکونومیک را در محیط پیچیده

بین‌الملل ناکارآمد می‌سازد. اصولاً ژئواکونومیک کلاسیک، اقتصاد را به سطح ابزارهای مورد استفاده و در چهارچوب مسائل ژئوپلیتیکی تقلیل می‌داد درحالی‌که ژئواکونومی پیچیده با فرض وجود ابعاد مختلف قدرت در سیاست بین‌الملل، حفظ و ارتقای جایگاه اقتصادی بازیگران در سامانه بین‌الملل را به‌عنوان یک هدف سیاست خارجی مطرح می‌کند. بنابراین ژئواکونومی پیچیده مفهوم وسیع‌تری از ژئواکونومیک در نظر داشته و آن را به‌عنوان یک راهبرد سیاست خارجی و یک چهارچوب تحلیلی، با تمرکز بر دولت‌ها به‌عنوان بازیگران کلیدی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی می‌نگرد (Scholvin & Wigell, 2018, p. 15). تفاوت دیگر ژئواکونومی کلاسیک با پیچیده مربوط به نحوه تبیین مسائل است (Vega, 2021, p.161) اصولاً، کلاسیک‌ها رویکرد خطی و اندیشمندان پیچیده با بینش غیرخطی به تبیین مسائل می‌نشینند. ازهمین‌رو اندیشمندان ژئواکونومیک کلاسیک، قائل به وجود تمایز زمانی بین ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک هستند و آن‌ها را مراحل مختلف ژئواستراتژی قلمداد می‌کنند و با بینش خطی بر این باورند که قواعد ژئوپلیتیکی جای خود را به قواعد ژئواکونومیکی داده است. فهم ساده آن‌ها از تغییر ابزارهای ژئوپلیتیکی به ابزارهای ژئواکونومیکی نه‌فقط به معنای پایان مداخلات نظامی بلکه به معنای پایان دادن به فشارها یا اتحادهای سیاسی نیز است که در روابط بین‌الملل چنین انگیزه‌ای وجود ندارد (Csurgai, 2018). اندیشمندان معاصر بر این باورند که ژئواکونومیک جایگزین ژئوپلیتیک نیست (Csurgai, 2018) و این دو حوزه در تکامل تاریخی یا کاربرد مکانی و جغرافیایی خود کاملاً متضاد نیستند (Cowen & Smith, 2009, p.24). همچنین ژئواکونومیک پیچیده برخلاف ژئواکونومیک کلاسیک، ابزارهای سیاسی و غیراقتصادی را نیز شامل می‌شود. این مفهوم دایره عملیاتی ژئواکونومیک پیچیده را به استفاده از تمام ابزارهای سیاسی غیرخسونت‌آمیز، مانند فشارهای سیاسی، شرطی‌سازی، مداخله و غیره گسترش می‌دهد (Baru, 2012). ازهمین‌رو، ژئواکونومیک پیچیده را می‌توان پیامدهای ژئوپلیتیکی پدیده‌های اقتصادی یا به‌عنوان پیامدهای روندهای اقتصادی بر ژئوپلیتیک و قدرت ملی در نظر گرفت (Blackwill & Harris, 2016, p.20). شکل زیر بیانگر محیط ژئواستراتژیک سامانه پیچیده بین‌الملل است.

همان‌گونه که از شکل (۱)، ادراک می‌شود، در سامانه پیچیده بین‌الملل ژئواکونومیک به‌عنوان یک حوزه عمل و اقدام سیاست خارجی بازیگران در کنار موضوعات دیگر مطرح است. همه این محیط‌ها با وجود تمایزات با یکدیگر در پیوند و به‌شدت با حفظ بقای بازیگران در محیط رقابت‌گونه بین‌الملل در ارتباط هستند. قابل

ذکر است تحول از موضوعات سخت نظامی به موضوعات اقتصادی و فرهنگی منجر به تحول در ماهیت آنارشیک سامانه نگردیده است بلکه آنارشی را پیچیده کرده است و بازیگران با یک محیط آنارشی گونه پیچیده‌ای مواجه هستند که مشخصه بارز آن رقابت است. ژئواکونومی پیچیده یک نگاه پیوندی-شبکه‌ای به مسائل دارد و بر این باور است که دولت‌ها سیاست‌های ژئواکونومیک را طراحی می‌کنند که به‌طور هم‌زمان منافع چندگانه نظامی-امنیتی، اقتصادی و ... را پیش می‌برد. از همین رو می‌توان عنوان کرد که اهداف اقتصادی و سیاسی در مفهوم ژئواکونومیک پیچیده درهم‌تنیده شده است. به‌علاوه، ژئواکونومیک پیچیده به‌عنوان یک حوزه اقدام و عمل به معنای به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی و سیاسی کشورها با هدف دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی و اقتصادی مورد نظر است. بنابراین، تغییر در روش‌های نظامی و سیاسی به روش‌های اقتصادی به‌هیچ‌وجه از عدم تعادل قدرت نکاسته، بلکه روش‌های اعمال قدرت متفاوت گردیده است (Diesen, 2021, p.2).

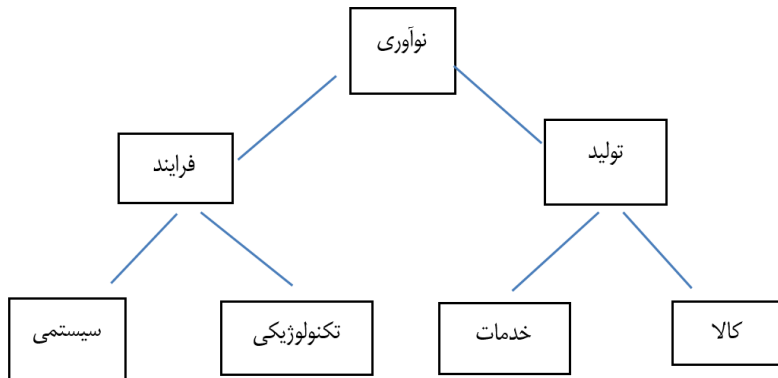


شکل ۱: محیط ژئواستراتژیک سامانه پیچیده بین‌الملل (منبع: نگارنده)

۴. مدل تحلیلی نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده

تفکر سیستمی سعی در تبیین تأثیرگذاری عناصر سیستمی بر یکدیگر، تأثیرگذاری سامانه بر محیط، اثرپذیری سیستم‌های مختلف از یکدیگر و تأثیرپذیری سامانه از محیط است. یک مثال طبیعت است که در آن موجودات زیستی با یکدیگر و همچنین با عناصری مانند آب و هوا و ... در تعامل هستند. نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده یعنی ایجاد خلاقیت براساس ترکیب فرصت‌ها و محدودیت‌های محیطی و ناشی از تعامل بازیگر با محیط است. از همین رو، در سیستم‌های باز که تعامل بازیگر با محیط زیاد است امکان نوآوری بسیار بیشتر از سیستم‌های بسته است.

اصولاً در سیستم‌های ژئواکونومیکی پیچیده، یک دسته‌بندی صریح به استراتژیست‌ها در تشخیص ارتباط بین پدیده‌های مختلف، یاری می‌رساند. زمانی که راجع به نوآوری صحبت می‌شود، درباره نتایج یا خروجی‌های تفکر صحبت می‌شود. اما نتایج یا خروجی‌های سامانه ممکن است در قالب خدمات نامشهود (نامرئی) باشند. همچنین نوآوری در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده به فرایندهایی اشاره دارد که ایجادگر تولیدات هستند. به‌طور معمول این سیستم‌ها هستند که نوآوری ایجاد می‌کنند؛ اما گاهی اوقات ممکن است افراد هم نوآور باشند. گاهی اوقات نوآوری واقعاً جدید است و گاهی اوقات ترکیبی از اجزای موجود است. شکل (۲)، بیانگر مدل کلان نوآوری است.



شکل ۲: مدل کلان نوآوری (Edquist, 2001)

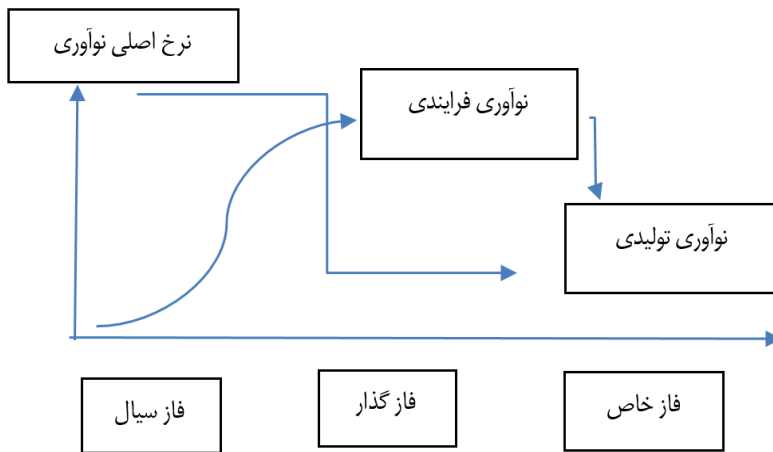
در این مدل کالاها و فرایندهای تکنولوژیکی از نوع مادی یا فیزیکی هستند، درحالی‌که فرایندهای سیستمی و خدمات از نوع نامشهود هستند. فرایند به‌عنوان مجموعه‌ای از برنامه‌ریزی‌ها یا فعالیت‌های مرتبط طراحی شده در تبدیل ورودی‌ها به خروجی‌های تعریف شده است (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.19). نوآوری به‌عنوان روش کارآمدی برای ایجاد خروجی مطلوب است. در این مدل مفهوم هدف در مقابل ابزار قرار می‌گیرد و نوآوری در فرایندها به کالاها یا خدمات جذاب‌تری منجر می‌شود. ازهمین‌رو تجربه متفاوت از خدمات است. به عبارتی تجربه زمانی اتفاق می‌افتد که یک بازیگر عمده از خدمات به‌عنوان وسیله‌ای برای تعامل با دیگران بهره‌بردار (Pine & Gilmore, 2011). تجربه زیر روش‌های نوآوری خدمات مورد بحث قرار می‌گیرد. تفاوت عمده بین تولیدات و خدمات در این است که تولیدات فیزیکی درحالی‌که خدمات غیرفیزیکی هستند. بنابراین، تولیدات ملموس درحالی‌که خدمات ناملموس هستند.

بااین‌حال، اثرات خدمات ممکن است در بعضی مواقع از تولیدات بیشتر باشد مثلاً خدمت به غیرنظامیان در جنگ‌های دو کشور یا مباحث حقوق بشری (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.18). نوآوری و اختراع نیز پیوند عمیقی دارند ولی اختراع لزوماً منجر به نوآوری نمی‌شود. اختراع یک عمل خلاقیت فکری است و برای تحلیل اقتصادی اهمیتی ندارد (Schumpeter, 1939, pp.84-85) درحالی‌که نوآوری یک مسئله اقتصادی است. به عبارتی اختراع، خلق یک ایده جدید است، نوآوری فراگیرتر و شامل فرایند توسعه و اجرای یک ایده جدید است (Van et al, 2008, p.9). دیکشنری کالینز (Collins Dictionary)، نیز اختراع را به معنای ایجاد یا ابداع پدیده جدید و نوآوری را به معنای معرفی پدیده جدید می‌داند (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.38). جدول زیر بیانگر انواع نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده است.

جدول ۱: انواع نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.23)

انواع نوآوری	توصیف
نوآوری تولیدی	کالا یا خدماتی که جدید یا کاملاً اصلاح شده است. ازجمله اصلاح کامل در ترکیبات یا مواد، تکنیک‌های خاص و ...
نوآوری فرایندی	بهبود در روش‌های تولیدی ازجمله تغییرات جدید در تکنولوژی‌ها و ...
نوآوری بازاری	کشف بازارهای جدید یا گسترش فضای بازاری یا تولید کالاهای جدید متناسب با فضاهای نوین
نوآوری سیستمی	روش سیستمی نوینی در عملکردهای تجاری، روابط خارجی و ...

نوآوری‌های تولید، فرایند و خدمات اغلب به‌شدت به یکدیگر وابسته هستند. نوآوری تولید اغلب زمانی ایجاد می‌شود که نیاز به نوآوری در تولید دریافت می‌شود؛ اما نوآوری فرایند نسبت به انتشار تولید در سامانه پس از ایجاد طرح غالب تولید اهمیت فراوانی پیدا می‌کند. به‌منظور دستیابی به مزایای رقابتی در طول زمان، نمی‌توان از نوآوری فرایند غافل گردید. هنگامی که طرح غالب در جای خود قرار گرفت، در نهایت میزان نوآوری فرایند نیز کاهش می‌یابد. با نزدیک شدن به پایان سیکل عمر تولید، پیکربندی فرایند اصلاح و فرصت‌های کمتری برای نوآوری ظاهر می‌شود (Vindeløv-Lidzélius, 2018, p.20).



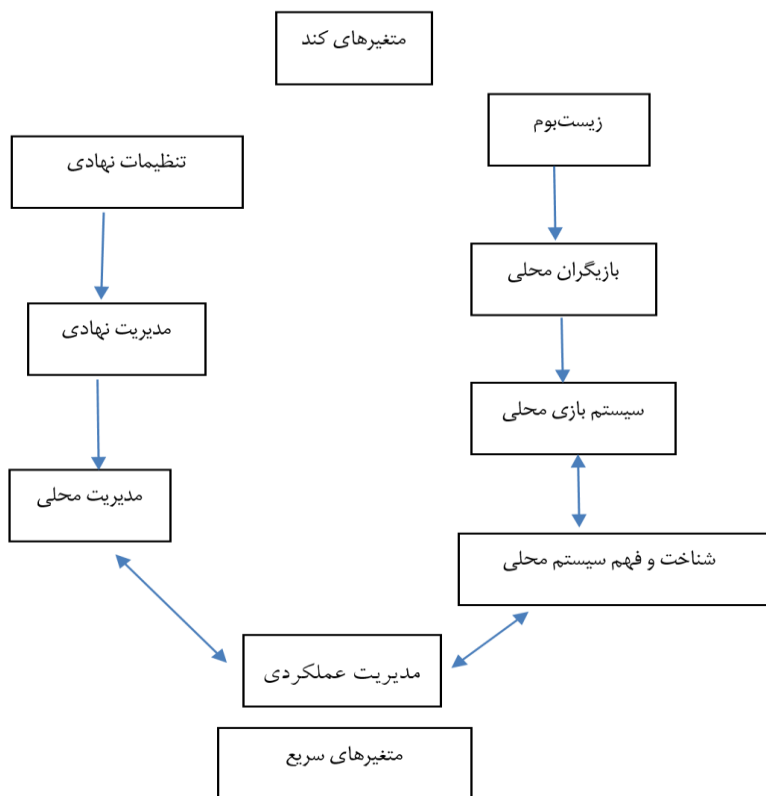
شکل ۳: مدل نوآوری فرایند و تولید (Utterback, 1996)

اصولاً، هنگام معرفی یک محصول یا خدمات جدید به بازار، سامانه در فاز سیال قرار می‌گیرد که با نوآوری رادیکال و طرح‌های رقیب بسیار متفاوت مشخص می‌شود. در مرحله بعدی - مرحله انتقالی - نوآوری تولید جای خود را به نوآوری در فرایند می‌دهد که بازیگران سعی در بهینه‌سازی فرایندها، بهبود کیفیت و کاهش هزینه محصولات و خدمات خود دارند. در مرحله خاص تعداد بازیگران کاهش می‌یابد زیرا برخی توان رقابت ندارند. آن‌ها به سمت محصولات و خدمات دیگر حرکت می‌کنند، زیرا محصولات غالب بر تغییرات تدریجی متمرکز می‌شوند تا سودآور باقی بمانند. پس از آخرین مرحله، فرایند از نو شروع می‌شود؛ زیرا بازیگران سعی می‌کنند روابط خود را با بازار حفظ و گسترش دهند؛ بنابراین یک مارپیچی بی‌پایان شکل می‌گیرد.

۵. انعطاف‌پذیری یا پانارشی در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده

نوآوری راهبردی نیاز به انعطاف‌پذیری سیستمی دارد. اصولاً نوآوری در سیستم‌های انعطاف‌پذیر قابلیت ظهور و از سوی دیگر منجر به انعطاف‌پذیری راهبردی می‌شود. به عبارتی بین نوآوری راهبردی و انعطاف‌پذیری سیستمی ارتباط دوسویه و تنگاتنگی وجود دارد و متغیر علی آن‌ها عدم اطمینان محیطی است. به دنبال شناخت اما عدم تسلط نظری بر ماهیت سلسله‌مراتبی سیستم‌های انطباقی پیچیده، ماهیت بین‌رشته‌ای و دینامیک نظریه منجر به ابداع اصطلاح پانارشی گردید. هدف از پانارشی تسهیل فهم منبع و نقش تغییر در سیستم‌های انطباقی پیچیده است. بنابراین سعی در تبیین تکامل سامانه و همچنین تعاملات درونی و بیرونی سیستمی دارد. اصولاً، پانارشی

چهارچوبی از قوانین طبیعی است که به نقش خلاق طبیعت در امور اشاره و نقش انسان را به عنوان یک عامل بیرونی، نقشی مخرب می‌داند (Cooke, 2013, p.102). استنباط از این نوع رویداد این است که تغییر و زمان هر دو چندمقیاسی هستند، از یک سو تغییر رویدادی و از سوی دیگر نوآورانه است (Cooke, 2013, p.102). فرایندهای غیرخطی منابع را در سطوح مختلف بازسازماندهی می‌کنند، بنابراین سامانه ژئواکونومیک پیچیده دارای یک تعادل واحد نیست بلکه در این نوع از سامانه تعادل‌های چندگانه رایج هستند. فرایندهای بی‌ثبات کننده نیز منجر به تنوع، انعطاف‌پذیری و فرصت می‌شود. بنابراین، مدیریت سامانه ژئواکونومیک پیچیده ارتباط عمیقی با فهم قواعد سیستمی و بازی‌های سامانه داد. شکل (۴)، بیانگر آن است.



شکل ۴: تعامل چندمقیاسی و مدیریت عملکردی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده.

برگرفته و اصلاح شده از (Gunderson and Holling, 2002)

در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده، پانارشی بیانگر چهار فاز اساسی بهره‌برداری، حفاظت، رهاسازی و سازمان‌دهی مجدد است. مرحله بهره‌برداری، مرحله‌ای از توسعه سریع است، زمانی که بازیگر جایگاه مساعد و مناسبی برای رشد پیدا می‌کند. مرحله حفاظت، مرحله‌ای است که در آن بر انباشت و ذخیره آهسته مواد و انرژی تأکید می‌شود. به عبارتی زمانی است که یک طرح غالب برجسته می‌شود. رهایی به سرعت رخ می‌دهد، زمانی که به دلیل وجود یک رقیب، تغییر شرایط یا تخریب خلاقانه نفوذ اولیه کاهش می‌یابد. مرحله سازمان‌دهی مجدد نیز بعد از رهایی با طرح‌های جدید در طی یک فرایند ایجاد می‌شود (Gunderson and Holling, 2002, p.25-30). جدا از این چهار فاز اساسی سه مسئله پتانسیل، پیوستگی و تاب‌آوری سیستمی مطرح است که تأثیر اساسی بر راهبردهای بازیگران در سامانه ژئواکونومیکی پیچیده دارند. در بوم‌شناسی، مرحله بهره‌برداری بیانگر متغیرهای سریع و به توانایی پراکندگی گسترده و رشد سریع در عرصه رقابتی شدید اشاره (کسب بازارهای نوین) و حفاظت در مرحله‌ای که نرخ رشد کندتری وجود دارد و بیانگر متغیرهای کند هستند. متغیرهای کند، تأثیر تغییرپذیری محیطی را کنترل و کاهش و متغیرهای سریع پاسخی به تغییرات محیطی هستند. قابل ذکر است در هر دو نوع متغیر کند و سریع، سازوکار انطباق سیستمی بسیار اهمیت دارد. این‌ها با هم انعطاف‌پذیری سامانه را تعیین یا آسیب‌پذیری آن را در برابر اختلالات و غافلگیری‌های غیرمنتظره محیطی نشان می‌دهند. در نهایت، سامانه ژئواکونومیکی پیچیده بر پیوستگی سطوح بین کوچک‌ترین و سریع‌ترین و بزرگ‌ترین و کندترین تأکید می‌کند. چرخه‌های بزرگ و آهسته شرایطی را برای عملکرد چرخه‌های کوچک‌تر و سریع‌تر تعیین می‌کنند؛ اما چرخه‌های کوچک و سریع نیز قادرند بر چرخه‌های بزرگ‌تر و کندتر تأثیر بگذارند. پیوستگی بیانگر میزان کنترلی است که یک سامانه قادر است بر تغییرپذیری محیطی اعمال کند و مبتنی بر این فرض نظری است که هر چه درجه ارتباط و تعامل یک سامانه با محیط بیشتر باشد درجه تأثیرپذیری آن از تغییرپذیری محیطی کاهش می‌یابد. از این منظر، تاب‌آوری را می‌توان پیش شرطی برای دوام در سیستم‌های ژئواکونومیکی پیچیده دانست (Cooke, 2013, pp.104-105). پتانسیل سامانه در برگیرنده محدودیت‌ها و فراهم‌کننده فرصت‌هایی برای بازیگران است و بیانگر تعداد و انواع گزینه‌های موجود در سامانه برای انتخاب راهبرد مناسب است. تنوع بالا در سامانه (به‌عنوان مثال ساختار صنعت) گزینه‌های آینده بیشتری را نسبت به تنوع کم ارائه می‌دهد. تنوع سامانه معیاری را تعیین می‌کند که یک بازیگر قادر است سرنوشت خود را از طریق مکانیسم‌های داخلی سامانه جدا از

این که تحت تأثیر متغیرهای خارجی است در دست گیرد. به عنوان مثال، یک منطقه دارای سازه قوی پیوندی و ائتلافی تنوع بیشتری نسبت به یک منطقه فاقد چنین سازه‌ای است.

۶. ثبات و بی‌ثباتی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده

هرچند که در محیط‌های متغیر پیچیده، نمی‌توان به برآورد قابل اعتمادی از ریسک‌های ساختار اقتصادی دست یافت. با این حال، با استفاده از پارامترسازی و بهره‌بردن از منطق فازی امکان دسته‌بندی متغیرهای ثبات و بی‌ثباتی وجود دارد. جدول زیر بیانگر متغیرهای ثبات و بی‌ثباتی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده است.

جدول ۲: ثبات و بی‌ثباتی اقتصادی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده (Andreeva, 2014, pp.10-11)

مشخصه	بی‌ثباتی غیرانطباقی	ثبات غیرانطباقی	ثبات انطباقی
واکنش به عوامل تنش‌زا	جبران کم	مصونیت در برابر ضربه	ابرجبران
زیرسیستم اولیه	مالی	تولیدی	سامانه مدیریت تصمیم‌گیری
معیار ارزیابی پیشین	اثربخشی	افزونگی	توانایی انطباق
استفاده از تجربه منفی	استفاده از تکنولوژی برای ممانعت از تکرار اشتباهات	اطلاعات در مورد علل و پیامدها	آموزش مهارت مدیریت ریسک و کار با پیامدها
نوع پژوهش علمی و بهبود تکنولوژی	تحقیقات هدفمند	تحقیقات هم‌زمانی	تحقیقات تصادفی
انگیزه کار	کارمندان (حقوق پادشاه است)	صنعت‌گران (کار پادشاه است)	فرد خلاق
بخش پیشرو منابع انسانی	مدیران ارشد	مدیران سطح متوسط	کارگران، اپراتورها
نوع برنامه‌ریزی	تک مدل	تک مدل	دو و چندحالتی
سامانه تحلیلی	مقدماتی	پدیدار شناختی	ابتکاری
تحلیل زمانی داده‌ها	پیوسته	ریتمی	گسسته، تنظیم‌نشده
پایگاه اطلاع‌رسانی برای تحلیل	پوشش حداکثری جریان ورودی اطلاعات	نظارت بر کانال‌های اطلاعاتی مهم	نظارت بر همه کانال‌های اطلاعاتی به‌منظور جداسازی

مشخصه	بی ثباتی غیرانطباقی	ثبات غیرانطباقی	ثبات انطباقی
			سیگنال های اطلاعاتی مهم
واکنش به عدم تقارن اطلاعاتی	پذیرش فرضیه دترمینیسم (جبر)	پذیرش فرضیه عدم قطعیت	پذیرش فرضیه تصادفی بودن
هدف از بررسی های تحلیلی و پیش آگاهی	پذیرش نتایج به دست آمده به عنوان قابل اعتماد	پذیرش نتایج به دست آمده به عنوان قابل اعتماد	پذیرش نتایج به دست آمده به عنوان نتایج فرایند شناختی
استفاده از داده های تحلیلی و پیش آگاهی	پذیرش داده های به دست آمده به عنوان هدف	پذیرش داده های به دست آمده به عنوان یک مسئله ذهنی	پذیرش داده های به دست آمده به عنوان یک مسئله ذهنی

همان گونه که در جدول بالا به آن اشاره شده است در سامانه ژئواکونومیک پیچیده مهم ترین مسئله دستیابی به ثبات انطباقی است. بنابراین سازوکار انطباق در این سامانه بسیار اهمیت دارد و با توجه به سازوکار انطباق مسئله انعطاف پذیری راهبردی و سیستمی مطرح می شود و انعطاف پذیری ارتباط بسیار عمیقی با مسئله نوآوری دارد. روش های تفکر سیستمی در مدیریت نوآوری، انعطاف پذیری را برای مدیریت موفق نوآوری، پیچیدگی و عدم قطعیت در پروژه های نوآوری فراهم می کند (Kapsali, 2011). اصولاً یک سامانه نوآور را می توان به عنوان اهمیت همه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، سازمانی و فاکتورهای دیگری که بر توسعه، انتشار و کاربرد نوآوری تأثیر می گذارند، تعریف کرد (Edquist, 2013, p.14). این بدان معناست که رویکرد نوآوری سیستمی، راجع به عوامل تعیین کننده نوآوری نه پیامدهای آن است (Edquist, 2001). در سیستم های پیچیده بین تصمیم گیرندگان استراتژیک و مدیران نیز تفاوت وجود دارد. این دسته بندی منجر به دو سامانه مدیریتی رسمی و غیررسمی می شود.

۷. ابزارهای ژئواکونومیک پیچیده

هر چند اصطلاح ژئواکونومیک نسبتاً جدید است، و مفهوم تئوریک آن هنوز در ابتدای راه است؛ اما کاربرد ابزارهای اقتصادی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی قرن هاست که وجود دارد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به بایزیدی و میرترابی، ۱۴۰۳). رویه اعمال تحریم های اقتصادی توسط بازیگران علیه سایرین بیش از دو قرن قدمت دارد، نمونه

بارز آن تحریم ۱۸۰۷ آمریکا در برابر انگلیس و فرانسه است. اولین تحریم‌های اعمال شده توسط سازمان‌های بین‌المللی به جامعه ملل بازمی‌گردد که بارزترین آن در سال ۱۹۳۵ علیه ایتالیای موسولینی صورت گرفت. بزرگ‌ترین انسداد دسترسی به منابع طبیعی مربوط به تحریم‌های نفتی اوپک در برابر قدرت‌های غربی بود که در پاسخ به حمایت آن‌ها از رژیم صهیونیستی در جنگ یوم‌کیبور اتفاق افتاد. اعمال عوارض گمرکی مختلف بسته به کشور مبدأ، یعنی تبعیض در سیاست تجاری، از قرن نوزدهم شناخته شده است (Beuwe & Blancheton, 2014). حمایت‌گرایی تجاری با هدف حفظ تراز تجاری (نه تبعیض‌آمیز نسبت به یک کشور خاص) با مرکانتیلیسم قرن ۱۸ و آثار آدام اسمیت همراه بود.

تاریخ مدرن روابط بین‌الملل نیز سرشار از جنگ‌های کوچک با ابزارهای مختلف است. ابزارهای ژئواکونومیک، متعدد، متنوع و به‌طور گسترده‌ای شناخته شده‌اند، که توسعه و بسط ژئواکونومیک به‌عنوان یک مفهوم تئوریک را بسیار تسهیل می‌کند. تلاش برای طبقه‌بندی همه ابزارهای ژئواکونومیک توسط تروکسل (Troxell, 2018, p.88)، صورت گرفت، که ابزارهای اقتصادی استاندارد را به دو گروه مثبت و منفی دسته‌بندی کرد. وی با برجسب ابزارهای مثبت به‌عنوان هویج و اقدامات منفی به‌عنوان چماق ویژگی واقعی رقابت در روابط بین‌الملل را از منظر ابزارهای ژئواکونومیک توضیح می‌دهد.

اصولاً، ابزارهای ژئواکونومیک را می‌توان براساس معیارهای زیادی مانند: هدفی که دنبال می‌کنند، ماهیت ابزارها و تأثیراتی که بر بازیگران دیگر می‌گذارند، دسته‌بندی کرد. در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، ابزارهای اقتصادی به سه دسته اجباری، نافذ و حفاظتی دسته‌بندی شده‌اند. جدول زیر بیانگر آن است.

جدول ۳: انواع ابزارهای اقتصادی در سامانه ژئواکونومیک پیچیده (Stanojević, 2021, p.38)

حفاظتی	نفوذی	اجباری
تعرفه‌های حمایتی (ضد دامپینگ)، ضدپارانه، حفظ جریان درون بخش‌های معین، افزایش جریان حفاظتی، تنوع و جایگزینی واردات، دلارزدایی	سیاست مالی قیمت دامپینگ (کاهش ارزش)، پرداخت پارانه به تولید برای صادرات، سرمایه‌گذاری عظیم در بخش‌های کلیدی، کمک‌های اقتصادی، وام‌دهی	تحریم کامل، تحریم‌های مالی، ممنوعیت صادرات- واردات، تبعیض تعرفه‌ای، مسدود کردن دسترسی به منابع طبیعی، بایکوت، سلب مالکیت، ممنوعیت سرمایه‌گذاری

بهره بردن از ابزارهای اقتصادی در راستای دستیابی به اهداف سیاسی امروزه یک پدیده جهانی است. ابزارهای ژئواکونومیک برای بازیگران در روابط بین‌الملل بدون ضرر نیستند. با این حال، اعمال برخی از ابزارها مضرتر هستند. همان‌طور که جدول (۳)، بیانگر آن است بسته به هدف، محدودیت‌های تجاری (میزان تعرفه گمرکی، ممنوعیت یا محدودیت واردات یا صادرات)، یا اقدامات حمایتی، ابزارهای اقتصادی مشخص می‌شوند. اگر هدف سیاسی باشد (تنبیه کشوری دیگر یا اجبار به یک اقدام سیاسی)، ابزارها اجباری هستند. اگر هدف اقتصادی باشد (حفاظت از اقتصاد، بخش یا سرمایه در کشورهای دیگر)، ابزارها در گروه ابزارهای حفاظتی قرار می‌گیرند.

هدف ابزارهای اجباری مشخصاً آسیب رساندن به بازیگران رقیب است. در اقدامات اجباری منافع اقتصادی در درجه دوم اهمیت قرار دارد در حالی که اهداف ژئوپلیتیکی دستاورد اولیه است. از نمونه‌های بارز این اقدامات، اعمال فشار آمریکا به عراق و امروزه نسبت به چین و ایران است. در مقابل ابزارهای اقتصادی نافذ به‌شدت به سمت منافع اقتصادی متمایل هستند که با نفوذ در بازارهای کشورهای رقیب حاصل می‌شود. هرچند که ابزارهای نافذ، ممکن است دارای اثرات نامطلوب زیادی باشند، اما این یک عارضه جانبی احتمالی استفاده از ابزارهای اقتصادی به‌منظور دستیابی به این نوع از اهداف است. رشد اقتصادی چین نمونه بارزی از اعمال این اقدامات اما نه به‌صورت هم‌زمان است. ابزارهای حفاظتی با هدف محافظت از مسائل اقتصادی در برابر نفوذهای رقابتی است. در حالی که مکانیسم‌های نفوذی پشتوانه قوی برای تعامل دولت‌ها است و برگرفته از روندهایی مانند جهانی‌شدن هستند. اقدامات حفاظتی تدافعی، سعی در مواجهه با روندهای اقتصادی و به تقویت دولت-ملت‌ها یاری می‌رسانند. نمونه بارز اقدامات حفاظتی، حمایت‌گرایی تجاری است که به افزایش تعرفه‌ها، ممنوعیت یا کاهش صادرات یا واردات مربوط می‌شود. در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، هیچ کشوری وجود ندارد که حداقل برخی از این مکانیسم‌های حفاظتی را اعمال نکند. اولین مورد از اقدامات حفاظتی دنیای نوین که منجر به حمایت از تجارت و سرمایه‌گذاری گردید، توسط کشورهای اتحادیه اروپا صورت گرفت. حمایت‌گرایی آن‌ها پاسخی به گسترش ژئواکونومیک چین است. دلارزدایی یک ابزار ژئواکونومیک نسبتاً جدید است که منعکس‌کننده تلاش، اقتصادهای بزرگ و قدرتمند (روسیه، چین، ترکیه) برای جلوگیری از تبدیل شدن آن‌ها به هدف اجبار اقتصادی غرب است (WEF, 2016, p.9). آن‌ها در برابر وابستگی به غرب محافظت می‌کنند (WEF, 2016). یکی از نمونه‌های جالب دلارزدایی به‌عنوان اقدامات حفاظتی، توافق‌نامه‌های دوجانبه متعدد

در مورد تجارت با ارزهای محلی است که چین با روسیه، ژاپن، ایران، برزیل، استرالیا، شیلی و بسیاری از کشورهای آفریقایی منعقد کرده است (Stanojević, 2020, p.30). از سوی دیگر، در مواردی که رهبران کشورهای نفت خیز (ایران، عراق، لیبی و ونزوئلا) اقدام یا اعلام کردند نفت را به ارزهای غیر دلاری خواهند فروخت، همین عمل مفهوم ژئوپلیتیکی بارزی داشت. ونزوئلا، تحت رهبری هوگو چاوز، قراردادهای مبادله‌ای برای تجارت نفت خود با کشورهای آمریکای لاتین منعقد کرده است و ایران در سال ۱۹۹۹ اعلام کرد که به غیر از دلار، سایر ارزهای قابل تبدیل را نیز می‌پذیرد. هر دو کشور توسط ایالات متحده به عنوان دشمن جهانی اعلام شده‌اند. در سال ۲۰۰۹، معمر قذافی به کشورهای قاره آفریقا پیشنهاد کرد که به ارز جدیدی مستقل از دلار آمریکا روی آورند: دینار طلا. او پس از ۴۲ سال حکومت در سال ۲۰۱۱ از قدرت برکنار شد. صدام حسین تمام معاملات نفتی خود را تحت برنامه نفت در برابر غذا در نوامبر ۲۰۰۰ به یورو تبدیل کرد. وی پس از ۲۴ سال حکومت در مارس ۲۰۰۳ توسط ایالات متحده در جنگ عراق سرنگون شد. بسیاری از کارشناسان بین‌المللی همچنان درباره پیشینه ارزی سرنگونی صدام حسین و معمر قذافی می‌نویسند. بنابراین، یک ابزار کاملاً مالی و به ظاهر از نظر سیاسی خنثی، در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، نقش اصلی را در تغییر شکل عمده صحنه سیاسی جهانی ایفا کرد.

۸. نوآوری راهبردی و سامانه ژئواکونومیک پیچیده

بعد از سال ۱۹۷۰، اندیشمندان به مسئله آشوب بسیار عمیق نگرستند. در چندین دیسیپلین علمی، مفهوم لبه آشوب توجه بسیاری را به خود جلب کرد. از این زمان، خطوط کلی یک علم جدید در حال ظهور بود (Sardar & Abrams, 2004). علم نوین، علم پیچیدگی بود. بار - یام (Bar-Yam, 1997) پیچیدگی را به دو گونه زیر تعریف می‌کند:

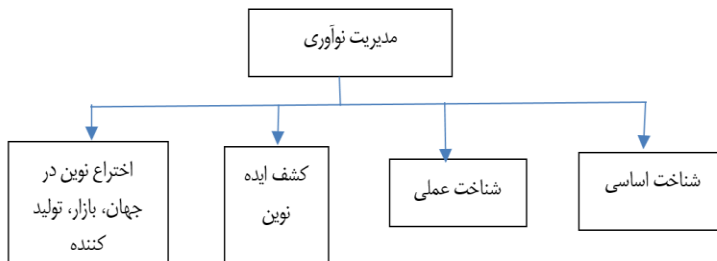
- پیچیده: شامل اجزای به هم پیوسته یا درهم تنیده/ فهم یا تحلیل آن آسان نیست
- پیچیدگی: میزان اطلاعات مورد نیاز برای توصیف آن است.

در سامانه رقابت گونه پیچیده تنها بازیگرانی که به طور درونی و خود به خود قابلیت تغییر داشته باشند جان سالم به در خواهند برد. حفظ سامانه در این وضعیت بسیار مشکل تر از گرایش آن به سمت ثبات یا بی ثباتی است. بنابراین پیچیدگی به خودی خود منجر به خودسازمان دهی یا آنچه کافمن آن را نظم رایگان می‌نامد (Kauffman, 1995) می‌شود. از همین رو، در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، نوآوری بسیار اهمیت

می‌یابد. نوآوری‌ها بیشتر از جست‌وجوی آگاهانه و هدفمند فرصت‌ها و شرایط موجود ناشی می‌شوند (Drucker, 1985). این فرایند مستلزم تلاش، پشتکار و تعهد است. فرایند تغییر به‌عنوان یک چرخه ترسیم می‌شود که در آن فرد از تغییر انگیزه به تصویرسازی، به ائتلاف‌سازی، به مدیریت تغییر در یادگیری حرکت می‌کند. کامینگز و هاس سه نقشی را که رهبران تغییر باید انجام دهند شناسایی می‌کنند (Cummings & Huse, 1989):

- ♦ تصویرسازی؛ شامل انتقال باور به آینده روشن برای سامانه؛
- ♦ انرژی‌بخشی؛ جایی که مدیر اجرایی برای سرمایه‌گذاری‌های جدید اشتیاق ایجاد و موفقیت‌های اولیه را برای حفظ آن اشتیاق به اشتراک می‌گذارد.
- ♦ توانمندسازی؛ جایی که رهبران منابع مدیریتی، عملیاتی و مالی برای تغییرات فراهم می‌کنند.

هدایت فرایند تغییر به منابع فکری و عاطفی نیاز دارد و به‌نوبه خود این مسئله به باز بودن سامانه ارتباط بسیاری دارد. باز بودن سامانه به جذب خلاقیت‌های فکری و معنوی کمک می‌کند. زمانی که منابع در سامانه پخش است سبک رهبری بسیار تعیین‌کننده می‌شود. در دنیای پیچیده، رهبران خود را در محیط‌های پویا درک می‌کنند. معمولاً یکی از چالش‌های سیستم‌های پیچیده وجود فرایندهای مختلف است، در این زمان مسئله اجماع بسیار مهم است. اجماع مبتنی بر منافع ملی است و روش‌های منفرد را در حالت ملی جمع می‌کند. در این‌گونه سیستم‌ها مهم‌ترین نقش رهبری، نقش تسهیل‌کننده است. وقتی تفکرات زیادی راجع به یک مسئله در تکاپو قرار می‌گیرد با اجماع منجر به ساخت محیطی می‌شود که بازیگر می‌خواهد در آن بازی کند. برعکس محیطی که به بازیگر نقش تقدیری صرف می‌دهد در این حالت محیط نقش‌های تعیینی ترسیم می‌شود.



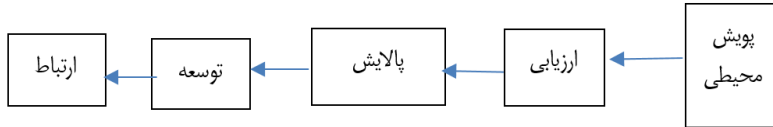
شکل ۵: مدل سیکل نوآوری (Kaplinsky, 2011)

مدیریت فرایند نوآوری را می‌توان به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از مدیریت تغییر در نظر گرفت. نقش‌ها و کیفیت رهبری مستلزم تغییر در فهم ما از ماهیت رهبری است. رهبری تغییر و نوآوری فقط مربوط به تدوین طرح‌ها و اجرای برنامه‌ها نیست بلکه نیاز به اقدام مبتکرانه و تضمینی در زمینه خلاقیت وجود دارد. با توجه به پیچیدگی فزاینده، تمرکز بر رهبری در سیستم‌های پیچیده از رهبری افراد خلاق به گروه‌های خلاق تغییر کرده است (Hjorth et al., 2010/2011). اقتصاد فراصنعتی مستلزم آن است که مؤلفه مدیریت در رهبری برای توسعه مؤلفه کارآفرینی تضعیف و کمرنگ شود. کارآفرینی مانند رهبری در درجه اول یک اقدام اقتصادی نیست بلکه یک اقدام خلاقانه‌ای است که منجر به خلاقیت در اقدام می‌شود (که فرصت‌های اقتصادی را نیز ایجاد می‌کند). کارآفرینی و نوآوری نقطه کانونی مشترکی در خلاقیت دارند. خلاقیت گامی به‌سوی نوآوری است و تفکر خلاق و انتقادی در تضاد با یکدیگر نیست (Adriansen, 2010). محرک‌های زیادی برای دستیابی به نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده وجود دارد که عبارت‌اند از (Drucker, 1985):

- ❖ قدرت چانه‌زنی عرضه‌کنندگان کالا؛
- ❖ قدرت چانه‌زنی مصرف‌کنندگان کالا؛
- ❖ تهدید ورود تازه‌واردان جدید به بازار؛
- ❖ پیوند راهبرد و ارزش‌های سامانه؛
- ❖ وجود سازوکار رقابتی در بخش‌های مختلف سامانه.

اصولاً، کار با ابهام و پیچیدگی برای کسانی که در تفکر خطی غوطه‌ور هستند راحت نیست (Stacey et al, 2000; Mowles et al., al., 2008). در سیاست بین‌الملل پیچیده مانند وضعیت کلاسیک قدرت راز موفقیت ولی درگیر در تنوع درونی شده است (Salanick & Pfeffer, 1977). افزایش قدرت بازیگری در سامانه کاهش قدرت رقبا را در پی دارد و یا حفظ موقعیت در سامانه منجر به کاوش برای بهبود جایگاه می‌شود. اصولاً، در وضعیت کلاسیک روش ایجاد فضا، صرفاً با کشش فضا به خارج از مرزهای جغرافیایی حاصل می‌شد. در وضعیت پیچیده ایجاد فضا با خلاقیت و نوآوری نیز فراهم می‌شود. یکی از روش‌ها، تقویت ظرفیت سطح منطقه‌ای به‌منظور دستیابی به یادگیری سیستمی و نوآوری تعاملی است (Cooke et al, 1997). به‌طور کلی، فرایند نوآوری، فرایندی

است که به واسطه آن نوآوری تجاری می‌شود (Rothwell, 1992). از همین رو می‌توان عنوان کرد مدل نوآوری مدلی از فرایندهای نوآوری است؛ شکل زیر بیانگر آن است.



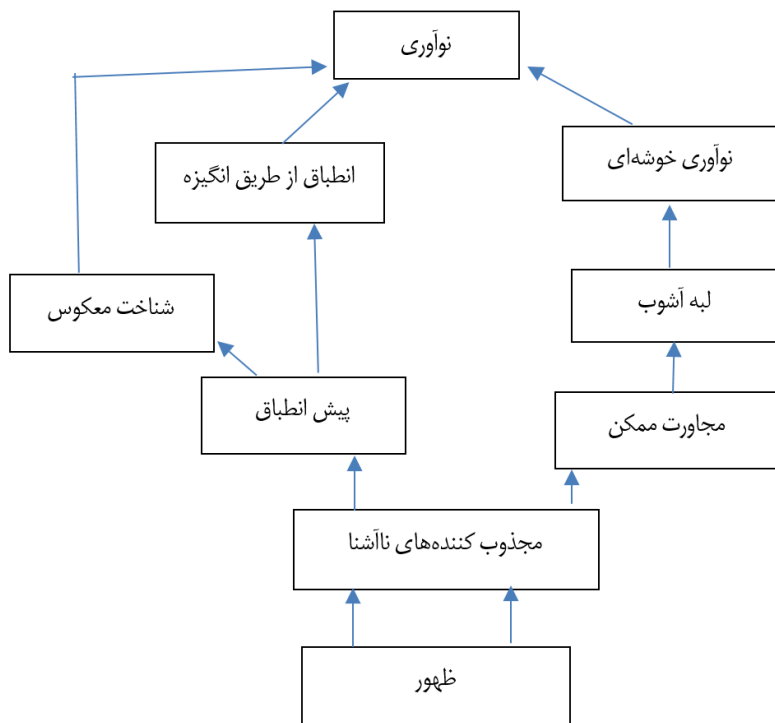
شکل ۶: فرایند کلان نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده (Kusiak, 2007)

فرایند کلان نوآوری از پویش محیطی، ارزیابی گزینه‌های موجود و در دسترس، محاسبه مزایا و معایب گزینه‌ها و طراحی راهبرد مناسب مبتنی بر شرایط و در ارتباط با محیط است.

۹. زیست‌بوم و نوآوری در سامانه ژئواکونومیک پیچیده

اصولاً، زیست‌بوم به عوامل متعددی در محیط و تجربیات اشاره دارد که بر اقدامات و راهبردهای بازیگران تأثیر می‌گذارد (Snowden & Boone, 2007). به‌طور خاص، چهارچوب زیست‌بوم به رهبران کمک می‌کند که بستر غالب را شناخته و قادر به انتخاب‌های مناسب باشند. زیست‌بوم منجر به تمایز بین شناخته، دانسته و ناشناخته‌ها می‌شود. اصولاً، در وضعیت پیچیده، چهار فرایند اجتماعی‌سازی، برونی‌سازی، ترکیب و درونی‌سازی بر دانش تأثیر گذارند (Nonaka & Takeuchi, 1995). بنابراین، در وضعیت پیچیده، برخلاف معرفت‌شناسی کانتی که در آن دانش یک پدیده مطلق و آماده کشف شدن است، دانش یک فرایند ارتباطی است. با توجه به این مفروض، چهارچوب زیست‌بوم، ساختاری را فراهم می‌کند که در آن می‌توان اشکال مختلفی از عدم قطعیت از طریق دانش مورد بحث قرار داد. چهارچوب زیست‌بوم به رهبران اجازه می‌دهد تا مسائلی که با آن مواجه هستند با توجه به روابط علت و معلولی در پنج زمینه طبقه‌بندی کنند. چهار مورد از این موارد- ساده، مبهم، پیچیده و آشفته- به رهبران نیاز دارند تا موقعیت‌ها را تشخیص و با روش‌های مناسب با زمینه اقدام کنند. پنجمین مورد بی‌نظمی، زمانی اعمال می‌شود که مشخص نباشد کدام یک از چهار زمینه دیگر

حاکم است. شکل (۷)، به نوآوری در سیستم‌های منطقه‌ای با تمرکز بر سامانه ژئواکونومیک پیچیده می‌پردازد.



شکل ۷: زیست‌بوم و نوآوری (Cooke, 2013, p.149)

با در نظر گرفتن دو مفهوم کلیدی از اقتصاد فضایی و تاریخ تکنولوژیکی، از یک سو ایده رابطه و از سوی دیگر وابستگی به مسیر سودمند است (Frenken et al., 2007; Martin, 2012). در سامانه ژئواکونومیک پیچیده، اقتصادهایی با دارا بودن تنوع، عملکرد نسبتاً کارآمدتری از اقتصادهای بدون تنوع دارند نمونه بارز آن کشورهای صنعتی است، این اثر مجاورتی نامیده می‌شود. در اثر مجاورتی احتمال تغییر رفتارهای بازیگر با فشار وارد کردن بر اقتصاد آن با توجه به نوآوری خوشه‌ای کم‌تر از کشورهای در حال توسعه یا صادرکننده ذخایر و منابع است. در ادامه، وابستگی به مسیر در سطح منطقه‌ای می‌تواند ثبات و همچنین رکود و سکون سامانه را توضیح دهد.

این قابل مقایسه با مفهوم پیچیدگی است که جداسازی روابط اقتصادی به رکود سامانه کمک می‌کند، درحالی‌که تکثیر روابط به دلیل فرصت‌های تعاملی فزاینده،

بی‌ثبات‌کننده، اما خلاقانه است. بنابراین در زمینه‌هایی مانند اقتصاد منطقه‌ای با تنوع مرتبط، می‌توان وابستگی متقابل به مسیر را در جایی که دو یا چند مسیر اقتصادی در فضای منطقه‌ای تلاقی می‌کنند، پیش‌بینی کرد که به‌طور قابل توجه‌ای نوآوری‌های پیش‌بینی نشده را از تنوع آشکار یا ارتباط پس از آن ایجاد می‌کند (Cooke, 2013, p.112).

بسیاری از نوآوری‌های زیست‌محیطی از این نوع گونه‌زایی یا جهش هستند. بنابراین برای بقا و ارتقای جایگاه، بازیگران در بستر محیطی (مناطق، تا حدی دارای ارتباطات درون‌زا هستند در رویکرد انعطاف‌پذیری ذکر گردیده است) باید در جست‌وجوی منابع برای انعطاف‌پذیری باشند (Cooke, 2013, p.115).

مدل زیست‌بوم نشان می‌دهد که چگونه می‌توان در فقدان دانسته‌ها، پیرامون پدیده‌ها اقدام کرد. زیست‌بوم یک چهارچوب فهم‌ساز پویاست. فهم‌سازی را بایستی به‌عنوان فرایند پیچیده‌ای در نظر گرفت که در آن افراد موقعیتی را که در آن قرار دارند درک می‌کنند (Snowden & Boone, 2007).

به عبارتی از آن جایی که موقعیت‌ها متغیر هستند و درعین‌حال یک موجودیت پیچیده ممکن است در چندین موقعیت قرار گرفته باشد فهم آن شرایط بسیار اهمیت دارد. برای نمونه ایران به‌عنوان یک کشوری که در محیط منطقه‌ای خاورمیانه واقع شده است و دارای دینامیک‌های درونی قدرت است، پتانسیل نوآوری راهبردی را در مواقع لزوم دارد. تحریم‌های بین‌المللی سعی در کاهش تاب‌آوری ایران از طریق قطع ارتباط آن با محیط پیرامونی و تأثیرپذیری شدید از عوامل محیطی دارند. در این حالت نوآوری خوشه‌ای و استفاده از جذابیت‌های محیطی افزایش می‌یابد. این مسئله به‌نوبه خود منجر به نوآوری در خدمات، تولید، فرایند و سیستمی می‌شود. شاید مهم‌ترین ابزار نوآوری ایران در محیط ژئواکونومیکی پیچیده نوآوری در خدمات به نظر برسد اما ایران از تمامی ابزارهای نوآوری هرچند به‌صورت ناقص در مواقع لزوم بهره می‌برد. برای تحقق نوآوری در خدمات، ایران از جذابیت انرژی در روابط با بازیگران دیگر به‌ویژه چین و روسیه بهره می‌برد (عیوضی و رحیمی، ۱۴۰۳).

در مواقعی هم ایران سعی در نوآوری پیوندی با بهره بردن از منطقه همپوشان آسیای مرکزی و قفقاز دارد و نوعی نوآوری سیستمی محلی ایجاد می‌کند. نوآوری فرایندی نیز با برجسته کردن وجوه تمدنی با کشورهای اسلامی و وجوه سیاسی و تاریخی با کشورهای مخالف نظم موجود قابلیت تحقق دارد. نوآوری در تولید (ایده‌پردازی) ایران نیز با تلاش آن در ایجاد پل ارتباطی بین چالشگران بالقوه نظم

سیستمی با بهره بردن از پتانسیل انرژی خود است. قابل ذکر است تمام این نوآوری‌ها به مسئله سامانه ژئواکونومیک پیچیده و محرک آن‌ها استفاده آمریکا و غرب از ابزارهای اقتصادی در تقابل با ایران و اقدامات حفاظتی ایران در تقابل با تهدیدهای موجود است.

نتیجه‌گیری

یکی از مسائل اساسی سامانه پیچیده بین‌الملل، راهبردهای اقتصادی بازیگران در سامانه ژئواکونومیک پیچیده است. در سامانه ژئواکونومیک پیچیده به دلیل شدت بالای تعاملات و متغیر بودن محیط، توانایی سازگاری با تغییرات و پاسخ‌گویی انعطاف‌پذیر و سریع به عدم قطعیت محیطی بسیار اهمیت می‌یابد. بنابراین در محیط‌های ناپایدار و مبهم، ظرفیت انطباقی بازیگر به‌منظور جلوگیری از اختلال و ایجاد نوآوری سیستمی مطرح می‌شود. در اینجا، نوآوری به‌عنوان ضرورت راهبردی سیاست خارجی بازیگران طرح و به لطف تعداد زیادی از عناصر که به‌صورت غیرخطی با هم تعامل دارند صورت می‌گیرد. به‌منظور دستیابی به اقدامات نوآورانه، متغیر زیست‌بوم و پانارشی نقش بسیار بارزی در ترسیم راهبردهای سیاست خارجی بازیگران ایفا می‌کند. بین نظریه‌پردازان سیستمی و زیست‌بوم تفاوت وجود دارد. متفکران سیستمی خود را به سمت آینده ایدئالی هدایت و سپس راهبردهایی برای رسیدن به آن ترسیم می‌کنند. از آنجایی که زیست‌بوم ریشه در پیچیدگی دارد، بر روی زمان حال تمرکز می‌کند، تشخیص می‌دهد که چه چیزی قابلیت تغییر دارد و سپس گام‌های کوچکی در جهت مثبت بدون پیش‌بینی مقصد نهایی برمی‌دارد. پانارشی بیانگر آن است که بازیگران قادر به پیش‌بینی جزئیات احتمالی آینده نیستند اما ممکن است قادر به تعریف شرایطی باشند که احتمالات آینده را محدود یا گسترش می‌دهد. پانارشی منجر به عبور از رویکردهای ایستای ساختاری به رویکردهای پویای تعاملی انطباق‌پذیر می‌شود. رویکردهای دینامیک متمرکز بر دو مسئله خودسازماندهی و خودکاتالیزی قدرت در ترسیم راهبردهای بازیگران در سیستم‌های متغیر پیچیده می‌شوند که مفروض زیرین آن‌ها عدم قطعیت و اصل ابهام محیطی است. در این حالت مسئله خلاقیت و نوآوری به‌عنوان سوخت تکاملی سیستم‌های پیچیده مطرح می‌شود. اصولاً، در محیط پیچیده و نامطمئن سامانه بین‌الملل، ابتکارات رقبا، تغییر قواعد و ترجیحات سیستمی، اکتشافات جدید و غیره بر عملکرد راهبردی بازیگران تأثیر می‌گذارد. در اینجا دو حالت احتمال وقوع دارد، مقابله با ساختارهای ایجادکننده

آنتروپی مثبت یا بهره بردن از خلاقیت و نوآوری به منظور استفاده از فرصت‌های محیطی، از آنجایی که این سیستم‌ها در حالت دور از تعادل قرار دارند بازیگران را دائماً در انطباق و نوآوری قرار می‌دهند. بنابراین برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک سامانه مستعد بحران است و در چنین محیطی به منظور دستیابی به اهداف، بازیگران نیاز به ایجاد نوآوری با توجه به شرایط محیطی و توان و جایگاه خود در ساخت اقتصادی و سازه منطقه‌ای سامانه و تکنولوژی‌های غالب دارند و نوآوری در تولید، فرایند، خدمات و سامانه مطرح می‌شود.

فهرست منابع

- بایزیدی رحیم؛ سعید میرترابی (۱۴۰۳)، *نظام تحریم‌گرایی و اقتصاد سیاسی تحریم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا: واکاوی اثربخشی و چالش‌های تحریم‌گرایی آمریکا*، روابط خارجی، ۱۶ (۲)، صص ۶۲-۲۹.
- رحیمی، مهدی؛ محمدرحیم عیوضی (۱۴۰۳)، *سناریوهای روابط ایران و چین در افق ۲۰۳۰*، روابط خارجی، ۱۶ (۴)، صص ۲۸-۱.
- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۴۰۴)، *ضرورت‌ها و الزامات راهبرد ژئوپلی‌نومیک ایران در بستر سیاست چندهمسایگی*، روابط خارجی، ۱۷ (۲)، صص ۱۵۸-۱۲۹.

References

- Adriansen, H. K. (2010). *How criticality affects students' creativity*. Teaching creativity–creativity in teaching, 65-84.
- Amable, B., & Petit, P. (2001). *The Diversity of Social Systems of Innovation and Production during the 1990s N 2001-15*. Cepremap: Paris, France.
- Anderson, P., Meyer, A., Eisenhardt, K., Carley, K., & Pettigrew, A. (1999). *Introduction to the special issue: Applications of complexity theory to organization science*. Organization science, 10(3), 233-236.
- Andreeva, O. V. (2014). *Adaptive stability as the conceptual model for managing Russian corporate structures in modern geoeconomic environment*. Review of Applied Socio-Economic Research, 8(2), 13-28.
- Arkolakis, C., Ramondo, N., Rodríguez-Clare, A., & Yeaple, S. (2018). *Innovation and production in the global economy*. American Economic Review, 108(8), 2128-2173.
- Babić, B. S. (2009). *Geo-economics: Reality and science*. Megatrend revija, 6(1), 29-58.
- Baizidi, R., & Mirtorabi, S. (2024) *The System of Sanctionism and the Political Economy of Sanctions in U.S. Domestic and Foreign Policy: An Analysis of the Effectiveness and Challenges of U.S. Sanctionism*, Foreign Relations, Vol. 16, No. 2, <https://doi.org/10.22034/fr.2024.489822.1605> [in Persian].
- Baru, S. (2012). *Geo-economics and Strategy*. Survival, 54(3), 47-58.
- Bar-Yam, Y. (1997). *Dynamics of Complex Systems*. Boulder, CO: Westview Press.
- Becuwe, S., & Blancheton, B. (2014). *The dispersion of customs tariffs in France between 1850 and 1913: Discrimination in trade policy*. In Research in Economic History (pp. 163-183). Emerald Group Publishing Limited.
- Beeson, M. (2018). *Geoeconomics with Chinese characteristics: the BRI and China's evolving grand strategy*. Economic and Political Studies, 6(3), 240-256.
- Berkhout, A. J., Hartmann, D., Van Der Duin, P., & Ortt, R. (2006). *Innovating the innovation process*. International journal of technology management, 34(3-4), 390-404.
- Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2016). *War by other means: Geoeconomics and statecraft*. Harvard University Press.
- Cooke, P. (2013). *Complex adaptive innovation systems: Relatedness and transversality in the evolving region*. Routledge.
- Cooke, P., Uranga, M. G., & Etzebarria, G. (1997). *Regional innovation systems: Institutional and organisational dimensions*. Research policy, 26(4-5), 475-491.
- Costa, V. O., Rocha, R. R., & Madeira, M. J. (2022). *Product and service innovation in Portugal: patterns and specificities*. International Journal of Innovation Science, 14(1), 21-39.

- Cowen, D., & Smith, N. (2009). *After geopolitics? From the geopolitical social to geoeconomics*. *Antipode*, 41(1), 22-48.
- Csurgai, G. (2018). *The increasing importance of geoeconomics in power rivalries in the twenty-first century*. *Geopolitics*, 23(1), 38-46.
- Cummings, T. G., & Huse, E. F. (1989). *Organization Development and Change*, 4th edn, St. Paul, MN.
- Darsø, L. (2012). *Innovation competency—An essential organizational asset*. In *Employee-driven innovation: A new approach* (pp. 108-126). London: Palgrave Macmillan UK.
- Diesen, G. (2021). *Great Power Politics in the Fourth Industrial Revolution*.
- Dooley, K. J. (1997). *A complex adaptive systems model of organization change*. *Nonlinear dynamics, psychology, and life sciences*, 1, 69-97.
- Drucker, P. (1985). *Entrepreneurship and innovation: Practice and principles*. NY: Harper Business.
- Drucker, P., & Maciariello, J. (2014). *Innovation and entrepreneurship*. Routledge.
- Edquist, C. (2001, June). The Systems of Innovation Approach and Innovation Policy: An account of the state of the art. In DRUID conference, Aalborg (Vol. 12, p. 15).
- Edquist, C. (2004). *Reflections on the systems of innovation approach*. *Science and public policy*, 31(6), 485-489.
- Edquist, C. (2013). *Systems of innovation: technologies, institutions and organizations*. Routledge.
- Fagerberg, J. (2005). *The Oxford handbook of innovation*. Oxford university press.
- Florida, R. (2003). *Cities and the creative class*. *City & community*, 2(1), 3-19.
- Frenken, K., Van Oort, F., & Verburg, T. (2007). *Related variety, unrelated variety and regional economic growth*. *Regional studies*, 41(5), 685-697.
- Gallouj, F., & Savona, M. (2010). *Towards a theory of innovation in services: a state of the art*. *The handbook of innovation and services*.
- Gunderson, L. H., & Holling, C. S. (2002). *Panarchy: Understanding transformations in human and natural systems* (pp. xxiv+-507).
- Hjorth, D., Austin, R. and O'Donnell, S. (2011). *Learning to lead collective creativity from Miles Davies, I–III*. *The Department of Management, Politics and Philosophy*, Copenhagen Business School.
- Holland, J. H. (2006). *Studying complex adaptive systems*. *Journal of systems science and complexity*, 19, 1-8.
- Holling, C. S., & Gunderson, L. H. (2002). *Resilience and adaptive cycles*.
- Kaplinsky, R. (2011). *Innovation for pro-poor growth: from redistribution with growth to redistribution through growth*.
- Kapsali, M. (2011). *Systems thinking in innovation project management: A match that works*. *International journal of project management*, 29(4), 396-407.
- Katz, J. S. (2016). *What is a complex innovation system?*. *PloS one*, 11(6), e0156150.

- Kline, S. J., & Rosenberg, N. (1986). *An overview of innovation. The positive sum strategy: Harnessing technology for economic growth*, 14(640).
- Kumar, R., Saxena, S., Kumar, V., Prabha, V., Kumar, R., & Kukreti, A. (2024). *Service innovation research: a bibliometric analysis using VOSviewer. Competitiveness Review: An International Business Journal*, 34(4), 736-760.
- Kusiak, A. (2007, July). *Innovation of products and services: Bridging world's economies*. In Proceedings of the 19th International Conference on Production Research, ICPR (Vol. 19, pp. 1-6).
- Larsson, L. (2017). *Characteristics of production innovation* (Doctoral dissertation, Luleå University of Technology).
- Leijten, J. (2019). *Innovation policy and international relations: directions for EU diplomacy*. *European Journal of Futures Research*, 7(1), 4.
- Luttwak, E. N. (1990). *From geopolitics to geo-economics: Logic of conflict, grammar of commerce*. *The national interest*, (20), 17-23.
- Luttwak, E. N. (1999). *Give war a chance*. *Foreign Aff.*, 78, 36.
- Martin, R. (2012). *Regional economic resilience, hysteresis and recessionary shocks*. *Journal of economic geography*, 12(1), 1-32.
- Morrar, R. (2014). *Innovation in services: a literature review*. *Technology Innovation Management Review*, 4(4).
- Mowles, C., Stacey, R., & Griffin, D. (2008). *What contribution can insights from the complexity sciences make to the theory and practice of development management?*. *Journal of International Development: The Journal of the Development Studies Association*, 20(6), 804-820.
- Nonaka, I., & Takeuchi, H. (2007). *The knowledge-creating company*. *Harvard business review*, 85(7/8), 162.
- Omelyanenko, V. (2018). *National strategic innovation security conceptualization*. *Технологический аудит и резервы производства*, 3(5 (41)), 36-42.
- Pine, B. J., & Gilmore, J. H. (2011). *The experience economy*. Harvard Business Press.
- Rahimi, M., & Eivazi, M. (2025). *Scenarios of Iran-China Relations in the Horizon of 2030*, *Foreign Relations*, Vol. 16, No. 4, <https://doi.org/10.22034/fr.2024.475836.1575> [in Persian].
- Reeves, M., Levin, S., & Ueda, D. (2016). *The biology of corporate survival*. *Harvard Business Review*, 94(1), 2.
- Rothwell, R. (1992). *Successful industrial innovation: critical factors for the 1990s*. *R&D Management*, 22(3), 221-240.
- Salancik, G. R., & Pfeffer, J. (1977). *Who gets power—and how they hold on to it: A strategic-contingency model of power*. *Organizational dynamics*, 5(3), 3-21.
- Sardar, Z., & Abrams, I. (2004). *Introducing chaos: A graphic guide*. Icon Books.
- Scholvin, S., & Wigell, M. (2018). *Power politics by economic means: Geoeconomics as an analytical approach and foreign policy practice*. *Comparative Strategy*, 37(1), 73-84.

- Schumpeter, J. A. (1939). *A theoretical, historical and statistical analysis of the Capitalist process*. Business cycles, 1, 130-137.
- Snowden, D. J., & Boone, M. E. (2007). *A leader's framework for decision making*. Harvard business review, 85(11), 68.
- Soleimani Pourlak, F. (2025). *Necessities and Implications of Iran's Geopolinomic Strategy in the Context of Multi-neighborhood Policy*, Foreign Relations, Vol. 17, No. 2, <https://doi.org/10.22034/fr.2025.502655.1635> [in Persian].
- Stacey, R. D. (1995). *The science of complexity: An alternative perspective for strategic change processes*. Strategic management journal, 16(6), 477-495.
- Stacey, R. D., Griffin, D., & Shaw, P. (2000). *Complexity and management: Fad or radical challenge to systems thinking?*. Psychology Press.
- Stanojević, N. (2021). *Goeconomic concept and practice: classification of contemporary goeconomic means*. The Review of International Affairs, 72(1183), 29-46.
- Stojanović, N. Š. (2020). *China's 21st century geopolitics and geo-economics: An evidence from the Western Balkans*. Међународни проблеми, 72(2), 356-376.
- Trippel, M., Baumgartinger-Seiringer, S., & Kastrup, J. (2024). *Challenge-oriented regional innovation systems: towards a research agenda*. Investigaciones Regionales-Journal of Regional Research, (60), 105-116.
- Troxell, J. F. (2018). *Goeconomics*, Military review, 98(1): 4-20. Accessed July 31, 2021. <https://www.armyupress.army.mil/Portals/7/military-review/Archives/English/JanFeb-2018-TOC.pdf>
- Ulph, D. (1994). *Strategic innovation and strategic environmental policy*. In *Trade, Innovation, Environment* (pp. 205-228). Dordrecht: Springer Netherlands.
- Utterback, J. M. (1996). *Mastering the dynamics of innovation*. Harvard Business School Press.
- van de Ven, A. H., Polley, D., Garud, R. and Venkataraman, S. (2008). *The Innovation Journey*. Oxford: Oxford University Press.
- Van der Loos, A., Frenken, K., Hekkert, M., & Negro, S. (2024). *On the resilience of innovation systems*. Industry and Innovation, 31(1), 42-74.
- Vega, R. (2021). *The Development of Geo-economics: A Path Towards an Institutional Liberalism Approach*. Austral: Brazilian Journal of Strategy & International Relations, 10(19).
- Veselovsky, M. Y., Izmailova, M. A., Lobacheva, E. N., Pilipenko, P. P., & Rybina, G. A. (2019). *Strategic management of innovation development: Insights into a role of economic policy*. Entrepreneurship and Sustainability Issues, 7(2), 1296.
- Vindeløv-Lidzélius, B. C. (2018). *Innovation in Complex Systems: An exploration in strategy, leadership and organization*.
- Wigell, M. (2016). *Conceptualizing regional powers' goeconomic strategies: neo-imperialism, neo-mercantilism, hegemony, and liberal institutionalism*. Asia Europe Journal, 14(2), 135-151.



Armenia as an Arena for Regional Competition: An Analysis of the Conflicting Interests of Iran and Azerbaijan with an Emphasis on the Balance of Threat

Omid Azizyan¹ Bahram Nasrollahizadeh²

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Social Sciences and Humanities, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author)
Email: O.azizyan@uok.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Geography, Political Geography Orientation, Faculty of Natural Resources, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran
Email: b.nasr@uok.ac.ir

Abstract

The geopolitical developments of the South Caucasus following the Second Nagorno Karabakh War, particularly those centered on Armenia's position in initiatives such as the Zangezur Corridor, have intensified the conflict of interests between the Islamic Republic of Iran and the Republic of Azerbaijan. This study seeks to explain the causes and dimensions of this confrontation by examining the role of Armenia as an effective geopolitical variable in the strategic competition between the two actors. The main research question is how Armenia operates within the structure of conflicting interests between Iran and Azerbaijan and through what mechanisms it has become an influential factor in the regional balance of threat. The research hypothesis argues that the Islamic Republic of Iran, by maintaining its geopolitical linkage with Armenia, opposing territorial and border changes, and making use of Armenia's diplomatic and geoeconomic capacities, pursues indirect balancing against security threats arising from the deepening cooperation of Azerbaijan with Israel and Turkey. In this context, Armenia functions not merely as a neighboring state, but as a structural instrument in Iran's strategy to contain and manage surrounding threats. The theoretical framework of the study is based on Stephen Walt's balance of threat theory, which emphasizes the role of threat perception in shaping the foreign policy behavior of states. Within this framework, the geopolitical and security alignment of Azerbaijan with Israel and Turkey, along with efforts to establish a transnational corridor through Armenian territory, are analyzed as threat generating variables for Iran. The research adopts a qualitative methodology based on documentary analysis, examination of official statements, and monitoring of the diplomatic activities of relevant actors during the period from 2020 to 2024.

Keywords: Iran, Azerbaijan, Armenia, balance of Threat, South Caucasus

Extended Abstract

Introduction

The geopolitical developments in the South Caucasus following the "Second Nagorno-Karabakh War," particularly regarding Armenia's role in regional initiatives such as the "Zangezur Corridor," have led to a divergence of interests between the Islamic Republic of Iran and the Republic of Azerbaijan. This study aims to explain the causes and dimensions of this confrontation by examining Armenia's role as a geographical arena for the strategic rivalry between these two actors.

The main research question is: What role does Armenia play in the conflict of interests between Iran and Azerbaijan, and how has it become a key factor in the regional balance of threat? The central hypothesis posits that, under current circumstances, Armenia serves as a balancing tool for Iran against the security threats posed by Azerbaijan's growing alliances with Israel and Turkey.

The theoretical framework of the study is based on Stephen Walt's Balance of Threat Theory, which emphasizes the role of threat perception in shaping states' foreign policy behavior. In this context, Azerbaijan's increasing proximity to Israel and Turkey, along with its efforts to establish a transit corridor through Armenian territory, are analyzed as threat-inducing factors for Iran. The research methodology is qualitative, relying on document analysis, official statements, and diplomatic movements during the "2020 to 2024" period.

Findings indicate that Armenia has not only become embedded in the Iran–Azerbaijan strategic confrontation but also emerged as a pivotal factor in Iran's regional balancing strategy. This dynamic has strengthened Tehran–Yerevan ties and signals the persistence of geopolitical competition in the South Caucasus in the near future.

Introduction

competition and tensions among regional and extra-regional powers over the past decades. This region, especially after the collapse of the Soviet Union and the independence of the newly established republics of Armenia and Azerbaijan, has become one of the main axes of geopolitical conflicts. Iran, as the southern neighbor of both countries, has historically sought to maintain a balance of power in this area and prevent the presence and influence of extra-regional actors. The Islamic Republic of Iran, due to Armenia's unique geopolitical position, places special importance on this country; a matter that has made Tehran sensitive to any changes in the regional geopolitical balance. In this regard, Azerbaijan's attempts to create a corridor through Armenian territory aimed at accessing Nakhchivan have involuntarily involved Iran in the geopolitical dimensions of the conflict between the two countries. Currently, Armenia holds a different and more complex position in the regional geopolitical structure than in the past.

Research Question

The main research question is: What role does Armenia play in the confrontation of interests between Iran and Azerbaijan, and how has it become a key factor in the regional threat balance?

Research Hypothesis

The research hypothesis posits that the Islamic Republic of Iran, by maintaining its geopolitical linkage with Armenia, opposing territorial changes, and leveraging Armenia's diplomatic and geo-economic capacities, seeks to engage in indirect balancing against the security threats arising from Azerbaijan's deepening cooperation with Israel and Turkey. In this framework, Armenia functions not merely as a neighboring state but as a structural instrument in Iran's strategy to contain and manage surrounding threats.

Methodology (and Theoretical Framework if there are)

In this study, the Threat Balance Theory is specifically employed to analyze the competition between Iran and the Republic of Azerbaijan in Armenia. This theory provides an analytical framework to examine the security, political, and economic threats that Iran and Azerbaijan face in the South Caucasus region.

Results and discussion

An analysis of Iran's foreign policy pattern in the South Caucasus, based on the theoretical framework of Threat Balance, indicates that Tehran's approach to developments in this region is driven less by traditional power balancing and more by the perception and management of threats arising from the aggressive intentions and potential capacities of rival actors. The Islamic Republic of Iran, with a profound understanding of the strategic linkages between Azerbaijan, Turkey, and Israel, is adopting a multidimensional approach aimed at neutralizing security, geopolitical, and geoeconomic threats in its surrounding environment.

Within this framework, Armenia has emerged as a potential partner for creating a balance against rival power axes. Strengthening political and cultural ties with Yerevan, supporting the existing border status, and actively opposing initiatives such as the Zangezur Corridor all reflect Iran's orientation toward a threat-balancing strategy.

Iran's foreign policy behavior in recent years indicates that the perception of threats, rather than the material power of actors, has been the primary driver of its security and regional decision-making. Iran perceives Azerbaijan not merely due to its military capabilities, but primarily because of its strategic partnerships with actors opposing Iran's national interests. The combination of these threats has pushed Iran's foreign policy toward adopting deterrent, defensive, and balanced positions.

In this regard, emphasizing the principle of "border stability" as a national security red line, conducting military drills near its northwestern borders, and issuing explicit diplomatic statements against new transit projects all signal Iran's high level of strategic sensitivity to developments in the South Caucasus. This deterrence-oriented approach toward threatening alliances reflects an active strategy to counter unwanted geopolitical changes.

An analysis of current geopolitical trends in the South Caucasus outlines three possible scenarios for the future of Iran's relations with Azerbaijan and Armenia:

- ❖ Continuation of Iran's balancing policy:
If current trends persist, Iran will continue its threat-balancing policy and,

by deepening its relations with Armenia, will seek to limit the influence of the Turkey–Azerbaijan–Israel axis. This approach will aim to prevent structural changes in the regional order.

- ❖ Escalation of geopolitical tensions: If Azerbaijan and its allies continue unilateral efforts to alter geopolitical borders and establish new transit routes, the likelihood of political or even security confrontations will increase. In this scenario, Iran may move toward forming new regional alliances to counter these developments.
- ❖ Possibility of relative de-escalation and adjustment of relations: If threatening variables such as the presence of extra-regional actors or attempts to change borders—are contained, the possibility of Iran and Azerbaijan entering a regional security dialogue will rise. Although this scenario faces significant obstacles under current conditions, it cannot be entirely ruled out in the long term.

In summary, Iran's approach to developments in the South Caucasus is rooted in a realistic and threat-based strategy, which seeks to prevent the emergence of geopolitical changes contrary to its strategic interests by leveraging regional instruments in a calculated and proactive manner.

Conclusion

The geopolitical developments in the South Caucasus following the Second Nagorno-Karabakh War, especially the structural changes in the power relations and the formation of new axes of regional cooperation and competition, have posed a complex and multidimensional challenge for the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. In this context, Iran, which shares direct borders and security concerns related to regional developments, requires a deep and comprehensive understanding of composite and perceptual threats that go beyond mere military and economic power indicators. Therefore, analyzing Iran's behavior toward these developments without employing the theoretical framework of threat balance which considers threat perception, actors' intentions, and alliance linkages would be incomplete.

ارمنستان به عنوان عرصه‌ای برای رقابت منطقه‌ای: تحلیلی بر منافع متعارض ایران و آذربایجان با تکیه بر موازنه تهدید

بهرام نصرالهی زاده^۲ 

امید عزیزیان^۱ 

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی و انسانی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران (نویسنده مسئول)

Email: O.azizyan@uok.ac.ir

۲. استادیار گروه جغرافیا، گرایش جغرافیای سیاسی، دانشکده منابع طبیعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران
Email: b.nasr@uok.ac.ir

چکیده

تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی پس از جنگ دوم قره‌باغ، به‌ویژه با محوریت جایگاه ارمنستان در طرح‌هایی نظیر کریدور زنگزور، موجب تشدید تعارض منافع میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان شده است. این پژوهش با هدف تبیین علل و ابعاد این تقابل، به بررسی نقش ارمنستان به عنوان یک متغیر ژئوپلیتیکی مؤثر در رقابت راهبردی دو بازیگر می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش آن است که ارمنستان چگونه در ساختار تقابل منافع ایران و آذربایجان ایفای نقش می‌کند و از چه طریقی به عاملی اثرگذار در موازنه تهدید منطقه‌ای بدل شده است؟ فرضیه پژوهش براین اساس استوار است که جمهوری اسلامی ایران از طریق حفظ پیوند ژئوپلیتیکی با ارمنستان، مخالفت با تغییرات مرزی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماتیک و ژئواقتصادی این کشور، در پی موازنه‌سازی غیرمستقیم در برابر تهدیدات امنیتی ناشی از تعمیق همکاری‌های آذربایجان با اسرائیل و ترکیه است؛ به‌گونه‌ای که ارمنستان نه صرفاً یک همسایه، بلکه به عنوان یک ابزار ساختاری در راهبرد مهار تهدیدات پیرامونی ایران عمل می‌کند. چهارچوب نظری پژوهش مبتنی بر نظریه «موازنه تهدید» استفن والت است که بر نقش ادراک تهدید در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی کشورها تأکید دارد. در این چهارچوب، نزدیکی ژئوپلیتیکی و امنیتی آذربایجان به اسرائیل و ترکیه و تلاش برای ایجاد گذرگاه فرامرزی از طریق خاک ارمنستان، به عنوان متغیرهای تهدیدزا برای ایران تحلیل می‌شوند. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی، بررسی بیابیه‌های رسمی و رصد تحرکات دیپلماتیک بازیگران در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ است.

کلیدواژه‌ها: ایران، آذربایجان، ارمنستان، موازنه تهدید، قفقاز جنوبی

مقدمه و بیان مسئله

قفقاز جنوبی، منطقه‌ای واقع در مرز تقاطع اوراسیا، در طول دهه‌های گذشته همواره صحنه رقابت و تنش‌های مستمر میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. این منطقه به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های تازه‌تأسیس ارمنستان و آذربایجان، به یکی از محورهای اصلی تعارضات ژئوپلیتیکی تبدیل شد. ایران، به‌عنوان همسایه جنوبی هر دو کشور، از گذشته در پی حفظ موازنه قدرت در این منطقه و جلوگیری از حضور و نفوذ بازیگران فرامنطقه‌ای بوده است.

با این حال، پس از جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰، پشتیبانی نظامی چشمگیر و فناوری محور ترکیه و اسرائیل نسبت به جمهوری آذربایجان شدت یافت؛ ترکیه با فراهم آوردن پهپادهای «بایراکتار تی.بی.۲»^۱ و آموزش نیروهای باکو و اسرائیل نیز با ارائه جنگ‌افزارها، هدایت‌کننده‌ها و سامانه‌های اطلاعاتی باعث تقویت توان عملیاتی آذربایجان در میدان نبرد شد. این تعامل مشترک نه تنها پیروزی نظامی باکو را ممکن ساخت، بلکه بنیان‌های یک توازن قوای جدید، هرچند شکننده، در قفقاز جنوبی را شکل داد.

پیروزی نظامی جمهوری آذربایجان موازنه سنتی قفقاز جنوبی را تغییر داده و زمینه پیگیری پروژه‌هایی مانند کریدور زنگزور را فراهم کرده است؛ پروژه‌ای که با حمایت ترکیه و پذیرش ضمنی برخی بازیگران بین‌المللی، نگرانی جدی ایران را برانگیخته است. این کریدور می‌تواند مرز زمینی ایران و ارمنستان را قطع کرده و دسترسی ژئوپلیتیکی ایران به اوراسیا را محدود سازد. هم‌زمان، گسترش روابط راهبردی باکو و اسرائیل، از نگاه تهران تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی و نفوذ منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. ایران با یک دوگانگی ژئوپلیتیکی مواجه است: از یک سو حفظ روابط با جمهوری آذربایجان برای جلوگیری از تشدید تنش و گسترش نفوذ اسرائیل و از سوی دیگر حمایت از ارمنستان به‌عنوان یک حلقه مهم ژئوپلیتیکی. اتخاذ رویکرد تقابلی با باکو می‌تواند به تعمیق روابط آذربایجان-اسرائیل بینجامد و هزینه‌های امنیتی ایران را افزایش دهد. از این رو، تهران ناگزیر است سیاستی فعال اما متوازن در قفقاز جنوبی در پیش گیرد. در این چهارچوب، ارمنستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌اش برای ایران اهمیت فزاینده‌ای یافته و تلاش‌های آذربایجان برای ایجاد دالان در خاک این کشور، ایران را ناخواسته درگیر ابعاد ژئوپلیتیکی مناقشه کرده

است. در نتیجه، تحولات اخیر جایگاه ارمنستان را در ساختار ژئوپلیتیکی منطقه پیچیده‌تر و حساس‌تر از گذشته ساخته است. با وجود ضعف نسبی در توان نظامی، این کشور نقش مهمی به عنوان «فضای ژئوپلیتیکی» برای ایران ایفا می‌کند تا بتواند در برابر فشارهای هم‌زمان آذربایجان، ترکیه و اسرائیل مقاومت کند. ایران در سال‌های اخیر تلاش کرده است با تقویت همکاری‌های دیپلماتیک، امنیتی و اقتصادی با ارمنستان، به‌ویژه با حفظ دسترسی زمینی به قفقاز، حضور راهبردی خود را در منطقه تثبیت کند و از توسعه نفوذ آنکارا و باکو جلوگیری نماید (de Waal, 2018, pp. 1501).

سؤال اصلی پژوهش این است که: ارمنستان چه نقشی در تقابل منافع ایران و آذربایجان دارد و چگونه به عامل مهمی در موازنه تهدید منطقه‌ای تبدیل شده است؟ فرضیه پژوهش بر آن است که ایران با حفظ پیوند ژئوپلیتیکی با ارمنستان، مخالفت با تغییرات مرزی و استفاده از ظرفیت‌های دیپلماتیک و ژئواقتصادی این کشور، به‌طور غیرمستقیم در برابر تهدیدات ناشی از همکاری آذربایجان با اسرائیل و ترکیه موازنه‌سازی می‌کند و ارمنستان را به ابزاری راهبردی در مهار تهدیدات پیرامونی خود بدل ساخته است.

این پژوهش بر مبنای نظریه «موازنه تهدید» استفن والت تدوین شده است. براساس این نظریه، دولت‌ها نه صرفاً در واکنش به قدرت نظامی یک بازیگر، بلکه با توجه به ادراک خود از میزان تهدید ناشی از آن، اقدام به ایجاد ائتلاف‌ها یا اتخاذ راهبردهای موازنه‌ساز می‌کنند.

به بیان دیگر، شدت تهدید ادراکی، نه قدرت مطلق، عامل اصلی در شکل‌گیری رفتار دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. ترکیب چهار متغیر: توان نظامی، نزدیکی جغرافیایی، نیت‌های تهاجمی ادراک‌شده و سوابق رفتاری، تعیین‌کننده میزان تهدید ادراک‌شده از سوی یک کشور است (Walt, 1987, p.21).

این چهارچوب نظری امکان تحلیل منسجم‌تر سیاست خارجی ایران در قبال ارمنستان و درک تلاش تهران برای جلوگیری از شکل‌گیری ائتلاف‌های خصمانه در مرزهای شمال غربی را فراهم می‌کند. اهمیت پژوهش در آن است که برخلاف مطالعات تک‌بعدی پیشین، ارمنستان را به‌عنوان کنشگری ژئوپلیتیکی مستقل در موازنه قدرت منطقه‌ای بررسی می‌کند. همچنین با استفاده از تحلیل کیفی و ترکیب داده‌های تاریخی و اسنادی، تصویری جامع و نظری‌مبنا از دینامیک‌های امنیتی-سیاسی قفقاز جنوبی ارائه می‌دهد.

۱. پیشینه پژوهش

ادبیات موجود بیشتر بر رقابت ایران و آذربایجان و نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تمرکز دارد و به نقش ارمنستان توجه کمتری شده است. این کشور به‌ندرت به‌عنوان عرصه رقابت دو طرف یا در چهارچوب نظریه «موازنه تهدید» بررسی شده است؛ خلأیی که ضرورت پژوهش درباره نقش ارمنستان در راهبرد موازنه‌گرایانه ایران و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک منطقه را نشان می‌دهد.

بزرگمهری و طباطبائی (۱۳۹۵)، در پژوهشی تطبیقی با عنوان «سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی پس از فروپاشی شوروی» به تحلیل راهبردهای این دو کشور در منطقه پرداخته‌اند. نویسندگان با تأکید بر موقعیت ژئوپلیتیکی خاص ایران، به عواملی همچون هم‌مرزی با جمهوری آذربایجان و ارمنستان و حضور جمعیت آذری‌تبار در داخل کشور به‌عنوان مؤلفه‌هایی تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران اشاره می‌کنند. در این پژوهش، هرچند به نقش ارمنستان در حفظ توازن ژئوپلیتیکی منطقه برای ایران اشاره شده، اما این کشور به‌عنوان یک متغیر مستقل مورد تحلیل قرار نگرفته است.

حافظنیا و افشردی (۱۳۸۱)، در پژوهشی با عنوان «تحلیل ژئوپلیتیک قفقاز؛ بستری برای تدوین سیاست خارجی مناسب‌تر در منطقه» با رویکرد ژئوپلیتیکی، قفقاز را به‌عنوان فضای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای پس از فروپاشی شوروی ارزیابی می‌کنند و معتقدند که ایران باید سیاست خود را با توجه به نقشه تهدیدات محیطی، ازجمله اتحاد آذربایجان، ترکیه و اسرائیل، بازتعریف کند. نویسندگان ضمن اشاره به موقعیت راهبردی ارمنستان، آن را نقطه توازن در برابر نفوذ ترکیه و آذربایجان تلقی می‌کنند. باقری و همکاران (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان «جایگاه قفقاز جنوبی در منطقه‌گرایی سیاست خارجی ایران»، قفقاز جنوبی را به‌مثابه بستری برای تحقق اهداف منطقه‌گرایانه سیاست خارجی ایران تعریف کرده‌اند. این پژوهش جایگاه ارمنستان در سیاست خارجی ایران را به‌خوبی تبیین کرده است؛ اما با توجه به موضوع تحقیق به علل رویارویی ایران و آذربایجان در ارمنستان نپرداخته است.

کوهی اصفهانی (۲۰۱۹)، در کتابی با عنوان «سیاست خارجی ایران در قفقاز جنوبی: روابط با آذربایجان و ارمنستان» به بررسی ابعاد مختلف روابط سیاسی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران با جمهوری‌های قفقاز جنوبی، به‌ویژه جمهوری آذربایجان و ارمنستان، پرداخته است. این پژوهش اگرچه به‌خوبی اهمیت راهبردی

قفقاز جنوبی در سیاست خارجی ایران را تبیین می‌کند، اما به بررسی منافع متقابل ایران و جمهوری آذربایجان و ریشه‌های شکل‌گیری این مناسبات کم‌تر پرداخته است. شفر، براندا (۲۰۲۰)، در پژوهشی با عنوان «جنگ ارمنستان و آذربایجان: کاهش نقش منطقه‌ای ایران» به بررسی تأثیرات جنگ دوم قره‌باغ بر موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی پرداخته است و استدلال می‌کند که با پیروزی جمهوری آذربایجان در این جنگ و حمایت گسترده ترکیه و اسرائیل از باکو، ایران تا حد زیادی از معادلات منطقه‌ای کنار گذاشته شده و نفوذ ژئوپلیتیکی آن به‌طور محسوسی کاهش یافته است. او نتیجه می‌گیرد که ایران در این شرایط با دشواری‌های فزاینده‌ای در حفظ موازنه قدرت در قفقاز جنوبی روبه‌رو است.

گئورگیان، آنا (۲۰۲۳)، در مقاله‌ای با عنوان «خطوط قرمز و چراغ‌های سبز: سیاست موازنه‌سازی ایران در قفقاز جنوبی» به تحلیل سیاست خارجی ایران در قبال تحولات پس از جنگ دوم قره‌باغ می‌پردازد و استدلال می‌کند که جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از ارمنستان به عنوان یک شریک امنیتی و ژئوپلیتیکی، در تلاش است تا نفوذ خود را در قفقاز جنوبی حفظ کند. همچنین، نویسنده بر این باور است که تهران در حال پیگیری نوعی دیپلماسی متوازن است که بتواند جایگاه ژئوپلیتیکی خود را در قفقاز جنوبی تقویت نماید.

در چهارچوب تحلیل منافع متقابل ایران و جمهوری آذربایجان در ارمنستان و با بهره‌گیری از نظریه موازنه تهدید، پژوهش‌های متعددی به بررسی پیچیدگی‌های روابط میان این کشورها پرداخته‌اند. این مطالعات، ابعاد متنوع رقابت و همکاری در سطوح سیاسی، امنیتی و اقتصادی را در قفقاز جنوبی مورد بررسی قرار داده و با اتکا به تحلیل موازنه تهدید، تلاش دارند تا مسیرهای ممکن برای ایجاد و حفظ تعادل قدرت میان بازیگران منطقه‌ای را تبیین کنند.

مرور ادبیات نشان می‌دهد که با وجود پرداختن به ابعاد ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی، تحلیل هم‌زمان و نظری‌محور روابط ایران و جمهوری آذربایجان در بستر نقش آفرینی ارمنستان، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر بر آن است تا با اتکا به نظریه موازنه تهدید، این خلأ نظری و تحلیلی را پوشش دهد. همچنین، تمرکز ویژه‌ای بر به‌کارگیری دقیق و کاربردی این نظریه در تحلیل روابط متقابل ایران و آذربایجان دارد و می‌کوشد این مناسبات را در چهارچوبی مفهومی، مدرن و مبتنی بر تحلیل‌های راهبردی تبیین کند.

۲. چهارچوب نظری

در این پژوهش، به‌طور خاص از نظریه «موازنه تهدید»^۱ برای تحلیل رقابت میان ایران و جمهوری آذربایجان در ارمنستان استفاده شده است. این نظریه، چهارچوبی تحلیلی فراهم می‌کند تا بتوان تهدیدات امنیتی، سیاسی و اقتصادی را که ایران و آذربایجان در منطقه قفقاز جنوبی با آن‌ها مواجه هستند، بررسی کرد.

نظریه موازنه تهدید امکان تحلیل دقیق واکنش‌های ایران به تهدیدات ادراک‌شده از سوی آذربایجان و کشورهای ثالث (نظیر ترکیه و اسرائیل) و تأثیر آن بر سیاست ایران در قبال ارمنستان را فراهم می‌کند. در تقابل با نظریه سنتی «موازنه قوا»^۲، که بر توزیع عینی قدرت میان بازیگران بین‌المللی تأکید دارد، استفن والت معتقد است که دولت‌ها نه صرفاً در برابر قدرت، بلکه در برابر تهدیدات ادراک‌شده دست به ایجاد موازنه می‌زنند (Walt, 1987, pp. 21-22). به بیان دیگر، تنها توزیع قدرت نمی‌تواند امنیت کشورها را تضمین کند، بلکه ادراک از تهدید، محرک اصلی در رفتار سیاست خارجی دولت‌هاست. نظریه موازنه تهدید درواقع توسعه‌ای انتقادی بر نظریه موازنه قوا به شمار می‌رود.

والت (۱۹۸۷)، چهار عامل اصلی «قدرت کل»^۳، «مجاورت جغرافیایی»^۴، «توانمندی‌های تهاجمی»^۵، «نیت‌های تهاجمی»^۶، را به‌عنوان منابع تهدید معرفی می‌کند. براساس نظریه «تعادل تهدید» که توسط والت ارائه شده، دولت‌ها نه صرفاً براساس قدرت مطلق بلکه برپایه میزان تهدید ادراک‌شده از دیگر بازیگران، به موازنه‌سازی یا ائتلاف‌سازی روی می‌آورند (Walt, 2014, pp. 141-142). درنتیجه، این نظریه در تحلیل تصمیمات سیاست خارجی ایران در قبال ارمنستان و مواجهه با نفوذ فزاینده آذربایجان و متحدانش، چهارچوبی تحلیلی و کارآمد فراهم می‌کند. بنابراین والت در نظریه‌اش بر اهمیت نیت تجاوزکارانه به‌جای منابع مادی قدرت تأکید می‌ورزد (حافظ نیا، ۱۶، ص. ۱۳۹۸). گرچه والت اهمیت زیادی برای نظریه موازنه قوا قائل بود؛ اما معتقد بود که جنگ و نیروی نظامی برای حفظ وضع موجود سودمند است (Waltz, 1979, p. 190).

1. Balance of Threat
2. Balance of Power
3. Aggregate Power
4. Geographic Proximity
5. Offensive Capabilities
6. Offensive Intentions

والت نظریه موازنه تهدید را برای اصلاح و بهبود کارایی نظریه موازنه قدرت ارائه داد. از دیدگاه او، موازنه قدرت نمی‌تواند رفتار تشکیل اتحادها را براساس سابقه تاریخی توصیف کند یا توضیح دهد چرا موازنه‌ها اغلب ناتوان از شکل‌گیری پایدار هستند. همچنین، فرایند موازنه‌گرایی در تبیین اتحادها برپایه تجربیات تاریخی ناکام است، زیرا نمی‌تواند شکست‌های مکرر در ایجاد توازن پایدار را توضیح دهد. طبق نظر والت، کشورها به دنبال ایجاد ائتلاف و اتحاد علیه هر کشوری نیستند، بلکه کشوری که قدرت آن باعث به خطر انداختن امنیت سایر کشورها شود، باعث می‌شود که دیگران نیز برای مقابله با آن، به طرف ایجاد ائتلاف سوق پیدا کنند.

این چهارچوب نظری با تکیه بر دیدگاه‌های والت، تصویری جامع از پویش‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی دولت‌ها در نظام آنارشیک ارائه می‌کند. براساس این دیدگاه، تهدید ادراک‌شده که ناشی از عوامل کلیدی همچون نزدیکی جغرافیایی، توان تهاجمی و نیت‌های خصمانه است، اساس تشکیل ائتلاف‌ها و اتخاذ سیاست‌های دفاعی را تشکیل می‌دهد. براساس نظریه موازنه تهدید والت، برداشت از تهدیدات امنیتی صرفاً بر مبنای میزان قدرت مادی دولت‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه ادراک از نیت و اهداف آن‌ها نقشی اساسی در تبیین رفتار سایر بازیگران ایفا می‌کند. به تعبیر والت، قدرت نظامی در غیاب نیت‌های تهاجمی الزاماً تهدید تلقی نمی‌شود؛ در نتیجه، دولت‌ها هنگام طراحی سیاست‌های امنیتی، باید بیش از آن‌که بر توانمندی‌های عینی متمرکز شوند، بر تحلیل انگیزه‌ها و اهداف راهبردی رقبا تمرکز کنند (Walt, 1987, p. 22).

این پژوهش بر مبنای گزاره‌های مشخصی از نظریه موازنه تهدید تدوین شده است: نخست، سیاست خارجی ایران در قبال ارمنستان نه بر مبنای قدرت مطلق جمهوری آذربایجان، بلکه براساس تهدیدات ادراک‌شده ناشی از مجاورت جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و پیوندهای امنیتی آذربایجان با ترکیه و اسرائیل تبیین می‌شود. دوم، ادراک ایران از نیت‌ها و اهداف راهبردی آذربایجان به عنوان متغیر کلیدی در شکل‌گیری رفتار موازنه‌گرایی ایران برجسته می‌گردد. سوم، ارمنستان در این چهارچوب به مثابه متغیر واسطه‌ای در فرایند موازنه تهدید ایران عمل می‌کند، به گونه‌ای که تقویت روابط با ایروان بخشی از راهبرد ایران برای مهار تهدیدات فزاینده در قفقاز جنوبی محسوب می‌شود و چهارم، الگوی موازنه‌سازی ایران بیش از آن‌که مبتنی بر ائتلاف‌سازی رسمی باشد، بر ایجاد تعادل امنیتی غیرمستقیم و جلوگیری از تغییر نامطلوب موازنه منطقه‌ای استوار است.

بدین ترتیب، گزاره‌های استخراج‌شده از نظریه موازنه تهدید، چهارچوب تحلیلی اصلی مقاله را شکل داده و امکان تبیین منسجم رفتار ایران در قبال رقابت ژئوپلیتیکی آذربایجان در ارمنستان را فراهم می‌آورند.

۳. بررسی زمینه‌های ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی

۳-۱. تحولات پس از جنگ دوم قره‌باغ: بازتعریف معادلات منطقه‌ای

جنگ دوم قره‌باغ در پاییز سال ۲۰۲۰ به‌منزله نقطه‌عطفی راهبردی در ساختار امنیتی و ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی مطرح گردید. این نبرد، علاوه بر تغییر مرزهای سیاسی، معادلات قدرت میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به‌طور بنیادین دگرگون ساخت و ساختار تعادل قوا را در این منطقه پرتنش به چالش کشید (Cornell, 2017). در جریان این جنگ، جمهوری آذربایجان بر بخش‌هایی از مناطق مورد مناقشه در قره‌باغ تسلط یافت؛ تغییری که به گسترش نفوذ باکو در منطقه انجامید و به‌طور طبیعی موجب تضعیف جایگاه رقبای منطقه‌ای، از جمله جمهوری اسلامی ایران، گردید. از منظر امنیت منطقه‌ای، این تحولات به افزایش پیچیدگی در تعاملات میان بازیگران اصلی انجامید، چراکه حضور نظامی روسیه به‌عنوان میانجی و نیروی حافظ صلح، موقعیت ایران را در وضعیت شکننده‌تری قرار داد.

بحران قره‌باغ از منظر بین‌المللی به‌دلیل حضور، نفوذ و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بسیار حائز اهمیت است. کشورهای منطقه‌ای چون ترکیه، روسیه و آمریکا، ناتو و رژیم صهیونیستی درباره بحران قره‌باغ خواهان حضور، نفوذ و اعمال نظر در مسائل مختلف قفقاز هستند (نجفی سیار و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۹). جنگ دوم قره‌باغ بیانگر دست برتر نظامی آذربایجان در برابر ارمنستان بود. بهره‌گیری باکو از توانمندی‌های نوین مانند پهپادهای تهاجمی، جنگ الکترونیک و هماهنگی با ترکیه، موازنه میدانی را به نفع آذربایجان تغییر داد و ابتکار عمل نظامی را در اختیار آن قرار داد. برتری اطلاعاتی و هوایی آذربایجان همراه با ضعف ساختاری ارمنستان، بازپس‌گیری مناطق اشغالی را فراهم ساخت و جایگاه آذربایجان را به‌عنوان بازیگر مسلط در قفقاز جنوبی تثبیت کرد. این برتری، افزون بر پیامدهای میدانی، پیامدهای راهبردی گسترده‌ای داشت، اعتمادبه‌نفس ژئوپلیتیکی آذربایجان را افزایش داد، نقش متحدان آن را در ترتیبات امنیتی پساجنگ تقویت کرد و بر محاسبات امنیتی و سیاست منطقه‌ای ایران تأثیرگذار بود.

ایران، که همواره حفظ ثبات در مرزهای شمال غربی را در دستورکار خود قرار داده، اکنون با توسعه همکاری‌های امنیتی و نظامی بین جمهوری آذربایجان، ترکیه و اسرائیل مواجه است. این ائتلاف سه‌جانبه، از دیدگاه تهران، به عنوان تهدیدی ساختارشکن برای موازنه راهبردی و امنیت ملی تلقی می‌شود. براساس تحلیل جدید، مشارکت فناوری‌محور باکو و اورشلیم به‌ویژه شامل فروش تسلیحات پیشرفته و پهپادهای شناسایی، فرصتی برای جمع‌آوری اطلاعات نظامی علیه ایران فراهم آورده و نگرانی‌های امنیتی را به‌طور ملموسی افزایش داده است (Roubanis, 2024, p. 17). نفوذ روزافزون اسرائیل در آذربایجان، نگرانی‌های جدی برای ایران ایجاد کرده است، زیرا روابط باکو-تل‌آویو به اسرائیل امکان می‌دهد بدون مداخله مستقیم، ایران را تحت فشار امنیتی و نظارت قرار دهد. ایران تلاش دارد ضمن حفظ روابط دیپلماتیک با آذربایجان، منافع خود را در برابر تهدیدات امنیتی و استراتژیک اسرائیل بازتعریف کند، چراکه حضور اطلاعاتی و عملیاتی موساد در نزدیکی مرزهای شمال غربی ایران می‌تواند تهدیدی بالقوه برای امنیت ملی کشور باشد. علاوه بر این آمریکا، اسرائیل و ترکیه از ایده قوم‌گرایی و آذربایجان واحد که توسط آذربایجان تبلیغ می‌گردد حمایت نموده و باعث ایجاد مشکلات بیشتری برای ایران گردیده‌اند (موسوی شهیدی و احمدی کروچ، ۱۳۹۸: ۱۳). این مسئله نگرانی‌های تهران را تشدید کرده است.

۲-۳. تحلیل نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

۳-۲-۱. جمهوری اسلامی ایران: موازنه‌سازی امنیتی و منافع ژئوپلیتیکی

ایران به دلیل موقعیت استراتژیک خود و مرزهای طولانی با قفقاز جنوبی، در مرکز رقابت‌های منطقه‌ای قرار گرفته است. تهران با پیگیری سیاست حفظ ثبات مرزی و اتخاذ راهبرد «موازنه تهدید»، تلاش می‌کند از گسترش نفوذ ائتلاف ترکیه-آذربایجان-اسرائیل جلوگیری نماید (Cornell, 2017, p. 58). این راهبرد ریشه در درک تهدیدات امنیتی و ژئوپلیتیکی ناشی از نزدیکی رقبای منطقه‌ای به مرزهای شمال غربی ایران دارد. به‌ویژه پس از جنگ دوم قره‌باغ، نفوذ نظامی و اطلاعاتی اسرائیل در قفقاز جنوبی افزایش یافته است. همکاری‌های نظامی گسترده باکو و تل‌آویو، از جمله خرید تسلیحات پیشرفته و پهپادهای اسرائیلی، نگرانی‌های جدی تهران را برانگیخته است؛ چراکه این تحولات در مجاورت مرزهای حساس ایران می‌تواند به تهدیدات اطلاعاتی، نظامی و حتی تحرکات تجزیه‌طلبانه دامن بزند. درواقع، هدف اصلی برقراری روابط نزدیک میان

مقامات اسرائیل و جمهوری آذربایجان ورود مستقیم به مرزهای ایران است و مقامات ایرانی بارها این نگرانی را به مقامات آذربایجانی منتقل کرده‌اند. تهران این روابط را نه فقط در چهارچوب همکاری‌های دوجانبه، بلکه در راستای ایجاد نفوذ اسرائیل در نزدیکی مرزهای شمالی خود تحلیل می‌کند. به‌ویژه، حضور گسترده اسرائیل در جمهوری آذربایجان ممکن است جریان‌های قومی واگرا را تقویت کند و تحرکات تجزیه‌طلبانه در مناطق ترک‌زبان ایران را برانگیزد. این مسئله می‌تواند نگرانی‌های مقامات ایرانی را افزایش دهد.

رویکرد ایران نسبت به مسئله ارمنستان نیز دارای لایه‌های راهبردی عمیق است؛ تهران با تقویت روابط سیاسی و اقتصادی با ایروان و حمایت از حاکمیت ملی ارمنستان، در پی ایجاد یک توازن استراتژیک در برابر نفوذ رو به رشد ترکیه و جمهوری آذربایجان در منطقه بوده است. همچنین ایران برای حفظ دسترسی حیاتی به قفقاز از طریق ارمنستان، از ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک استفاده می‌کند و می‌کوشد نقش متعادل‌کننده میان ایروان و باکو را حفظ کند. نگرانی اصلی تهران ایجاد «کریدور زنگزور» و گسترش روابط آذربایجان با اسرائیل است، زیرا هر تغییر ژئوپلیتیکی یا مرزی که موقعیت راهبردی ایران در شمال غرب را تضعیف کند، با مخالفت قاطع تهران مواجه خواهد شد.

۳-۲-۲. روسیه: بازیگر کلیدی و متوازن‌کننده منطقه‌ای

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه ضمن بازسازی ساختارهای قدرت، به‌عنوان قدرت غالب در قفقاز جنوبی باقی ماند. در نتیجه، کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در شکل‌دهی سیاست خارجی با نفوذ پُررنگ مسکو روبه‌رو شدند. به‌ویژه پس از جنگ دوم قره‌باغ (پاییز ۲۰۲۰)، روسیه با استقرار حدود دو هزار نیروی حافظ صلح در ناگورنو-قره‌باغ و کنترل تنگه لاپچین، نقش خود را به‌عنوان بازیگر کلیدی و متوازن‌کننده اصلی در برابر نفوذ ترکیه و غرب تثبیت کرد (Murusidze, 2020, p. 5). حضور نظامی و سیاسی روسیه در قفقاز جنوبی باعث شده بازیگران منطقه‌ای رفتار خود را تعدیل کنند تا از ائتلاف‌های نامتوازن جلوگیری شود. هدف روسیه کنترل درگیری‌ها، مهار نفوذ غرب و حفظ جایگاه مسلط خود است. سیاست متعادل‌کننده مسکو شامل تعمیق روابط امنیتی با ارمنستان و حفظ ارتباط با آذربایجان است تا هم نفوذ غرب محدود شود و هم تنش‌ها به بحران‌های مه‌ارناپذیر تبدیل نشوند.

۳-۲-۳. ترکیه: توسعه نفوذ از طریق ائتلاف‌های استراتژیک

حمایت بی‌وقفه ترکیه از آذربایجان در طول جنگ ۲۰۲۰، جای پای آنکارا را در منطقه قفقاز جنوبی تقویت کرد و نگرانی تهران را نسبت به طرح‌هایی مانند کریدور زنگزور افزایش داد (Azizi & Isachenko, 2023, pp. 3). در این چهارچوب، پروژه‌هایی نظیر «کریدور زنگزور» که هدف آن اتصال مستقیم نخجوان به سرزمین اصلی آذربایجان از طریق خاک ارمنستان است، نماد روشنی از تلاش بلندمدت آنکارا برای بازتعریف معادلات قدرت در منطقه به نفع محور آنکارا - باکو محسوب می‌شود. این راهبرد نه تنها توازن سنتی قدرت در قفقاز را که پیش‌تر تحت سیطره نسبی ایران و روسیه قرار داشت، دگرگون می‌کند، بلکه به ایجاد بستری برای رقابت‌های پیچیده و چندلایه ژئوپلیتیکی در منطقه دامن می‌زند. ترکیه در جنگ اخیر قره‌باغ با ارائه حمایت‌های نظامی، لجستیکی، فناوریانه و اطلاعاتی، نقش کلیدی در پیروزی آذربایجان داشت و جایگاه خود را در قفقاز جنوبی تثبیت کرد. روابط نزدیک باکو و آنکارا مبتنی بر پیوندهای فرهنگی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی است. یکی از اهداف مهم دو کشور، اجرای «کریدور زنگزور» برای اتصال آذربایجان به نخجوان است که نقش ترکیه را به عنوان پل شرق و غرب تقویت کرده و توازن قدرت منطقه‌ای را به زیان ایران و روسیه تغییر می‌دهد. ایران این طرح را تهدیدی مستقیم برای منافع راهبردی خود می‌داند.

۴-۲-۳. اسرائیل؛ قدرت فرامنطقه‌ای با اهداف ژئوپلیتیکی خاص

حضور اسرائیل در منطقه قفقاز در چهارچوب راهبرد کلان این رژیم برای تقویت روابط با کشورهای مسلمان غیرعرب تعریف می‌شود. با این حال، تل‌آویو از گسترش روابط با جمهوری آذربایجان اهداف عمیق‌تری را نیز دنبال می‌کند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، ایران تنها کشور منطقه بوده که در قالب دولت-ملت به‌طور مستمر و آشکار، موضعی خصمانه در قبال اسرائیل اتخاذ کرده است. جمهوری اسلامی ایران طی چهار دهه گذشته، چه به صورت عملی با حمایت از گروه‌های مقاومت در فلسطین و منطقه و چه در سطح سیاسی و دیپلماتیک، در تضاد با سیاست‌های اسرائیل قرار داشته است.

حضور فعال و فزاینده اسرائیل در جمهوری آذربایجان، علاوه بر تشدید رقابت ژئوپلیتیکی در قفقاز جنوبی، روابط تاریخی تهران-باکو را نیز به‌طور محسوسی تحت‌الشعاع قرار داده است. همکاری‌های دفاعی و اطلاعاتی میان این دو کشور شامل

صادرات گسترده سامانه‌های پهپادی، موشکی و فناوری‌های امنیتی پیشرفته، اکنون به یکی از مؤلفه‌های مهم در چهارچوب «موازنه تهدید» علیه ایران تبدیل شده‌اند (Kogan, 2023, p. 3). این همکاری‌ها، علاوه بر تقویت توان دفاعی جمهوری آذربایجان، به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار منطقه‌ای بر ایران در محاسبات راهبردی اسرائیل نیز عمل می‌کند.

نفوذ اسرائیل در منطقه، معادلات امنیتی و دیپلماتیک تهران را با چالش جدی مواجه کرده و موجب بازنگری ایران در سیاست‌هایش نسبت به قفقاز جنوبی شده است. روابط فزاینده میان باکو و تل‌آویو، به‌ویژه در حوزه‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی، به‌گونه‌ای است که کارشناسان اسرائیلی مستقیماً در آموزش نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری آذربایجان مشارکت دارند. این مسئله علاوه بر تشدید فضای نظامی‌گری در منطقه باعث واگرایی نظامی و امنیتی این کشور با ایران و در نتیجه باعث کاهش امنیت ملی ایران می‌شود (محبوبی و موسوی، ۱۳۹۹: ۱۷۵-۱۷۶). اسرائیل در گسترش روابط با جمهوری آذربایجان دو هدف راهبردی را دنبال می‌کند: نخست، تقویت مناسبات با کشورهای مسلمان غیرعرب برای کاهش انزوای ژئوپلیتیکی و دوم، نزدیک شدن به مرزهای ایران با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی آذربایجان در سناریوهای احتمالی درگیری. برخی گزارش‌های رسانه‌ای مدعی‌اند که در جریان جنگ ۱۲ روزه، آذربایجان به‌عنوان یکی از مسیرهای عملیات نیروی هوایی اسرائیل علیه اهدافی در داخل ایران مورد استفاده قرار گرفته است، ادعایی که همچنان نیازمند تأیید رسمی و شواهد مستقل است.

۳-۲-۵. قدرت‌های غربی: نقش حداقلی و مدیریت بحران

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای قدرتمند غربی به‌ویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپا تلاش کردند با کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در قفقاز جنوبی پیوند برقرار کرده و آن‌ها را در چهارچوب نظم غربی جای دهند. ناتو نیز طی این فرایند، تا مرزهای روسیه گسترش یافت. با این حال، علی‌رغم وجود منافع ژئوپلیتیکی جدی در این منطقه، نقش غرب در قفقاز بیشتر به حمایت‌های دیپلماتیک، مدیریت بحران و کمک‌های غیرنظامی محدود شده و نفوذ عملی و راهبردی آن بسیار کم‌تر از انتظار بوده است (Nasirov et al., 2017, p. 53). محدودیت‌های سیاسی، حضور پررنگ روسیه و اختلافات داخلی غرب باعث شده است این بازیگران نقش مؤثری در توازن قدرت منطقه ایفا نکنند. جنگ اوکراین تقابل غرب و روسیه را تشدید کرده و موجب شده غرب در

منازعه قره‌باغ از جانب‌داری مستقیم پرهیز کرده و به دیپلماسی بسنده کند. همچنین آمریکا طی یک دهه گذشته تمرکز خود را از این منطقه کاسته و رقابت با چین در آسیا - پاسیفیک را در اولویت قرار داده است. در نتیجه، کمرنگ بودن نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای خلأیی ایجاد کرده که زمینه نفوذ بیشتر ترکیه و روسیه را در قفقاز جنوبی فراهم ساخته است.

۳-۳. جایگاه ژئوپلیتیکی ارمنستان: نقطه تلاقی رقابت‌های منطقه‌ای و

فرصت‌های امنیتی

ارمنستان، به واسطه موقعیت استراتژیک و اتصال به مسیرهای آسیای مرکزی و اروپای شرقی، نقش مهمی در لجستیک منطقه دارد. پیاده‌سازی کریدور زنگزور می‌تواند نقش این کشور در تجارت اوراسیا را تقویت کند، البته این مسئله در صورت ممنوعیت یا توافق باکو-تفلیس-ایروان و بدون نقض تمامیت ارضی ارمنستان تحقق می‌یابد (Dadashli & Rahimov, 2024, pp. 207-208). با این حال، موقعیت ژئوپلیتیکی ارمنستان نه تنها فرصت‌هایی برای ایفای نقش در پروژه‌های منطقه‌ای ایجاد می‌کند، بلکه با چالش‌های امنیتی و سیاسی نیز همراه است. درهم‌تنیدگی منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، این کشور را به نقطه‌ای حساس در رقابت‌های ژئوپلیتیکی تبدیل کرده است؛ موضوعی که باعث می‌شود توانایی ارمنستان در بهره‌گیری از ظرفیت‌های ترانزیتی خود همواره تحت تأثیر این چالش‌ها قرار گیرد. به دلیل درهم‌تنیدگی منافع بازیگران منطقه‌ای، جایگاه ژئوپلیتیکی ارمنستان برای قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار است. ارمنستان به عنوان حلقه ارتباطی بالقوه میان ایران، روسیه و اروپا در نظر گرفته می‌شود؛ با این حال، چالش‌هایی همچون وابستگی اقتصادی، انزوای جغرافیایی و تنش‌های مستمر با جمهوری آذربایجان مانع از ایفای کامل این نقش ژئوپلیتیکی شده‌اند (Rahigh-Aghsan & Jakobsen, 2010, p. 159).

جایگاه ژئوپلیتیکی ارمنستان در قفقاز جنوبی به گونه‌ای است که رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ در این کشور را تشدید کرده است. عضویت ارمنستان در سازمان پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه، جایگاه امنیتی ویژه‌ای به این کشور بخشیده و آن را به یکی از بازیگران محوری در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای تبدیل کرده است. با این حال، بحران قره‌باغ و ناکارآمدی پیمان امنیت جمعی در تضمین امنیت ارمنستان در بحران‌های اخیر، سبب تضعیف اعتماد عمومی و افزایش وابستگی متقابل به سایر بازیگران نظیر ایران و فرانسه شده است (Stronski, 2020).

علاوه بر این، روابط نزدیک ارمنستان با روسیه، ایران و کشورهای اروپایی بر اهمیت ژئوپلیتیکی آن افزوده است. باین حال، حضور روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ تأثیر زیادی بر اتخاذ سیاست‌های مستقل ایروان دارد. همچنین ترکیه و جمهوری آذربایجان با اعمال محدودیت‌هایی بر روابط ارمنستان با سایر قدرت‌ها، دامنه اثرگذاری این کشور را در منطقه محدودتر کرده‌اند. همچنین در روابط منطقه‌ای، ارمنستان به عنوان بازیگری کلیدی و متعادل کننده مطرح است. موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور در قفقاز، آن را به عاملی برای تقویت امنیت ایران و مهار پیامدهای نزدیکی آذربایجان با ترکیه و اسرائیل تبدیل کرده است.

۴. تحلیل سیاست خارجی آذربایجان در منطقه قفقاز

۴-۱. مؤلفه‌های تعارض در سیاست خارجی جمهوری آذربایجان

تحولات اخیر در مناسبات میان آذربایجان و ارمنستان بازتاب‌دهنده درهم‌تنیدگی مجموعه‌ای از عوامل ژئوپلیتیکی، از جمله ادعاهای سرزمینی، رقابت بر سر منابع و مسیرهای انرژی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی باکو، به‌ویژه در چهارچوب تعامل با بازیگران غربی است. این ترکیب پیچیده، پیامدهای امنیتی قابل توجهی برای موازنه قدرت و ثبات در قفقاز جنوبی به همراه داشته و بررسی دقیق هر یک از این مؤلفه‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تری از منطق تنش‌ها و پویایی‌های امنیتی حاکم بر منطقه منجر شود.

۴-۱-۱. جاه‌طلبی‌های ارضی «آذربایجان غربی» و پیامدهای آن

یکی از حساس‌ترین و درعین حال پیچیده‌ترین ابعاد تداوم تنش میان باکو و ایروان، شکل‌گیری و نهادینه شدن گفتمان سیاسی-ایدئولوژیک موسوم به «آذربایجان غربی» است. گفتمان «آذربایجان غربی»، ارمنستان کنونی را بخشی از آذربایجان تاریخی می‌داند و حضور ارمنیان را فاقد مشروعیت تاریخی تلقی می‌کند؛ در این روایت، بازپس‌گیری سرزمین‌های ادعا شده بخشی از هویت ملی و مشروعیت سیاسی آذربایجان است. این دیدگاه‌ها گرچه در قالب فرهنگی و تاریخی مطرح می‌گردند، اما در عمل به تقویت چشم‌اندازهای سیاسی با تأکید بر مالکیت سرزمینی و فشار برطرف مقابل در مذاکرات صلح می‌انجامد، امری که به‌ویژه در مسئله مرزبندی با ارمنستان و تداوم اختلافات قومی و سیاسی تأثیرگذار است (Ergun & Çitak, 2020, pp. 467-468).

با وجود آن که مقامات رسمی آذربایجان این مسئله را در قالب «حق بازگشت جامعه آذربایجان غربی» صورت‌بندی کرده و هرگونه ادعای ارضی را نفی می‌کنند، بررسی تحلیلی نشان می‌دهد که برجسته‌سازی مستمر این روایت در عرصه‌های رسمی، سیاسی و اجتماعی می‌تواند به ابزاری برای اعمال فشار سیاسی بر ارمنستان در فرایندهای صلح و مرزبندی تبدیل شود. هرچند این گفتمان در ظاهر ماهیتی فرهنگی و تاریخی دارد، اما در عمل واجد ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی است که می‌تواند به شکل‌گیری مطالبات ضمنی سرزمینی و پیچیده‌تر شدن روند تثبیت مرزها و دستیابی به صلح پایدار میان دو کشور بینجامد.

۴-۱-۲. منابع انرژی: محور نقش‌آفرینی آذربایجان در ژئوپلیتیک منطقه

آذربایجان به واسطه منابع نفت و گاز دریای خزر و به‌ویژه پروژه‌های انتقال انرژی نقش محوری در بازار انرژی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد. پروژه‌هایی مانند کریدور گاز جنوبی به اروپا نقش‌آفرینی سیاسی و اقتصادی باکو را افزایش داده‌اند. گرچه حجم گاز قابل‌انتقال از سوی آذربایجان نسبت به کل واردات انرژی اروپا محدود است، اما وجود این مسیر جایگزین برای منابع روسیه تأثیر عمده‌ای بر نگرش سیاست‌گذاران اروپایی نسبت به امنیت انرژی داشته است، به‌گونه‌ای که این پروژه در سیاست ایالات متحده و اتحادیه اروپا به عنوان ابزار تنوع‌بخشی انرژی و کاهش نفوذ روسیه در بازار انرژی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیده می‌شود. چنین نقش‌آفرینی استراتژیکی برای آذربایجان نه تنها به افزایش اهمیت ژئوپلیتیکی این کشور انجامیده، بلکه موقعیت آن را در معادلات سیاسی و امنیتی قفقاز جنوبی تقویت کرده است (Poghosyan, 2022).

نقش‌آفرینی انرژی آذربایجان، ضمن ارتقای جایگاه این کشور در امنیت انرژی اروپا، به تغییر توازن قدرت در قفقاز جنوبی انجامیده و با هم‌سویی منافع غرب با باکو، ارمنستان را به دلیل کنار گذاشته شدن از پروژه‌های انرژی در موقعیت اقتصادی و سیاسی ضعیف‌تری قرار داده است وضعیتی که قدرت چانه‌زنی ایران در مذاکرات صلح را کاهش می‌دهد. هم‌زمان، اتکای فزاینده آذربایجان به بازارهای غربی نوعی وابستگی متقابل سیاسی-انرژی ایجاد کرده که با حاشیه راندن ایران از ترتیبات انرژی و ترانزیتی منطقه، نقش ژئوپلیتیکی و منافع راهبردی تهران در قفقاز جنوبی را محدود می‌سازد.

۴-۱-۳. جهت‌گیری غربی و راهبرد سیاست خارجی آذربایجان

تحولات پس از جنگ ۲۰۲۰، باکو را بیش از پیش در مسیر هم‌گرایی با بازیگران غربی به‌ویژه اتحادیه اروپا و ایالات متحده قرار داده است، به‌نحوی که انرژی به‌عنوان اهرم مهمی در این جهت‌گیری عمل می‌کند. ارتباط با نهادهای غربی در حوزه انرژی و امنیت، موجب افزایش مشروعیت بین‌المللی باکو شده و سیاست خارجی این کشور را با محوریت مشارکت در امنیت انرژی اروپا تقویت کرده است (Tadevosyan, 2024). این جهت‌گیری غیربومی و مبتنی بر منافع غرب می‌تواند پیامدهای امنیتی مهمی برای ارمنستان داشته باشد، زیرا حمایت غرب از پروژه‌های انرژی باکو می‌تواند منجر به کاهش حساسیت جامعه بین‌المللی نسبت به نگرانی‌های امنیتی ارمنستان شود و فرصت‌های دیپلماتیک یارانه‌ای برای باکو فراهم کند.

۴-۱-۴. پیامدهای امنیتی و منطقه‌ای برای ارمنستان

در ادبیات علمی امنیت و روابط بین‌الملل، مناقشه قره‌باغ میان آذربایجان و ارمنستان نه‌فقط به‌عنوان یک درگیری نظامی، بلکه به‌عنوان رقابتی طولانی‌مدت و ساختارمند شناخته می‌شود که پیامدهای امنیتی و منطقه‌ای عمیقی دارد. تحلیل‌های پژوهشی بر این نکته تأکید دارند که ادامه وضعیت عدم‌صلح و فقدان حل‌وفصل نهایی باعث ایجاد حس ناامنی، بالا بردن سطح خصومت و تضعیف ثبات در مرزهای بین دو کشور می‌شود. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که وقتی یک مناقشه با عنوان «رقابت پایا» توصیف می‌شود، بازتاب آن نه‌تنها در سیاست‌های رسمی، بلکه در فشارهای سیاسی، عدم‌توازن قدرت و پیچیدگی‌های روند صلح نیز دیده می‌شود وضعیتی که به‌ویژه برای ارمنستان به معنی افزایش دغدغه‌های امنیتی، کاهش اعتماد متقابل و تداوم بی‌ثباتی در منطقه قفقاز جنوبی است. چنین چشم‌اندازی نشان می‌دهد که بدون دستیابی به راه‌حل نهایی برای وضعیت سرزمینی و تضمین‌های امنیتی، فرایند صلح نمی‌تواند ثبات مادام‌العمر را در منطقه برقرار سازد و این مسئله به‌طور مستقیم چالش‌های امنیتی ارمنستان و کل منطقه را تشدید می‌کند (Ferner, 2015).

۲-۴. نقش اسرائیل و ترکیه در معادلات امنیتی قفقاز و پیامدهای آن برای

ارمنستان

در دو دهه اخیر، تحولات امنیتی و ژئوپلیتیکی در قفقاز جنوبی نشان داده است که روابط راهبردی جمهوری آذربایجان با ترکیه و اسرائیل تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر موازنه قدرت، امنیت ملی ارمنستان و پویایی مناقشه دیرپای قره‌باغ داشته است. نخست، همکاری‌های امنیتی و نظامی آذربایجان با اسرائیل به یکی از مهم‌ترین عناصر تغییر موازنه نظامی در منطقه تبدیل شده است. اسناد پژوهشی نشان می‌دهند که روابط راهبردی میان باکو و تل‌آویو فراتر از مبادله تسلیحات بوده و شامل انتقال فناوری‌های پیشرفته، آموزش نیروهای نظامی و ساخت ظرفیت دفاعی داخلی آذربایجان نیز شده است، به‌گونه‌ای که این تعامل در جنگ دوم قره‌باغ نقش مهمی در برتری نظامی باکو و تضعیف موقعیت دفاعی ارمنستان ایفا کرده است (Idan & Shaffer, 2021, pp. 190–191).

این همکاری‌های تسلیحاتی و فناوری که شامل پهپادها، سیستم‌های دفاع هوایی و فناوری‌های اطلاعاتی بوده‌اند، قدرت نظامی باکو را افزایش داده و فرایند حل‌وفصل صلح را برای ایروان پیچیده‌تر کرده‌اند؛ زیرا ارمنستان اکنون نه‌تنها از لحاظ نظامی در موقعیت تضعیف‌شده قرار دارد، بلکه فشار رقابت تسلیحاتی نیز بر چشم‌انداز امنیت ملی آن افزوده است. به‌عنوان مثال در سال ۲۰۰۸ اسرائیل قرارداد فروش سلاح به جمهوری آذربایجان را به ارزش صد میلیون دلار امضا کرد. این در حالی است که اسرائیل در طول چندین سال اخیر به ارزش میلیون‌ها دلار تسلیحات نظامی به آذربایجان فروخته است. این قراردادها بیشتر شامل موشک‌انداز، تجهیزات شرکت اسرائیلی «سولتام» و دو نوع توپ تولید صنایع نظامی و تجهیزات بی‌سیم و رادار و سایر وسایل ارتباطی می‌شود. در سال ۲۰۰۸ برخی مطبوعات باکو به نقل از منابع نظامی جمهوری آذربایجان نوشتند: این کشور علاقه بیشتری به دریافت هواپیماهای بدون سرنشین «هرون» ساخت اسرائیل دارد و در نظر دارد تا طی چند سال آینده، ارتش را به این نوع هواپیما مجهز کند. بنابراین گزارش، گروهی از افسران ارتش جمهوری آذربایجان از اسرائیل دیدار کردند (محمدی نیا، ۱۳۹۳: ۳۱)؛ دوم، حضور ترکیه به‌عنوان متحد راهبردی آذربایجان باعث شده تا باکو در عرصه سیاست خارجی و امنیت منطقه‌ای از پشتوانه سیاسی- نظامی گسترده‌تری برخوردار شود. مطالعات علمی نشان می‌دهند که آنکارا با تقویت روابط نظامی و امنیتی با باکو، از جمله مشارکت در فرایند آموزش نظامی، همکاری‌های لجستیکی و حمایت سیاسی صریح در منازعات

با ایران، موقعیت آذربایجان را در رقابت منطقه‌ای تقویت کرده است (Afrasiyab, 2025). این اتحاد میان آذربایجان و ترکیه نه تنها موجب جابه‌جایی قدرت در سطح امنیتی شده، بلکه اعتماد ارمنستان به مؤلفه‌های سنتی امنیتی خود، به‌ویژه نسبت به پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای، را کاهش داده است. ترکیه همچنین تلاش کرده است تا جایگاه خود را در روند مذاکرات صلح به‌گونه‌ای پیوند دهد که مصالح باکو را تقویت کند، امری که فضای سیاسی و امنیتی ارمنستان را به‌طور فزاینده‌ای حساس و شکننده ساخته است؛ سوم، این پیوندهای امنیتی- نظامی، از جمله همکاری با اسرائیل و ترکیه، برای ارمنستان پیامدهای ژئوپلیتیکی فراتر از رقابت منطقه‌ای صرف دارد. با توجه به موقعیت استراتژیک قفقاز جنوبی و حضور بازیگران فرامنطقه‌ای، این رابطه‌ها باعث افزایش پیچیدگی‌های امنیتی و ایجاد اختلال در توازن‌های امنیتی سنتی شده‌اند، به‌گونه‌ای که ارمنستان در موقعیتی قرار گرفته است که برای تأمین امنیت ملی خود باید به تعادل میان بازیگران بزرگ‌تر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بپردازد، که این امر فرایند صلح پایدار را دشوارتر می‌کند (Bozdağ et al., 2025, pp. 246-261). بنابراین تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی آذربایجان با اسرائیل و ترکیه باعث شده است تا موازنه قدرت در قفقاز جنوبی به نفع باکو تغییر یابد و فشار امنیتی و ژئوپلیتیکی بر ارمنستان افزایش یابد. این روند نه فقط معادلات نظامی، بلکه چشم‌انداز صلح و ثبات منطقه‌ای را نیز پیچیده‌تر کرده و نیاز به راهبردهای امنیتی، دیپلماتیک و منطقه‌ای جدید برای یاری به ارمنستان را برجسته ساخته است.

۴-۳. سیاست‌های منطقه‌ای ایران در قبال قفقاز جنوبی

ایران در مواجهه با تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی، سیاستی چندوجهی مبتنی بر حفظ تعادل منطقه‌ای اتخاذ کرده است. تهران ضمن ادامه روابط دیپلماتیک و اقتصادی با جمهوری آذربایجان، با تقویت همکاری‌های راهبردی با ارمنستان و تأکید بر اهمیت حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه، از نفوذ خود دفاع می‌کند. این رویکرد به‌ویژه پس از جنگ دوم قره‌باغ ۲۰۲۰ برجسته شد که ایران ضرورت تعدیل سیاست‌هایش را با توجه به افزایش نقش ترکیه و مداخلات روسیه در منطقه درک کرد (Avdaliani, 2022). راهبرد ایران در قفقاز جنوبی بر حفظ ثبات، تأمین امنیت مرزها و مقابله با نفوذ بازیگران فرامنطقه‌ای استوار است. تهران این منطقه را هم حیاط خلوت ژئوپلیتیکی و هم دارای پیوندهای قومی و فرهنگی با کشور می‌داند و هر بی‌ثباتی در آن را تهدیدی مستقیم برای امنیت شمال غرب ایران می‌داند. ایران با نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای

در قفقاز جنوبی حساس است و تلاش می‌کند از تبدیل منطقه به عرصه رقابت ژئوپلیتیکی جلوگیری کند. تهران بر حل اختلافات از طریق دیپلماسی منطقه‌ای تأکید دارد و با طرح‌های تغییر مرز یا کریدورهای ارتباطی بدون مشارکت خود مخالفت می‌کند. علاوه بر این، ایران با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه، از پروژه‌های زیرساختی و انرژی نظیر خطوط انتقال گاز، اتصال شبکه‌های برق و کریدورهای ترانزیتی در قفقاز جنوبی حمایت می‌کند و تلاش دارد جایگاه خود را در معادلات انرژی منطقه تثبیت کند، به‌ویژه در دوره پس از تحریم‌ها که زمینه‌های جدیدی برای همکاری با کشورهای منطقه فراهم شده است (Kazemzadeh, 2017, pp. 3-4). این رویکرد چندلایه، نشان‌دهنده درک عمیق جمهوری اسلامی از جایگاه راهبردی قفقاز جنوبی در امنیت ملی کشور است. در نهایت، قفقاز جنوبی برای ایران صرفاً یک همسایگی جغرافیایی نیست، بلکه بخشی از حوزه امنیتی و ژئوپلیتیکی آن به شمار می‌رود. از این رو، هرگونه تغییر در موازنه قوا، افزایش نفوذ بازیگران خارجی یا بروز بی‌ثباتی در منطقه، می‌تواند تأثیری مستقیم و تعیین‌کننده بر امنیت ملی ایران داشته باشد. به همین دلیل، تهران رویکردی چندسطحی شامل دیپلماسی فعال، بازدارندگی نظامی و همکاری‌های منطقه‌ای را در پیش گرفته تا از منافع حیاتی خود در قفقاز جنوبی صیانت کند.

۵. نقش ارمنستان در موازنه تهدید

۵-۱. جایگاه ارمنستان در راهبردهای امنیتی ایران

ارمنستان، کشوری محصور در خشکی با مرز مشترک حدود ۴۴ کیلومتر با ایران، نقشی راهبردی در امنیت ملی تهران دارد. این گذرگاه نه‌تنها مسیر اصلی دسترسی زمینی ایران به قفقاز جنوبی و بازارهای اروپایی فرامنطقه‌ای را مهیا می‌سازد، بلکه با توجه به تغییرات در رویکرد امنیتی منطقه، می‌تواند به نقطه تلاقی منافع و تهدیدات اطلاعاتی تبدیل شود (Tüysüzöğlu, 2014, pp. 109-110) در چشم‌انداز راهبردی ایران، ارمنستان به مثابه «دیوار دفاعی» در برابر نفوذ آذربایجان و تقویت‌کننده ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، تنها گذرگاه زمینی به اوراسیا را دارد و این نقش در شرایط تحریم‌های غرب اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

ارمنستان به عنوان یکی از مسیرهای اصلی ارتباط ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، جایگاهی راهبردی در سیاست خارجی ایران دارد و به کاهش وابستگی به غرب و

تقویت پیوندهای منطقه‌ای کمک می‌کند. همچنین، تهران با تقویت تعاملات نظامی و امنیتی با ارمنستان، به‌ویژه از طریق همکاری‌های اطلاعاتی، تبادل تجارب دفاعی و برگزاری مانورهای مشترک نیروهای ویژه در مناطق مرزی، تلاش می‌کند جایگاه ارمنستان را در موازنه تهدیدات منطقه‌ای ارتقا دهد. این همکاری‌ها در قالب راهبردی دفاعی و امنیتی دنبال می‌شوند که براساس نظریه‌های رئالیسم تدافعی و مکتب امنیت کپنهاگ قابل تحلیل است (Zareei Hodk & Khalili, 2022, p. 110). این تعاملات متقابل، منافع امنیتی ایران را تضمین کرده و علاوه بر تأمین ثبات در مرزهای جنوبی، امکان مقابله مؤثر با تهدیدات فرامرزی را نیز فراهم می‌آورد.

درمجموع، نقش ارمنستان به‌عنوان نقطه تلاقی منافع امنیتی ایران در منطقه، پس از جنگ دوم قره‌باغ در پاییز ۲۰۲۰ برجسته‌تر شده و به یکی از ستون‌های اصلی سیاست موازنه‌سازی تهران تبدیل گردیده است. مطالعات نشان می‌دهند که روابط ایران و ارمنستان پس از این جنگ با افزایش همکاری‌های نظامی و امنیتی و رشد تجارت دوجانبه به سطحی استراتژیک ارتقا یافته است (Ebrahimi, 2024). این روند، بازتابی از راهبرد سیاست خارجی تهران برای تقویت حضور در قفقاز و ایفای نقش فعال در منازعات منطقه است. ایران با بهره‌گیری از روابط نزدیک با ارمنستان و سایر بازیگران منطقه‌ای، تلاش می‌کند نفوذ خود را در تحولات سیاسی و امنیتی قفقاز افزایش دهد و از طریق دیپلماسی امنیتی و همکاری‌های نظامی، جایگاه خود را به‌عنوان بازیگری کلیدی تثبیت کند. این راهبرد به تهران امکان می‌دهد در برابر گسترش نفوذ رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ازجمله ترکیه و آذربایجان، مقاومت کرده و ثبات سیاسی و امنیتی مرزهای شمال غربی خود را حفظ نماید. علاوه بر این، حضور فعال ایران در قفقاز فرصت‌هایی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی و تجاری فراهم می‌کند که در مقابله با تحریم‌های بین‌المللی نیز اهمیت دارد.

۵-۲. نقش ارمنستان در مهار نفوذ ترکیه-اسرائیل

با توجه به شرایط حساس ژئوپلیتیکی منطقه، جمهوری اسلامی ایران با رقبای منطقه‌ای فعالی مواجه است که در صورت غفلت یا فقدان راهبرد مؤثر، می‌توانند از طریق تعمیق روابط و افزایش نفوذ در ارمنستان، زمینه تضعیف جایگاه ژئوپلیتیکی ایران را فراهم آورند و شعاع تأثیرگذاری منطقه‌ای کشور را به‌طور قابل توجهی محدود سازند.

از منظر ژئوپلیتیکی، اجرای پروژه کریدور زنگزور می‌تواند معادلات امنیتی منطقه را به‌طور قابل توجهی به نفع محور ترکیه-آذربایجان-اسرائیل تغییر داده و بدین‌وسیله جایگاه استراتژیک ایران در قفقاز جنوبی را تضعیف نماید. افزایش چشمگیر حضور نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی این قدرت‌ها در نزدیکی مرزهای ایران، تهدیدی جدی علیه امنیت ملی کشور محسوب می‌شود؛ خصوصاً که اسناد نشان می‌دهند تهران، تهدیداتی در قالب بازتعریف دسترسی زمینی باکو به نخجوان را در بلندمدت پیش‌بینی کرده است (Seferian, 2024:16). در پاسخ، ایران با تقویت همکاری‌های امنیتی و نظامی با ارمنستان تلاش می‌کند این نفوذ را به چالش بکشد و موازنه راهبردی منطقه‌ای را حفظ کند. سیاست منطقه‌ای ایران بر حفظ جایگاه ژئوپلیتیکی خود و جلوگیری از برهم خوردن توازن قوا در قفقاز جنوبی متمرکز شده است. حضور فعال ترکیه و اسرائیل در امتداد کریدور زنگزور، علاوه بر پیامدهای اقتصادی و ترانزیتی، ابعاد امنیتی و راهبردی عمیقی برای ایران به‌همراه دارد. این تحرکات می‌تواند معادلات ژئوپلیتیکی منطقه را به نفع محورهای رقیب تغییر داده و حلقه نفوذ ایران در مرزهای شمال غربی را تضعیف کند. تهران با تقویت همکاری‌های دوجانبه با ارمنستان و حضور فعال دیپلماتیک، تلاش می‌کند توازن قدرت منطقه‌ای را حفظ کند. ایران از طریق توسعه زیرساخت‌ها، روابط اقتصادی، فرهنگی و مذهبی و تعامل با بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه، مانع نفوذ محور ترکیه - اسرائیل شده و جایگاه خود را در قفقاز جنوبی تثبیت می‌کند.

۶. تحلیل موردی: کریدور زنگزور

۶-۱. کریدور زنگزور: ابزار ژئوپلیتیکی تغییر موازنه قدرت در قفقاز جنوبی

کریدور زنگزور، به‌مثابه پروژه‌ای تأثیرگذار از منظر ژئوپلیتیک و ترانزیت در قفقاز جنوبی، با هدف ایجاد مسیر زمینی مستقیم و بدون نظارت گمرکی میان جمهوری آذربایجان و خودمختار نخجوان اجرا می‌شود؛ مسیری که از طریق استان سیونیک در جنوب ارمنستان عبور خواهد کرد و امکان دسترسی بدون واسطه به ایران و ترکیه را فراهم می‌سازد (Gawliczek & Iskandarov, 2023, p. 39). این کریدور که پس از جنگ دوم قره‌باغ به‌طور جدی مطرح شده، دارای ابعاد امنیتی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی گسترده‌ای است و می‌تواند خطوط نفوذ قدرت منطقه‌ای را تغییر دهد. کریدور زنگزور نه تنها یک مسیر ترانزیتی ساده نیست؛ بلکه مفهومی پیچیده با پیامدهای ژئوپلیتیکی عمیق برای

کل منطقه قفقاز جنوبی به شمار می‌آید. این پروژه در اصل به دنبال بازتعریف نقشه ژئواقتصادی منطقه است؛ چراکه با ایجاد پیوند مستقیم میان خاک اصلی جمهوری آذربایجان و منطقه خودمختار نخجوان، عملاً وابستگی این کشور به مسیرهای ترانزیتی دیگر مانند خاک ایران یا گرجستان را کاهش می‌دهد. از منظر امنیتی، اجرای این کریدور می‌تواند به شکل‌گیری یک «کریدور نفوذ» برای آذربایجان و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش منجر شود. اگر این مسیر با حمایت و نظارت مستقیم بازیگران بزرگی مانند ترکیه همراه باشد، می‌تواند توازن قوا میان کشورهای قفقاز را به نفع باکو و آنکارا تغییر دهد. به همین دلیل است که برخی کشورها، به‌ویژه ارمنستان و ایران، نسبت به تبعات بلندمدت این طرح ابراز نگرانی کرده‌اند. در بُعد اقتصادی، کریدور زنگزور ظرفیت دارد تا به‌عنوان بخشی از شبکه‌های حمل‌ونقل بین‌المللی، اتصال شرق و غرب (به‌ویژه چین و اروپا) را تسهیل کند. این مسئله می‌تواند جذابیت سرمایه‌گذاری خارجی را افزایش دهد و قفقاز جنوبی را به یکی از نقاط کلیدی در جغرافیای ترانزیتی اوراسیا بدل کند.

کریدور زنگزور مسیر مؤثری جهت اتصال چین و آسیای مرکزی به اروپا فراهم می‌آورد و با کاهش قابل‌توجه در هزینه و زمان حمل‌ونقل، ظرفیت ترانزیتی منطقه را به‌طور چشم‌گیری ارتقا می‌دهد. این توسعه می‌تواند جذابیت سرمایه‌گذاری خارجی را در قفقاز جنوبی افزایش داده و این منطقه را به یکی از هاب‌های مهم ترانزیت اوراسیا تبدیل کند (Gawliczek & Iskandarov, 2023, pp. 40-41). این پروژه در راستای سیاست‌های آنکارا برای گسترش نفوذ در قفقاز جنوبی و به چالش کشیدن جایگاه ارمنستان طراحی شده است. کریدور زنگزور فراتر از یک مسیر ترانزیتی است و می‌تواند موازنه قدرت در جنوب قفقاز را به نفع محور باکو-آنکارا-تل‌آویو تغییر دهد. این کریدور با اتصال مستقیم جمهوری آذربایجان به نخجوان و ترکیه، امکان افزایش هم‌پوشانی راهبردی اقتصادی، امنیتی و اطلاعاتی میان این کشورها را فراهم می‌کند و نفوذ ایران و روسیه در منطقه را کاهش می‌دهد. در مقابل، موقعیت ژئوپلیتیکی ارمنستان تضعیف می‌شود، کنترل بر خاک خود کاهش می‌یابد و دسترسی‌اش به مسیرهای ترانزیتی سنتی محدود می‌شود، به‌ویژه اگر کریدور تحت نظارت خارجی و با سازوکارهای امنیتی ویژه طراحی گردد. از سوی دیگر، با فعال شدن این مسیر جدید وابستگی آذربایجان به زیرساخت‌های عبوری از خاک ایران و حتی بخشی از مسیرهای روسیه کاهش می‌یابد. این کاهش وابستگی نه تنها جنبه اقتصادی دارد، بلکه پیامدهای ژئوپلیتیکی عمیقی نیز به‌همراه خواهد داشت؛ چراکه بازیگرانی که پیش‌تر نقش کلیدی در اتصال منطقه‌ای

داشتند، ممکن است در اولویت‌بندی‌های آینده حاشیه‌نشین شوند. در مجموع، کریدور زنگزور را باید یک ابزار چندلایه قدرت نرم و سخت دانست که امکان تسریع تغییر آرایش‌های منطقه‌ای و شکل‌گیری پیوندهای ژئوپلیتیکی جدید را در خود دارد. این امر می‌تواند به ظهور موازنه‌ای نوین و حتی رقابت‌های بازتعریف‌شده در جنوب قفقاز منجر شود.

۶-۲. پیامدهای احتمالی طرح کریدور زنگزور برای ایران و ارمنستان

ایران به عنوان یکی از بازیگران کلیدی در قفقاز جنوبی، نسبت به طرح «کریدور زنگزور» نگرانی‌های جدی امنیتی و ژئوپلیتیکی دارد. این طرح که هدف آن اتصال جمهوری آذربایجان به نخجوان از طریق جنوب ارمنستان است، می‌تواند جایگاه ژئوپلیتیکی ایران به عنوان مسیر ترانزیتی بین‌المللی را تضعیف کرده و راه‌های سنتی ترانزیتی ایران به ارمنستان و اروپا را دور بزند.

از همین رو، جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر اصل حفظ مرزهای بین‌المللی و مخالفت با هرگونه تغییر ژئوپلیتیکی در منطقه، حمایت خود از تمامیت ارضی ارمنستان را بارها اعلام کرده است (Rahigh-Aghsan & Jakobsen, 2010, pp. 567-568). نزدیکی باکو به آنکارا و ارتقای همکاری‌های امنیتی با ترکیه، بخشی از سازوکار تأمین موازنه تهدید علیه ایران به شمار می‌آید. در واکنش به این تحولات، تهران تلاش دارد روابط خود را با بازیگرانی مانند ارمنستان و همچنین سایر قدرت‌های منطقه‌ای تقویت کرده و بدین ترتیب ساختار ژئوپلیتیکی منطقه را بازتعریف نماید (Azizi & Isachenko, 2023, p. 4).

کریدور زنگزور با ایجاد مسیر مستقیم میان جمهوری آذربایجان و نخجوان، منافع راهبردی ایران را به چالش می‌کشد و نفوذ اقتصادی و نقش تهران به عنوان پل ترانزیتی قفقاز - خاورمیانه را تهدید می‌کند. این مسیر، تقویت همکاری آذربایجان با ترکیه و اسرائیل را ممکن می‌سازد و فشارهای ژئوپلیتیکی و امنیتی مضاعفی بر ایران وارد می‌کند. گسترش نفوذ این بازیگران در شمال غربی ایران، رقابت‌های منطقه‌ای را افزایش داده و احتمالاً تهران را به اتخاذ سیاست‌های امنیتی سخت‌گیرانه‌تر برای حفاظت از مرزها و تمامیت ارضی وادار می‌کند. افزون بر آن، تغییر در توازن قوا در منطقه ممکن است به تضعیف اهرم‌های ژئوپلیتیکی ایران در قفقاز منجر گردد. نزدیکی فزاینده آذربایجان به بازیگران خارجی، به ویژه ترکیه و اسرائیل، نه تنها موازنه منطقه‌ای را به زیان تهران تغییر می‌دهد؛ بلکه چالش‌هایی بنیادین در برابر سیاست‌های سنتی

جمهوری اسلامی ایران در حوزه قفقاز ایجاد خواهد کرد. در چنین شرایطی، ایران احتمالاً ناچار به بازبینی در رویکردها و اولویت‌های کلان منطقه‌ای خود خواهد شد تا بتواند در برابر نفوذ فزاینده رقبای راهبردهای مقابله‌ای مؤثرتری طراحی و اجرا نماید. در نهایت، کریدور زنگزور ممکن است به نقطه‌ای بحرانی تبدیل شود که منافع ژئوپلیتیکی، اقتصادی و امنیتی ایران در قفقاز جنوبی را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار دهد. این پروژه فراتر از یک مسیر حمل‌ونقل، حامل پیامدهایی ژرف در حوزه رقابت‌های منطقه‌ای است. از سوی دیگر، برای ارمنستان نیز کریدور زنگزور تهدیدی آشکار نسبت به تمامیت ارضی و امنیت ملی تلقی می‌شود. این کریدور می‌تواند منجر به کاهش نفوذ سیاسی و اقتصادی ایروان در مناطق جنوبی این کشور شود و به‌عنوان تضعیف کنترل حاکمیت بر این نواحی تفسیر گردد (Katz, 2021, p. 85) با عبور این مسیر از خاک ارمنستان و اتصال مستقیم آذربایجان به نخجوان، عملاً کنترل دولت ارمنستان بر مناطق جنوبی کاهش یافته و ظرفیت این کشور برای مدیریت و توسعه داخلی تضعیف می‌شود. علاوه بر آن، تغییرات ساختاری ناشی از این پروژه می‌تواند موجب افزایش تنش‌های داخلی، به‌ویژه در مناطق دارای بافت جمعیتی متنوع و حساسیت‌های قومی شود. چنین تحولی می‌تواند پیامدهایی چون ناآرامی‌های محلی، بی‌ثباتی اجتماعی و حتی مهاجرت‌های گسترده را در پی داشته باشد. از منظر منطقه‌ای، کریدور زنگزور می‌تواند توازن قدرت در قفقاز جنوبی را به‌نفع محور باکو-آنکارا-تل‌آویو تغییر دهد و به کاهش نقش و نفوذ بازیگرانی چون ایران و روسیه منجر شود. درمجموع، کریدور زنگزور را باید نه صرفاً به‌عنوان یک پروژه ترانزیتی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای بازترسیم نقشه نفوذ و قدرت در قفقاز جنوبی در نظر گرفت. این کریدور دارای قابلیت شکل‌دهی به نظم نوین منطقه‌ای است و نقش آن در آینده سیاسی، امنیتی و اقتصادی کشورهای هم‌مرز، به‌ویژه ایران و ارمنستان، بسیار تعیین‌کننده خواهد بود.

۷. یافته‌های پژوهش

۷-۱. جمع‌بندی یافته‌ها براساس چهارچوب نظری موازنه تهدید

تحلیل سیاست خارجی ایران در قفقاز جنوبی با تکیه بر موازنه تهدید نشان می‌دهد که تهران بیش از تمرکز بر موازنه سنتی قدرت، به ادراک و مدیریت تهدیدات ناشی از ظرفیت‌ها و نیت‌های بازیگران رقیب توجه دارد. با آگاهی از پیوندهای استراتژیک میان

آذربایجان، ترکیه و اسرائیل، ایران رویکردی چندبُعدی برای خنثی‌سازی تهدیدات امنیتی، ژئوپلیتیکی و اقتصادی اتخاذ کرده است. در این چهارچوب، ارمنستان به عنوان شریک بالقوه برای ایجاد موازنه اهمیت یافته و تقویت روابط سیاسی و فرهنگی با ایروان، حمایت از وضعیت مرزی و مخالفت با طرح‌هایی مانند کریدور زنگزور، از اقدامات تهران در راستای موازنه تهدید محسوب می‌شود.

۷-۲. تحلیل نسبت تهدید ادراک‌شده با رفتار سیاست خارجی ایران

رفتار سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که ادراک تهدید، بیش از قدرت مادی بازیگران، محرک اصلی تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای است. تهران جمهوری آذربایجان را به دلیل پیوندهای استراتژیک با بازیگران معارض، منبع تهدید می‌داند و سیاست خود را به سمت مواضع بازدارنده، تدافعی و متوازن هدایت کرده است. تأکید بر ثبات مرزها، برگزاری مانورهای نظامی در شمال غرب و واکنش‌های دیپلماتیک به طرح‌های ترانزیتی جدید، بیانگر حساسیت بالای ایران نسبت به تغییرات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی و راهبرد فعال بازدارندگی آن است.

۷-۳. روندهای آتی در روابط سه‌جانبه ایران، آذربایجان و ارمنستان

تحلیل روندهای موجود در محیط ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی، چهار مسیر محتمل برای آینده روابط ایران با جمهوری آذربایجان و ارمنستان ترسیم می‌کند:

- ❖ **تداوم سیاست موازنه‌گرایانه ایران:** در صورت حفظ روندهای موجود، ایران به سیاست ایجاد موازنه تهدید ادامه خواهد داد و با تعمیق روابط با ارمنستان، در پی محدودسازی نفوذ محور ترکیه-آذربایجان-اسرائیل خواهد بود. این رویکرد با هدف جلوگیری از شکل‌گیری تغییرات ساختاری در نظم منطقه‌ای دنبال خواهد شد؛
- ❖ **افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی:** در صورت استمرار تحرکات یک‌جانبه آذربایجان و متحدان آن برای تغییر مرزهای ژئوپلیتیکی و تثبیت مسیرهای جدید ترانزیتی، احتمال تقابل‌های سیاسی و حتی امنیتی افزایش می‌یابد. در این حالت، ایران ممکن است به سمت شکل‌دهی به ائتلاف‌های منطقه‌ای جدید برای مقابله با این روندها سوق داده شود.
- ❖ **امکان تنش‌زدایی نسبی و تنظیم روابط:** اگر شرایطی فراهم آید که متغیرهای تهدیدزا مانند حضور بازیگران فرامنطقه‌ای یا تلاش برای تغییر مرزها مهار

شوند، امکان ورود ایران و آذربایجان به یک فرایند گفت‌وگوی امنیتی منطقه‌ای افزایش می‌یابد. اگرچه در شرایط فعلی، تحقق این سناریو با موانع جدی روبه‌رو است، اما در بلندمدت نمی‌توان آن را به کلی منتفی دانست.

❖ تأثیر پروژه صلح ترامپ در قفقاز بر موقعیت ایران: پروژه صلح دولت ترامپ در قفقاز جنوبی، با هدف تثبیت توافقات میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گسترش نفوذ آمریکا در منطقه، می‌تواند بر موازنه قوا و جایگاه راهبردی ایران تأثیرگذار باشد. در صورتی که این طرح به اجرا برسد، ایران ممکن است با محدود شدن امکان نقش‌آفرینی خود در مدیریت تنش‌ها و کاهش نفوذ در روندهای امنیتی منطقه‌ای مواجه شود. بنابراین، تحقق یا ناکامی این پروژه، به‌ویژه در زمینه تعیین مسیرهای ترانزیتی و ترتیبات مرزی، می‌تواند سناریوهای پیش‌بینی شده برای روابط ایران با همسایگان قفقازی را تحت تأثیر قرار دهد. در مجموع، رویکرد ایران در قبال تحولات قفقاز جنوبی برپایه راهبردی واقع‌گرایانه و تهدیدمحور استوار است که تلاش دارد از طریق استفاده هوشمندانه از اهرم‌های منطقه‌ای، مانع شکل‌گیری تغییرات ژئوپلیتیکی معارض با منافع راهبردی خود شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی پس از جنگ دوم قره‌باغ، به‌ویژه تغییرات ساختاری در مناسبات قدرت و شکل‌گیری محورهای جدید همکاری و رقابت منطقه‌ای، چالشی پیچیده و چندبُعدی را پیش‌روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار داده است. در این بستر، جمهوری اسلامی ایران که با هم‌جواری مستقیم و مسائل امنیتی مرتبط با تحولات منطقه‌ای مواجه است، نیازمند درک عمیق و جامع از تهدیدات ترکیبی و ادراکی است که فراتر از شاخص‌های صرف قدرت نظامی و اقتصادی است. بدین ترتیب، تحلیل رفتار ایران در قبال این تحولات بدون بهره‌گیری از چهارچوب نظری موازنه تهدید که به ادراک تهدید، نیت‌های بازیگران و پیوندهای ائتلافی توجه دارد، ناقص خواهد بود.

ایران با مشاهده گسترش اتحاد استراتژیک میان جمهوری آذربایجان، ترکیه و اسرائیل و تحولات نظامی، سیاسی و اقتصادی آنان در منطقه، از جمله پروژه‌های انتقال کریدور زنگرور از طریق خاک ارمنستان، با مخاطرات امنیتی جدی مواجه شده است. این امر موجب شکل‌گیری سیاستی راهبردی در ایران شده که ترکیبی از بازدارندگی

غیرمستقیم، تقویت دیپلماسی فعال و تعمیق روابط با ارمنستان را شامل می‌شود. ارمنستان، اگرچه از نظر ظرفیت نظامی محدود است، اما موقعیت ژئوپلیتیکی حساس و تاریخی خود را به عنوان عاملی کلیدی و لنگر تعادل در سیاست‌های منطقه‌ای ایران ایفا می‌کند. در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال کلیدی بودیم که: «ارمنستان چه نقشی در تقابل منافع جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان ایفا می‌کند و چگونه به عاملی کلیدی در موازنه تهدید منطقه‌ای بدل شده است؟». فرضیه پژوهش از همین رو تدوین شد که: «ارمنستان، به عنوان بستری جغرافیایی و سیاسی حساس، به ابزاری راهبردی برای موازنه‌سازی ایران در برابر تهدیدات امنیتی ناشی از اتحاد استراتژیک جمهوری آذربایجان با ترکیه و اسرائیل تبدیل شده است». یافته‌های پژوهش تأیید می‌کند که ادراک ایران از تهدید، فراتر از سنجش صرف قدرت سخت است و شامل ارزیابی نیت‌های خصمانه، نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای ائتلافی می‌شود. محور همگرایی باکو-آنکارا-تل‌آویو، با تحکیم روابط نظامی، اطلاعاتی و اقتصادی، به تهدیدی جدی برای امنیت ایران در مرزهای شمال غربی بدل شده است. در واکنش به این تهدیدات ترکیبی، ایران سیاستی جامع و چندلایه را در پیش گرفته که تقویت همکاری‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و زیرساختی با ارمنستان بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد. ارمنستان در این معادله، نقش «کانون ژئوپلیتیکی» را ایفا می‌کند که ایران از طریق آن می‌تواند نفوذ بازیگران رقیب را مهار و موازنه تهدید مطلوبی را ایجاد کند. این رویکرد نشان‌دهنده تغییر رویکرد ایران از همکاری‌های سنتی به استراتژیک در منطقه است، به گونه‌ای که تعاملات تهران-ایروان نه تنها در حوزه نظامی، بلکه در زمینه‌های اقتصادی، دیپلماتیک و فرهنگی نیز گسترش یافته است. علاوه بر این، ایران با بهره‌گیری از ابزارهای متنوعی از جمله رزمایش‌های بازدارنده در مناطق مرزی، توسعه مسیرهای ترانزیتی جایگزین و فعال‌سازی مکانیسم‌های دیپلماسی چندجانبه با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، درصدد تثبیت جایگاه خود در قفقاز جنوبی است. چنین رویکردی مؤید فرضیه پژوهش است که کشورهای در مواجهه با تهدیدات پیچیده محیطی، به جای تکیه صرف بر توازن قدرت سخت، با تنظیم اتحادهای راهبردی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های چندجانبه، امنیت ملی خود را تضمین می‌کنند. در چشم‌انداز آینده، رقابت‌های ژئوپلیتیکی در قفقاز جنوبی با حضور بازیگران جدید و تعمیق همکاری‌های راهبردی موجود، پیچیدگی بیشتری خواهد یافت. موفقیت ایران در حفظ و تقویت جایگاه منطقه‌ای، نیازمند تدوین اسناد راهبردی

جامع، گسترش حضور چندوجهی در ارمنستان، ارتقای ظرفیت مقابله با تهدیدات ترکیبی و فعال‌سازی دیپلماسی منطقه‌ای و بین‌المللی است.

پیشنهادهای پژوهش

براساس یافته‌های به‌دست‌آمده از این پژوهش، به‌منظور تقویت موقعیت استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی و ارتقای اثربخشی سیاست خارجی کشور در مواجهه با تهدیدات منطقه‌ای، مجموعه‌ای از پیشنهادهای راهبردی ارائه می‌شود.

- ✓ تدوین سند راهبردی جامع برای قفقاز جنوبی؛
- ✓ تهیه یک سند راهبردی منسجم و فرابخشی با مشارکت نهادهای سیاسی، امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک، برای تعیین اولویت‌های امنیتی ایران و ایجاد انسجام در سیاست‌گذاری در برابر تحولات ژئوپلیتیکی منطقه ضروری است؛
- ✓ گسترش حضور چندوجهی در ارمنستان؛
- ✓ توسعه حضور فرهنگی، اقتصادی و امنیتی ایران در ارمنستان می‌تواند جایگاه ژئوپلیتیکی کشور را تقویت کرده، نفوذ منطقه‌ای را افزایش دهد و زمینه همکاری‌های راهبردی پایدارتر را فراهم سازد؛
- ✓ مقابله فعال و همه‌جانبه با تهدیدات ترکیبی؛
- ✓ ایران باید با تقویت دیپلماسی فعال، ظرفیت‌های رسانه‌ای و مقابله با جنگ شناختی و عملیات روانی، اثرگذاری تهدیدات ترکیبی و نفوذ رقبا را کاهش دهد؛
- ✓ احیای ابتکارهای دیپلماتیک منطقه‌ای و چندجانبه؛
- ✓ تقویت ابتکارهای منطقه‌ای و چندجانبه، ازجمله همکاری با ارمنستان، هند و روسیه، می‌تواند به تعمیق ائتلاف‌ها، موازنه‌سازی امنیتی و حفظ انسجام راهبردی ایران در قفقاز جنوبی کمک کند.

فهرست منابع

- باقری، سیدمحمد رضا، صباغ، حمیدرضا و رضایی، محمدجواد (۱۴۰۰). *جایگاه قفقاز جنوبی در منطقه‌گرایی سیاست خارجی ایران*. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۶ (۹۷).
- بزرگمهری، مجید؛ طباطبائی، سیدمهدی (۱۳۹۵). *بررسی تطبیقی سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا ۲۰۱۵*. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۱ (۲).
- حافظ‌نیا، محمد رضا (۱۳۹۸). *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*. مشهد: نشر پاپلی.
- حافظ‌نیا، محمد رضا و افشردی، محمدحسین. (۱۳۸۱). *تحلیل ژئوپلیتیک قفقاز؛ بستری برای تدوین سیاست خارجی مناسب‌تر در منطقه*. فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۴۲.
- محبوبی، قربانعلی؛ موسوی، سیدمحمد رضا (۱۳۹۹). *روابط اسرائیل و آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران*. فصلنامه مطالعات سیاسی، ۱۳ (۵۱).
- محمدی‌نیا، کریم (۱۳۹۳). *امنیت در قفقاز جنوبی*، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- موسوی شهیدی، سید مهدی؛ احمدی کروچ، سید عباس (۱۳۹۸). *زمینه‌های تعامل، رقابت و تنش در روابط ژئوپلیتیکی ایران و آذربایجان و ارائه مدل پیشنهادی*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۱ (۲).
- نجفی سیار، رحمان؛ ابراهیمی، حامد (۱۴۰۰). *آثار و پیامدهای توافقی‌نامه آتش‌بس بحران ۲۰۲۰ قره‌باغ بر امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۳ (۳).

References

- Afrasiyab, M. (2025). *Turkey's South Caucasus policy and Iran's strategic interests*. Banber Orient Research Journal.
- Avdaliani, E. (2022). *Iran's changing strategic position in the South Caucasus*. In *New World Order and Small Regions* (pp. 129–163). Singapore: Palgrave Macmillan.
- Azizi, H., & Isachenko, D. (2023, September 27). *Turkey–Iran rivalry in the changing geopolitics of the South Caucasus*. SWP Comment, 49/2023. Stiftung Wissenschaft und Politik. <https://www.swp-berlin.org>
- Bagheri, Seyyed Mohammad Reza, Sabbagh, Hamid Reza, and Rezaei, Mohammad Javad. (1400). *The Position of the South Caucasus in the Regionalism of Iranian Foreign Policy*. *Quarterly Journal of Central Asian and Caucasus Studies*, 26(97), pp. 43–70.
- Bozdağ, O., Mikail, E. H., & Çora, H. (2025). *Analysis of Caucasian geopolitics with focus on foreign policy and security of the Azerbaijan-Armenia conflict*. *Economics World*, 12(3), 246–261.
- Bozorgmehri, Majid, and Tabatabaei, Seyyed Mehdi. (2016). *A Comparative Study of Iranian and Turkish Foreign Policy in the South Caucasus from the Collapse of the Soviet Union to 2015*. *Quarterly Journal of Foreign Affairs*, 31(2), pp. 109–150.
- Cornell, S. E. (2017). *The international politics of the Armenian–Azerbaijani conflict: The original “frozen conflict” and European security*. In Chapter 10: *Reversing escalation* (pp. 195–208). Springer.
- Dadashli, R., & Rahimov, O. (2024). *Debating on transport corridors of Azerbaijan in the context of globalization*. *Globalization Journal*, 2024, 1–15.
- de Waal, T. (2018). *The Caucasus: An Introduction*. Oxford University Press.
- Ebrahimi, A. (2024). *Iran–Armenia relations: Strategic partnership amid regional transformations*. *Persian Files*, 28(1), 1–30.
- Ergun, A., & Çitak, Z. (2020). *Secularism and national identity in post-Soviet Azerbaijan*. *Journal of Church and State*, 62(3), 464–483. <https://doi.org/10.1093/jcs/csz085>
- Ferner, P. (2015). *Peace unwanted? The frozen conflict of Nagorno-Karabakh revisited*. *Indonesian Journal of International Studies*, 2(1), 50–70. <https://doi.org/10.22146/globalsouth.28850>
- Gawliczek, P., & Iskandarov, K. (2023). *The Zangezur corridor as part of the global transport route*. *Security and Defence Quarterly*, 41(1), 1–20.
- Gevorgyan, A. (2023). *Red Lines and Green Lights: Iran's Balancing Policy in the South Caucasus*. *Analytical Bulletin*. Retrieved from: <https://analytical-bulletin.cccs.am>
- Hafeznia, Mohammad Reza, and Afshardi, Mohammad Hossein. (2002). *Analysis of the Geopolitics of the Caucasus; A Platform for Formulating a More Appropriate Foreign Policy in the Region*. *Quarterly Journal of Geographical Studies*, 42, pp. 75–96.

- Hafeznia, Mohammad Reza. (2019). *Principles and Concepts of Geopolitics*. Mashhad: Papli Publishing.
- Idan, A., & Shaffer, B. (2021). *Israel's role in the Second Armenia-Azerbaijan War and its strategic implications*. In *The Karabakh Gambit: Responsibility for the Future* (pp. 190–191). Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program.
- Katz, M. N. (2021). *Geopolitical Rivalries in the South Caucasus: Implications for Iran*. *International Affairs*, 97(1), 75-95.
- Kazemzadeh, H. (2017). *Iran and energy cooperation in the South Caucasus: Prospects for the post sanctions era*. *Caucasus Analytical Digest*, 92, 3–6.
- Kogan, E. (2023, April 3). *Israel and Azerbaijan: Trusted friends and reliable partners*. Middle East Institute. <https://www.mei.edu>
- Kouhi-Esfahani, M. (2019). *Iran's foreign policy in the South Caucasus: Relations with Azerbaijan and Armenia*. Routledge.
- Mahboubi, Ghorbanali, and Mousavi, Seyyed Mohammad Reza. (2016). *Israel-Azerbaijan Relations and Its Impact on Iran's National Security*. *Quarterly Journal of Political Studies*, 13(51).
- Mohammadinia, Karim (2014), *Security in the South Caucasus*, First Edition, Tehran: Ney Publishing.
- Mousavi Shahidi, Seyed Mehdi and Ahmadi-Krouch, Seyed Abbas. (2019). *Areas of Interaction, Competition and Tension in Geopolitical Relations between Iran and Azerbaijan and Presentation of a Proposed Model*. *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 11(2), 69-102.
- Murusidze, K. (2020, November 23). *Russia's peacekeeping in the South Caucasus*. Middle East Institute. <https://www.mei.edu>
- Najafi Sayar, Rahman and Ebrahimi, Hamed (2019). *Effects and Consequences of the 2020 Nagorno-Karabakh Crisis Ceasefire Agreement on the Security and National Interests of the Islamic Republic of Iran*. *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 13(3), 499-532.
- Nasirov, E., Iskandarov, K., & Sadiyev, D. (2017). *The South Caucasus: A playground between NATO and Russia? Connections: The Quarterly Journal*, 16(3), 47–56.
- Poghosyan, B. (2022). *The Southern Gas Corridor and the US policy in the South Caucasus*. *YSU Journal of International Affairs*, 1, 36–49. <https://doi.org/10.46991/BYSU:D/2022.sp1.036>
- Rahigh-Aghsan, A., & Jakobsen, P. V. (2010). *The rise of Iran: How durable, how dangerous?* *The Middle East Journal*, 64(2), 159–176.
- Roubanis, I. (2024). *Iran's security posture in the South Caucasus after the war in Ukraine*. Central Asia–Caucasus Institute & Silk Road Studies Program, Joint Center, 17–18.
- Seferian, N. (2024). *Shifting sands, unmoved mountains? Relations between Armenia and Iran since the Second Karabakh War*. *Caucasus Analytical Digest*, 136, 13–20.

- Shaffer, B. (2020, October 6). *Iran at risk from spillover of Armenia–Azerbaijan clashes*. Foundation for Defense of Democracies. <https://www.fdd.org/analysis/2020/10/06/iran-risk-spillover-armenia-azerbaijan/>
- Stronski, P. (2020). *The shifting geography of the South Caucasus*. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org>
- Tadevosyan, S. (2024). *A small state with growing influence: Balancing Azerbaijan in global energy policy*. Journal of Political Science: Bulletin of Yerevan University.
- Tüysüzoğlu, G. (2014). *How demand for security influences the shaping of foreign policy: Using the theory of securitisation to understand Armenia–Iran relations*. Journal of Eurasian Studies, 5(1), 92–201.
- Walt, S. M. (1987). *The Origins of Alliances*. Cornell University Press.
- Walt, S. M. (2014). *Alliance formation and the balance of threat*. In C. Elman & M. Jensen (Eds.), *The realism reader* (pp. 135–149). Routledge
- Zareei Hodk, M., & Khalili, M. (2022). *Analyzing Iran–Armenia relations through the lenses of neoclassical defensive realism and the Copenhagen School*. Journal of Strategic Studies, 44(5), 105–125. <https://doi.org/10.1080/jss.2022.44.5.105>



Discursive and Identity-Based Analysis of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in Light of the 1404 Vision Document

Zahra Korani¹ 

1. Assistant Professor of Political Science, Payame Noor University, Tehran, Iran.
Email: zahrakorani@pnu.ac.ir

Abstract

This article examines one of the fundamental challenges of macro-policymaking in the Islamic Republic of Iran: the conflict between the development-oriented goals of the 2025 Vision Document and the security-confrontational approach of its foreign policy over the past two decades. Contrary to mainstream international relations approaches (realism and liberalism), which attribute this contradiction to the prioritization of short-term security interests over long-term economic benefits, this study employs the theoretical framework of constructivism to demonstrate that the issue is rooted in identity and discursive conflicts. The main question of the article is why Iran's foreign policy has practically come into conflict with the development-oriented goals of the 2025 Vision Document. The findings indicate that two competing "national identities" have been constructed and reproduced within Iran's socio-political structure: 1. A developmental-interactive identity, emerging from the discourse of global engagement and cooperation; 2. A revolutionary-resistance identity, shaped by historical experiences and the ideological perspective of the system. Using an interpretive-analytical method and examining key case studies, this article shows that the reality of Iran's foreign policy is not an objective given but a socio-normative construct formed through the interaction of competing identities and discourses. Policies based on economic development and a resistance economy impose different requirements on policymaking institutions, making the simultaneous pursuit of development and resistance impossible. In the process of successive shifts and inconsistent orientations, identity, ideological, and normative indicators undergo constant redefinition, to the extent that one can no longer speak of a fixed path or a stable identity. It appears that an integrated approach, encompassing the requirements of both spectrums and establishing a consensus on central and floating signifiers, could help create a balance between development and security.

Keywords: Constructivism, Discourse Analysis, National Identity, 2025 Vision Document, Iranian Foreign Policy, Resistance, Development

Extended Abstract

Introduction

The “Vision 2025 Document of the Islamic Republic of Iran,” issued in 2003, was designed as a high-level strategic roadmap outlining a twenty-year plan for transforming Iran into the leading economic, scientific, and technological power in the region. The document emphasized constructive engagement with the international community, achieving an average annual economic growth rate of 8 percent, attracting foreign investment, expanding infrastructure, and transitioning from an oil-dependent economy to a knowledge-based and competitive one. However, as the country reached the end of the Vision 2025 period, the practical outcomes diverged significantly from the document’s aspirations. Not only were the core economic and technological goals left unfulfilled, but Iran’s foreign policy also shifted away from the envisioned development-oriented trajectory. Instead, it became increasingly shaped by a security-driven and confrontational paradigm, prioritizing strategic depth, military capability, support for the “Axis of Resistance,” and the expansion of deterrence power. This discrepancy raises a central research puzzle: Why did Iran’s foreign policy diverge from the development-oriented goals of the Vision 2025 document, despite its consensus-based adoption among political elites? Materialist theories such as neorealism and liberalism fail to fully explain this contradiction. Neorealism focuses on structural threats and power distribution, while liberalism emphasizes economic cooperation—yet neither can account for the persistent subordination of economic interests to security considerations. This article therefore moves beyond material and behavioral analyses and examines the issue at the level of identity and discourse, arguing that the contradiction reflects a deep identity-based divide among Iran’s ruling elites.

Research Objectives

The primary objective of this study is to explain the identity-based and discursive roots of the contradiction between the development-oriented goals of Vision 2025 and Iran’s security-oriented foreign policy. Specifically, the study aims to:

- ❖ Demonstrate that Iran’s foreign policy is not merely the outcome of rational or material calculations but is fundamentally a socially and normatively constructed phenomenon.
- ❖ Show that two competing national identities—the interactive developmental identity and the revolutionary–resistance identity—offer divergent interpretations of national interests.
- ❖ Reveal how this identity competition imposes conflicting priorities on foreign policy, thereby obstructing the realization of Vision 2025.
- ❖ Highlight the necessity of analyzing discourse and identity to understand the roots of Iran’s developmental deadlock.

Methodology

This research employs an interpretive–analytical method, consistent with the epistemological foundations of constructivism. Constructivism posits that

identities, interests, and even international structures are socially constructed through discourse, interaction, and shared meanings. Therefore, the methodology focuses on uncovering and interpreting the meanings, norms, and identity narratives that shape foreign policy choices, rather than measuring material variables.

To illustrate how identity competition produces contradictory policy outcomes, the study uses key case studies as “critical tests” that reveal the clash between the two identity logics—developmental interaction versus revolutionary resistance. Discourse analysis is also used to examine the central signifiers, linguistic patterns, and normative frameworks that reproduce each identity.

Discussion and Findings

Constructivism and the Role of Identity in Foreign Policy

Constructivism challenges the rigid separation between “objective reality” and “social construction,” arguing that political behavior is shaped by shared meanings, norms, and identity-based interpretations. From this perspective:

- ❖ Concepts such as anarchy, threat, and security are not fixed material realities but social constructs.
- ❖ A state’s identity is the primary source of its interests.
- ❖ Discourses shape identities and legitimize particular policy choices.
- ❖ Competing discourses can lead to inconsistent or contradictory policy outcomes.

Thus, foreign policy is not a stable, predetermined path but a dynamic process shaped by evolving identity narratives.

Two Competing Identities in Iran’s Political Structure

The study identifies two dominant and competing identities within Iran’s political–social structure:

The Interactive Developmental Identity

- Emphasizes constructive engagement with the world, economic cooperation, foreign investment, and stability.

- ❖ Views economic development as the foundation of national security.
- ❖ Centers its discourse on “development,” “interaction,” and “economic growth.”
- ❖ The Revolutionary–Resistance Identity
- ❖ Prioritizes independence, threat perception, strategic depth, deterrence, and resistance.
- ❖ Considers security a prerequisite for development.
- ❖ Centers its discourse on “security,” “independence,” “resistance,” and “deterrence.”
- ❖ Advocates increased military spending, missile development, and support for regional allies.

These identities impose divergent priorities on foreign policy. While the developmental identity seeks integration into global markets and reduced tensions, the resistance identity emphasizes confrontation, autonomy, and military empowerment.

Consequences of Identity Competition for Vision 2025

The findings show that:

- ❖ Iran's foreign policy does not follow a stable or coherent trajectory but is shaped by identity shifts and discursive oscillations.
- ❖ Normative and ideological indicators are continually redefined, preventing the formation of a consistent long-term strategy.
- ❖ Development-oriented and resistance-oriented policies require fundamentally different—and often incompatible—institutional commitments.
- ❖ This incompatibility has made it impossible to simultaneously pursue economic development and resistance-based security.
- ❖ As a result, the key goals of Vision 2025—global economic integration, foreign investment, stable international relations, and sustained economic growth—have remained unrealized.

Conclusion

This study concludes that the contradiction between Vision 2025 and Iran's foreign policy is rooted not in miscalculation or external constraints but in a deep identity-based and discursive divide within the political system. The two competing identities—interactive developmental and revolutionary–resistance—offer conflicting interpretations of national interests and impose inconsistent priorities on foreign policy.

Given that foreign policy is a socially constructed and normatively driven process, resolving this contradiction requires addressing the underlying identity divide. The study suggests that a hybrid approach, capable of integrating the essential elements of both identities, may provide a viable path toward balancing development and security. Only through a redefinition of national identity that accommodates both interaction and security can Iran move toward achieving its long-term developmental goals.

واکاوی گفتمانی و هویتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

زهرا کرانی^۱ 

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: zahrakorani@pnu.ac.ir

چکیده

این مقاله به بررسی یکی از چالش‌های بنیادین سیاست‌گذاری کلان جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد: تقابل میان اهداف توسعه‌محور سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و رویکرد امنیتی-تقابل محور سیاست خارجی در دو دهه اخیر. برخلاف رویکردهای جریان اصلی روابط بین‌الملل (رنالیسم و لیبرالیسم) که این تضاد را ناشی از ترجیح منافع امنیتی کوتاه‌مدت بر منافع اقتصادی بلندمدت می‌دانند، این پژوهش با بهره‌گیری از چهارچوب نظری سازه‌نگاری نشان می‌دهد که مسئله، ریشه در برخورد هویتی و گفتمانی دارد. پرسش اصلی مقاله آن است که چرا سیاست خارجی ایران عملاً با اهداف توسعه‌محور سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ در تعارض قرار گرفته است؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که دو «هویت ملی» رقیب در ساختار سیاسی-اجتماعی ایران ساخته و بازتولید شده‌اند: ۱. هویت توسعه‌گرایی تعاملی، برآمده از گفتمان تعامل و همکاری جهانی؛ ۲. هویت انقلابی-مقاومتی، شکل گرفته در بستر تجربیات تاریخی و نگاه ایدئولوژیک. این مقاله با استفاده از روش تفسیری-تحلیلی و بررسی مطالعات موردی کلیدی، نشان می‌دهد که واقعیت سیاست خارجی ایران نه یک داده عینی، بلکه برساخته‌ای اجتماعی-هنجاری است که از تعامل میان هویت‌ها و گفتمان‌های رقیب شکل می‌گیرد. سیاست‌های مبتنی بر توسعه اقتصادی و اقتصاد مقاومتی الزامات متفاوتی را به نهادهای درگیر سیاست‌گذاری تحمیل می‌کنند که پیشبرد هم‌زمان توسعه و مقاومت را ناممکن ساخته است. در فرایند چرخش‌ها و جهت‌گیری‌های ناهمخوان، شاخص‌های هویتی-ایدئولوژیک و هنجاری دستخوش بازتعریف دائمی می‌شوند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان از یک مسیر ثابت و هویت پایدار سخن گفت. بنابراین سیاست خارجی کشور در یک تعلیق گفتمانی میان آرمان توسعه و الزام مقاومت قرار گرفته است. به نظر می‌رسد رویکرد تلفیقی که الزامات هر دو طیف را پوشش دهد توافقی بر سر دال‌های مرکزی و شناور ایجاد کند، می‌تواند به ایجاد توازن بین توسعه و امنیت کمک کند.

کلیدواژه‌ها: سازه‌نگاری، تحلیل گفتمان، هویت ملی، سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، سیاست خارجی ایران، مقاومت، توسعه

مقدمه و بیان مسئله

در سال ۱۳۸۲، سندی بالادستی تحت عنوان «چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴» با هدف ترسیم یک نقشه راه بیست‌ساله برای کشور تدوین و ابلاغ گردید. این سند، ایرانی را تصویر می‌کرد که در پایان این دوره به قدرت اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه تبدیل شده و از تعامل سازنده و مؤثر با جهان برخوردار است (قانون برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۳). اهداف کمی مانند دستیابی به رشد اقتصادی متوسط سالانه ۸ درصد، این سند را به نماد یک اراده سیاسی برای گذار از یک اقتصاد متکی به نفت به یک اقتصاد دانش‌بنیان و رقابتی در عرصه جهانی تبدیل کرد.

باین‌حال، با رسیدن به پایان افق ۱۴۰۴، کارنامه عملی کشور تصویری متفاوت را به نمایش می‌گذارد. در پایان دوره سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، نه تنها اهداف اصلی اقتصادی و فناوریانه محقق نشده، بلکه سیاست خارجی ایران در عمل بر دوراهی تعامل و یا تقابل قرار گرفته است. در عمل سیاست خارجی به عرصه رقابت گروه‌های دخیل در امر سیاست‌گذاری و عدم پایداری در این حوزه تبدیل شده است. تعامل با نظام جهانی یا مقاومت و استقلال دو هدفی بودند که از سوی نهادهای قدرت در دوره‌های مختلف مورد تأکید قرار گرفتند. مباحثی از قبیل توسعه‌گرایی (اقتصادی و سیاسی) و تنش‌زدایی در مقابل اهدافی مانند حفظ استقلال، حمایت از محور مقاومت و توسعه توان بازدارندگی نظامی، مواردی بودند که کشور را در مسیری متفاوت از آنچه سند چشم‌انداز ترسیم کرده بود، قرار داند. این وضعیت یک معمای پژوهشی مهم را مطرح می‌کند: چرا با وجود تدوین یک سند بالادستی توسعه‌محور و مورد اجماع نخبگان، سیاست خارجی ایران در عمل از آرمان‌های سند فاصله گرفته است؟ چرا اهداف سیاست خارجی در حوزه توسعه‌محور سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ محقق نشده است؟

پاسخ به این سؤال از آن جهت حائز اهمیت است که به درک ریشه‌های بن‌بست‌های توسعه‌ای و چالش‌های راهبردی ایران کمک می‌کند. نظریه‌های مادی‌گرا مانند نوواقع‌گرایی، با تمرکز بر توزیع قدرت و تهدیدات ساختاری (از قبیل وابستگی ساختاری کشورهای منطقه به قدرت‌های خارجی، اختلافات داخلی و بی‌اعتمادی عمیق میان این کشورها، حضور نیروهای بیگانه برای ایجاد امنیت) ممکن است رویکرد امنیتی ایران را تبیین کنند، اما در توضیح چرایی تدوین سندی توسعه‌گرا که در تضاد با این رویکرد است، ناتوانند. از سوی دیگر، نظریه‌های لیبرال که بر منافع اقتصادی و همکاری تأکید دارند، نمی‌توانند توضیح دهند که چرا منافع اقتصادی آشکار (مانند جذب سرمایه) به‌طور مداوم در ذیل ملاحظات امنیتی قرار گرفته است. هدف اقتصادی

سند چشم‌انداز جذب ده‌ها میلیارد دلار سرمایه و تکنولوژی خارجی برای رسیدن به رشد اقتصادی ۸ درصدی و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه بود. لازمه این کار، ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و تعامل سازنده با جهان است. در این مسیر کشور نیازمند سرمایه‌گذاری عظیم در زیرساخت‌ها (راه‌ها، بنادر، آب، برق، اینترنت)، صنایع، آموزش و بهداشت بود تا بهره‌وری و رفاه عمومی افزایش یابد. ایران برای تبدیل شدن به قدرت اقتصادی منطقه، باید به مرکز تجارت و ترانزیت منطقه تبدیل می‌شد که این امر مستلزم ارتباط روان و بدون مانع با سامانه بانکی جهانی (مانند سوئیفت) و بازارهای بین‌المللی است.

در دهه‌های گذشته دو رویکرد درخصوص نحوه برخورد با نیازهای کشور شکل گرفت که علی‌رغم اشتراکاتشان در حوزه معنایی و تأکید بر دال‌هایی از قبیل استقلال و پیشرفت کشور، ابزارهای متفاوتی برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده را برگزیدند. رویکرد امنیتی که مبتنی است بر «اول امنیت، بعد توسعه»، معتقد است بدون امنیت و بقای نظام، توسعه اقتصادی بی‌معناست. این رویکرد معتقد به الحاق به قدرت‌های بزرگ برای تأمین امنیت خود نیست و به دنبال شکل‌دهی ائتلاف جهت ثبات امنیتی را نیست، بلکه معتقد به تکیه بر ظرفیت‌های ملی و توانمندی‌های داخلی است (علایی، ۱۳۹۱: ۱۲۲). بنابراین مسائل ساختاری منطقه‌ای و بین‌المللی (از قبیل حضور قدرت‌های جهانی در منطقه، تحریم‌ها، گفتمان‌های شیعه‌هراسی و ...) را به‌عنوان نشانه‌هایی از تهدید درک کرده و جهت صیانت از هویت سیاسی کشور رویکردی استقلال محور اتخاذ نموده و براساس آن اولویت را به مقابله با تهدیدات (عمدتاً آمریکا و اسرائیل) و تقویت عمق استراتژیک (حمایت از متحدان منطقه‌ای) می‌دهد. به عبارتی دال مرکزی این رویکرد استقلال، امنیت، مقاومت و بازدارندگی است. بنابراین نیازمند تخصیص بودجه بیشتری به نیروهای نظامی، صنایع دفاعی (به‌ویژه موشکی) و حمایت مالی و نظامی از متحدان منطقه‌ای است. یعنی توان نظامی، بازدارندگی موشکی و نفوذ منطقه‌ای به اولویت اصلی سیاست خارجی تبدیل می‌گردد.

در نقطه مقابل، «هویت توسعه‌گرای تعاملی» منافع ملی را در گرو همکاری با جهان و تحقق توسعه علمی می‌داند. از این منظر، شرط ضروری برای دستیابی به توسعه اقتصادی، تضمین امنیت سرمایه‌گذاران و رسیدن به مرحله بهره‌وری اقتصادی است. بدین ترتیب دال مرکزی این گفتمان توسعه، تعامل سازنده و رشد اقتصادی است. مقاله با فراتر رفتن از تحلیل‌های مادی سیاست خارجی و ورود به حوزه معنا، هویت و گفتمان سعی در تحلیل موضوع دارد. با اتکا به چهارچوب نظری سازه‌انگاری،

فرضیه اصلی این پژوهش آن است که تضاد میان سند چشم‌انداز و سیاست خارجی عمل‌گرایانه ایران، بازتابی از یک شکاف هویتی عمیق در سطح نخبگان حاکم است. این پژوهش با هدف واکاوی ریشه‌های تضاد میان آرمان‌های توسعه‌محور سند چشم‌انداز و رویکردهای امنیتی-مقاومتی در سیاست خارجی ایران از روش تفسیری و تحلیلی استفاده برده است. از آنجایی که سازه‌انگاری معتقد است هویت‌ها و منافع دولت‌ها پدیده‌هایی «بینادھنی»^۱ و برساخته اجتماع هستند، روش تحقیق نیز باید به دنبال کشف و تفسیر این معانی باشد، نه اندازه‌گیری متغیرهای مادی. برای نشان دادن این که این رقابت هویتی چگونه در عمل به نتایج سیاستی متضاد منجر می‌شود، از روش مطالعه موردی استفاده شده است. این موارد به این دلیل انتخاب شدند که به مثابه «آزمون‌های حیاتی»^۲ عمل کرده و برخورد دو منطق هویتی را به شفاف‌ترین شکل ممکن به نمایش می‌گذارند.

۱. پیشینه پژوهش

بخش عمده‌ای از ادبیات موجود، سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را از منظر سیاست‌گذاری عمومی، مدیریت استراتژیک و اقتصاد کلان مورد واکاوی قرار داده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً بر شناسایی موانع تحقق اهداف سند متمرکز بوده‌اند.

برخی از تحلیل‌گران، با تمرکز بر متغیرهای اقتصادی، موانعی چون «تحریم‌های شدید بین‌المللی»، «نوسانات شدید قیمت نفت» و «مشکلات ساختاری اقتصاد ایران» را دلیل اصلی ناکامی سند می‌دانند (نبلی، ۱۳۹۷). این رویکرد، عوامل برون‌زا و ساختارهای معیوب اقتصادی را متغیر اصلی تبیین‌کننده می‌داند. بعضی پژوهشگران به عامل امنیت اقتصادی در ایجاد زمینه برای تحقق اهداف چشم‌انداز پرداخته‌اند. از نظر آنان امنیت اقتصادی در جهان امروز، سنگ‌بنای قدرت ملی هر کشور محسوب می‌شود. از همین رو، شناسایی و فهرست کردن تهدیدهایی که علیه امنیت اقتصادی کشور وجود دارد، نه تنها برای تحقق هدف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ (یعنی دستیابی به جایگاه نخست اقتصادی در منطقه) ضروری است، بلکه تحقق قدرت و امنیت ملی نیز کاملاً وابسته به این مهم است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که چالش‌های درون ساختاری اقتصادی و سیاست‌های تحریمی امریکا و غرب علیه ایران، اصلی‌ترین تهدیدات داخلی و خارجی امنیت

1. Intersubjective

2. Critical Junctures

اقتصادی کشور محسوب می‌شود (موسوی و لهراسبی، ۱۳۹۹). با وجود اهمیت این تحلیل‌ها، آن‌ها عمدتاً توصیفی بوده و در تبیین چرایی با محدودیت مواجه هستند. این تحلیل‌ها، انتخاب‌های سیاسی را به‌عنوان یک متغیر مستقل در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را تابعی از فشارهای اقتصادی می‌بینند.

دسته‌ای از مطالعات نیز بر «عدم ثبات در مدیریت کلان»، «ناهماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی»، «ضعف نظام بوروکراتیک» و «فقدان پیوند ارگانیک میان سند چشم‌انداز و برنامه‌های پنج‌ساله توسعه» تأکید ورزیده‌اند (علی‌پور، ۱۳۹۱). برخی نیز با تأکید بر عامل «نقش» معتقدند راهبردهای کلان ملی متفاوتِ روسای جمهور ایران به اجرای سیاست خارجی متفاوت و بعضاً متعارضی منجر شده است (دولت‌آبادی و سپاوشی، ۱۳۹۹).

آثار متعددی از منظر «توسعهٔ سیاسی» به موضوع پرداخته‌اند. در این چهارچوب، مفاهیمی چون «جامعه مدنی»، «حاکمیت قانون»، «آزادی‌های فردی و اجتماعی»، «انتخابات رقابتی» و «تنش‌زدایی در سیاست خارجی» در یک زنجیره هم‌ارزی قرار می‌گیرند (بشیریه، ۱۳۸۲؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۸). از این منظر، توسعه‌نیافتگی ریشه در موانع ساختاری سیاسی و حقوقی داخلی و انزوای بین‌المللی دارد و راه‌حل، اصلاح این ساختارهاست. این رویکردها به هسته اصلی مسئله نزدیک‌تر می‌شوند، اما اغلب در سطح تحلیل رفتاری باقی می‌مانند.

تعدادی از آثار نیز در پژوهش‌های خود به تدوین و مفصل‌بندی گفتمان‌های شکل‌گرفته در دوران پس از انقلاب اسلامی می‌پردازند. هدف مرکزی این پژوهش‌ها واکاوی و استخراج وجه تمایز و تشابه میان دو رویکرد «اصلاح‌طلبی» و «اصول‌گرایی» و همچنین تأثیرات این گفتمان‌ها بر فرهنگ سیاسی ایران است (محمدباقر مکرمی پور و همکاران ۱۴۰۱؛ رادفر، ۱۳۹۶؛ دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۳).

این پژوهش با اذعان به اهمیت عوامل اقتصادی، مدیریتی و سیاسی، استدلال می‌کند که برای فهم کامل معمای سند چشم‌انداز، باید از سطح تحلیل مادی و رفتاری فراتر رفته و به سطح بیناذهنی یعنی حوزه هویت و گفتمان وارد شویم. بنابراین سعی شده که علت ناکامی در دستیابی به اهداف سند ۱۴۰۴ را با روش سازه‌انگاری و تأثیر گفتمان فکری نخبگان قدرت در عرصه سیاست خارجی بسنجیم. درواقع دال‌های مرکزی هر گفتمان، اولویت‌های متفاوتی را بر عرصه سیاست خارجی تحمیل می‌کند و نتایج متفاوتی را به بار می‌آورد. بدین ترتیب، این پژوهش با تمرکز بر «ساخت‌یابی

اجتماعی منافع»^۱، شکافی را در ادبیات موجود پر می‌کند که قادر به تبیین چرایی ترجیحات سیاسی در سیاست خارجی ایران بوده است.

۲. چهارچوب نظری: سازه‌انگاری و نقش هویت در سیاست خارجی

سازه‌انگاری با تکیه بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی خاص، برداشت تازه‌ای از واقعیت ارائه می‌دهد. این رویکرد مرز میان «برساخته» و «واقعیت عینی» و همچنین میان «واقعیت» و «ارزش» را در هم می‌شکند و شیوه‌های نوینی برای تحلیل پدیده‌ها عرضه می‌کند. در نگاه سازه‌انگارانه واقعیت زمانی معنا پیدا می‌کند که ساخته و بازتولید شود؛ این معنا در قالب‌های روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد. بنابراین، برخلاف طبیعت‌گرایی، تمرکز سازه‌انگاری بر مؤلفه‌های فرهنگی و تفسیرگرایانه است. افزون بر ساخته‌شدن واقعیت، چگونگی فهم و بازتولید واقعیت اجتماعی نیز اهمیت دارد (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

نظریه سازه‌انگاری بر پایه نظریه اجتماعی بنا شده و با بنیان‌های اصلی روابط بین‌الملل تعارضی ندارد، اما تأکید می‌کند که سیاست جهانی در قالب «جامعه بین‌المللی» شکل می‌گیرد نه صرفاً «نظام بین‌الملل». از دیدگاه سازه‌انگاران، ساختارهای هنجاری و معنایی همانند ساختارهای مادی اهمیت دارند؛ نظام‌های مبتنی بر ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک نیز ویژگی‌های ساختاری دارند و بر رفتارهای اجتماعی و سیاسی اثرگذارند (مقی و ملکی عزین آبادی، ۱۳۹۸: ۲۶۲). در این رویکرد، ساختارهای اجتماعی محصول دانش مشترک، منابع مادی و عملکردها هستند. از آنجاکه سازه‌انگاران بر نقش تعیین‌کننده اندیشه و ادراک در شکل‌گیری روندها و نتایج تأکید دارند، دانش جایگاهی کلیدی می‌یابد. آنان سرچشمه امنیت را در نحوه برداشت و تفکر بازیگران نسبت به منافع و تهدیدها می‌دانند. هرچه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها متفاوت‌تر باشد، سطح بی‌اعتمادی افزایش یافته و دولت‌ها بیشتر به سمت خودیاری و خودمحوری سوق پیدا می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۴۷). آنارشی در روابط بین‌الملل یک برساخته اجتماعی است؛ یعنی وجود و تأثیرش به این بستگی دارد که کشورهای مختلف آن را باور کنند و مطابق آن عمل کنند. الکساندر ونت، نظریه‌پرداز سازه‌انگار، معتقد است بسیاری از مفاهیم کلیدی در این حوزه-مانند خود آنارشی-ذاتی و تغییرناپذیر نیستند، بلکه در طول تاریخ و بر اثر تعاملات ساخته شده‌اند. این دیدگاه، مخالف نگاه واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان است که

آنارشی را جزئی جدا نشدنی از سامانه بین‌الملل می‌دانند و نت بر دو اصل اصلی تأکید دارد: اول این‌که ساختارهای جوامع (از جمله نظام جهانی) بیشتر از طریق ایده‌ها و هنجارهای مشترک شکل می‌گیرند تا عوامل مادی و دوم این‌که هویت و منافع کشورها نیز تحت تأثیر همین باورها و تعاملات شکل می‌گیرد، نه ذات ثابت آن‌ها. بنابراین، اگر امروز شاهد رقابت بر سر قدرت و عمل براساس خودیاری در جهان هستیم، این به خاطر ذات آنارشی نیست، بلکه نتیجه روندهای تاریخی و انتخاب‌های جمعی کشورهاست. به بیان دیگر، قدرت‌طلبی و خودیاری در روابط بین‌الملل، نهادهایی درون یک سامانه آنارشیک هستند، نه ویژگی‌های ذاتی و اجتناب‌ناپذیر آن. در نهایت، آنارشی دقیقاً همان چیزی است که دولت‌ها باور دارند و براساس آن رفتار می‌کنند (Wendt, 1999, p.395).

رویس اسمیت سازه‌انگاری را در دو سطح داخلی و فراملی مورد بررسی قرار می‌دهد. در سطح بین‌المللی، این رویکرد بر اهمیت هنجارهای اجتماعی و نقش آن‌ها در شکل‌دهی به روابط میان دولت‌ها تأکید دارد. براساس تحلیل سازه‌انگاران، سیاست جهانی را نمی‌توان صرفاً به مجموعه‌ای از کنش‌های عقلانی یا ساختارهای مادی و نهادی در سطح ملی و بین‌الملل فروکاست. زیرا تعاملات میان دولت‌ها نه بر پایه منافع ملی ثابت و تغییرناپذیر، بلکه در گذر زمان و از رهگذر هویت‌ها شکل می‌گیرند و حتی می‌توانند به ایجاد یا تحول هویت‌های جدید منجر شوند (Checkel, 1998, p.335).

سازه‌انگاری به‌عنوان «راه سوم» در نظریه‌های روابط بین‌الملل، بر این ایده بنیادین استوار است که ساختارهای نظام بین‌الملل (مانند آنارشی) و منافع دولت‌ها، پدیده‌هایی از پیش داده‌شده و مادی نیستند، بلکه برساخته‌های اجتماعی هستند. به قول الکساندر ونت آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌سازند این بدان معناست که کنشگران (دولت‌ها) از طریق تعاملات و باورهای مشترک خود به جهان معنا می‌بخشند.

برای تحلیل موضوع این مقاله، سه مفهوم کلیدی سازه‌انگاری راهگشا هستند: «هویت»^۱، «گفتمان»^۲ و «هنجارها»^۳. هویت، درک یک کنشگر از «خود» و تمایزش از «دیگری» است. یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های اهمیت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل وابستگی این رهیافت به مسئله هویت دولت‌هاست. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظاراتی در مورد خود که خاص نقش است و نمی‌توان آن را جدای از بستر

1. Identity
2. Discourse
3. Norms

اجتماعیشان تعریف کرد. سازه‌انگاران در تعریف هویت، آن را تعریف خود یا تعریف کیستی خود در مقابل دیگری دانسته‌اند. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد تا جهان خود را معنادر کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌ها اقدام کنند و آن‌ها را دوست یا دشمن خود تعریف کنند. دولت‌ها با این تصورات درصدد تغییر یا حفظ وضعیت موجود برمی‌آیند، با کشوری متحد می‌شوند یا علیه دیگری اقدام می‌کنند (Wilmer, 2002). از منظر سازه‌انگاری، هویت یک دولت، منبع اصلی «منافع»^۱ آن است. منافع به‌طور عینی وجود ندارند، بلکه براساس هویت یک دولت تعریف می‌شوند. برای مثال، دولتی با هویت «انقلابی»، جهان را مملو از تهدیدات ایدئولوژیک می‌بیند و منافع خود را در «صدور انقلاب» و «مقاومت» تعریف می‌کند، درحالی‌که دولتی با هویت «ملت-تاجر»^۲ جهان را سرشار از فرصت‌های اقتصادی دیده و منافع خود را در «تجارت آزاد» و «ثبات» می‌جوید (Katzenstein, 1996).

گفتمان به معنای نظام‌های معنایی و زبانی است که چهارچوب فکر کردن و صحبت کردن درباره یک موضوع را شکل می‌دهند. گفتمان‌ها درواقع منظومه‌های معانی هستند که در آن‌ها نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند هویت و معنا می‌یابند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت را شکل می‌دهند. بنابراین معنا و فهم انسان همواره گفتمانی است (نظری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۶). گفتمان‌ها از طریق تکرار و نهادینه‌سازی، هویت‌ها و منافع را می‌سازند و مشروعیت می‌بخشند. تحلیل گفتمان به ما نشان می‌دهد که چگونه استفاده از واژگان خاص (مانند «استکبارستیزی» در برابر «تعامل سازنده») به بازتولید یک هویت خاص و به حاشیه راندن هویت‌های رقیب کمک می‌کند. هنجارها، دولت‌ها برای پذیرفته شدن در یک جامعه بین‌المللی یا حفظ هویت خود، تلاش می‌کنند تا رفتار خود را با هنجارهای آن جامعه تطبیق دهند. بنابراین در طول سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله شاهد دو گفتمان و الگوی فکری متفاوت در ساختار قدرت در جمهوری اسلامی هستیم که آرمان‌های متفاوتی دنبال می‌کنند. به‌عنوان مثال نحوه مواجهه بر سر پذیرش «FATF»، نمونه‌ای از برخورد میان هویت‌های مختلف است که هرکدام هنجارهای متفاوتی را مشروع می‌دانند. با این چهارچوب، می‌توان تضاد در سیاست ایران را نه یک اشتباه محاسباتی، بلکه یک رقابت بر سر تعریف هویت و منافع ملی تحلیل کرد.

1. Interest

2. Trading State

۳. ساخت‌یابی دو هویت رقیب در ایران

براساس بیان شد، مهم‌ترین عامل و متغیر مستقلى که تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران را تعیین می‌کند، انتظارات ارزشی بین‌ذهنی در مورد رفتار مناسب، یعنی هنجارهای اجتماعی ملی و فراملی است که کشور با آن روبه‌رو است. بنابراین، در چهارچوب گفتمانی؛ اهداف و منافع ملی امور ثابت، عینی، دقیق و از پیش تعیین‌شده نیست و همه آن‌ها به‌صورت بین‌ذهنی شکل گرفته و مطرح می‌شود و معمولاً گفتمان‌هایی که قدرت را در دست می‌گیرند، برای مشروعیت‌بخشی به خودشان، روایت خود را از منافع و اهداف به‌صورت اهداف و منافع ملی مطرح می‌سازد. از همین رو دو گفتمان یا نظام معنایی شکل گرفته که هر کدام بر عوامل و زمینه‌های خاصی تأکید می‌کنند و براساس آن اولویتهای داخلی و خارجی را تبیین می‌نمایند که عبارت‌اند از گفتمان توسعه‌گرای تعاملی و گفتمان انقلابی و مقاومتی.

۳-۱. هویت توسعه‌گرای تعاملی: گفتمان پیشرفت

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ موجب بازتعریفی بنیادین در ساختار سیاست خارجی ایران شد و آن را براساس پارادایم‌های گفتمانی نوینی استوار ساخت. باین‌حال، این چهارچوب کلان، یکپارچه و ثابت باقی نمانده و در دهه‌های پس از انقلاب، عرصه ظهور و غلبه گفتمان‌های متعددی بوده است که هر یک به‌نوبه خود، راهبردها و کنش‌های دیپلماتیک کشور را دستخوش تحول کرده‌اند. به عبارت دیگر، با تغییر گفتمان مسلط بر دستگاه سیاست خارجی، رویکرد و دیپلماسی کشور نیز تحولات معناداری را تجربه کرده و هر دوره، بازتاب‌دهنده اصول و اولویتهای گفتمان حاکم بوده است.

هم‌زمان شدن پیامدهای جنگ تحمیلی با افت درآمدهای نفتی (ناشی از تحولات ژئوپلیتیک و سیاست عدم تعهد) با فشارهای ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، کشور را در یک بحران اقتصادی فرو برد. این بحران، زمینه‌ساز شکل‌گیری یک خواست عمومی و فراگیر برای «توسعه اقتصادی» در میان طبقات مختلف اجتماعی شد. در نتیجه، این تقاضای عمومی به یک جدال نظری مهم بر سر چگونگی پذیرش فناوری‌های نوین دامن زد و به ناگزیر، بحث را به حوزه وسیع‌تری کشاند؛ یعنی مناقشه بر سر نسبت میان مظاهر فرهنگ مدرن، نظیر دموکراسی و آزادی، با ارزش‌ها و نهادهای دینی.

در جمهوری اسلامی، جریان توسعه‌گرا به‌عنوان یکی از گرایش‌های فکری و سیاسی مطرح شد و ویژگی اصلی آن‌ها نگاه نوگرایانه به اقتصاد و توجه به صنعت و نهادهای مدرن بود. پس از جنگ، با شروع برنامه‌های توسعه، این جریان حضور پررنگی در

دانشگاه‌ها و عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی پیدا کرد (خرمشاد و نجات‌پور، ۱۳۹۴: ۱۲۲). گفتمان سازندگی، با درک این موضوع که رویکردهای پیشین به ائتلاف منابع ملی می‌انجامد، راهبردی نوین را در پیش گرفت. این تغییر رویکرد که توسط دولت هاشمی رفسنجانی هدایت می‌شد، برای غلبه بر مشکلات تحمیلی جنگ و همچنین برای شکل‌دهی به هویتی جدید و متناسب با انتظارات داخلی و بین‌المللی طراحی شده بود. از همین رو، مأموریت اصلی این گفتمان در طول هشت سال حاکمیت خود، تحقق دو هدف کلیدی بود: تضمین «بقا» و ارائه «هویتی نوین» از ایران در عرصه جهانی (متقی، ۱۳۸۶: ۱۰). در این دوره و همچنین در دوره ریاست جمهوری خاتمی سعی شد که تا حدودی بین محیط فکری-ادراکی و محیط عملیاتی سیاست خارجی هماهنگی ایجاد شود. درواقع، در این دوره از سیاست خارجی، سیاست توسعه‌گرایی دوره قبل تداوم یافت، با این تفاوت که مباحث سیاسی و فرهنگی در این فرایند جایگزین محوریت اقتصاد در دوره قبل گردید. این گفتمان با دال مرکزی «پیشرفت» و «تعامل سازنده با جهان»، تأکید خود را بر جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ثبات سیاسی، ارتباط با تجارت جهانی و نهایتاً رفاه اجتماعی (به‌عنوان زنجیره هم‌ارزی این گفتمان) می‌گذارد.

رشد و توسعه اقتصادی هر کشوری زمانی تحقق می‌یابد که سرمایه‌گذاران از امنیت اقتصادی کافی برخوردار باشند و بتوانند به مرحله بازدهی برسند. امنیت اقتصادی درواقع مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران برای ورود به فعالیت‌های اقتصادی در هر کشور محسوب می‌شود (زمانی، ۱۳۹۳: ۳۵). براساس رتبه‌بندی‌های جهانی، ایران در میان ۱۹۰ کشور، جایگاه ۱۲۸ را به خود اختصاص داده است؛ جایگاهی که نشان می‌دهد ایران محیطی چندان امن و مطلوب برای سرمایه‌گذاری اقتصادی نیست. طبیعی است که در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاران و تجار تمایل چندانی به فعالیت اقتصادی در ایران نخواهند داشت و این وضعیت می‌تواند زنگ خطری جدی برای آینده کشور باشد. زیرا کشورهایی که قادر به جذب سرمایه خارجی و انجام فعالیت‌های اقتصادی سودمند نیستند، بیش از دیگران در معرض خطر انزوا قرار می‌گیرند. از سوی دیگر ورود به عرصه توسعه اقتصادی و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، به‌طور اجتناب‌ناپذیر مسائل گسترده‌تری همچون فرهنگ مدرن، دموکراسی، آزادی و نسبت آن‌ها با دین و نهادهای دینی را مطرح می‌سازد. تلاش برای ارائه الگوی مناسب توسعه، زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان‌های متنوع در میان جریان‌های فکری و سیاسی ایران شد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این

دوره بر اصل بنیادین تنش‌زدایی تأکید داشت. این رویکرد در چهارچوب «عزت، حکمت و مصلحت» و با فاصله گرفتن از اولویت‌های آرمانی، در پی رفع سوء تفاهم‌های گذشته و پایان دادن به منازعات بین‌المللی بود. هدف اصلی، حرکت به سوی هم‌گرایی و همکاری همه‌جانبه و توجه به واقعیات نظام بین‌الملل برای تأمین امنیت ملی ایران بود (جعفری و جانباز، ۱۳۹۵). این هویت عمدتاً توسط نخبگان تکنوکرات، بوروکرات‌های دولتی، بخش خصوصی مدرن و حلقه‌های فکری دانشگاهی ساخته و ترویج می‌شود. دولت‌های دوره‌های سازندگی، اصلاحات و اعتدال، نمایندگان اصلی این گفتمان در سطح اجرایی بوده‌اند. از دیدگاه این هویت، «منفعت ملی» در گرو کاهش تنش در سیاست خارجی، رفع تحریم‌ها، عادی‌سازی، جذب سرمایه و تکنولوژی و تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی و پذیرش هنجارهای بانکی و ترانزیتی در منطقه است. امنیت در این نگاه، محصول توسعه و رفاه اقتصادی است، نه پیش‌شرط آن.

رویکرد توسعه‌گرا که تجلی آن در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ یافت می‌شود، بر گفتمانی مبتنی بر «توسعه» و «پیشرفت» استوار است. این گفتمان از واژگانی چون «رشد اقتصادی پایدار»، «جامعه دانش‌بنیان»، «رقابت‌پذیری»، «بخش خصوصی»، «سرمایه‌گذاری خارجی» و «تعامل سازنده و مؤثر با جهان» تغذیه می‌کند. در این نگاه، ایران یک «کشور عادی» با پتانسیل‌های عظیم اقتصادی است که برای شکوفایی نیازمند پیوستن به نظم اقتصادی جهانی و رعایت قواعد آن است. هدف این بازتعریف، جلوگیری از افول گفتمانی و حفظ موقعیت هژمونیک در فضای سیاسی کشور بود. در تعریف این گفتمان از نظام بین‌الملل نیز، نظام جهانی به‌عنوان «منبع نقشه‌ای جدید» در نظر گرفته می‌شد. گفتمان تعامل‌گرا نه تنها به بازنگری در نگرش نسبت به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پرداخت، بلکه مبانی سیاست خارجی مانند اصل «نه شرقی نه غربی» را نیز مورد بازتعریف قرار داد. این اصل نه به‌عنوان انزوا و قطع ارتباط با شرق یا غرب، بلکه از یک سو به‌مثابه تأکید بر استقلال و مقاومت در برابر قدرت‌های جهانی (چه غربی و چه شرقی) و از سوی دیگر، به‌عنوان باور به برابری و یکسان‌انگاری تمام کشورها و تنوع‌بخشی به روابط خارجی، فارغ از موقعیت جغرافیایی‌شان، تفسیر شد. این گفتمان با تکیه بر نگرش خاص خود به هویت نظام سیاسی داخلی و ساختار بین‌المللی، کوشید با طرح راهبردهایی مانند «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، نگاه سنتی حاکم بر گفتمان‌های پیشین را در موضوعاتی همچون امنیت، سیاست، اقتصاد و روابط خارجی دگرگون کند. این سیاست‌های اعلامی، بستری را برای گسترش حداکثری روابط استراتژیک با بازیگران منطقه‌ای در خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز،

همچنین گفت‌وگوی مستقیم با کشورهای اروپایی و تعامل غیرمستقیم با آمریکا فراهم آورد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۱). مفهوم تحول اقتصادی در بازهای کوتاه‌مدت، تصویری خوش‌بینانه بود که نمایندگان این رویکرد ترسیم می‌کردند. حسن روحانی در سخنرانی انتخاباتی خود (۱۳۹۲/۰۳/۱۸) با اشاره به شرایط دشوار اقتصادی گفت: «هوا بس ناجوانمردانه سرد است و من می‌خواهم به شما جوانان عزیز بگویم برنامه من نجات اقتصاد کشور است؛ اقتصاد ما امروز نیازمند نجات است». این گفتمان در رقابت سیاسی تلاش کرد با مفصل‌بندی جدید، عناصر و دال‌های شناور تازه‌ای را وارد عرصه کند یا دال‌های پیشین را برجسته سازد. مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور در سال ۹۵ بر ضرورت دستیابی به رشد پایدار اقتصادی تأکید می‌کند و معتقد است اقتصاد ایران باید به‌طور متوالی رشد مثبت را تجربه کند. به باور او، عواملی که در گذشته کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند - مانند تقویت بخش خصوصی و گسترش تعامل با جهان - می‌توانند نقش مهمی در تحقق این هدف ایفا کنند (نیلی، ۱۳۹۵). از نگاه نمایندگان این رویکرد رشد پایدار زمانی محقق می‌شود که هنجارهای تعامل و بخش خصوصی در ذهنیت سیاست‌گذاران و ساختار قدرت پذیرفته و بازتولید شوند. در این رویکرد تعامل با قدرتهای جهانی و منطقه‌ای امکان‌پذیر تلقی می‌شد و تحریم‌ها مقطعی و قابل مدیریت فرض می‌شدند. در نگاه این گفتمان نوعی خوش‌بینی درخصوص ادغام ایران در اقتصاد جهانی وجود داشت که در عمل با واقعیت‌های محیطی از قبیل بی‌ثباتی منطقه‌ای، تشدید تحریم‌ها، مسدود ماندن عضویت در نهادهای جهانی و ... هم‌خوان نبود. توسعه‌گرایان ساختار را فرصت معنا کردند، اما این معنا با الزامات محیطی منطبق نشد و ابزارهای لازم برای تحقق اهداف سند چشم‌انداز محقق نگردید.

۳-۲. هویت انقلابی-مقاومتی: گفتمان بقا و استقلال

این هویت، که ریشه‌های عمیق‌تری در تاریخ جمهوری اسلامی دارد، بر گفتمان «مقاومت» و «استقلال» در برابر تهدیدات خارجی استوار است. فرهنگ گفتمانی انقلاب اسلامی به‌عنوان نظامی معنایی، تأثیر مستقیمی بر فرهنگ گفتمانی و دال‌های گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است. این گفتمان با مفاهیمی چون «استکبارستیزی»، «مقاومت فعال»، «امنیت پایدار»، «عمق استراتژیک» و «اقتصاد مقاومتی» تعریف می‌شود. تجربه ایران از دوران جنگ تحمیلی و مسابقه تسلیحاتی موجود در خاورمیانه و تداوم حضور نظامی آمریکا در غرب، شرق

و جنوب کشور، ایران را در مسیر اتخاذ سیاست بازدارندگی در حوزه دفاعی قرار داده است. ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی در دوره اجرای سند، به‌ویژه مداخله نظامی کشورهای فرامنطقه‌ای در خاورمیانه، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی و هویتی و منازعه هسته‌ای ایران با غرب به‌عنوان محیطی تهدید محور درک شد و این مسئله، به اولویت یافتن رویکرد امنیتی در سیاست خارجی انجامید و دال مرکزی این گفتمان استقلال و امنیت نظام تعبیر شد. همچنین این هویت، عدالت اجتماعی، حمایت از مستضعفین و اخلاق مداری را به‌عنوان اهداف اصلی توسعه مطرح می‌کند. رهبر انقلاب در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، عدالت را یکی از آرمان‌های اساسی و بنیادین انقلاب معرفی کرده‌اند. ایشان تحقق عدالت را «شرط ضروری برای دستیابی به تمدن نوین اسلامی» دانسته‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸). از این منظر توسعه صرفاً رشد اقتصادی نیست، بلکه باید به تعالی انسان و جامعه اسلامی منجر شود. زنجیره هم‌ارزی این گفتمان عبارت‌اند از استقلال، خودکفایی، توان نظامی و عدالت اجتماعی. این هنجارها باعث می‌شود که سیاست‌هایی مانند مقاومت در برابر فشارهای بین‌المللی (مانند تحریم‌ها) و پرهیز از وابستگی اقتصادی به قدرت‌های غربی، حتی اگر هزینه‌های اقتصادی بالایی داشته باشد، منطقی و درست تلقی شود و یا در راستای عدالت اجتماعی، سیاست‌های حمایتی مانند پرداخت یارانه‌ها یا تأکید بر محرومیت‌زدایی در برنامه‌های توسعه را توجیه می‌کند.

همچنین در این رویکرد نگاه به شرق به‌عنوان ساختاری کم‌تر مداخله‌گر و قابل اتکا در برابر فشار غرب و موازنه‌ساز در برابر آمریکا (Ehteshami and Zweiri, 2007) مورد توجه قرار گرفت. سیاستی که می‌تواند منجر به کاهش آسیب‌پذیری در برابر تحریم‌ها و حفظ هویت و استقلال گردد. این تعبیر از رابطه با شرق متمرکز بر همکاری‌های نظامی، ژئوپلیتیک و سیاسی (به‌عنوان حامی سیاسی در ساختار بین‌المللی) بود و کم‌تر به بُعد اقتصادی می‌پرداخت.

علی‌رغم این‌که در دنیای کنونی مهم‌ترین مؤلفه تعیین‌کننده قدرت کشورها در نظام بین‌الملل اقتصاد است و مهم‌ترین بعد سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ توسعه اقتصادی است، به‌دلیل درک تهدیدمحور از شرایط بین‌المللی، الگوی اقتصادی پیشنهادی این گفتمان اقتصاد مقاومتی است که برای افزایش تاب‌آوری و مقاومت کشور در برابر شوک‌ها و فشارهای خارجی، به‌ویژه تحریم‌ها، طراحی شده است. این رویکرد بر کاهش وابستگی به خارج، تکیه بر مزیت‌های تولید داخلی و دستیابی به خوداتکایی تأکید دارد. اساس این دیدگاه بر این فرض استوار است که کشور همواره در معرض فشارهای

سیاسی و اقتصادی از سوی نظام سلطه قرار دارد و باید ساختارهای اقتصادی خود را برای مقابله با این شرایط آماده کند. در این دیدگاه، تحریم‌ها نه تنها یک تهدید، بلکه فرصتی برای شناسایی نقاط ضعف، ایجاد هم‌بستگی ملی و تبدیل فشارها به موتور محرک رشد تلقی می‌شوند (موسوی و لهراسبی، ۱۳۹۹: ۴۸۸). همان‌گونه که آیت‌الله خامنه‌ای اشاره داشتند که: «اگر مسئولان هوشیارانه عمل کنند می‌توان با استفاده از شرایط تحریم، اقتصاد کشور را از وابستگی به نفت که عامل مهم بسیاری از مشکلات است، نجات داد» (خامنه‌ای، دیدار با فرماندهان نیروی هوایی ۱۳۹۸/۱۱/۱۹). این کار مستلزم مدیریت عقلانی و مشارکت عمومی است. اهداف کلان اقتصاد مقاومتی عبارت‌اند از: ایجاد اقتصادی «درون‌زا» (متکی بر ظرفیت‌های داخلی) و درعین‌حال «برون‌نگر» (دارای تعامل با اقتصاد جهانی)، حرکت به سوی اقتصاد دانش‌بنیان، شکل‌گیری اقتصادی مردمی، عدالت‌محور، شفاف و سالم و کاهش وابستگی درآمدی کشور به صادرات نفت خام. به‌طور خلاصه، اقتصاد مقاومتی یک راهبرد برای مقابله با بحران‌هاست که هدف آن خنثی‌سازی فشارها و تبدیل چالش‌ها به فرصت‌های پایدار است (شقایق‌شهری و کریم، ۱۳۹۵: ۶۴). در این راستا رتبه ۱۲۸ ایران در جذب سرمایه‌گذاری، نه فقط یک شاخص اقتصادی، بلکه بازتابی از ادراک جهانی نسبت به ایران است؛ ادراکی که در تعاملات هنجاری و سیاسی ساخته و بازتولید می‌شود.

از نگاه نظریه‌پردازان این دیدگاه، «منفعت ملی» در وهله اول حفظ بقا و استقلال نظام سیاسی است. ابزارهای تحقق این منفعت شامل بازدارندگی نظامی (توان موشکی)، تقویت متحدان منطقه‌ای (محور مقاومت) برای دور نگه داشتن تهدید از مرزها و دستیابی به خودکفایی اقتصادی برای مقاومت در برابر فشار تحریم‌هاست. «عمق استراتژیک» یکی از کلیدی‌ترین ارکان این سیاست است. منطق آن این است که برای جلوگیری از کشیده شدن جنگ و ناامنی به داخل مرزهای ایران، باید خط دفاعی را صدها یا هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای فیزیکی کشور تعریف کرد. این الزام نیازمندی‌هایی دارد مثل ایجاد و حمایت از گروه‌ها و دولت‌هایی که اهداف مشترک یا دشمنان مشترک با ایران دارند. این متحدان به‌عنوان خط اول دفاعی عمل می‌کنند. به لحاظ فنی و تکنولوژیک نیز با تمرکز بر سرمایه‌گذاری مستمر در تحقیق و توسعه برای افزایش برد، دقت و قدرت موشک‌ها و پهپادها و ایجاد مجتمع‌های نظامی-صنعتی بزرگ و خودکفا برای تولید این تسلیحات، بدون وابستگی به خارج بوده است.

جدول ۱: جدول مفهومی تفاوت‌های گفتمان‌های حاکم

مؤلفه‌ها	گفتمان توسعه‌گرا	گفتمان مقاومت
دال مرکزی	پیشرفت، تعامل سازنده، رشد اقتصادی	استقلال، امنیت، مقاومت، بازدارندگی
زنجیره‌های هم‌ارزی	رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، تجارت جهانی، ثبات سیاسی	امنیت نظام، عمق استراتژیک، بقا و استقلال
دال‌های شناور	آزادی (اقتصادی و علمی)، عدالت (رفاه اجتماعی)، امنیت (اقتصادی)	آزادی (رهایی از سلطه)، عدالت (ضد استکباری)، امنیت (نظامی)
هژمونی معنایی	نتوانسته معنای پیشرفت را تثبیت کند و به حاشیه رانده شده است.	معنای غالب امنیت و استقلال را تثبیت کرده است.

به‌عنوان مثال در حوزه بودجه دفاعی در دوره احمدی‌نژاد با تغییر جهت‌گیری به سمت مواضع امنیتی، بودجه دفاعی سالانه تا ۲۷ درصد رشد داشت این در حالی است که سهم بودجه دفاعی از بودجه کل کشور در دولت قبلی بین ۱۵ تا ۲۰ درصد بوده است (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۰). همچنین در دوره رئیسی نسبت به دوره روحانی رشد قابل توجهی داشته که ناشی از اولویت دادن به امنیت در شرایط تنش‌های منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های جدید (پهپاد، موشک‌های بالستیک) است. این ارقام نشان‌دهنده آن است که امنیت در ذهنیت تصمیم‌گیران به‌عنوان ارزش برتر بازتعریف شده و در قالب گفتمان مقاومت‌گرایی بازتولید شده است. به عبارتی سهم بودجه دفاعی از ۱۸ درصد در دوره روحانی به ۲۳ درصد در دوره رئیسی افزایش یافته است (مرکز پژوهش‌های مجلس). همچنین می‌توان به مقایسه بودجه دفاعی و عمرانی در دولت‌های مستقر در این دوره بیست‌ساله نیز پرداخت: سهم امور عمرانی در دوره روحانی ۲۸ درصد از کل بودجه را شامل شده درحالی‌که در دوره احمدی‌نژاد و رئیسی این رقم به ترتیب ۲۳ درصد و ۱۸ درصد بوده است (مرکز پژوهش‌ها مجلس، ۱۴۰۳). این تفاوت‌ها صرفاً یک تصمیم اقتصادی نبوده، بلکه بازتابی از ادراک تهدید و بازتولید گفتمان مقاومت‌گرایی یا تعامل‌گرایی در سیاست داخلی و خارجی ایران بوده است. با توجه به آمار ذکر شده، افزایش بودجه دفاعی با کاهش بودجه عمرانی همراه شده است. در گفتمان مقاومت، مفهوم امنیت صرفاً به حوزه نظامی و بازدارندگی سخت محدود نمی‌شود، بلکه در چهارچوبی گسترده‌تر و چندلایه تعریف می‌گردد و امنیت را در پیوند با حفظ هویت فرهنگی، صیانت از ارزش‌های انقلاب و تداوم نقش تمدنی ایران

در محیط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای درک می‌گردد. از این منظر، امنیت فرهنگی و امنیت تمدنی به‌عنوان مؤلفه‌هایی مکمل امنیت سخت عمل می‌کنند و مشروعیت و انسجام گفتمان مقاومت را تقویت می‌سازند. این گفتمان از مجرای مؤلفه‌هایی چون تعیین هویت جمعی و تحدید مرزهای هویتی، تقویت استثناگرایی ایرانی، عدالت‌طلبی، معنابخشی و الهام‌دهی، انترناسیونالیسم اسلامی (امت‌گرایی)، اولویت صلح و امنیت و شهادت‌طلبی بر فرهنگ استراتژیک ایران تأثیر گذاشته است (شیراوند و پیشگاهی‌فرد، ۱۴۰۴: ۱۶۹).

درمجموع این نگاه، توسعه اقتصادی را امری مطلوب می‌داند، اما استقلال، امنیت و اصول انقلابی تقدم دارند. حفظ استقلال یک منفعت بزرگ‌تر از دستیابی به رشد اقتصادی از طریق ادغام کامل در اقتصاد جهانی است. بدین ترتیب هر دو گفتمان ممکن است بر توسعه و امنیت و استقلال تأکید کنند؛ اما دال‌های شناور در هر یک از آن‌ها معنای متفاوتی می‌یابد. امنیت برای یکی در سرمایه‌گذاری و امنیت اقتصادی است و برای دیگری در امنیت نظامی و استقلال سیاسی.

جدول ۲: چرخه تغییر گفتمان‌ها

دوره ریاست جمهوری	دال مرکزی	زنجیره هم‌ارزی
دولت خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)	گفت‌وگوی تمدن‌ها- تنش‌زدایی	جامعه مدنی، توسعه سیاسی، چندجانبه‌گرایی، تعامل سازنده، اعتمادسازی، ادغام در اقتصاد جهانی
دولت احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲)	عدالت انقلابی- مقاومت فعال	مقاومت، هویت انقلابی، استقلال، سیاست هسته‌ای، بازدارندگی، مقابله با سلطه
دولت روحانی (۱۳۹۲-۱۴۰۰)	اعتدال- تعامل سازنده با جهان	برجام، تنش‌زدایی، ادغام اقتصادی، توسعه‌محوری، چندجانبه‌گرایی، دیپلماسی اقتصادی
دولت رئیسی (۱۴۰۰-۱۴۰۳)	عدالت- مقاومت فعال و نگاه به شرق	مقاومت فعال، امنیت منطقه‌ای، استقلال ساختاری، تقویت عمق استراتژیک

علی‌رغم تمام تفاوت‌های هویتی، این دو دیدگاه در دو منظومه جدا نیستند و هم‌زمان در نهادهای مختلف قدرت حضور دارند. نهادهای مختلف (رهبری، دولت، مجلس، سپاه، شورای عالی امنیت ملی) هرکدام حامل بخشی از گفتمان‌ها هستند. این چندمرکزی بودن ساختار تصمیم‌گیری در ایران در کنار تغییرات دوره‌ای دولت و

عدم تداوم در عرصه روابط بین‌المللی موجب می‌شود که سیاست خارجی نه بازتاب یک گفتمان واحد، بلکه نتیجه تعامل، رقابت و چانه‌زنی میان حاملان گفتمان‌های مختلف و برآیند تعامل و رقابت میان نهادهای دولتی، امنیتی و تقنینی است که هر یک حامل بخشی از گفتمان‌های رقیب‌اند. در نهایت این چرخش‌ها و عدم استمرار، امکان تحقق اهداف سند چشم‌انداز را مسدود کرده است و سیاست خارجی ایران را به ساحت کنشی-واکنشی و غیرپایدار سوق داده است. این دوگانگی هویتی موجب ایجاد تضاد در عرصه دیپلماتیک ایران شده و امکان تدوین یک سیاست خارجی منسجم و استراتژیک را تضعیف کرده است (مولایی و همکاران، ۱۴۰۴: ۱۴۹).

۴. هژمونی معنایی گفتمان‌ها

تحلیل گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که دو گفتمان توسعه‌گرای تعاملی و انقلابی-مقاومتی، اگرچه در سطح مفهومی و ارزشی واجد تفاوت‌های بنیادین هستند؛ اما در عمل در یک رابطه دیالکتیکی و پویا قرار دارند. سیاست خارجی ایران نه محصول حذف یکی و غلبه کامل دیگری، بلکه نتیجه برهم‌کنش مستمر، چانه‌زنی معنایی و ترکیب‌پذیری گزینشی میان این دو نظام معنایی است؛ به‌گونه‌ای که با ارائه الگوهایی همچون «عزت، حکمت، مصلحت» یا «تعامل عزتمندانه» تلاش کرده‌اند میان ضرورت‌های امنیتی و الزامات توسعه‌ای نوعی توازن ایجاد کنند. باین‌حال، این پویایی به معنای برابری قدرت گفتمانی دو سوی این دیالکتیک نیست. در چهارچوب نظری لاکلاو و موفه، هژمونی زمانی شکل می‌گیرد که یک گفتمان بتواند معنای مسلط از مفاهیم (چون امنیت، منافع ملی و نقش ایران در جهان) را تثبیت کند.

به‌دلیل درک متفاوت از فرصت‌ها و تهدیدات پیش‌رو (Jepperson, Wendt & Katzenstein, 1996)، نوعی واگرایی استراتژیک بین دو گفتمان اصلی حاضر در عرصه قدرت قابل شناسایی است که هرکدام در مقاطع زمانی خاص امکان هژمونی معنایی و به حاشیه راندن رقیب را به دست آورده‌اند و هویت در سیاست خارجی ایران، ماهیتی چندپاره و متناقض یافته است؛ چهارچوب تحلیلی هویت مقاومتی در برابر هویت تعاملی می‌تواند به فهم این پیچیدگی کمک کند. این دوگانگی هویتی امکان اتخاذ سیاست‌های منسجم و برنامه‌های بلندمدت را کمرنگ کرده است.

هم‌زمان باید به این نکته هم توجه داشت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب یک ساختار نهادی چندمرکزی شکل می‌گیرد که در آن نهادهای دولتی،

امنیتی و تقنینی هر یک به طور مستقل در تعریف منافع ملی و جهت گیری های بیرونی نقش آفرینی می کنند. این پراکندگی نهادی موجب می شود سیاست خارجی نه محصول یک اراده واحد، بلکه برآیند تعامل و رقابت میان کنشگران حامل گفتمان های متفاوت باشد. از این منظر، تعارض میان اهداف توسعه محور سند چشم انداز ۱۴۰۴ و جهت گیری های سیاست خارجی، نتیجه تعارضات مفهومی، هویت ها و هنجارهای متفاوت است. اگرچه درک سیاست خارجی ایران، با عنایت به رویکرد سازه انگاری و تأکید بر تعامل ساختار و هویت (Wendt, 1992) مستلزم توجه به ابعاد معناسازانه آن است، اما ناکامی در رسیدن به اهداف سند چشم انداز را نمی توان تنها به عوامل داخلی فروکاست؛ بلکه باید نقش محیط منطقه ای و رقابت های پیرامونی (به عنوان عوامل ساختاری) را نیز در این ناکامی دخیل دانست. یافته های این پژوهش نشان می دهد که عرصه سیاست گذاری در ایران شاهد رقابت دو گفتمان رقیب بوده و تجربه تاریخی، الزامات امنیتی و محیطی نظام بین الملل (از قبیل فضای ژئوپلیتیکی خاورمیانه، حضور قدرت های فرامنطقه ای و تهدیدات قدرت های بزرگ)، به گونه ای پیش رفته اند که نوعی تنوع گفتمانی و چرخه هویتی را در حوزه سیاست خارجی ایجاد کرده است و هژمونی معنایی در دوره هایی در اختیار تعامل گرایان بوده و در دوره ای دیگر گفتمان مقاومت گرا توانسته هژمونی خود را بر عرصه سیاست خارجی فائق کرده و رقیب خود را در حاشیه قرار دهد. برخورد این دو هویت در عرصه های کلیدی سیاست گذاری ایران نتایجی به همراه داشته است. در زیر به برخی موارد مورد مناقشه این دو دیدگاه می پردازیم:

۴-۱. عضویت در سازمان تجارت جهانی

یکی از حوزه های مورد مناقشه بین دو گفتمان، عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی بوده است که از منظر توسعه گرایی به عنوان فرصتی برای رشد اقتصادی از طریق ادغام در اقتصاد جهانی به آن پرداخته شد که می توانست امکان جذب سرمایه و فناوری و افزایش صادرات را فراهم کرده، به ایران کمک می کند تا از انزوا خارج شود و به بازارهای جهانی متصل گردد (جعفری ولدانی، ۱۳۹۶: ۱۷۶). این رویکرد با نگاهی خوش بینانه معتقد بود عضویت در سازمان های بین المللی باعث کاهش تنش، افزایش قدرت چانه زنی دیپلماتیک و کاهش احتمال انزوا و تحریم می شود. اما در مقابل گفتمان مقاومتی این سازمان را پروژه ای غربی برای سلطه اقتصادی و فرهنگی و در راستای از بین بردن استقلال کشور می داند. عضویت در این سازمان می تواند به افشای اطلاعات استراتژیک اقتصادی و آسیب پذیر کردن کشور در برابر تحریم ها منجر شود.

حفظ استقلال اقتصادی، حمایت از تولید داخلی و اقتصاد مقاومتی (مقابله با فشارهای خارجی) برنامه جایگزین این گفتمان است.

۴-۲. برجام

پرونده هسته‌ای ایران از مهم‌ترین مسائل و درعین‌حال طولانی‌ترین چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی بوده است. علی‌رغم صلح‌آمیز بودن این برنامه و عضویت ایران در «NPT»^۱ و تأکید رهبر نظام بر استفاده «صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و حرام بودن تسلیحات هسته‌ای» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۱۱/۳۰)، کشورهای غربی به دلیل تضادهای هویتی با جمهوری اسلامی ایران، نوعی تقابل را نسبت به برنامه هسته‌ای ایران پیش گرفتند و در نهایت با بردن پرونده هسته‌ای به شورای امنیت و بر ساخته کردن این ذهنیت که برنامه هسته‌ای ایران دارای اهداف نظامی است، آن را به‌عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی معرفی کردند و در ذیل فصل هفتم منشور شورای امنیت قرار دادند و در سایه آن تا زمان رسیدن به توافق هسته‌ای در سال ۲۰۱۵، قطعنامه‌های متعددی را علیه ایران و برنامه هسته‌ای آن صادر کردند (مهدیان و همکاران، ۱۴۰۱). نهایتاً با برنامه جامع اقدام مشترک توافقی در این زمینه حاصل شد. گفتمان حاکم بر دولت وقت، برجام را «فرصتی تاریخی» برای تعامل سازنده، رفع تحریم‌ها و بازگشت به اقتصاد جهانی معرفی می‌کرد. از این منظر توسعه پایدار از مسیر توسعه اقتصادی و تعامل منطقه‌ای می‌گذرد. در مقابل، گفتمان هویت مقاومتی برجام را ابزار غرب برای مهار ایران می‌دانست و بیان می‌داشت که بدون امنیت، توسعه ممکن نیست. با کاربرد کلیدواژه‌هایی چون «نفوذ دشمن»، «بی‌اعتمادی به آمریکا»، «از دست دادن دستاوردهای هسته‌ای»، «معاوضه در غلتان با آب‌نبات» و «برجام، سندی پر از حفره» نسبت به آن بی‌اعتماد بود. اما با وجود این اختلاف‌نظرها رویکرد امنیت‌محور نیز به برجام متعهد باقی ماند و این خروج آمریکا از برجام و استمرار تحریم‌ها بود که روایت بی‌اعتمادی به دشمن را تثبیت کرد و هنجارهای امنیتی-ایدئولوژیک را به گفتمان غالب بدل ساخت. به‌نوعی می‌توان گفت الزامات ساختاری محیط بین‌الملل در امنیتی‌تر شدن انگاره‌های گفتمان استقلال و مقاومت محور نقش داشته است.

1. Nuclear Non-Proliferation Treaty

۳-۴. عضویت در گروه اقدام مالی ویژه

پیوستن به گروه ویژه اقدام مالی نمونه‌ای دیگر از برخورد مستقیم دو هویت است. از منظر هویت توسعه‌گرا، پذیرش استانداردهای FATF یک «الزام فنی و ضروری» برای گشایش اقتصادی و لازمه تعامل مالی با جهان است. حامیان این دیدگاه استدلال می‌کنند که بدون آن، حتی در صورت رفع تحریم‌ها، امکان تجارت و سرمایه‌گذاری وجود ندارد. در مقابل، هویت مقاومتی، این نهاد را یک ابزار نظارت و فشار سیاسی در ساختار بین‌المللی می‌داند که به دشمن اجازه می‌دهد شریان‌های مالی مقاومتی را شناسایی و قطع کند. آن‌ها این اقدام را مصداق «خودتحریمی» می‌دانند وزیر امور خارجه دولت دوازدهم معتقد است «موضع ما در مورد FATF روشن است جمهوری اسلامی ایران باید بتواند با بانک‌ها تعامل داشته باشد و ما در این زمینه نباید خود را تحریم کنیم» (ظریف، ۱۳۹۷). منتقدان عضویت در FATF معتقدند که پیوستن به این نهاد می‌تواند به معنای کاهش استقلال مالی و امنیتی کشور باشد. ریاست سابق مجمع تشخیص مصلحت نظام، این موضوع را مطرح کرد که «هم پالرمو و هم سی.اف.تی خطر امنیتی بالایی دارد، البته خطر سی.اف.تی برای امنیت بیشتر هم هست» (املی‌لاریجانی، ۱۳۹۹). بلاتکلیفی چندین ساله این لوایح در مجمع تشخیص مصلحت نظام، نمادی از بن‌بست ناشی از این تقابل هویتی است که در آن، نگرانی‌های امنیتی-ایدئولوژیک بر الزامات اقتصادی فائق آمده است و تفاوت هویتی و ایدئولوژیک با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل و سرشت ساختارشکن سیاست خارجی ایران در قبال نظم مستقر موجبات شکل‌گیری نوعی انزوای ژئوپلیتیک مستمر را فراهم آورده است (مولایی و همکاران، ۱۴۰۴: ۱۳۰). نهایتاً گفتمان توسعه‌گرای تعاملی، با وجود تلاش برای عضویت در WTO، اجرای برجام و پیوستن به FATF، نتوانست هژمونی معنایی پیدا کند و الزامات اقتصادی و تعامل جهانی در برابر نگرانی‌های امنیتی و استقلال محور به حاشیه رانده شد.

درمجموع می‌توان گفت سیاست‌گذاری در عرصه‌های داخلی و خارجی عرصه منازعه دو گفتمان رقیب در ایران است که هر کدام اولویت‌های متفاوتی را بر عرصه سیاست خارجی ترسیم می‌کند. در حوزه هویتی ابعاد معناسازانه و هنجاری هر کدام از این رویکردها متفاوت بوده و هریک بر عناصر هنجاری خود تأکید کرده‌اند. بدین ترتیب امکان اتخاذ یک راهبرد منسجم و متداوم محقق نشده است. اعضای هر گفتمان تلاش کرده‌اند از منابع و ظرفیت‌های خود در سازمان‌ها و نهادهای ذی‌ربط جهت پیشبرد اهداف مورد حمایت خود استفاده کنند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که ناکامی در تحقق اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و تضاد آن با سیاست خارجی امنیتی ایران، بیش از آنکه یک شکست در برنامه‌ریزی یا یک انتخاب استراتژیک ناموفق باشد، نتیجه یک شکاف هویتی و ساختاری در جمهوری اسلامی ایران است. سیاست خارجی کشور در یک تعلیق گفتمانی میان آرمان «توسعه» و الزام «مقاومت» گرفتار آمده است. تضاد میان دو گفتمان نه صرفاً یک اختلاف استراتژیک، بلکه رقابتی بر سر معنابخشی به دال‌های مرکزی و شناور است.

چهارچوب نظری سازه‌نگاری به ما اجازه داد تا دریابیم که «منفعت ملی» در ایران یک مفهوم واحد و مورد اتفاق نیست، بلکه عرصه رقابت دو تعریف هویتی متضاد در سطح نخبگان است. فقدان افق‌های مشترک، هسته‌های اعتقادی متفاوت، ارائه ابزارهای متفاوت و بازنمایی‌های مختلف از تهدیدات و فرصت‌های محیط بیرونی، منجر به جهت‌گیری متضادی شده که اتخاذ یک راهبرد مستمر را به تعویق انداخته است. سیاست خارجی نیازمند ثبات گفتمانی است؛ اما سیاست‌های مبتنی بر امنیت و اقتصاد مقاومتی در مقابل راهکارهای تعامل محور، الزامات متفاوتی را به نهادهای درگیر سیاست‌گذاری تحمیل کرده که پیشبرد هم‌زمان توسعه و مقاومت را ناممکن ساخته است. در فرایند چرخش‌ها و جهت‌گیری‌های ناهمخوان، شاخص‌های هویتی، ایدئولوژیک و هنجاری دستخوش بازتعریف دائمی می‌شوند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان از یک مسیر ثابت سخن گفت. امنیت پایدار شرط لازم برای پیشرفت اقتصادی و توسعه موزون کشور است. توسعه پایدار نیز زمینه‌ساز گسترش و تقویت و ارتقای امنیت ملی و اجتماعی است. رابطه این دو مقوله بسیار ظریف و حساس است و تلفیق این دو در بسترسازی هر یک برای دیگری ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

تا زمانی که این شکاف هویتی حل‌وفصل نشود و یک هویت ملی منسجم‌تر که بتواند میان الزامات توسعه اقتصادی و امنیتی موازنه‌ای پایدار برقرار کند، شکل نگیرد، به نظر می‌رسد هرگونه برنامه توسعه در آینده نیز با سرنوشتی مشابه مواجه خواهد شد. آینده سیاست‌گذاری کلان در جمهوری اسلامی ایران، در گرو نتیجه این تفاوت معنایی و هویتی خواهد بود. تقویت و ترویج روایات متوازن و منصفانه از هویت فرهنگی و تمدنی به دور از خوش‌بینی یا بدبینی‌های افراطی می‌تواند به ایجاد هم‌گرایی پایدار در طیف‌های مختلف کمک کند. در نهایت باید توجه داشت که این دو گفتمان در یک طیف قرار دارند و شدت و ضعف تفاوت آن‌ها بسته به شرایط سیاسی داخلی و بین‌المللی تغییر می‌کند. بنابراین یک رویکرد تلفیقی که الزامات هر دو طیف را پوشش

دهد می‌تواند به ایجاد توازن بین توسعه و امنیت کمک کند. این امر نیاز به هماهنگی نهادی میان دستگاه‌های امنیتی و اقتصادی دارد. بازتعریف دال مرکزی و توافق بر سر دال‌های شناور و ایجاد یک منشور هویت ملی تلفیقی با رویکردی غیرتقابلی شامل اصولی از قبیل کرامت، رفاه، اقتدار و قانون‌مندی می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. بنابراین ایجاد سازوکارهای پایدار جهت جلوگیری از ناپایداری و نوسان‌های گفتمانی ضروری است. امنیت و توسعه پایدار ناظر بر درکی جامع است که بر پایه آن، به همه عوامل مؤثر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی در کنار یکدیگر و در تعامل با هم توجه شود. منافع ملی به جای این‌که امری مفروض باشد، باید به یک فرایند مشارکتی تبدیل شود. در نهایت توسعه را نه بدیل مقاومت، بلکه ابزار تقویت مقاومت ملی بازتعریف کرد و مقاومت را نه ضد توسعه، بلکه ضامن امنیت توسعه باز معنا کرد.

فهرست منابع

- ازغندی، علیرضا؛ فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: رویکردها و گفتمان‌ها*. تهران: انتشارات سمت.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*. تهران: نگاه معاصر.
- جعفری، علی‌اکبر؛ جانباز، دیان (۱۳۹۵). *تنوع گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و وجوه دیپلماسی نوین هسته‌ای*. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، (۲)۴.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی در ایران*. تهران: طرح نو.
- خرمشاد، محمدباقر؛ نجات‌پور، مجید (۱۳۹۴). *جریان توسعه‌گرایان لیبرال و توسعه پس از انقلاب اسلامی (با تأکید بر دولت)*. فصلنامه دولت‌پژوهی، ۱(۴)صص ۱۱۹-۱۵۶.
- خواجه سروی، غلامرضا؛ رادفر، فیروزه (۱۳۹۶). *تبیین تحول گفتمانی فرهنگ سیاسی: مطالعه موردی فرهنگ سیاسی ایران*. رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۱(۳۸)، ۳-۲۲.
- دهقانیان، مجید؛ رومینا، ابراهیم؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ قادری‌حجت، مصطفی (۱۴۰۴). *تبیین مؤلفه‌ها و ابعاد عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا*. فصلنامه روابط خارجی، (۲)۱۷.
- شقایق‌شهری، وحید؛ کریم، محمدحسین (۱۳۹۵). *اقتصاد مقاومتی، درون‌زایی اقتصاد ایران و فساد مالی*. فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان ویژه‌نامه اقتصاد مقاومتی، شماره ۴.
- شیراوند، صارم؛ پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۴۰۴). *مذهب و فرهنگ استراتژیک: مطالعه تأثیر مذهب شیعه بر فرهنگ استراتژیک جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه روابط خارجی، (۱)۱۷.
- صبوری، ضیال‌الدین؛ صالحیان، تاج‌الدین (۱۳۹۲). *آزمون‌پذیری نظریه سازه‌انگاری در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت‌های نهم و دهم (۱۳۹۱-۱۳۸۴)*. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱(۱۰).
- علایی، حسین (۱۳۹۱). *امنیت پایدار در سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه آفاق امنیت، ۵(۱۵).
- علی‌پور، حسن (۱۳۹۱). *موانع اجرایی شدن سند چشم‌انداز در نظام اداری ایران*. فصلنامه مدیریت دولتی، ۴(۱۰).

قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳). مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس: «بررسی بودجه دفاعی ایران ۱۳۹۲-۱۳۸۴». متقی، ابراهیم (۱۳۸۶)، *جمهوری اسلامی و تحلیل گفتمان‌ها سیاست خارجی*، زمانه، شماره ۵۳.

متقی، ابراهیم؛ ملکی عزین‌آبادی، روح‌الله (۱۳۹۸)، *بازاندیشی در راهبر بازدارندگی با کاربست نظریه سازهانگاری*، فصلنامه علمی مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۰(۳۸).

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت. معینی علمداری، جهانگیر؛ راسخی، عبدالله (۱۳۸۹)، *روش‌شناسی سازهانگاری در حوزه روابط بین‌الملل*، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۲(۴).

مکرمی‌پور، محمدباقر؛ دشتی، فرزانه؛ میرزایی، بیژن (۱۴۰۱) *بررسی گفتمان‌های دولت‌های پس از انقلاب اسلامی ایران ۱۳۹۲-۱۳۵۷*، فصلنامه دانشنامه علوم سیاسی، ۳(۷).

موسوی، سیدفضل‌الله؛ لهراسبی، امیر (۱۳۹۹)، *بررسی راهبردهای امنیت اقتصادی ایران با رویکرد اقتصاد مقاومتی و اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴*، سیاست‌های راهبردی کلان، ۸(۳).

مولایی، لیلیا؛ ارغوانی پیرسلامی، فریبرز؛ صالحی، سید جواد (۱۴۰۴) *موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران: تحلیلی از منظر کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۷(۲).

مهدیان، حسین؛ ترکاشوند، جلال؛ منیری، کامل (۱۴۰۱)، *تحلیل جایگاه بازدارندگی دفاعی در سیاست امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در پرونده هسته‌ای*، فصلنامه علوم و فنون نظامی، ۱۸(۵۹).

نظری، حامد؛ امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد؛ علی‌حسینی، علی (۱۴۰۰)، *هویت، گفتمان و سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام*، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۱۱(۴).

نیلی، مسعود (۱۳۹۷). *اقتصاد ایران به کدام سو می‌رود؟*. تهران: نشر دنیای اقتصاد.

References

- Azghandi, A., & Firoozabadi, S. J. (2013). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran: Approaches and discourses*. Tehran: SAMT. . [In Persian]
- Bashirieh, H. (2003). *A preface to the political sociology of Iran: The Islamic Republic era*. Tehran: Negah-e Mo'aser. . [In Persian]
- Checkel, J. T. (1998). *The constructivist turn in international relations theory*. World Politics, 50(2), 324–348.
- Jafari, A. A., & Janbaz, D. (2016). *Discursive diversity in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran and facets of new nuclear diplomacy*. Strategic Research in Politics, 4(16)93-120. . [In Persian]
- Jalaeipour, H. (2009). *Sociology of social movements in Iran*. Tehran: Tarh-e No . [In Persian].
- Jepperson, R. L., Wendt, A., & Katzenstein, P. J. (1996). *Norms, identity, and culture in national security*. In P. J. Katzenstein (Ed.), *The culture of national security: Norms and identity in world politics* Columbia University Press(pp. 33–75).
- Katzenstein, P. J. (1996). *The culture of national security: Norms and identity in world politics*. New York: Columbia University Press.
- Khorramshad, M.-B., & Najatpour, M. (2015). *The liberal developmental current and post-revolution development (with emphasis on government)*. Government Studies Quarterly, 1(4), 119-156. . [In Persian]
- Law of the Fourth Economic, Social and Cultural Development Plan of the Islamic Republic of Iran. (2004). Tehran: Majlis Research Center. . [In Persian]
- Majlis Research Center. (n.d.). Review of Iran's defense budget (2005–2013). Tehran: Majlis Research Center. . [In Persian]
- Moeini Alamdari, J., & Rasekhi, A. (2010). *Constructivist methodology in international relations*. Political and International Studies Quarterly, 4, 183-214. . [In Persian]
- Moshirzadeh, H. (2009). *Transformation in theories of international relations*. Tehran: SAMT. . [In Persian]
- Motaghi, E. (2007). *The Islamic Republic and analysis of foreign policy discourses*. Zamaneh, 53, 112-128. . [In Persian]
- Motaghi, E., & Maleki Azinabadi, R. (2019). *Rethinking deterrence employing constructivist theory*. Interdisciplinary Strategic Knowledge Studies, 10(38), 257–284. . [In Persian]
- Mousavi, S. F., & Lohrasbi, A. (2020). *Iran's economic security strategies through a resilient economy and the 2025 Vision Document goals*. Strategic Macro Policies, 8(3), 482-508. . [In Persian]
- Nazari, H., Emamjomezadeh, S. J., & Hosseini, A. (2021). *Identity, discourse, and policymaking of the Islamic Republic of Iran in the Islamic world*. Political Studies of the Islamic World, 11(4), 23-47 . [In Persian].
- Nili, M. (2018). *Where is Iran's economy heading?* Tehran: Donya-e-Eqtasad Publishing. . [In Persian]

- Shaghaghi Shahri, V., & Karim, M. H. (2016). *Resilient economy, endogenous Iranian economy, and financial corruption*. Strategic and Macro Policies Quarterly, 4 (Special Issue on Resilient Economy), 69–90. . [In Persian]
- Wendt, A. (1992). *Anarchy is what states make of it: The social construction of power politics*. International Organization, 46(2), 391–425.
- Wilmer, F. (2002). *The social construction of man, state, and war: Identity, conflict and violence in the former Yugoslavia*. London: Routledge.
- Alaee, H. (2012). *Sustainable security in the twenty-year vision document of the Islamic Republic of Iran*. Security Horizons Quarterly5(15). . [In Persian]
- Alipour, H. (2012). *Executive barriers to implementing the Vision Document in Iran's administrative system*. Journal of Public Administration, 2(10),91-110. . [In Persian]
- Dehghani Firouzabadi, S. J. (2014). *The Discursive Cycle in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: From the Bazargan Government to the Rouhani Government*. Tehran: Mokhtab Publishing. . [In Persian]
- Dehghanian,M, Rumina,E, Hafeznia,M, Ghaderi Hajat,M: Analyzing the Components and Dimensions of Iran's Strategic Depth in West Asia, Foreign Relation,17(2)69-98. . [In Persian]
- Ehteshami, A., & Zweiri, M. (2007). *Iran and the rise of its neoconservatives: The politics of Tehran's silent revolution*. London: I.B. Tauris.
- Khaje Sarvi, G., & Radfar, F. (2017). *Explaining the discursive transformation of political culture: A case study of Iran's political culture*. Islamic Revolution Studies Quarterly, 11(38), 3–22. . [In Persian]
- Mahdian, H., Torkashvand, J., & Moniri, K. (2022). *Analysis of the position of defense deterrence in the national security policy of the Islamic Republic of Iran in the nuclear case*. Quarterly Journal of Military Science and Technology,18(59). [In Persian]
- Mokremi Pour, M. B; Dashti, F; Mirzaei, B. (2022). *Analysis of the Discourses of Governments in the Islamic Republic of Iran After the Revolution (1979–2013)*. Encyclopedia of Political Science Quarterly, 3(7)28-50. . [In Persian]
- Molaei, L., Arghavani Pirsalami, F., & Salehi, S. J. (2025). *Barriers to strategic cooperation in Iran's foreign policy: An analysis from the perspective of grand theories of international relations*. Foreign Relations Quarterly, 17(2). . [In Persian]
- Shiravand,S, a Pishgahi Fard,Z: Religion and Strategic Culture: A Case Study of the Impact of Shiite Religion on the Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran, Foreign Relation,17(1)165-190. . [In Persian]



The Arab League: Continuity of Institutional Incompetence

Javad Sharbaf ¹ 

1. Professor of Political Science, West Asia & Africa Department, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
Email: sharbaf@ut.ac.ir

Abstract

The Arab League can be regarded as one of the most significant active regional organizations. In the eighth decade of its existence, this organization has endured a range of experiences in its efforts to foster unity among Arab countries. The emergence of this cohesive Arab axis in one of the world's most crisis-prone regions could have served as a powerful incentive for improving conditions in the regional states. The emergence of this relatively cohesive Arab institutional framework in one of the world's most crisis-prone regions could have served as a strong incentive for improving regional conditions. The initial enthusiasm for Arab solidarity and unity, following the outbreak of the first major crises in the Arab world and the exposure of national–Arab contradictions, gave way to fragmentation and the prioritization of national interests over the illusory notion of collective Arab interests. The central concern of this article is to understand the process of the League's emergence and its persistence and continuity after eight decades. The main research question addresses the reasons behind the durability and survival of the Arab League, as well as the interests derived from its continued existence. It also seeks to examine whether the League can continue along its current trajectory or whether its inherent and structural deficiencies prevent it from overcoming internal and external crises. Institutionalism has been employed as the theoretical framework for analysis in this article. Furthermore, the study hypothesizes that the structure designed based on Arab identity represents a political construct marked by internal contradictions. This structure is neither aligned nor compatible with the national interests of political systems possessing distinct and particularistic identities; consequently, it suffers from chronic inefficiency and ineffectiveness and has, in practice, failed to resolve the problems of the Arab world. The institutionalist approach has been utilized for theoretical analysis in this article. The research findings indicate that this structural ineffectiveness has persisted and has had no profound impact on alleviating Arab countries problems.

Keywords: Arab League, Institutionalism, Arab Identity, National Interest, Arab Unity

Extended Abstract

The present article aims to critically rethink the functioning and status of the Arab League, examining the reasons for the persistence of problems and crises in the Arab world even after the establishment of this union. The institutional inefficiency of this regional organization after nearly eight decades is the main topic of the article. The main issue of the research is not merely the occasional failures of the Union in managing intra-Arab crises, but rather the persistence and reproduction of this institution's structural inability over time. The article attempts to show that the Arab League, contrary to the goals stated in its charter, has failed to become an effective institution for political integration, conflict resolution, and regional crisis management. This situation is rooted in its institutional design and identity foundations, rather than a result of external conditions or temporary disagreements.

The main question of the article is why the Arab League has continued to exist despite the lack of effective achievements and the continuation of intra-Arab crises, and whether this institution fundamentally has the capacity to overcome chronic inefficiency. The research hypothesis is based on the premise that the Arab League was founded from the beginning on a constructed political and elite identity of "Arabness" that is structurally incompatible with the pluralistic reality of member states and their national interests. As a result, rather than seeking to resolve crises, this institution has become a tool for the symbolic management of disputes, maintaining the status quo, and legitimizing the policies of dominant governments.

In the introduction section, the article reviews the historical context of the establishment of the Arab League in 1945 and shows that the institution was formed in the context of the collapse of the Ottoman order, the end of World War II, and the geopolitical considerations of the colonial powers. Contrary to popular idealistic narratives, the Arab League was a product of the pan-Arab aspirations of political elites and the efforts of powers like Britain to organize and control the political space of the Arab world. The linkage between discursive unity and the preservation of fragile national sovereign states created a fundamental contradiction in the structure of the League from the beginning, one which was intensified over time.

The article then shifts its focus from purely political or ideological disagreements between Arab states to the institutional capacity and decision-making mechanisms of the Arab League. The author shows that simply addressing ideological divisions, geopolitical rivalries, or conflicts of national interests without analyzing the institutional structure of the League would not be an accurate analysis. Therefore, the main focus of the article is to examine why the Arab League, even in circumstances where there has been relative political consensus, has been unable to translate decisions into effective action.

In the research literature section, classical and contemporary works related to the Arab League are critically reviewed. This review shows that since the first years of its establishment, there have been serious doubts about the effectiveness of this institution. Many researchers have emphasized the lack of binding instruments, the lack of enforcement guarantees for approvals, the existence of authoritarian governments, the lack of democracy, and the dominance of the logic of national sovereignty over collective Arab cooperation. The current study differs from previous studies in that it analyzes the ineffectiveness of the Arab League not as an "accidental failure" but as a stable and reproducible institutional situation.

The theoretical framework of the article is based on institutionalism, specifically liberal institutionalism. According to this framework, regional institutions are able to play an effective role when they have binding rules, a dispute resolution mechanism, a monitoring system, legitimacy, and tangible common interests that are superior to national interests. Relying solely on Arabism cannot be a suitable substitute for national interests. By applying these components to the structure of the Arab League, the article shows that this institution suffers from serious weaknesses in most institutional indicators. Principles such as absolute non-interference in domestic affairs, consensus-based decision-making, lack of executive guarantees, and lack of financial and human resources, as well as internal polarities, have effectively turned the Union into an ineffective and powerless institution.

As for examining the League's performance and achievements, the article acknowledges some of the Union's limited successes—including the establishment of diplomatic frameworks, the 2002 Arab Peace Initiative, the recognition of the Palestine Liberation Organization, and the establishment of specialized cultural and economic institutions—but emphasizes that these achievements have neither been stable nor have they been able to alleviate the structural crises of the Arab world. In contrast, the failure to manage crises such as intra-Arab wars, the Arab Spring, the Palestinian issue, and the Qatar crisis presents a clear picture of the Union's institutional incompetence.

The article then analyzes a set of internal factors weakening the union, including ideological discords, competition for leadership in the Arab world, economic divides, religious disagreements, conflicting positions towards regional and trans-regional actors, and widespread dependence on external powers. The main argument is that these disputes become deadlocked when the Union lacks an effective institutional mechanism to manage them. The Qatar crisis is a prime example of how the Arab League has been unable to play an effective mediator role even when faced with a limited dispute between a few members.

In the final section, the article concludes by proposing the concept of "formal Arab institutionalism" that the Arab League, rather than being an institution for achieving Arab unity, has become a symbolic framework for managing conflicts and a symbol of legitimizing the primacy of national interests. In this framework, Arab identity is a political construct that is easily discarded if it conflicts with the interests of states.

The conclusion of the article emphasizes that the continued ineffectiveness of the Arab League is not due to the lack of the idea of unity, but rather the result of a structural incompatibility between the claimed identity and the political reality of the member states. Without fundamental reforms in institutional design, adjusting the principle of consensus, strengthening executive mechanisms, and redefining the relationship between national sovereignty and collective interests, the Arab League will remain an ineffective institution whose role is limited to issuing statements and symbolic crisis management.

اتحادیه عرب؛ تداوم ناتوانی ساختاری

جواد شهرباف^۱ 

۱. استادیار علوم سیاسی، گروه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: sharbaf@ut.ac.ir

چکیده

اتحادیه عرب را می‌توان یکی از مهم‌ترین نهادهای فعال منطقه محسوب کرد. این نهاد در دهه هشتم عمر خود، برای ایجاد وحدت در میان کشورهای عربی، تجارب بسیاری را پشت سر گذاشته است. پیدایش این محور عربی در یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان، می‌توانست انگیزه‌ای قوی برای بهبود اوضاع کشورهای منطقه باشد. امیدهای فراوان در تقابل عمیق منافع ملی و آرمان وحدت عربی به تدریج رنگ باخت و از میان رفت. شور و شوق اتحاد و وحدت عربی با وقوع نخستین بحران‌ها در دنیای عرب و آشکار شدن تعارضات ملی-عربی جای خود را به تفرد و ترجیح منافع ملی بر منافع موهوم عربی بخشید. مسئله این مقاله فهم چگونگی پیدایش و مهم‌تر از آن دوام و استمرار اتحادیه پس از هشت دهه است. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که، علت ماندگاری و بقای اتحادیه و این‌که اتحادیه می‌تواند به همین روند ادامه دهد یا ناتوانی‌های ذاتی و ساختاری، اجازه خروج آن از بحران‌های درونی و بیرونی را نمی‌دهد، چیست و فرضیه پژوهش حاضر، آن است که ساختار طراحی شده مبتنی بر هویت عربی، بر ساخته‌ای سیاسی است و تناقض درونی دارد و با منافع ملی نظام‌های سیاسی دارای هویت‌های هم‌سو و هم‌ساز نیست و در نتیجه از ناتوانی مزمن و ناکارآمدی رنج می‌برد و در عمل نتوانسته مشکلات جهان عرب را حل و فصل کند. از روش تحقیق نهادگرایی، برای تجزیه و تحلیل نظری در این مقاله استفاده شده است. یافته‌های تحقیق گواه آن است که این ناکارآمدی ساختاری دوام داشته و تأثیر عمیقی در کاهش مشکلات عربی نداشته است.

کلیدواژه‌ها: اتحادیه عرب، نهادگرایی، هویت عربی، منافع ملی وحدت عربی

مقدمه و بیان مسئله

اتحادیه عرب، یکی از مهم‌ترین نهادهای موجود در غرب آسیاست. این اتحادیه که قدیمی‌ترین نهاد عربی است، در مارس ۱۹۴۵ تأسیس شد. پیدایش این اتحادیه قبل از بروز و ظهور جنگ سرد و قطب‌بندی جامعه جهانی به دو طیف گسترده شرق (شوروی کمونیستی) و غرب (سرمایه‌داری) صورت گرفت. تأسیس اتحادیه بلافاصله پس از اعلان رسمی ختم جنگ جهانی دوم، حاکی از آن بود که کشورهای عضو، در زمان جنگ به رایزنی و مشورت دربارهٔ ضرورت تشکیل نهادی بین‌المللی فراملی پرداخته بوده‌اند. برای تشکیل چنین سازمان و ساختاری در منطقه و میان اعراب، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی صورت گرفته است. گرچه اعلان آن ناگهانی بود، اما سوابق و مستندات نشان می‌دهد، زمان زیادی برای همگن کردن اعضا و تنظیم اهداف و ایجاد ساختار و برنامه‌های کوتاه و بلندمدت آن صرف شده است. مداخله اولیه بریتانیا در تأسیس این مجموعه و تلاش برای حضور و سازمان دادن و متحد کردن دوستان نزدیک، علل اصلی و اهداف اولیه اعلامی و واقعی آن را بهتر می‌شناساند (Khaduri, 1946). مسئله پژوهش حاضر، ناکارآمدی مشخص اتحادیه در حل معضلات جهان عرب است. پرسش بنیادین مقاله حول این محور است که اساساً می‌توان نهادی کارآمد ساخت درحالی‌که «جهان عرب» به‌عنوان یک واحد همگون، همساز، هم‌سو و حتی واجد یک زبان یا نژاد واحد و یکسان نیست و این‌که چرا اتحادیه عرب علی‌رغم ادعای وحدت عربی، در حل مدیریت بحران‌های درون‌عربی هم فاقد ساختار کارآمد است؟ از همین‌رو فرضیه مقاله حاضر را می‌توان چنین بیان کرد: ناکارآمدی اتحادیه عرب در حل بحران‌های درون‌عربی، نتیجه منطقی ساختار معیوب طراحی شده آن است. ساختار طراحی شده مبتنی بر هویت عربی، برساخته‌ای سیاسی است و تناقض درونی دارد و با «منافع ملی» نظام‌های سیاسی دارای هویت‌های متفرد، هم‌سو، هم‌سود و همگرا نیست. در نتیجه از ناتوانی مزمن و ناکارآمدی رنج می‌برد و در عمل نتوانسته مشکلات جهان عرب را حل و فصل کند. روش مورد استفاده در این تحقیق، توصیفی تاریخی است. مطالعه سیر وقایع، بررسی دستاوردهای اتحادیه، شناخت آسیب‌پذیری‌ها و نقاط ضعف ساختاری و نگاه نقادانه به عملکرد آن از ابتدا تاکنون، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

اتحادیه عرب را می‌توان محصول یک دوره گذار تاریخی در جهان عرب دانست. دوره‌ای که در آن ملت‌های عربی پس از خروج از سلطه امپراتوری عثمانی و کسب استقلال ظاهری با کمک بریتانیا و فرانسه تلاش می‌کردند راه فراری ولو به لحاظ نظری

از سلطه استعمار را بیابند. نهضت بازاندیشی در میان روشنفکران عرب از اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم به تدریج نضج گرفته بود. تغییرات ماهوی پس از اوج‌گیری دوران روشنگری و انقلاب صنعتی تأثیرات عمیقی از خود برجای گذاشته و امواج آن به اعراب نیز رسیده بود (Sharabi, 1970, p. 107). در اوایل دهه سی و چهل میلادی، اندیشه وحدت عربی در میان روشنفکران، رهبران سیاسی و ناسیونالیست‌ها نضج گرفته بود و مطالبات عمومی نیز با این خواسته هم‌سوئی نشان می‌داد. تأملات نظری روشنفکران عرب و کوشش‌های فکری برای فاصله گرفتن از قدرت‌های بزرگ، پناه بردن به اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی بود. جست‌وجوی وحدت قومی و زبانی و تلاش‌هایی نظیر آن در پی فقدان هویت جمعی اسلامی متجسد در امت‌گرایی عثمانی، هنوز به ثمر نرسیده بود.

در حقیقت این اتحادیه ترکیبی از آرمان پان‌عربی، تجسم هویت واحد قومی و نوعی تشکل برای عمل‌گرایی محافظه‌کارانه در شرایط پساستعماری بود. (Patel, 2013) درواقع نوعی ایجاد هم‌بستگی بدون از دست دادن حاکمیت‌های لرزان و تازه تأسیس که هر لحظه خطر فروپاشی آنان را تهدید می‌کرد. ایجاد چهارچوبی برای هم‌بستگی و همکاری میان کشورهای عربی به‌منظور حفظ استقلال، مقابله با نفوذ قدرت‌های استعماری (به‌طور مشخص شوروی) حمایت از آرمان‌های مشترک عربی زمینه را برای هم‌گرایی فراهم آورده بود. بر همه این موارد مشکلات مهاجرت یهودیان و وعده بریتانیا برای حل مسئله یهودیان با اعطای وعده تأسیس خانه یهود در سرزمین فلسطین و نحوه مواجهه با آن، در زمره مهم‌ترین مسئله‌های جاری بود. مسئله‌های متعددی که هر یک جواب درخوری می‌طلبید و اتحادیه برای پاسخ به آن‌ها به وجود آمده بود (Dakhlallah, 2012). در حوزه سیاست که مهم‌ترین کارکرد این سازمان محسوب می‌شود می‌توان برخی دستاوردها نظیر مداخلات مؤثر در بحران‌های درون جامعه عربی، انجام میانجیگری‌های مختلف در شرایط بحرانی در لبنان، اردن، سوریه، سودان، عراق، لیبی و دیگر درگیری میان اعضای بیت عربی ولو اندک، ایفای نقش کرده است. علی‌رغم وجود اختلاف دیدگاه‌های متعدد میان رهبران و سران کشورهای عربی این سازمان توانسته جلسات متنوع کارشناسی در سطوح مختلف برگزار کند و در کمک به تصمیم‌سازی سران در اجلاس‌های گوناگون، نقش ایفا کند. نیز برای حل مسئله فلسطین و کاهش درگیری‌ها و افزایش امید به زندگی میان فلسطینیان و ارائه راه‌حل فعالیت‌هایی را سامان دهد. اما بی‌تردید ناکامی‌ها عموماً بر فهرست کامیابی غلبه و برتری یافته است (Bani Nasur et al., 2017).

۲. پیشینه پژوهش

نگاه نقادانه به این اتحادیه و ضرورت بازنگری در برنامه‌ها و اهدافش از همان سال‌های نخست پس از تأسیس شکل گرفته است. این نکته بیانگر آن است که حدیث آرزومندی اعراب برای تأمین تشکل خاص و تضمین امنیت در پناه این تجمع و تجمیع، انعکاسی مناسب نیافته و نگرانی‌ها نسبت به کارآمدی این تشکل از دیرباز وجود داشته است. «محمود خلیل»^۱ (۲۰۱۸) پس از جمع‌آوری دقیق صورت‌جلسات و نشست‌های کارشناسی و روسای هیئت‌های نمایندگی و جلسات اولیه تأسیسی رهبران عرب، کتاب مستند و معتبری را در باب شناخت پشت صحنه تأسیس اتحادیه ارائه کرده است. این کتاب با توجه به قدمت آن و نزدیکی به زمان تأسیس، در زمره مستندترین منابع در این زمینه محسوب می‌شود (Khalil, 1946).

از قدیمی‌ترین آثار نقادانه در این باب می‌توان به مقاله تحلیلی «لیتل»^۲ با عنوان بازاندیشی به اتحادیه عرب اشاره کرد. مقاله وی از نخستین ارزیابی‌های انتقادی درباره اتحادیه عرب است که کم‌تر از یک دهه پس از تأسیس آن در منتشر شد. او در این مقاله با بیان وابستگی‌های باقی‌مانده از دوران استعمار انگلیس و فرانسه و تأثیرات عمیق آن بر ساختار سیاسی واحدهای مختلف عرب زبان، به ذکر شواهد متعددی از مشکلات هم‌گرایی فی‌مابین می‌پردازد (Little, 1956).

«مایکل هادسون»^۳ در زمره کسانی است که با نگاه انتقادی به مسئله وحدت اعراب و زمینه‌های احتمالی تحقق آن نگاه کرده است. از نظر او مهم‌ترین ایراد بر فقدان رهبری دموکراتیک و مردم‌سالاری در منطقه خاورمیانه است. او تأکید می‌کند که مشروعیت اقدامات جمعی نخست از درون زاییده می‌شود و نظاماتی که فاقد این اصل اولیه هستند (دولت‌های سلطنتی، مستبد، نظامی و برآمده از کودتا) از اساس نمی‌توانند به همکاری مؤثر فی‌مابین دست یابند. نویسنده، این نهاد را ابزاری برای مهار تعارضات ظاهری می‌داند که از درون آن همکاری واقعی و معناداری حاصل نمی‌شود. نقد او بر نبود ساختارهای متناسب و مشروعیت‌زا همچنان معتبر است (Hudson, 1988). «عرفان اولگر و حمورا»^۴ دو نویسنده ترک معتقدند، این اتحادیه نتوانسته حتی در یک مورد نیز مداخله مؤثر و عمیق و پایداری داشته باشد. سهل

1. Mahmoud Khalil

2. Thomas R Little

3. Michael Hudson

4. Erfan Ulger & Joe Hammoura

است که برخی اعضای این اتحادیه خود یک طرف بحران بوده و با اشاره به سوابق درگیری‌ها و رقابت‌های درونی دنیای عرب (اردن، لبنان، یمن، عراق، سوریه و ...) هیچ‌گاه نتوانسته بحران‌های داخلی را حل کند. بنابراین چگونه این اتحادیه می‌توانسته و می‌تواند مشکلات اساسی‌تر با همسایگان غیر عرب یا کشورهای اروپایی و آمریکا را حل‌وفصل کند؟ (Hammora & Ülger, 2018).

«سنان صلاح رشید»^۱ به ناکارآمدی اتحادیه در وصول به اهدافش از منظری دیگر می‌نگرد. نگاه اقتدارگرایانه مردسالار، توجه به امور سیاسی، بی‌توجهی به عرف‌ها و معیارهای بین‌المللی برای حمایت از زنان، سنت‌گرایی حتی در میان رهبران سیاسی و عدم تلاش برای بومی کردن قوانین و مقررات و توصیه‌های بین‌المللی درباره لزوم رعایت حقوق زنان از مهم‌ترین ناکامی‌های اتحادیه محسوب می‌شود. سنن این مشکل را صرف‌نظر از مباحث سیاسی و خارجی، کاملاً داخلی و مرتبط با فرهنگ عربی مردسالار برمی‌شمارد (الصالحی، ۲۰۲۰).

«کوکب نجیب الریس»^۲ از کارشناسان ارشد اتحادیه تجارب سه دهه فعالیت در این سازمان را به تصویر می‌کشد و از پشت پرده فعالیت‌ها و عدم فعالیت‌های اتحادیه در موضوعات مختلف پرده برمی‌دارد. او با توجه به تجربه زیسته خود در اتحادیه نشان می‌دهد که دیوان‌بازی سیاسی جایگزین همکاری واقعی شده و نهاد اتحادیه فاقد پشتوانه حقوقی و عملی قابل اتکا است. از نظر او اتحادیه در حقیقت پوششی برای ضعف‌های ساختاری در میان اعراب است که با چنین وصله‌ای امکان رفوگری نمی‌یابد. او تلاش اتحادیه در تأمین نیازمندی‌های سیاسی کشورهای عضو را حداقل ممکن برمی‌شمارد. او نحوه مدیریت و نه حل مسئله فلسطین را یکی از مهم‌ترین ایرادات برمی‌شمارد (الریس، ۲۰۱۰: ۷۸). «یولیانتی و پرادانا»^۳ دو محقق هستند که با تمرکز بر موضوع سوریه و یمن و انقسام جامعه عربی نسبت به تحولات جاری در این دو کشور عضو، به بررسی نقش اتحادیه پرداخته‌اند. نویسندگان نشان می‌دهند که دخالت قدرت‌های بزرگ و وابستگی اقتصادی به آمریکا و ملاحظات خاص درباره اسرائیل، کارکرد نهاد را تضعیف کرده است. این نخستین مقاله‌ای است که در آن به نقش توأمان آمریکا و اسرائیل در اثرگذاری و تضعیف اتحادیه اشاره شده است (Pradana & Yulianti, 2017).

1. Sanan Salah Rashid

2. Kokab Najib Alris

3. Dina Yulianti & Alifian Pradana

«برهان غلیون»^۱ از روشنفکران مطرح عرب درباره نقش نامتناسب اتحادیه عرب معتقد است که اتحادیه وجودی نمایشی دارد و در بحران‌های منطقه مطلقاً نقش مهمی ایفا نکرده است. نویسنده نشان می‌دهد ساختار اتحادیه و اعتماد پایین سیاسی علت اصلی ناکارآمدی است. او با اظهار یاس از احیای اتحادیه سه عامل کلیدی را در این رابطه مؤثر می‌شمارد؛ نخست استمرار مشکلات اولیه‌ای که اتحادیه برای رفع آن به وجود آمد (تبدیل استعمار به استبداد) دوم، نبود اراده سیاسی برای فهم مسئله و حل آن و سوم، بازگشت به مسئله وحدت عربی و توجه به مردم و مردم‌سالاری (غلیون، ۲۰۰۵).

«برنت و سولینجن»^۲ از متخصصان خاورمیانه در مقاله‌ای مشترک که با نگاه مقایسه‌ای تدوین شده است نشان می‌دهند منشور اتحادیه عمدتاً برای حفظ اقتدار رژیم‌ها طراحی شده و از ابتدا فاقد ابزار الزام‌آور بوده است. آن‌ها معتقدند نهاد اتحادیه از اساس در جهت «حفظ حاکمیت ملی» ساختارسازی شده‌اند و بنابراین توقع تلاش برای رفع بحران و حل مخاصمه از منظری جمعی اساساً توقعی نابجاست نویسندگان نتیجه می‌گیرند ساختار نهادی ضعیف، مانع از اجرای واقعی سیاست‌ها شده است (Solingen, 2007).

«محمد نور»^۳ معتقد است اتحادیه عرب هرگز ساختار مؤثری برای تأثیرگذاری بر نظم جهانی نداشته و بیشتر ابزاری برای تفسیر منطقه‌ای سیاست‌های بین‌المللی از سوی اعضاست. از نظر او این نهاد نتوانسته منافع جمعی را در چهارچوب ملی‌گرایی حفظ کند و تلاش‌های مستمر این نهاد برای حفظ هویت عربی در عین رعایت منافع و مصالح ملی اعضا ناهمگون و ناهمساز و در عمل موجبات تزلزل در تصمیم‌گیری و نتیجه‌گیری نامتناسب با خواست و اراده اعضا و منشور آن بوده است. او در کنار زبان که عنصر متحد‌کننده عربی بوده به دو موضوع مهم مذهب‌گرایی افراطی و اختلافات نژادی به‌عنوان دو عنصر محدودکننده همکاری‌های فی‌مابین نیز اشاره می‌کند (البصرا، ۲۰۱۹).

1. Borhan Ghalyon
2. Barrent & Solingen
3. Mohammad Nour

۳. چهارچوب نظری

در تجزیه و تحلیل موضوع و پیش از ورود به بحث، نخست باید تکلیف دو نکته هویت عربی و سپس نهاد اتحادیه را مشخص و از آن‌ها آشنایی-ابهام‌زدایی کرد. هویت عربی یکی از محصولات مهم نظری در قرن بیستم به شمار می‌رود. این پدیده در درون و برون زمینه‌ساز بسیاری از اقدامات و فعالیت‌های سیاسی و عمل‌گرایی جمعی و هم‌گرایی قومی در منطقه بزرگی از جهان (مشرق عربی و مراکش تا مغرب عربی و عمان) شده است. برخی آن را پدیده‌ای ساخته‌شده در بستر تاریخی فروپاشی امپراتوری عثمانی و جوابیه‌ای تند و احساسی و فرصت‌طلبانه به آن می‌دانند که می‌کوشید خلأ قدرت ناشی از سقوط امپراتوری را پر کند (حافظ، ۲۰۱۹). پاره‌ای از صاحب‌نظران رأی دیگری داشتند و واکنش اعراب و رستاخیز آن را ثمره سده‌ها استعمار غرب و واکنش طبیعی به غارت منابع و نادیده گرفتن حقوق ملت‌های عربی برمی‌شمردند (Nugent et al., 2018). عده‌ای دیگر از نویسندگان با تکیه بر مرام و مسلک اشتراکی، ضرورت داشتن هویتی واحد و هم‌بستگی پاره‌های ضعیف و مستضعف و استثمار شده، هویت واقعی اعراب را در پیوستن به بلوک شرق و برپایی دولت‌های کم‌رنگ‌تر از دولت بلشویکی-کمونیستی و دامن زدن به رقابت ایدئولوژیک می‌طلبیدند (Kramer, 1993). هویت عربی که ابعاد و زوایای آن همچنان برای بسیاری ناپیدا و مبهم بود نه تنها پاسخی به بحران مشروعیت و سرخوردگی سیاسی می‌توانست تلقی بشود، بلکه به تدریج به ابزاری گفتمانی در خدمت دولت‌ها برای مشروعیت‌بخشی داخلی و منطقه‌ای درآمد (Sheikh, 2016)؛ اما در باب اتحادیه و ساختار و سازمان‌دهی و جایگاه آن، توضیح بیشتری باید داد. مبنای نظری مورد توجه در این پژوهش نهادگرایی و بررسی علل گرایش به نهادسازی و مشارکت در ساختارهای نهادینه و پذیرش همکاری در سطح ملی با دیگر کشورهاست. از این منظر نهادگرایی به مجموعه‌ای از نظریات اطلاق می‌شود که نقش نهادها را در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها و ساختارهای سیاسی برجسته می‌کنند؛ اما این نهادگرایی چه لوازم و الزاماتی دارد و چگونه می‌تواند در محیط مملو از درگیری منطقه غرب آسیا، بحران‌های چندلایه و پرتعداد و متنوع را مدیریت کند؟ در میان انواع نهادگرایی شاید بتوان نهادگرایی لیبرال را چهارچوب نظری مناسبی دانست. نهادگرایی لیبرال البته برخلاف واقع‌گرایی، به امکان همکاری میان رقبای دولتی از طریق نهادها باور دارد: معتقد است که دولت‌ها حاکمیت‌های عقلانی دارند؛ بدون تردید منفعت‌محورند؛ تاریخ گواه همکاری بسیاری از دولت‌ها خصوصاً در دو سده اخیر بوده است؛ همکاری میان آن‌ها ممکن است؛ اما نیاز به ساختار

دارد؛ ساختارها اگر با توافق و نظر دولت‌های شکل بگیرند و منافع آن‌ها را تأمین کنند، نهادها در گذر زمان شکل می‌گیرند و تثبیت می‌شوند؛ سرعت‌گیر مناسبی برای رقابت‌های هژمونیک خواهند بود؛ تغییرات درونی و برونداد این نهادها گرچه کند و زمان‌بر است؛ اما در نهایت ماندگار و پایدار خواهند بود؛ نهادها ابزار کاهش بی‌اعتمادی، افزایش شفافیت و کاهش هزینه‌های همکاری هستند و در مجموع فواید تولید و نگهداری و التزام به آن از دیگر روش‌های کنترل و مدیریت بحران کم‌هزینه‌تر و ماندگارتر است. (Nuruzzaman, 2008)

۳-۱ ویژگی‌ها، شرایط و الزامات

نهادگرایی برخلاف نظریات قدرت‌محور سنتی، نقش نهادها را به‌عنوان واسطه، نظم‌دهنده و حتی سازنده معنا و مروج پارادایم و گفت‌وگو خاص در روابط بین‌الملل بررسی می‌کند ویژگی‌هایی چون حل منازعه با کم‌ترین هزینه، ضرورت فاصله گرفتن از واقع‌گرایی کلاسیک، پرهیز از قدرت محوری و رفتارهای هژمونیک، توجه به قواعد پایدار، تولید الزامات فراملی و تمکین به آن، ضرورت همکاری میان دولت‌ها، ارائه سازوکارهای حل اختلاف، آن را به چهارچوبی مؤثر برای تحلیل سازمان‌هایی مانند اتحادیه عرب تبدیل کرده است. این نهادگرایی تولید سازوکارهای همکاری و اجماع‌سازی را مبتنی بر خرد جمعی و رفتار عقلانی الزامی کرده است (Obregon, 2023). این سازوکارها را می‌توان چنین در نظر گرفت:

- ❖ چهارچوب حقوقی الزام‌آور؛
- ❖ سازوکار مشخص حل منازعه و اختلاف؛
- ❖ سامانه نظارت بر اعضا و ارزیابی دوره‌ای عملکرد؛
- ❖ اعتمادسازی میان اعضا
- ❖ انطباق هنجاری و اجتماعی شدن نهادی؛
- ❖ دیپلماسی و مشاوره محور تعامل باشد؛
- ❖ توزیع متوازن قدرت و وجود منافع مشترک، ملموس و متقارن؛
- ❖ ثبات نسبی در محیط امنیتی یا تلاش مضاعف برای تثبیت آن؛
- ❖ مشروعیت بخشی؛
- ❖ ثبات ساختاری و ظرفیت‌های اجرایی.

۴. زمینه‌ها و بستر تأسیس اتحادیه عرب

هدف از تأسیس این اتحادیه، ترغیب کشورهای دوست و هم‌پیمان برای تأسیس سازمانی متحد، مؤثر و هم‌سو در دنیای عرب بود. آنتونی ایدن نخست‌وزیر وقت بریتانیا و در میانه جنگ جهانی، دریافت بود که چنین سازمانی می‌تواند کشورهای عرب منطقه را در راستای اهداف بریتانیا بسیج کند. سه هدف عمده مدنظر بریتانیا که در لایه‌لای سطور و کلمات ایدن مستور بود عبارت بودند از تأمین منافع بریتانیا از طریق ایجاد اتحادیه هم‌سو؛ مقابله با رشد ناسیونالیسم افراطی که قابلیت تبدیل به پیشرانهای قوی و ضد استعماری داشت و البته نکته مهم برای بریتانیا حفظ مسیرهای حیاتی ژئوپلیتیکی. مدیریت مناطق عربی که کنترل‌کننده مسیرهای نفت و تجارت جهانی بودند، برای منافع بریتانیا بسیار حیاتی بود (Rizk, 2015, p. 78). رایزنی‌های فشرده ادامه یافت و در پایان جنگ اتحادیه متشکل از کشورهای عربستان، اردن، لبنان، سوریه، عراق با مدیریت و صحنه‌گردانی مصر اعلام موجودیت کرد منشور اتحادیه در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ در قاهره میان هفت کشور عربی به امضا رسید و چهارچوب همکاری میان کشورهای عربی را تعیین کرد. اهداف اصلی تأسیس اتحادیه عرب (مطابق با منشور) را می‌توان چنین خلاصه کرد (League of Arab States, 1945):

- ❖ تقویت روابط میان کشورهای عربی؛
- ❖ حفاظت از استقلال و حاکمیت اعضا؛
- ❖ هماهنگی سیاست‌های کشورهای عربی؛
- ❖ آزادی کشورهای عربی مستقل نشده؛
- ❖ پشتیبانی از آرمان‌های عربی، به‌ویژه فلسطین؛
- ❖ حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین اعضا.

برای دستیابی به این اهداف مهم، منشور ساختارهای ذیل را پیش‌بینی کرده و سازوکارهای ذیل برای تحقق آن اهداف را مدنظر قرار داده بود: شورای اتحادیه عرب، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری؛ دبیرخانه دائمی با ریاست دبیر کل برای پیگیری امور اجرایی و تأسیس کمیته‌ها و کمیسیون‌های تخصصی مورد نیاز در امور اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... این سازوکارها در اسرع وقت در کمیته مرکزی به تصویب رسید و در نخستین جلسه سران کشورهای مذکور ساختار کلی مورد تأیید و تصویب قرار گرفت (کمال، ۱۹۴۸).

۵. دستاوردهای اتحادیه عرب

اتحادیه عرب، به‌رغم چالش‌های سیاسی و اختلافات عمیق میان اعضایش، در طول حیات خود دستاوردهایی داشته است. اتحادیه عرب پس از تأسیس، کوشید تا براساس منشور خویش فعالیت‌های مختلفی را در حوزه‌های متنوع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی سامان دهد. اما درمجموع این دستاوردها در ازای آنچه از سازمان بزرگی چون اتحادیه توقع می‌رفت، چندان بزرگ و قابل اعتنا نیست. افزون بر این، تقریباً می‌توان گفت که هیچ دستاورد قانع‌کننده‌ای برای اعضای خویش به میراث نگذاشته است. این اتحادیه در خلق چهارچوب‌های دیپلماتیک (ابتکار صلح ۲۰۰۲) واکنش به تجاوز عراق به کویت و سپس ائتلاف بین‌المللی در سال ۱۹۹۰ و میانجی‌گری در برخی اختلافات میان اعراب، موفقیت‌های نسبی داشته است (Pinfari, 2009). مهم‌ترین این دستاوردها در حوزه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی عبارت‌اند از:

- ❖ ایجاد چهارچوبی رسمی و دیپلماتیک برای گفت‌وگو و ملاقات و مذاکره رهبران و وزرای کشورهای عربی، حتی در دوران اختلافات شدید؛
- ❖ نماد هم‌بستگی درباره قضیه فلسطین و تلاش برای هماهنگ‌سازی مواضع عربی در حمایت از حقوق فلسطینیان و محکومیت اشغالگری اسرائیل؛
- ❖ نمایش هم‌بستگی عربی و وحدت جهان عرب در سطح بین‌المللی و تقویت هویت عربی مشترک در برابر چالش‌های خارجی؛
- ❖ هماهنگی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ که اتحادیه نقش کلیدی در هماهنگی نظامی و سیاسی بین مصر، سوریه و کشورهای عربی حامی (از جمله تحریم نفت) علیه اسرائیل ایفا کرد؛
- ❖ به رسمیت‌شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در سال ۱۹۷۴؛
- ❖ ابتکار صلح عربی (۲۰۰۲) مهم‌ترین دستاورد سیاسی در جریان جنگ اعراب و اسرائیل بود؛
- ❖ تدوین و تصویب اسناد مشترک نظیر منشور حقوق بشر عرب و راهبرد امنیت ملی عربی؛
- ❖ مداخله در بحران‌ها و نقش‌آفرینی در حل‌وفصل برخی اختلافات داخلی عربی
- ❖ تأسیس نهادهای تخصصی و ایجاد سازمان‌های وابسته مانند سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی عرب (الکسو) برای ترویج زبان و فرهنگ عربی؛

- ❖ همکاری‌های اقتصادی محدود و راه‌اندازی منطقه تجارت آزاد عربی کبیر (GAFTA)؛
- ❖ صندوق‌های توسعه و ایجاد مکانیسم‌های مالی مانند صندوق عربی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی (AFESD) و صندوق پول عربی (AMF) که پروژه‌های زیرساختی و توسعه‌ای را در کشورهای فقیرتر عضو تأمین مالی می‌کنند؛
- ❖ همکاری‌های فنی و تخصصی مانند تسهیل همکاری در زمینه‌هایی مانند امنیت غذایی، سازمان بهداشت منطقه شرق مدیترانه؛
- ❖ پشتیبانی از کشورهای بحران‌زده و ارائه کمک‌های بشردوستانه و مالی (ولو اندک و ناکافی) به کشورهای عضو آسیب‌دیده مانند فلسطین، یمن و سودان از طریق نهادهای وابسته؛
- ❖ هماهنگی در امور اجتماعی و تلاش برای همسان‌سازی برخی سیاست‌های کار، مهاجرت و مقابله با قاچاق انسان در سطح منطقه؛
- ❖ حفاظت از میراث فرهنگی و همکاری در حفاظت از میراث فرهنگی و مبارزه با قاچاق آثار باستانی جهان عرب؛
- ❖ ایجاد شبکه‌های ارتباطی و تسهیل همکاری‌های رسانه‌ای و راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای عربی مشترک.

۶. اختلافات درونی دنیای عرب و تأثیر آن بر انسجام منطقه‌ای

یکی از عوامل اصلی ناکارآمدی اتحادیه عرب، گسترش اختلافات ساختاری و مزمن میان کشورهای عضو است که نه تنها موجب ناتوانی این نهاد در مدیریت بحران‌ها شده، بلکه موجب تضعیف مشروعیت آن به عنوان نهاد نماینده «وحدت عربی» شده است. شکاف‌های ساختاری، چندلایه، عمیق، سویه دار، که خود به تشدید گسل‌های درونی و مانع عمده‌ای بر هم‌گرایی بیرونی شده است. مجموع این اختلافات موجب شده که اتحادیه عرب به جای ایفای نقش هم‌گراکننده، تبدیل به صحنه‌ای برای رقابت‌ها و تنش‌های درون عربی شود. بدون یک ساختار نهادی قوی، سازوکار الزام‌آور و اجماع سیاسی بر سر منافع منطقه‌ای، یقیناً نمی‌توان انتظار داشت این نهاد به کنشگری مؤثر در سطح بین‌المللی تبدیل شود. اتحادیه در چندین مرحله اعضای خود را اخراج یا نمایندگی آن‌ها را لغو کرده است (مصر، سوریه، لیبی، قطر). این شکاف‌ها را می‌توان در قالب عناوین اصلی ذیل طبقه‌بندی کرد:

۱-۶. تضادهای ایدئولوژیک

دنیای عرب طیف گسترده‌ای از گرایش‌های سیاسی از چپ‌گرایی مطلق تا راست‌گرایی را طی دوران تأسیس این اتحادیه به خود دیده است. به‌ویژه آنکه گاه ایدئولوژی‌ها چنان متضاد و متناقض عمل می‌کردند که تا مرز کودتای نظامی و ترور رهبران و اسقاط حاکمیت‌های عربی پیش می‌رفت. از سوی دیگر تقابل میان جریان‌های اسلام‌گرا نظیر اخوان المسلمین با رژیم‌های سلطنتی و سکولار عربی باعث بروز تنش‌های شدید سیاسی شده است. قطر به‌عنوان حامی جریان اخوان المسلمین در مقابل عربستان و امارات که آن را تهدیدی برای ثبات خود می‌دانند، موضع متضادی اتخاذ کرده است. پان عربیسم، خوانش‌های مختلفی داشت که خود آن مصدر دعوای بسیار شده بود و می‌شد (Kashiem, 2016).

۲-۶. مسئله ناتمام فلسطین و مشروعیت‌بخشی به اسرائیل

از ابتدای تأسیس دولت یهودی کشورهای عرب به دو گروه تقسیم شدند. برخی کشورها نظیر اردن از دهه ۵۰ به روابط پنهان با این دولت روی آوردند و برخی دیگر پس از شکست‌های متوالی چاره کار را در پذیرش صلح و برقراری رابطه دیدند. سایر کشورها که ذیل عنوان جبهه پایداری، مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی را برگزیدند به‌تدریج ناتوان شده و در این مسیر چندان پایدار نماندند. مسئله فلسطین چونان زخمی ماندگار و فرسوده در میان اعراب تاکنون باقی ماند و مهم‌ترین نقطه وحدت اعراب، به نقطه اختلافی عمیق معتقدان به ناسیونالیسم عربی بدل شد (Joffé, 1983). این مسئله ناتمام همچنان دامن همه اعراب را گرفته و راه میانبری چون پیمان ابراهیم نیز نمی‌تواند مسئله را حل کند (Muhammad Hatim, 2025).

۳-۶. رقابت برای رهبری منطقه‌ای

از ابتدای تأسیس اتحادیه تلاش عمیق مصر برای کنترل دنیای عرب و ایفای نقش برادر بزرگ‌تر کشورهای عرب کاملاً محسوس بود. این تلاش‌ها نه متأثر از ایدئولوژی حاکم بر قاهره بل به‌دلیل نقش ذاتی این کشور در منطقه صورت می‌گرفت. مصریان از دیرباز برای خود نقشی متفاوت از دیگران ترسیم کرده بودند و این نقش ربطی به حاکمیت سلطنتی، جمهوری، ایدئولوژی پان عربیسم ناصری یا مرسی و سیسی نداشت. قاهره تمایلی به پیروی نداشت و در مقابل پیروی دیگر کشورهای عرب را

می‌طلبید. از سوی دیگر این ایفای این نقش همواره رقابیتی در دنیای عرب داشته است. جنگ سرد میان اعراب علی‌رغم اشتراکات زبانی و دینی هیچ‌گاه پایان نگرفته بل از صورتی به صورتی دیگر تبدیل شده است (Morten & Valbjorn, 2012).

۴-۶. شکاف‌های اقتصادی

تفاوت شدید درآمدی میان کشورهای ثروتمند نفتی و کشورهای فقیرتر مانند یمن و سودان موجب روابط نابرابر و اعمال نفوذ اقتصادی شده است. این نابرابری‌ها نه تنها مانع همکاری اقتصادی واقعی شده‌اند، بلکه گاه موجب وابستگی سیاسی به خارج از اتحادیه نیز شده‌اند. ابتکاراتی مانند (صندوق‌های توسعه عربی) یا صندوق عربی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی، اگرچه کمک‌هایی ارائه می‌دهند؛ اما نتوانسته‌اند این شکاف ساختاری را به‌طور اساسی برطرف کنند. گزارش سالانه اخیر (۲۰۲۴) که از سوی چهار نهاد و دبیرخانه اتحادیه منتشر شده، این شکاف‌های پرنشدنی متأثر از ملی‌گرایی و نه امت‌گرایی عربی را به‌خوبی به تصویر می‌کشد (العربی، ۲۰۲۴).

۵-۶. سیاست خارجی متنوع و متضاد

یکی از مهم‌ترین معضلات درونی اتحادیه عرب نوع تعامل کشورهای عضو با قدرت‌های جهانی است. طیف گرایش‌های مختلف درون جامعه عربی و مواضع متفاوت آن‌ها در قبال تحولات جهانی و کشورهای قدرتمند واقعاً حیرت‌انگیز است. می‌توان از وابستگی کامل یمن، عراق، سوریه، لیبی به بلوک شرق در دوران جنگ سرد یاد کرد. یا به وابستگی جناح مقابل به آمریکا نظیر عربستان، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس اشاره کرد. همه این موارد بیانگر نبود یک سیاست خارجی منسجم در جهان عرب است. موضوعی که به چشم اسفندیار تعاملات درونی اتحادیه تبدیل شده است (الساکت، ۲۰۱۰).

۶-۶. اختلافات فرقه‌ای و مذهبی

گرایش‌های متنوع درون جامعه غالباً سنی با یکدیگر مثلاً قطر و سعودی (سلفی) با عمان (اباضی)، تقابل‌های بعضاً شیعی غیر شیعی به‌ویژه در کشورهای بحرین، عراق، لبنان و یمن، ضدیت مصر با گرایش اخوانی قطر، رقابت‌های تونس با همسایگانش به‌ویژه پس از بهار عربی عامل مهمی در سیاست‌گذاری خارجی کشورهای عربی بوده و مانعی برای اجماع درون اتحادیه عرب شده است. قطبیدگی دنیای عرب از این نظر

عمق و ژرفای بیشتری یافته و این مهم بر سایر اختلافات ریشه‌ای و حاشیه‌ای، غلبه بیشتری پیدا کرده است (Diamond, 2022, p. 430). بدیهی است که این خلافت و اختلافات، اجماع‌سازی درون اتحادیه را ناممکن می‌سازد و در نتیجه سبب ازدیاد شکاف و انشقاق‌ها شده است.

۶-۷. رویکرد محتاطانه نسبت به ترکیه

نگاه کشورهای عربی به ترکیه به شدت متفاوت است. در حالی که عربستان، مصر، امارات و عراق، ترکیه را تهدید می‌دانند، کشورهایی چون عمان، قطر، لیبی بر تعامل و هم‌سویی و اشتراک دیدگاه‌های سیاسی و منطقه‌ای تأکید دارند. تقریباً تمامی اتحادیه عرب به سه بخش طرفدار، مخالف و بی‌طرف نسبت به این کشور تبدیل و البته فراز و نشیب‌های بسیاری در روابط طی شده است (نوفل، ۲۰۱۲).

۶-۸. رویکرد غیرتعاملی و مرزبندی شده با ایران

تعامل یا تقابل با ایران از دیرباز یکی از مسائل مهم اتحادیه بوده است. همسایه شرقی و قدرتمندی که قبل و بعد از انقلاب، به هر روی نگرانی‌هایی برای دنیای عرب ایجاد کرده است. شاه در عین رابطه حسنه با دشمنان اعراب اما توانست کفه موازنه را حفظ کند و به دولت اسد در سوریه و عرفات و فلسطینیان نیز کمک می‌کرد. پس از انقلاب نیز ضمن حمایت قاطع از فلسطین و مداخلات مؤثر در منطقه، همواره در صدر نگرانی‌های کشورهای عرب بود. جنگ ایران و عراق، دنیای عرب را به دو قسمت موافق و مخالف تقسیم کرد و تبعات آن تا دهه‌ها پس از جنگ دامن اتحادیه و اعضایش را گرفت.

۶-۹. اختلاف در واکنش به بهار عربی

در جریان اتفاقات موسوم به بهار عربی، قطر و تونس از تغییرات انقلابی حمایت کردند، در حالی که عربستان و امارات از رژیم‌های پیشین یا ساختارهای نظامی پشتیبانی کردند. این اختلاف به مداخلات متضاد در لیبی، سوریه و مصر منجر شد و زمینه دخالت مستقیم در امور داخلی را که در زمره خطوط قرمز اعلام شده در منشور بود، فراهم آورده بود. بهار عربی در حقیقت اوج اختلافات نهانی و رقابت‌های درونی بود که به یکباره سرباز کرده بود. اتحادیه عملاً در برابر حفاظت از اعضای خود دچار دو دستگی

شد و نتوانست میان دولت و ملت‌هایی که درگیر مسئله بهار عربی شده بودند، میانگیری کند و امور را فیصله دهد. قاهره که خود مرکزیت این اتحادیه بود نزدیک به یک سال درگیر این مسئله بود و طبعاً نمی‌توانست برای دیگران نسخه بپیچد. برخی معتقدند که واکنش ضعیف اتحادیه سبب انتقال زنجیره بحران به دیگر کشورها شد (Mencütek, 2014). سایر دولت‌های عربی نیز به فراخور حال، طیف وسیعی از سرکوب شدید تا پذیرش مخالفت‌ها و پرداخت وجه-رشوه به ملت و تمکین مداخله خارجی و ... را در پیش گرفتند. نحوه تعامل با این مسئله یکی از بحرانی‌ترین مراحل اتحادیه محسوب می‌شود (هیکل، ۲۰۲۱).

۶-۱۰. بحران قطر ۲۰۱۷-۲۰۲۱

بحران قطر در ژوئن ۲۰۱۷ زمانی آغاز شد که عربستان سعودی، امارات، بحرین و مصر روابط دیپلماتیک خود را با قطر قطع کرده و مرزهای زمینی، دریایی و هوایی را بستند. اتهام اصلی این کشورها، حمایت قطر از گروه‌های اسلام‌گرا به‌ویژه اخوان المسلمین، نزدیکی به ایران و ملاقات مقامات بلندپایه با نظامیان ایران، حمایت از حماس و پشتیبانی مالی از داعش و القاعده و البته حمایت از شورشیان افراط‌گرای سوریه تحت عنوان کلی دخالت در امور داخلی دیگر کشورها بود. اتحادیه عرب در این بحران عملاً منفعل بود و نتوانست میانجی مؤثری باشد یا راه‌حل منطقه‌ای ارائه دهد. این تحریم نشان داد که چگونه یک سازمان ناهم‌گرا از درون، به وقت تلاطم در روابط و بحران، از حل مسئله‌ای کوچک و فصل منازعه محدود نیز برنمی‌آید.

۶-۱۱. نقش متغیر اخلاک‌گر بازیگران فرامنطقه‌ای

وابستگی به قدرت‌های خارجی یکی دیگر از شاخص‌های ضعف اتحادیه عرب به شمار می‌رود. بسیاری از اعضا برای امنیت یا بقای خود به قدرت‌های خارجی (آمریکا، روسیه، انگلیس، ایران، ترکیه) متکی هستند. این وابستگی، استقلال عمل اتحادیه را محدود و تصمیم‌گیری را تحت تأثیر منافع خارجی قرار می‌دهد. حمایت‌های انگلیس از اردن و عراق در دهه ۵۰ و ۶۰؛ مداخلات روسیه در سوریه و عراق در دهه‌های ۶۰ و ۷۰؛ روابط خاص فرانسه با تونس، الجزایر، سوریه و لبنان؛ مداخلات آمریکا در امور کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس خصوصاً عربستان؛ اعمال فشارهای سنگین اقتصادی و تحریمی علیه ایران (بایزیدی و میرترابی، ۱۴۰۳)؛ حضور مؤثر چین در خلیج فارس در دو دهه اخیر، هندسه تحولات جاری را دگرگون کرده است (مصطفی، ۲۰۲۵).

۶-۱۲. ترجیح منافع ملی بر هویت جمعی/عربی

ملی‌گرایی و منافع ملی نه تنها دیرزمانی است که بر امت‌گرایی غلبه کرده، بلکه از آن به‌عنوان پوششی برای توجیه رقابت‌ها و ناکارآمدی‌ها استفاده می‌شود. در حقیقت اتحادیه عرب، نهادی است که شکاف بین آرمان‌های وحدت‌گرایانه موعود را با واقعیت‌های واگرایانه مدیریت می‌کند و برای حل آن نیز کم‌تر تلاشی به چشم می‌خورد. دولت‌های عربی مکرراً از گفتمان وحدت عربی و پوشش اتحادیه برای توجیه منافع ملی استفاده می‌کنند. این نکته موجب تعجب نخواهد شد اگر بیان شود که حمایت خارجی (آمریکا از عربستان و مصر؛ روسیه از سوریه و عراق؛ انگلیس از عمان و اردن و ...) به دولت‌ها اجازه می‌دهد منافع ملی را بر همکاری ترجیح دهند. برتر نهادن منافع ملی بر منافع قومی، زبانی و جغرافیایی نقض مکرر اصول اولیه تأسیس اتحادیه بوده و برای آن تاکنون هیچ تدبیری افاقه نکرده است. به نظر می‌رسد «هویت عربی» یک برساخته نخبگانی است که هنگام تعارض با منافع ملی و حاکمیت، می‌توان آن را کناری نهاد. در ادامه، چند نمونه از بسیار موارد تفوق و ترجیح حاکمیت و منافع ملی بر مصالح اتحادیه ذکر می‌شود تا تصویر کامل‌تری از وضعیت وحدت نظر به‌دست آید:

- ♦ ناسیونالیسم مصری که پوشش پان عرب به خود گرفت اما بی‌ملاحظه به جنگ با یمن و عربستان شتافت؛

- ♦ تجاوز عراق علیه ایران که دفاع از جهان عرب نام گرفت اما به شکاف درونی منجر شد؛

- ♦ اشغال ۱۵ ساله لبنان توسط سوریه که ظاهراً در دفاع از انسجام عربی شکل گرفت؛

- ♦ حمایت قطر از مرسی (اخوان المسلمین) در مصر و واکنش امارات و عربستان در دفاع از سیسی (حکومت نظامیان)؛

- ♦ انقسام تدریجی کشورهای عربی در تقابل با اسرائیل و انشقاق درونی؛

- ♦ تلاش لیبی در زمان قذافی برای کودتا یا ترور برخی رهبران عرب؛

- ♦ رقابت شدید عربستان با اردن و متهم شدن اردن به خیانت به آرمان اعراب؛

- ♦ تأسیس شورای همکاری و مخالفت با حضور عراق و یمن؛

- ♦ اشغال کویت توسط عراق در زمان صدام به بهانه تأمین کمک‌های مالی جنگ با ایران؛

- ♦ جنگ خلیج فارس و مشارکت کشورهای عربی در جنگ علیه عراق؛

- ❖ عدم مشارکت و حمایت برخی کشورهای عربی در جنگ با اسرائیل و دفاع از فلسطین؛
- ❖ تقسیم سودان به دو کشور و واکنش متفاوت اعراب و اتحادیه عرب؛
- ❖ کم‌توجهی به اختلافات مرزی عربستان و یمن-عربستان و قطر و نتایج تلخ آن؛
- ❖ اختلافات مرزی مصر و لیبی در زمان قذافی که به حملات مکرر به یکدیگر منجر شد؛
- ❖ حمله و تجاوز عربستان به یمن که دفاع از شرافت عربی نام گرفت.

۷. محدودیت‌های ساختاری و نهادی

بر همه نکاتی که پیش‌تر در باب علل ناکارآمدی اتحادیه بیان شد، محدودیت‌های ساختاری و نهادی را نیز باید افزود. در منشور اصول مهمی ذکر شده که مختصراً بدان اشاره شد. یکی از آن‌ها اصل عدم مداخله و پذیرش حاکمیت مطلق ملی است. منشور اتحادیه عرب بر حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی اعضا تأکید دارد (کمال، ۱۹۴۸). این اصل، اتحادیه را حتی در صورت نقض گسترده حقوق بشر یا فروپاشی دولت‌ها، در عمل فلج می‌کند. راه‌حل مداخله همه کشورها در امور همه اعضا نیست؛ اما چشم بستن به فقدان مشروعیت و نقض مکرر حقوق بشر و نفی آزادی‌های مصرح مدنی ثمره‌ای جز تنزل موقعیت عمومی کشورهای عضو نداشته است. سامانه تصمیم‌گیری اجماع‌محور نیز یکی دیگر از معایبی است که مکرراً مورد اشاره قرار گرفته است. نیاز به اجماع (یا اکثریت دوسوم) برای تصمیمات مهم، به کشورهای مخالف یا دارای منافع متضاد، قدرت و تو عملی می‌دهد و اقدام قاطع را غیرممکن می‌سازد. کما این‌که در بسیاری از موارد این اتفاق افتاده و اتحادیه نتوانسته تصمیمات مقتضی را اخذ کند (فلاح، ۲۰۲۴).

افزون بر موارد پیش گفته، ضعف سازوکارهای نظارتی و ضمانت اجرایی تصمیمات را می‌توان از نقیصه‌های عمده ساختاری اتحادیه برشمرد. اتحادیه فاقد نهادهای قوی برای نظارت بر اجرای تصمیمات، اعمال فشار مؤثر یا اجرای مأموریت‌های حافظ صلح مستقل است. از این‌رو، تصمیمات ولو مناسب و متفق علیه، اغلب در حد بیانیه باقی می‌مانند و هیچ ضمانتی برای اجرای آن وجود ندارد. بر همه این‌ها باید مسئله مهم کمبود منابع را نیز ذکر کرد. اتحادیه از منابع مالی و انسانی کافی برای انجام مأموریت‌های پیچیده حل منازعه و بحران برخوردار نیست. این موضوع بارها از سوی ناظران بیرونی به شکل هشدار عرضه شده، اما در عمل اتفاقی نیفتاده است. نبود نیروی

حافظ صلح مستقل و با مشروعیت، ناتوانی در تحریم‌های مؤثر یا اعمال فشار واقعی بر اعضای ناقض تصمیمات، محدود شدن اقدامات به بیانیه‌های بی‌اثر و نشست‌های تشریفاتی و مواردی دیگر از این قبیل است.

اگرچه گفتمان رسمی «الامّة العربیّة» (امت عرب) براساس زبان مشترک، تاریخ و فرهنگ تبلیغ می‌شود؛ اما در همه وجوه می‌توان با شک و تردید به آن نگریست. ایجاد ساختارهای نهادی فاقد محتوای کارکردی مورد نیاز، ترسیم ارزش‌های مشترک اما دیر و دوریاب، اراده سیاسی برای همکاری مؤثر، اما فاقد سازوکارهای اجرایی متناسب طبعاً زمانی می‌تواند منشأ اثر باشد که علاوه بر مصالح کلی و ملموس مشترک، منافع کشورها نیز دیده و محترم شمرده شود. علاوه بر آن اتحاد و ائتلاف، پوشش و ابزاری برای برتری‌طلبی و رفتارهای هژمونیک و کشور محور قرار نگیرد. در این مورد خاص نویسنده مایل است علاوه بر نقدهای پیشین به مواردی اشاره کند که اتحادیه کوشیده همانند اقران خویش و متناسب با اهداف منطقه‌ای و اصول و آرمان‌های مصرح، به تأسیس نهادهای بالادستی یا مشابه در سطح بین‌المللی بپردازد. اما در عمل هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در خور نام اتحادیه و اهداف بین‌العربی آن نام و اعتباری بیابند.

نهادگرایی جدید بر این فرض استوار است که نهادها صرفاً ساختارهای صوری نیستند، بلکه مجموعه‌ای از قواعد رسمی، هنجارهای غیررسمی، سازوکارهای انگیزشی و محدودکننده رفتار بازیگران را شامل می‌شوند. کارآمدی یک نهاد عموماً وابسته به عوامل کلیدی نظیر الزام‌آوری قواعد، استقلال نهادی، هم‌ترازی منافع بازیگران با اهداف نهادی قلمداد می‌شود. براساس این چهارچوب، اتحادیه عرب نمونه‌ای از یک نهاد با سازوکار نهادی اما بدون محتوای کارکردی مؤثر است. از منظر نهادگرایی، دولت‌ها کنشگرانی عقلانی‌اند که هزینه/فایده رفتار خود را می‌سنجند. اتحادیه عرب اما فاقد سازوکارهایی است که همکاری را سودمندتر از عدم همکاری جلوه دهد و واحدهای سیاسی عربی را به تعامل بیشتر ترغیب کند. در نتیجه تصمیمات اتحادیه الزام‌آور نیستند و هیچ هزینه‌ای برای عدم اجرای تصمیمات وجود ندارد. افزون بر آن، کشورها از منافع نمادین عضویت بهره‌مند می‌شوند بدون این‌که هزینه واقعی عضویت که چشم‌پوشی از برخی منافع و امتیازات ملی است صورت پذیرد. به‌عنوان مثال، حمایت لفظی از فلسطین بدون تعهد عملی برای پایان بخشیدن به اشغال، مشارکت حداقلی در مأموریت‌های مشترک، عدم پایبندی به توافقات اقتصادی عربی سبب شده است که اتحادیه عرب به نهاد حداقلی تبدیل شده که همکاری در آن رفتاری غیرعقلانی از منظر هزینه-فایده تلقی می‌شود.

از سوی دیگر نگرش تاریخی تأکید می‌کند که نهادها در لحظه تأسیس، مسیرهای خاصی را ترسیم و سپس تثبیت می‌کنند که تغییر آن‌ها در طول زمان دشوار می‌شود. اتحادیه عرب از بدو تأسیس بر اصل حاکمیت مطلق دولت‌ها و اجماع بنا شد. این اصول در واکنش به دوران استعمار قابل فهم بودند؛ اما به تدریج به موانع ساختاری تبدیل شدند و هر اصلاحی به تهدیدی علیه حاکمیت تعبیر شد. از این امکان تغییر مسیر اولیه سخت و سخت‌تر شد. ناتوانی مزمن در اصلاح منشور اتحادیه که همگان بر ضرورت آن تکیه داشتند، مقاومت دولت‌ها در برابر افزایش اختیارات دبیرخانه با مرکزیت قاهره، شکست پروژه‌های امنیت جمعی و ناتوانی در ترسیم مسیر امنیتی مشترک و تعاملی از مهم‌ترین دلایل شکست محسوب می‌شود. اتحادیه در وضعیت قفل‌شدگی نهادی قرار گرفته و حتی در مواجهه با بحران‌های جدید، با ابزار و روش قدیمی واکنش نشان می‌دهد.

از دید جامعه‌شناختی، نهادها زمانی کارآمدند که هنجارها و ارزش‌های مشترک درونی‌سازی شده باشند. از این منظر، اتحادیه عرب فاقد هویت نهادی مشترک فراتر از زبان و قومیت است و هنجار هم‌بستگی عربی بیشتر در پیرامون گفتمان زبان عربی تا عمل مشترک است. پرواضح است که دولت‌ها هویت ملی یا رژیمی را بر هویت نهادی موهوم و ناملموس ترجیح می‌دهند. بدین روی مکرراً حمایت هم‌زمان اعضا از طرف‌های متخاصم در یک منازعه به‌وفور به چشم می‌آید. عادی‌سازی روابط برخی اعضا با دولت یهودی بدون هماهنگی جمعی مورد نظر شکل می‌گیرد و بی‌اعتنایی به افکار عمومی عربی در قبال یکی از مهم‌ترین مصادیق بروز و ظهور می‌یابد. بدین‌سان می‌توان بیان کرد که اتحادیه عرب بیش از آنچه یک اجتماع فراملی مؤثر باشد، یک نهاد تشریفاتی مشروعیت‌بخش است.

براساس نگرش سازمانی و کارکردی، نهادها گاه برای کسب مشروعیت به تقلید ساختاری از نهادهای موفق دست می‌زنند، بدون آنکه کارکرد واقعی آن‌ها را بازتولید کنند. شاید بتوان چنین نقشی را برای اتحادیه نیز با تکیه بر شواهد مختلف در نظر گرفت. الگوبرداری از شورای امنیت، دیوان دادگستری و دیگر نهادهای وابسته به سازمان ملل نظیر یونسکو به شکل واضحی مشهود است؛ اما نکته مهم آن است که ظرفیت اجرایی و فرهنگی برای این ساختارها و عملیاتی کردن نهایی و تولید خروجی قابل قبول ارائه نشده است. به‌گونه‌ای که می‌توان تمرکز بر فرم به‌جای کارکرد را مورد توجه قرار داد. دیوان عدل عربی بدون پرونده مشخص و کارکرد عینی، پارلمان عربی بدون اختیارات و قدرت تقنینی، شوراهای تخصصی متعدد بدون خروجی بر این نکته

گواهند. بنابراین می‌توان مدعی شد که اتحادیه عرب دچار نوعی نهادسازی تشابهی شده است که وجود دارد اما عمل نمی‌کند و فاقد خروجی مشخص و قابل دفاع است.

۸. نقد ساختار و کارآمدسازی

یکی از کارکردهای اصلی نهادها، ایجاد تعهدات معتبر و لازم‌الاجرا میان بازیگران است. اتحادیه عرب فاقد ابزارهای لازم برای تضمین پایبندی اعضاست. نبود نظام نظارت و ارزیابی، نبود مجازات برای تخلف، امکان خروج یا اخراج بدون هزینه و فقدان ضمانت‌های اجرایی لازم برای محقق کردن مصوبات، نقض مکرر توافقات اقتصادی، بی‌توجهی به قطعنامه‌های جمعی، عدم پاسخ‌گویی اعضا به نهاد، همگی دال بر این است که اتحادیه کارکردهای واقعی یک نهاد مؤثر را از دست داده است. تعهدات در اتحادیه عرب غیرمعتبر و نمادین هستند و نمی‌توانند رفتار دولت‌ها را شکل دهند. در چهارچوب نهادگرایی جدید، اتحادیه عرب نمونه‌ای از شکست نهادی سیستماتیک است. نهادی که قواعد الزام‌آور ندارد، در مسیرهای ناکارآمد تاریخی قفل شده است، فاقد هویت و هنجار درونی‌شده است و اصلاح این نهاد نه با افزایش تعداد نشست‌ها، بلکه تنها از طریق بازطراحی انگیزشی، هنجاری، حقوقی نهاد امکان‌پذیر است. امری که بدون تغییر در اراده دولت‌های عضو و ترجیح مصالح قومی و فراملی، بر منافع ملی عملاً نامحتمل به نظر می‌رسد. ذیلماً به مهم‌ترین نکات و نقاط ضعف سازمان از منظر نهادی و ساختاری اشارات مختصری صورت می‌گیرد:

۸-۱. ضعف دبیرخانه و شخص دبیرکل

دبیرخانه اتحادیه عرب فاقد استقلال واقعی از دولت‌های عضو، به‌ویژه کشورهای قدرتمند است. دبیرکل بیشتر نقش هماهنگ‌کننده تشریفاتی تا یک بازیگر نهادی مستقل دارد. انتخاب دبیرکل معمولاً محصول توافقات سیاسی پشت‌پرده مبتنی بر دادوستدهای مرسوم با محوریت قاهره است. از این منظر به‌خوبی می‌توان علل ناتوانی دبیرکل در اعمال فشار بر اعضا در بحران‌هایی مثل سوریه، یمن یا لیبی را دریافت و ابستگی تاریخی دبیرکلی به مصر و تبدیل این جایگاه به‌نوعی سهمیه سیاسی تبدیل شده که قاهره آن را حق خویش می‌شمارد. تعیین دوره محدود غیرقابل تمدید برای دبیرکل، ایجاد معیارهای حرفه‌ای شفاف برای انتخاب وی، تقویت اختیارات اجرایی دبیرخانه مستقل از دولت‌ها می‌تواند از کاستی‌های ساختاری موجود تا حدودی بکاهد.

۸-۲. نبود نظام مالی پایدار و مستقل

اتحادیه عرب از نظر مالی به پرداخت‌های داوطلبانه و نامنظم اعضا وابسته است. این مسئله باعث شده کشورهای ثروتمند از ابزار مالی برای اعمال نفوذ سیاسی استفاده کنند. عربستان و قطر معمولاً حامی اصلی و مؤثر در این زمینه‌اند. تعویق یا قطع کمک مالی برخی کشورها در زمان اختلاف سیاسی، به مشکلات موجود دامن می‌زند. ناتوانی اتحادیه در اجرای برنامه‌های بلندمدت به دلیل کمبود بودجه موضوعی نیست که بتوان آن را پنهان کرد. تعریف سهمیه مالی الزام‌آور متناسب با تولید ناخالص داخلی، ایجاد صندوق مستقل اتحادیه با نظارت شفاف و البته اعمال جریمه برای کشورهایی که تعهدات مالی خود را انجام نمی‌دهند می‌تواند نقش مؤثری در برطرف مشکلات ساختاری ایفا کند اما تا آن زمان راه درازی در پیش است.

۸-۳. شکاف عمیق میان دولت‌ها و ملت‌های عربی

اتحادیه عرب اساساً «باشگاه دولت‌ها» است و هیچ سازوکار مؤثری برای بازتاب خواست ملت‌ها، جامعه مدنی یا نخبگان مستقل ندارد. این شکاف، مشروعیت اجتماعی اتحادیه را به شدت تضعیف کرده است. اگرچه برخی نهادهای فرهنگی و آموزشی و زنان فعال شده‌اند؛ اما تا ارتباط‌گیری و نمایندگی با ملت عرب، فاصله بسیاری می‌بایست طی شود. بی‌اعتنایی اتحادیه به خواسته‌های مردمی در جریان بهار عربی، ناتوانی در نمایندگی افکار عمومی عربی درباره فلسطین، عادی‌سازی روابط با اسرائیل و مداخله غیرفعال در جریان جنگ‌ها خصوصاً جنگ غزه، بر این شکاف افزوده است. شاید بتوان با ایجاد پارلمان عربی با اختیارات واقعی (نه صرفاً مشورتی)، مشارکت دادن نهادهای مدنی و دانشگاهی در فرایند تصمیم‌سازی، انتشار گزارش‌های شفاف و عمومی از عملکرد اتحادیه و ارائه تصویری شفاف از آنچه در درون نهادها و سازمان‌های متعدد و لابی‌های مختلف صورت می‌گیرد، این شکاف را کم‌تر کرد.

۸-۴. فقدان دکترین امنیتی و راهبرد منطقه‌ای مشترک

مهم‌ترین نقیصه در باب ناکارآمدی اتحادیه عرب را می‌توان نبود وحدت نظر در این زمینه دانست. اتحادیه فاقد یک دکترین امنیتی مشخص و اجماعی درباره تهدیدات منطقه‌ای است. اعضا تهدیدات را به شکل کاملاً متفاوت و حتی متضاد تعریف می‌کنند و بر همان اساس به جبهه‌بندی و مقابله و صف کشی می‌پردازند. این بنیان متزلزل،

به ایشان اجازه هم‌گرایی در قالب امت واحده عربی نمی‌دهد. اختلاف‌نظر شدید درباره ایران، ترکیه، اسرائیل و صف‌بندی‌های متعدد و متکثر و ناهم‌سو، زمینه را برای هر نوع همکاری مشترک و یکسان مبتنی بر دکترین امنیتی واحدی مسدود کرده است. حمایت برخی اعضا از بازیگران متضاد در لیبی، سوریه، لبنان، یمن، اردن، فلسطین و هر نقطه عربی دیگر، نماد این تزلزل دیدگاه یا تفرق آن است. تدوین سند راهبردی امنیت جمعی عربی، تفکیک تهدیدات داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ایجاد مرکز مطالعات راهبردی وابسته به اتحادیه که نقش خرد جمعی را ایفا کند، می‌تواند بخشی از این مشکلات را در حوزه نظر برطرف نماید.

۵-۸. ناتوانی در مدیریت اختلافات درون‌عربی

مکمل موضوع فقدان دکترین واحد یا متفق علیه یا حداقلی، اتحادیه عرب نه ابزار میانجی‌گری مؤثر دارد و نه از قدرت اعمال فشار برای حل اختلافات میان اعضا برخوردار است. اصل عدم مداخله عملاً اختلافات را مزمّن و پایدار کرده است. قطع روابط دیپلماتیک میان چند کشور عربی بدون نقش‌آفرینی اتحادیه، بحران قطر و شورای همکاری خلیج فارس، مشکل تعامل با اقلیت‌های پراکنده و بسیاری از معضلات دیگر فاقد راه‌حلی متفق علیه است. ایجاد سازوکار دآوری و میانجی‌گری الزام‌آور مبتنی بر الگوی شورای امنیت، امکان اعمال تحریم‌های درون‌سازمانی محدود با هدف همسوسازی، استفاده از میانجی‌های مستقل و غیردولتی و دانشگاهی و مسیر دوم شاید بتواند این معضل را به حداقل برساند.

۶-۸. ناهماهنگی نهادی و موازی‌کاری سازمان‌ها

به‌عنوان یکی دیگر از نواقص ساختاری اتحادیه عرب مجموعه‌ای از شوراهای، کمیته‌ها و سازمان‌های وابسته دارد که اغلب دچار هم‌پوشانی و ناکارآمدی هستند. نبود هماهنگی باعث اتلاف منابع و زمان شده است. به‌عنوان مثال متأثر از شوراهای متعدد سازمان ملل، اتحادیه نیز شوراهای اقتصادی، اجتماعی و امنیتی بدون خروجی عملی تأسیس کرده است. اسناد بالادستی مختلف و طرح‌هایی در حوزه آب، سمن‌های عربی، اقلیت‌ها، مباحث مرتبط با زنان و کارگری که هرگز اجرایی نشده یا نمی‌شوند. در این راستا می‌توان با طرح ادغام نهادهای موازی، ارزیابی دوره‌ای کارآمدی نهادها، حذف

ساختارهای صرفاً نمادین و تأکید و تکیه صرف بر تولید و ارائه طرح‌های کاربردی کوتاه‌مدت، شاید بتوان برخی از این معضلات را در درازمدت برطرف کرد.

نتیجه‌گیری

ناکارآمدی اتحادیه عرب در حل بحران‌های درون‌عربی، در مجموعه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده از عوامل داخلی و خارجی ریشه دارد. اختلافات سیاسی و رقابت‌های ژئوپلیتیک اعضا وابستگی به قدرت‌های خارجی، ساختار نهادی ضعیف و اصل محدودکننده عدم مداخله، چالش‌های هویتی و ناتوانی در تطبیق با تحولات سریع منطقه‌ای، همگی دست‌به‌دست هم داده‌اند تا این نهاد را در مواجهه با مهم‌ترین چالش‌های جهان عرب، عملاً ناتوان سازند؛ اما مخرج مشترک همه این موضوعات را می‌توان اصل مهم ترجیح منافع ملی بر سایر موارد تلقی کرد. تا زمانی که کشورهای عضو اراده سیاسی واقعی برای اولویت‌دادن به منافع جمعی بر منافع فردی کوتاه‌مدت، اصلاح ساختارهای ناکارآمد (مانند تعدیل اصل اجماع و تقویت مکانیسم‌های اجرایی)، کاهش وابستگی به خارج و پذیرش سطحی از مداخله مشروط و مبتنی بر اصول حقوق بشری در فجایع بزرگ انسانی را نداشته باشند، اتحادیه عرب به‌عنوان بازیگری حاشیه‌ای در حل بحران‌های درون‌عربی باقی خواهد ماند. نقش آن احتمالاً به صدور بیانیه، اقدامات نمادین و میزبانی از گفت‌وگوهای بی‌ثمر محدود می‌شود. امید به تحول در این نهاد مستلزم تغییر پارادایم در روابط بین کشورهای عربی است و تحقق این مهم در منطقه، پروژه‌ای طولانی خواهد بود. در غیاب تحولی انقلابی برای کارآمد کردن اتحادیه، در روابط بین کشورهای عربی و ساختار اتحادیه، این نهاد همچنان به حیات حاشیه‌ای خود به‌عنوان صحنه‌ای برای رقابت‌های دیپلماتیک و صدور بیانیه‌های بی‌اثر ادامه خواهد داد، درحالی‌که بحران‌های درون‌عربی نه تنها حل نشده‌اند بل به قوت خود باقی‌مانده یا ادامه خواهند یافت. نهادگرایی صوری و هویت متوهم و متورم عربی در کنار تفوق منافع ملی بر مصالح جمعی، اضلاع مثلی هستند که ناکارآمدی اتحادیه عرب را نهادینه کرده‌اند. اتحادیه عرب نه بازتاب «امت واحد عربی»، که نمایشگر گسست‌های عمیق جهان عرب است و تا زمانی که این مسائل حل نشوند، هرگونه اصلاح ساختاری (مثل تغییر سامانه رأی‌گیری) مسکنی موقت خواهد بود.

منابع فارسی

- البصرايی (۲۰۱۹). النزاعات الداخلية و مسارات اعاده الاعمار في الدول العربية. مجله كليه السياسه و الاقتصاد، ۴، ۱-۳۲.
- الريس (۲۰۱۰). جامعة الدول العربية ماذا بقي منها؟. رياض الريس للكتب والنشر.
- الساكت (۲۰۱۰). جامعه الدول العربية و تسويه المنازعات العربية. مجله المصريه للقانون الدولي، ۶۶ (۱).
- الصالحی (۲۰۲۰). دور جامعة الدول العربية في دعم الحقوق السياسية للمرأة. ۵۶.
- العربي (۲۰۲۴). التقرير الاقتصادي العربي الموحد. صندوق النقد العربي.
- بايزیدی و میرترابی (۱۴۰۳). نظام تحریم گرایي و اقتصاد سیاسي تحریم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا: واکاوی اثربخشی و چالش‌های تحریم گرایي آمریکا. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶ (۲).
- حافظ (۲۰۱۹). جامعة الدول العربية: تأسيسها ودورها في الامن العربيقليمي. موقع منتدى الرشق.
- غليون (۲۰۰۵، می ۱۸). مستقبل الجامعة العربية. <https://burhanghalioun.net>
- فلاح (۲۰۲۴). جامعة الدول العربية: الحاجة للإصلاح ومتطلبات التطوير (۲۰۱۰-۲۰۲۰). مجله الزرقاء للبحوث و الدراسات الانسانية، ۲۴ (۲).
- کمال (۱۹۴۸). ميثاق جامعة الدول العربية . النشر دار الفكر العربي.
- محمود (۲۰۱۸). دور جامعة الدول العربية في حل القضايا السياسية والاقتصادية. المركز الديمقراطي العربي ۴. أبريل.
- مصطفى (۲۰۲۵). التدخلات الخارجية ومسيرة أزمات المنطقة: التجربة التاريخية و آفاق المستقبل. مركز الحضارة للدراسات والبحوث.
- نوفل (۲۰۱۲). تركيا في العالم العربي: الإطار المفهومي لإعادة توجيه السياسة التركية. مجله الدراسات الفلسطينية، ۹۲.
- هيكل (۲۰۲۱). تأثير الثورات العربية في النظام الإقليمي العربي، ۲۰۱۱-۲۰۱۹. مركز دراسات الوحدة العربية.

References

- Baizidi, R. and Mirtorabi, S. S. (2024). The System of Sanctionism and the Political Economy of Sanctions in U.S. Domestic and Foreign Policy: An Analysis of the Effectiveness and Challenges of U.S. Sanctionism. *International Quarterly of Foreign Relations*, 16(2), 29-62. doi: 10.22034/fr.2024.489822.1605
- Bani Nasur, N. I. M., Bani Irshad, M. N. H., & Abu Jerban, M. I. S. (2017). The Failure of the Arab League in Solving Inter-State Disputes. *British Journal of Arts and Social Sciences*, 22(1), 27-43. <http://www.bjournal.co.uk/BJASS.aspx>
- Dakhlallah, F. (2012). The League of Arab States and Regional Security: Towards an Arab Security Community. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 39(3), 392-411. <http://dx.doi.org/10.1080/13530194.2012.726489>
- Diamond, L. (2022). The Ongoing Struggle for Political Reform in the Arab World. In A. H. Lisa Blaydes (Ed.), *Struggles for Political Change in the Arab World* (pp. 430-448). University of Michigan Press.
- Hudson, M. (1988). *Democratization and the Problem of Legitimacy in Middle East Politics*. Middle East Studies Association of North America (MESA).
- Joffé, H. (1983). Arab Nationalism and Palestine. *Journal of Peace Research*, 20(2), 157-170. <https://www.jstor.org/stable/pdf/424086.pdf>
- Kashiem, M. A. (2016). The Impact of Ideology Upon Arab Unity. *Net Journal of Social Sciences*, 4(4), 59-69. <https://www.netjournals.org/pdf/NJSS/2016/4/16-022.pdf>
- Khadduri, M. (1946). Towards an Arab Union: The League of Arab States. *The American Political Science Review*, 40(1), 90-100. <https://doi.org/10.2307/1949949>
- Khalil, M. (1946). *The Arab States and the Arab League*. Khayat.
- Kramer, M. (1993). *Arab Nationalism: Mistaken Identity*. Daedalus.
- League of Arab States. (1945). About the League. <http://www.leagueofarabstates.net/en/aboutlas/Pages/Charter.aspx>
- Little, T. R. (1956). The Arab League: A Reassessment. *Middle East Journal*, 10(2), 138-150. <http://www.jstor.com/stable/4322798>
- Mencütek, Z. Ş. (2014). The “Rebirth” of a Dead Organization?: Questioning the Role of the Arab League in the “Arab Uprisings” Process. *PERCEPTIONS: Journal of International Affairs*, 19(2), 83-112. <https://dergipark.org.tr/tr/download/article-file/816007>
- Morten, B., & Valbjorn, A. (2012). The New Arab Cold War: Rediscovering the Arab Dimension of Middle East Regional Politics. *Review of International Studies*, 38(1), 3-24. <https://doi.org/10.1017/S0260210511000283>
- Muhammad Hatim, U. F. (2025). Impact of Arab States' Role in Shaping the Israel-Palestine Conflict. *Review Journal of Social Psychology & Social Works*, 3(2), 839-857. <https://doi.org/10.71145/rjsp.v3i2.241>
- Nugent, E., Masoud, T., & Jamal, A. (2018). Arab Responses to Western Hegemony: Experimental Evidence from Egypt. *The Journal of Conflict Resolution*, 62(2), 254-288. <https://www.jstor.org/stable/48597297>

- Nuruzzaman, M. (2008). Liberal Institutionalism and International Cooperation after 11 September 2001. *July International Studies*, 45(3), 193-213. <https://doi.org/10.1177/002088170904500302>
- Obregon, C. (2023). *Institutionalism and Liberalism*. MPRA_paper_122455.
- Patel, A. (2013). Arab Intellectuals and the West: Borrowing for the Sake of Progress. In *The Arab Nahdah The Making of the Intellectual and Humanist Movement* (pp. 159-180). Edinburgh University Press.
- Pinfari, M. (2009). *Nothing but Failure? The Arab League and the Gulf Cooperation Council as Mediators in Middle Eastern Conflicts*. Crisis States Research Centre .
- Pradana, A. M. N., & Yulianti, D. (2017). The Role of the Arab League in Middle East Conflict in the Perspective of International Political Economy. *The Journal of Middle East Studies*, 99-120. <https://doi.org/10.35748/jurnalicmes.v1i1.7>
- Rizk, Y. L. (2015). *Britain and Arab Unity: A Documentary History From the Treaty of Versailles to the End of World War II*. Bloomsbury Publishing.
- Sharabi, H. (1970). *Arab Intellectuals and the West: The Formative Years, 1875-1914*. The Johns Hopkins Press.
- Sheikh, F. (2016). Pan-Arabism: A Tool of Ruling Elites or a Politically-Relevant Ideology?. *Policy Perspectives*, 13(2), 93–107. <https://doi.org/10.13169/polipers.13.2.0093>
- Solingen, M. B. (2007). Designed to Fail or Failure of Design? The Origins and Legacy of the Arab League. In A. I. Amitav Acharya (Ed.), *Crafting Cooperation* (pp. 180-220). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511491436>
- Ülger, İ. K., & Hammour, J. (2018). The Arab League: From Establishment to Failure. *E-Journal of Social and Legal Studies*, 4(1), 35-55. https://www.academia.edu/37169865/The_Arab_League_From_Establishment_to_Failure



The Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in the Balkans and Eastern Europe: A Constructivist Analysis of Soft Power and Geopolitical Opportunities

Mohammad Samiei ¹  Sayyed Saeed Al-Agha Bani Hashemi ²
Mohammad Hadi Vaez Mahdavi ³

1. PhD Candidate of British Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: m.sameie8979@yahoo.com

2. Assistant Professor, Faculty of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran
Email: s.banihashemi@mfa.gov.ir

3. Master's student in Diplomacy and International Organizations, Faculty of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran
Email: m.hadi.vaezmahdavi@gmail.com

Abstract

The research examines the geopolitical position and strategic importance of the Eastern European and Balkan region within the framework of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. The central question of the article is why and how the Islamic Republic of Iran has prioritized this region in its foreign policy, particularly amid divergences from Western Europe and amid the geopolitical transformations of the new international order. This study, relying on a descriptive-analytical method and through the lens of constructivist theory and soft power, presents three main hypotheses: first, that this region, as a geopolitical corridor, provides a platform for diversifying Iran's external links and reducing the impact of Western sanctions; second, that the Islamic Republic seeks to activate its soft power components through historical and cultural commonalities, especially in countries with Muslim communities, creating a form of identity convergence with these societies; third, that the structural complexities of the region and the critical approach of some of its governments toward Western hegemony have created a favorable environment for advancing Iran's strategic goals. Analysis of case studies related to Iran's relations with Serbia and its interactions with Hungary supports the notion that the Islamic Republic's foreign policy in this region is a blend of geopolitical rationality, leveraging identity ties, and diplomatic opportunism. The research findings indicate that, despite achieving some positive results at the cultural and political levels, Iran's practical influence faces serious challenges due to structural limitations, geopolitical rivalries, and ongoing pressures from Western powers. Nevertheless, the Eastern European and Balkan region remains a key pillar of the Islamic Republic of Iran's multifaceted and resilient foreign policy strategy.

Keywords: Iran's foreign policy, Eastern Europe, Balkans, soft power, geopolitics, Serbia, Hungary

Extended Abstract

Introduction

The foreign policy of the Islamic Republic of Iran toward Eastern Europe and the Balkans has, in recent years, been regarded as a key strategy for diversifying international relations and mitigating the impact of Western sanctions. This research employs an analytical-descriptive approach within the constructivist framework to examine the geopolitical position and strategic significance of this region in Iran's foreign policy.

Research Question

Why and how has Iran prioritized the Balkans and Eastern Europe in its foreign policy, particularly amid divergence from Western Europe and the evolving international order?

Research Hypotheses

The present study is based on three main hypotheses. First, the Balkans and Eastern Europe serve as a geopolitical corridor that facilitates the diversification of Iran's foreign relations and mitigates the impact of Western sanctions. Due to its unique geographical location, this region is considered a bridge between Iran and Central Europe. Second, through historical and cultural commonalities—particularly in countries with Muslim populations such as Bosnia and Albania—Iran leverages its soft power components to foster identity convergence. Third, the region's structural complexities and the criticism of Western hegemony by certain governments, such as those of Serbia and Hungary, have created a favorable environment for advancing Iran's strategic objectives.

Research Methodology

This research uses a qualitative analysis of secondary data, including official documents, foreign policy statements, analytical reports from research centers, and academic articles. Employing thematic analysis and interpretive discourse analysis, official texts and statements by officials have been examined within the framework of constructivist concepts such as identity, meaning, and soft power. Case studies of Iran's relations with Serbia and Hungary have been selected as prominent examples: the former representing political-strategic cooperation, and the latter illustrating economic-technical interactions.

Result and Discussion

Upon reviewing the research background, it is worth noting that although sporadic studies have been conducted on Iran's foreign policy in the Balkans, most have been limited to case reports. Some of these studies have examined Iran's bilateral relations with Hungary and Serbia. In contrast, others have highlighted Iran's cultural diplomacy and soft power in the region. Nevertheless, there is a serious gap in the provision of a structural and systematic analysis of this region's position in Iran's grand strategy. The present study seeks to fill this research gap by combining structural and discursive analyses and using the theoretical framework of constructivism.

The research findings show that Iran has pursued three principal axes to advance its goals in the region. In the realm of cultural diplomacy and soft power, Iran has sought to present a positive image of itself as a supporter of Islamic-Iranian identity by emphasizing civilizational commonalities and by supporting Muslim communities, especially in Serbia and Bosnia. Programs such as the establishment of Persian language chairs in Hungarian universities, the holding of cultural weeks, and the awarding of scholarships are clear examples of this strategy. In the realm of official diplomacy, Iran's relations with Serbia on the sensitive issue of Kosovo, and its cooperation with Hungary in the economic and technological fields, indicate Tehran's efforts to establish strategic ties outside the West's framework. At the third level, Iran has created space for diplomatic maneuvering by exploiting gaps in the Euro-Atlantic order and focusing on countries such as Serbia and Hungary with more independent foreign policies.

The case studies of Serbia and Hungary show Iran's strategic differences in dealing with the countries of the region. In Serbia, which has a bitter experience of NATO interventions, Iran emphasizes political convergence and a discourse of common resistance to the West. Meanwhile, Hungary, despite being a member of the European Union, has focused more on non-sensitive economic and cultural cooperation. This flexibility reflects Iran's multifaceted strategy in the region. The analysis of Iran's strategies in the Balkans shows that Tehran's approach combines geopolitical rationality, exploitation of structural opportunities, and identity-based diplomacy. However, this strategy faces serious challenges. The structural dependence of the region's countries on the West and their desire to converge with the European Union and NATO have constrained Iran's room for maneuver. On the other hand, the active presence of rival powers such as Turkey, with its neo-Ottoman discourse, Russia, with its emphasis on Orthodox Slavic identity, and China, with its robust economic tools, has reduced the possibility of Iran's independent influence. Resource constraints and weaknesses in sustainable institutional building are other obstacles to Iran's foreign policy in the region.

The results of the research indicate that, although Iran's foreign policy in the Balkans has achieved symbolic and tactical gains in the short term, it has not led to lasting, profound outcomes due to structural limitations. All three hypotheses have been confirmed: the Balkans have served as a geopolitical corridor to reduce Iran's isolation, soft power tools have been effective in creating identity convergence, and structural gaps in the regional order have provided opportunities for Iran's activism. To sustain and strengthen this strategy, Iran should focus on several key axes. The development of scientific and technological diplomacy can be effective in attracting the region's young generation. Strengthening media narratives in local languages and building sustainable cultural networks is essential. Also, expanding economic cooperation in non-sensitive areas such as agriculture, health, and new technologies can reduce dependence on political developments. This research shows that Iran's foreign policy in the Balkans, rather than an alternative strategy, is a project of resistance and flexibility against the hegemonic order of the West, which requires continuous revision of tools and techniques.

Conclusion

According to this study's findings, the Balkan region and Eastern Europe hold a special place within Iran's grand strategy of foreign policy. This importance is not only due to the region's geopolitical position as a bridge of communication with Europe, but also to its cultural and historical capacities to foster convergence with the discourse of the Iranian Resistance. Recent developments in the international system, especially after the Ukraine war, have significantly increased Iran's importance in this region. The rifts within the European Union and the emergence of currents critical of Western liberalism in countries such as Hungary and Serbia have created new opportunities for Iran to expand its influence.

From a future perspective, the success of Iran's foreign policy in the region will depend on several key factors. First, the need to adapt cultural and religious approaches to the needs of the region's young generation, who have been educated mainly under the influence of Western values. Second, the importance of developing economic relations through joint investment projects that can create lasting ties beyond political ties. Third, there is a need to be competent in managing relations with rival powers in the region, such as Turkey and Russia, so that common ground can be used to create temporary alliances. Finally, this study suggests that Iran's foreign policy in the Balkans should change from reactive to active and consolidate its presence in the region by designing long-term plans and cultural-economic institutionalization.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بالکان و اروپای شرقی: تحلیل سازه‌انگارانه قدرت نرم و فرصت‌های ژئوپلیتیکی

محمد سمیعی^۱  سعید بنی‌هاشمی آل آقا^۲ محمدهادی واعظ مهدوی^۳

۱. دانشجوی دکتری مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Email: m.sameie8979@yahoo.com

۲. استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
Email: s.banihashemi@mfa.gov.ir

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
Email: m.hadi.vaezmahdavi@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر به واکاوی جایگاه ژئوپلیتیکی و اهمیت راهبردی منطقه اروپای شرقی و بالکان در چهارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. پرسش محوری مقاله آن است که جمهوری اسلامی ایران چرا و چگونه این منطقه را در اولویت سیاست خارجی خود به‌ویژه در زمینه واگرایی از اروپای غربی و در بستر تحولات ژئوپلیتیکی نظم نوین بین‌الملل قرار داده است. این مطالعه، با اتکا بر روش توصیفی-تحلیلی و در پرتو چهارچوب نظری سازه‌انگاری و قدرت نرم، سه فرضیه اصلی را مطرح می‌سازد: نخست آن که این منطقه، به‌منزله کریدوری ژئوپلیتیکی، بستر تنوع‌بخشی به پیوندهای خارجی ایران و کاهش اثرگذاری تحریم‌های غربی را فراهم می‌سازد؛ دوم، جمهوری اسلامی از طریق اشتراکات تاریخی و فرهنگی، به‌ویژه در کشورهایی با جوامع مسلمان، می‌کوشد مؤلفه‌های قدرت نرم خود را فعال نموده و نوعی هم‌گرایی هویتی با این جوامع ایجاد نماید؛ سوم، پیچیدگی‌های ساختاری منطقه و رویکرد انتقادی برخی دولت‌های آن نسبت به هژمونی غرب، فضای مساعدی برای پیشبرد اهداف راهبردی ایران فراهم کرده است. تحلیل مطالعات موردی مربوط به روابط ایران با صربستان و نیز تعاملات آن با مجارستان، مؤید آن است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این منطقه، تلفیقی از عقلانیت ژئوپلیتیکی، بهره‌گیری از پیوندهای هویتی و فرصت‌طلبی دیپلماتیک است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم دستیابی به برخی نتایج مثبت در سطوح فرهنگی و سیاسی، نفوذ عملی ایران به‌دلیل موانعی چون محدودیت‌های ساختاری، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و فشارهای مستمر قدرت‌های غربی با چالش‌های جدی روبه‌رو است. با این همه، منطقه اروپای شرقی و بالکان همچنان به‌عنوان یکی از تکیه‌گاه‌های کلیدی در راهبرد سیاست خارجی چندمسیره و مقاومتی جمهوری اسلامی ایران حفظ شده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی ایران، اروپای شرقی، بالکان، قدرت نرم، ژئوپلیتیک، صربستان، مجارستان

مقدمه و بیان مسئله

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال قاره اروپا همواره در تلاقی ساختارهای ژئوپلیتیکی، دغدغه‌های هویتی و عقلانیت راهبردی شکل گرفته است. تحولات دو دهه اخیر، از جمله تشدید بحران هسته‌ای، گسترش تحریم‌های اقتصادی غربی و تغییرات در نظم بین‌المللی، ایران را به بازنگری در تعاملات اروپایی خود واداشته است. تمرکز سنتی بر اروپای غربی با چالش‌هایی مانند انزوای دیپلماتیک و محدودیت‌های تجاری همراه بوده و این وضعیت، ضرورت توجه بیشتر به زیرمنطقه‌های دیگر اروپا را برجسته کرده است. در این میان، منطقه بالکان و اروپای شرقی با ویژگی‌های خاص خود مانند موقعیت میانجی بین شرق و غرب، تنوع قومی-مذهبی و وجود کشورهایی با سیاست خارجی نسبتاً مستقل فرصت‌های جدیدی برای سیاست خارجی ایران ایجاد کرده است. این منطقه نه تنها می‌تواند به‌عنوان کریدوری ژئوپلیتیکی برای اتصال به قلب اروپا عمل کند، بلکه زمینه‌هایی برای دیپلماسی فرهنگی و هم‌گرایی با جوامع مسلمان نیز فراهم می‌آورد. با وجود این پتانسیل‌ها، جایگاه دقیق این منطقه در راهبرد کلی سیاست خارجی ایران کم‌تر به‌صورت سیستماتیک و نظری بررسی شده است.

بیان مسئله پژوهش از اینجا ناشی می‌شود که در شرایط واگرایی از اروپای غربی و فشار تحریم‌ها، چرا و چگونه منطقه بالکان و اروپای شرقی به یکی از اولویت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است؟ این مسئله نه تنها ابعاد ژئوپلیتیکی دارد، بلکه از منظر هویتی و فرهنگی نیز اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هدف اصلی این مطالعه واکاوی جایگاه ژئوپلیتیکی و راهبردی منطقه بالکان و اروپای شرقی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر ابزارهای قدرت نرم و فرصت‌های دیپلماتیک موجود است.

پرسش محوری پژوهش به این صورت است: جمهوری اسلامی ایران چرا و چگونه این منطقه را در اولویت سیاست خارجی خود، به‌ویژه در بستر واگرایی از غرب و تحولات نظم نوین بین‌الملل قرار داده است. در این راستا، پژوهش حاضر بر سه فرضیه اصلی استوار است. نخست، این منطقه به‌عنوان کریدوری ژئوپلیتیکی، امکان تنوع‌بخشی به روابط خارجی ایران و کاهش اثرات تحریم‌های غربی را فراهم می‌کند. دوم، ایران از اشتراکات تاریخی و فرهنگی، به‌ویژه با جوامع مسلمان، برای فعال‌سازی مؤلفه‌های قدرت نرم و ایجاد هم‌گرایی هویتی بهره می‌برد. سوم، پیچیدگی‌های ساختاری منطقه و مواضع انتقادی برخی دولت‌های شرق گرا نسبت به هژمونی غرب، فضای مساعدی برای پیشبرد اهداف راهبردی ایران ایجاد کرده است.

شکاف معرفت‌شناختی که این پژوهش در پی پر کردن آن است، در غفلت مزمن ادبیات مسلط دانشگاهی از نقش زیرمنطقه‌های غیرغربی اروپا در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ریشه دارد که خود بازتابی از سوگیری نهادینه‌شده گفتمان روابط بین‌الملل بوده که اروپا را عمدتاً از منشور قدرت‌های مرکزی آن (فرانسه^۱، آلمان^۲ و بریتانیا^۳) درک می‌کند. در این قرائت غالب، مناطق پیرامونی همچون اروپای شرقی و بالکان، یا در حاشیه تحلیل قرار گرفته، یا صرفاً به‌مثابه قلمروهایی تابع و بی‌قدرت تلقی شده‌اند. این در حالی است که منطق‌های هویتی، تحولات پساجنگ سرد و از همه مهم‌تر واگرایی‌های نوظهور از الگوهای هژمونیک، این مناطق را بدل به فضاهایی پویا، متکثر و حتی رادیکال‌تر از آن کرده‌اند که در چهارچوب‌های تحلیل کلاسیک بگنجند.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پیشین درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال کشورهای منطقه بالکان و اروپای شرقی، هرچند پراکنده و غالباً در محور گزارش‌های موردی بوده‌اند ولی ابعاد مهمی از جهت‌گیری‌های دیپلماتیک و ظرفیت‌های تعامل دوجانبه را شناسایی کرده‌اند. یکی از محورهای مهم در این زمینه، بررسی ظرفیت‌ها و روند توسعه روابط فرهنگی میان ایران و کشورهای بالکان است. این مطالعه بر نفوذ نرم و فرهنگی ایران در غرب بالکان (کوزوو، آلبانی، مقدونیه، بوسنی و هرزگوین) تمرکز داشته و نشان می‌دهد که تهران می‌کوشد از طریق مؤسسات فرهنگی، آموزش دینی، بورسیه‌ها و رسانه‌ها، نوعی «هژمونی فرهنگی» در میان جوامع مسلمان منطقه ایجاد کند. مقاله نتیجه می‌گیرد که این نفوذ، اگرچه نسبت به بازیگران عربی و ترکی محدودتر است؛ اما در سطح نخبگان و شبکه‌های مذهبی می‌تواند بر برداشتها نسبت به ایران و نیز بر موازنه نفوذ در برابر عربستان، ترکیه و غرب اثرگذار باشد (Bercolli, 2021: p. 14-19).

مطالعه‌ای دیگر تز دکترای منتشر شده در آکادمی علوم بلغارستان است که روند تاریخی روابط ایران و بالکان را از دوران فروپاشی یوگسلاوی تا امروز بررسی کرده و نشان می‌دهد که انگیزه‌های ایدئولوژیک (حمایت از مسلمانان)، ملاحظات ژئوپلیتیک و تلاش برای گسترش نفوذ در اروپا، موتور اصلی حضور ایران در این منطقه بوده است.

1. France
2. Germany
3. Britain

در عین حال، کشورهای بالکان سعی کرده سیاستی تا حدی متوازن بین ایران و غرب حفظ کند و همین تلاش برای بی طرفی، دامنه نفوذ سیاسی ایران را محدود اما کانال های همکاری فرهنگی و اقتصادی را باز نگه داشته است (Konstantinov, 2024).

در سطحی وسیع تر، پژوهش هایی که به سیاست خارجی ایران در کل منطقه بالکان پرداخته اند، بر هم پوشانی های فرهنگی، مذهبی و گفتمانی میان ایران و برخی کشورهای منطقه تأکید دارند. در یکی از این مطالعات، با نگاهی از منظر نظریه سازه انگاری، پیوندهای فرهنگی و تاریخی ایران با بالکان، به ویژه در دوره پس از بحران بوسنی در دهه «۱۹۹۰»^۱، به عنوان زمینه هایی برای کنش هویتی و دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی تحلیل شده است. براساس این تحقیق، بالکان به دلیل ساختار چندقومیتی، تنوع مذهبی و خلأهای ناشی از تردید در فرایند هم گرایی اروپایی، از ظرفیت های بالقوه برای گسترش روابط چندجانبه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با ایران برخوردار است. این مطالعه همچنین تلاش های ایران در بازسازی فرهنگی و حمایت های بشردوستانه در دوران پس از بحران را در راستای تقویت «قدرت نرم»^۲ جمهوری اسلامی تفسیر می کند (جعفری نژاد و همکاران، ۲۰۲۴: ۴-۱۲).

مطالعه ای دیگر از «مؤسسه تحقیقاتی روابط بین الملل واشینگتن»^۳، با تمرکز بر تحلیل رفتار ایران در جریان بحران کوزوو، دو مؤلفه کلیدی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را استخراج کرده است: نخست، بازنمایی خود به عنوان مدافع امت اسلامی، که در قالب نقش فعال ایران در سازمان کنفرانس اسلامی از دهه ۱۹۹۰ به بعد نهادینه شد و دوم، پایبندی به اصول سیاست خارجی مستقل مبتنی بر شعار «نه شرقی، نه غربی» که در چهارچوب تعریفی سیاست خارجی جمهوری اسلامی تبیین شده است. این مطالعه تأکید می کند که پس از مداخله ناتو در «کوزوو»^۴، گفتمان ضدژمونیک

۱. بحران بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵) یکی از خونین ترین درگیری های اروپا پس از جنگ جهانی دوم بود که پس از فروپاشی یوگسلاوی رخ داد. این جنگ میان صرب ها، کروات ها و بوسنیایی ها با کشتارهای گسترده (مانند نسل کشی سربریتسا) و پاکسازی قومی همراه شد و در نهایت با توافقنامه دیتون در ۱۹۹۵ پایان یافت که پس از آن بوسنی به دو ناحیه خودمختار تقسیم شد.

۲. Soft Power:

به توانایی یک کشور در متقاعد کردن دیگران بدون استفاده از زور یا فشار اقتصادی اشاره دارد که همواره از طریق جذابیت فرهنگی، ارزش های سیاسی و دیپلماسی شکل می گیرد. برخلاف قدرت سخت (نظامی یا اقتصادی)، قدرت نرم بر تأثیرگذاری غیرمستقیم و داوطلبانه استوار است.

۳. Washington Institute of International Relations

۴. مداخله ناتو در کوزوو (۱۹۹۹) یک عملیات نظامی برای پایان دادن به درگیری های قومی و نقض حقوق بشر در کوزوو بود. ناتو با حملات هوایی علیه صربستان، رژیم اسلوودان میلوشویچ را مجبور به عقب نشینی کرد. البته این مداخله بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل انجام شد و بحث های بین المللی درباره مشروعیت آن همچنان ادامه دارد.

و ضد‌مداخله‌گرایانه در سیاست خارجی ایران تقویت و بالکان به‌عنوان فضایی مناسب برای بسط این نوع از سیاست مقاومتی مورد توجه قرار گرفت. از منظر ژئوپلیتیکی، این تحلیل، رویکرد ایران را تلاشی برای توازن‌سازی گفتمانی در برابر غرب ارزیابی کرده که هم در سطح نمادین و هم در سطح عملی پیگیری شده است (Washington Institute of International Relations, 2025). مقاله‌ای در توضیح راهبرد «سیاست گزینه‌های جایگزین» سیاست خارجی صربستان را در برابر فشارهای غرب مورد بررسی قرار داده و نشان می‌دهد چگونه بلگراد با تقویت همکاری با بازیگران شرقی، از جمله روسیه، چین و ایران، این پیام را انتقال می‌دهد که اتحادیه اروپا «تنها بازی در میدان» نیست. مقاله نتیجه می‌گیرد که این چندبرداری، از نگاه رهبری صربستان، پاسخی به استانداردهای دوگانه غرب در قبال تمامیت ارضی صربستان (کوزوو) است و هر شراکت جدید در شرق، از جمله با ایران، ابزار چانه‌زنی در این معادله محسوب می‌شود (Vučković, V., & Radeljić, 2024: p. 11-14). پیشینه پژوهشی مقاله حاضر نشان می‌دهد که تعامل ایران با منطقه بالکان به‌ویژه در حوزه‌هایی چون قدرت نرم، دیپلماسی فرهنگی و روابط دوجانبه، هرچند مورد توجه برخی مطالعات قرار گرفته؛ اما عمدتاً به‌صورت پراکنده، متمرکز بر یک کشور خاص، یا در چهارچوب‌های توصیفی تحلیل شده‌اند. پژوهش حاضر در تلاش است با بهره‌گیری از چهارچوب نظری سازه‌انگاری و رویکرد تلفیقی در تحلیل قدرت، تبیینی ساختاری و درعین‌حال معنایی از رفتار سیاست خارجی ایران در بالکان ارائه و آن را در متن تحولات ژئوپلیتیکی نوظهور، از جمله چندقطبی شدن نظم بین‌الملل، بازخوانی نماید. با وجود این تلاش‌ها، هنوز تبیینی ساختاری، نظام‌مند و هم‌زمان معناگرا از نقش منطقه بالکان در راهبرد سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در قالب مطالعات موردی چندجانبه و تحلیل تعامل قدرت نرم و ژئوپلیتیک، ارائه نشده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این خلأ، می‌کوشد نگاهی تلفیقی و تحلیلی به جایگاه این منطقه در راهبرد چندمسیره و مقاومتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه دهد.

۲. چهارچوب نظری پژوهش

پژوهش حاضر از نظریه «سازه‌انگاری»^۱ در روابط بین‌الملل به‌عنوان چهارچوب نظری اصلی بهره می‌گیرد. سازه‌انگاری، به‌عنوان یک رویکرد پسمادی‌گرا، در مقابل نظریه‌های

سنتی مانند «واقع گرایی»^۱ و «لیبرالیسم»^۲ قرار می گیرد که بر عوامل مادی مانند قدرت نظامی یا منافع اقتصادی تمرکز دارند. در عوض، سازه‌انگاری بر نقش ساختارهای اجتماعی، هویت‌های برساخته، باورها و انگاره‌های مشترک در شکل‌گیری رفتار بازیگران بین‌المللی تأکید می‌کند. الکساندر ونت، یکی از نظریه‌پردازان کلیدی این رویکرد، استدلال می‌کند که واقعیت‌های بین‌المللی نه ذاتاً عینی و ثابت، بلکه از طریق تعاملات اجتماعی و «شناخت بین‌الذاتانی»^۳ ساخته می‌شوند. به عبارت دیگر، کنش بازیگران نه صرفاً تابع منافع مادی، بلکه محصول تفسیرهای هویتی، معانی مشترک و ساختارهای اجتماعی است که در طول زمان تغییرپذیر هستند (Behraves, 2011: 2-4).

عناصر اصلی نظریه سازه‌انگاری شامل سه مفهوم کلیدی «هویت»^۴، «معنا»^۵ و «بازنمایی»^۶ هستند. هویت به‌عنوان یک برساخته اجتماعی تعریف می‌شود که از طریق تعاملات با دیگران شکل گرفته و رفتار دولت‌ها را هدایت می‌کند. برای مثال، هویت یک دولت به‌عنوان «مقاوم» یا «هم‌گرا» می‌تواند سیاست‌های خارجی آن را تعیین کند. معنا، جنبه بین‌الذاتانی دارد و نشان‌دهنده درک مشترک بازیگران از واقعیت، مانند تفسیر مشترک از «هژمونی غربی» به‌عنوان تهدید است. بازنمایی نیز به فرایند تصویرسازی خود و دیگران اشاره دارد، که از طریق زبان، گفتمان و نمادها انجام شده و می‌تواند روابط را بازتعریف کند. علاوه بر این، سازه‌انگاری با مفهوم «قدرت نرم»^۷ جوزف نای تلفیق می‌شود، که بر جذابیت فرهنگی، ایدئولوژیک و دیپلماتیک تمرکز دارد و به‌عنوان ابزاری برای ساخت هویت و معنا عمل می‌کند (Nye, 2013: p.12).

در این پژوهش، سازه‌انگاری به‌طور دقیق برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اروپای شرقی و بالکان عملیاتی می‌شود. از این منظر سیاست خارجی ایران نه تنها ابزاری برای پیگیری منافع مادی (مانند کاهش تحریم‌ها) است، بلکه بازتابی از هویت تاریخی-فرهنگی آن به‌عنوان یک بازیگر تمدنی اسلامی و مقاوم در برابر هژمونی غرب به شمار می‌رود. این رویکرد اجازه می‌دهد تا فراتر از تحلیل‌های هزینه-فایده برویم و نقش زبان، هویت و معانی اجتماعی را در معماری سیاست خارجی بررسی کنیم. کاربست عملی سازه‌انگاری در این مطالعه، مفاهیم کلیدی را در داده‌های

1. Realism
2. Liberalism
3. Intersubjective Understandings
4. Identity
5. Meaning
6. Representation
7. Soft Power

مرتبط با بالکان و اروپای شرقی عملیاتی می‌کند. برای مثال، مفهوم هویت در روابط ایران با صربستان عملیاتی می‌شود بدین معنا که هویت «مقاومتی» ایران (به‌عنوان مدافع تمامیت ارضی و مخالف مداخله غربی) با هویت صربستان (با تجربه تلخ ناتو در کوزوو) هم‌گرا می‌شود و منجر به بر ساخت یک هویت مشترک «ضدهژمونیک» می‌گردد. این امر در بیانیه‌های رسمی مشترک (مانند حمایت ایران از موضع صربستان در سازمان ملل) قابل مشاهده بوده و نشان‌دهنده چگونگی شکل‌گیری هویت از طریق تعاملات اجتماعی است.

مفهوم معنا نیز در روابط با مجارستان عملیاتی می‌شود. از این نظر معانی بین‌الذهانی مانند «اشتراکات تمدنی» (از طریق کرسی‌های زبان فارسی و برنامه‌های فرهنگی) درک مشترک از ایران به‌عنوان یک شریک فرهنگی غیرتهدیدآمیز را تقویت می‌کنند. این معنا در گزارش‌های دیپلماتیک مجارستان (مانند تأکید بر همکاری‌های غیرسیاسی) منعکس است و نشان می‌دهد چگونه تفسیرهای مشترک، منافع اقتصادی را بازتعریف می‌کنند. این چهارچوب نظری بازنمایی شده در کل منطقه بالکان از این جهت عملیاتی می‌شود که ایران خود را از طریق دیپلماسی فرهنگی (مانند نمایشگاه‌های هنری و بورسیه‌ها) به‌عنوان «حامی تنوع تمدنی» بازنمایی کرده که این تصویرسازی در رسانه‌های محلی (مانند گزارش‌های صربی در مورد حمایت ایران از مسلمانان بالکان) تأثیرگذار است و معانی مقاومتی را در برابر هژمونی غرب تولید می‌کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر براساس رهیافت توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش کیفی انجام شده است. هدف اصلی، بررسی ابعاد ژئوپلیتیکی، فرهنگی و هویتی نقش منطقه اروپای شرقی و بالکان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در بستر واگرایی از غرب، فشار تحریم‌ها و تحولات نظم بین‌الملل است. این پژوهش از تحلیل داده‌های ثانویه شامل اسناد رسمی (مانند بیانیه‌های وزارت امور خارجه ایران و گزارش‌های دیپلماتیک کشورها)، گزارش‌های تحلیلی مراکز پژوهشی معتبر و مقالات دانشگاهی بهره می‌برد. برای بررسی عمیق‌تر روابط ایران با کشورهای منتخب، از روش مطالعه موردی استفاده شد. دو کشور «صربستان»^۱ و «مجارستان»^۲ برگزیده شدند. انتخاب

1. Serbia

2. Hungary

این دو براساس معیارهای زیر بود: اول، جایگاه راهبردی آن‌ها در منطقه (صربستان به دلیل مواضع مستقل در برابر ناتو و مجارستان به دلیل عضویت در اتحادیه اروپا اما سیاست خارجی عمل‌گرایانه). دوم، الگوهای متفاوت تعامل با ایران (صربستان: تمرکز سیاسی-استراتژیک مانند مسئله «کوزوو»^۱-مجارستان: تمرکز اقتصادی-فنی در کشورهای شرقی در حوزه تجارت و فناوری). سوم، دسترسی به داده‌های کافی و مرتبط با فرضیات پژوهش (مانند اشتراکات هویتی و فرصت‌های ژئوپلیتیکی). سایر کشورها مانند «بوسنی»^۲ یا «آلبانی»^۳ کنار گذاشته شدند، زیرا تمرکز اصلی آن‌ها بر جوامع مسلمان (که در فرضیه دوم پژوهش برجسته است) با داده‌های پراکنده‌تر همراه بود و روابطشان با ایران کم‌تر سیستماتیک و مستند است. همچنین، انتخاب بیش از دو مورد، پژوهش را از عمق خارج می‌کرد و به توصیف سطحی می‌رساند. از این رو، تحلیل داده‌ها بر پایه روش تحلیل مضمون و تحلیل گفتمان تفسیری انجام شد. ابتدا متون در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ (تمرکز بر دوره پس از برجام و جنگ اوکراین برای پوشش تحولات اخیر) بررسی شدند. اجرای تحلیل به این صورت بود: اول، کدگذاری اولیه با ملاک‌های سازه‌نگارانه (مانند شناسایی کلماتی مانند «مقاومت غربی»، «هم‌گرایی هویتی» یا «فرصت ژئوپلیتیکی»). دوم، استخراج مضامین کلان (مانند «قدرت نرم» یا «بازنمایی هویت») در متن و سوم، تفسیر گفتمانی برای بررسی نحوه ساخت معنا (مانند چگونگی بازنمایی ایران به عنوان «مدافع مقاومت» در بیانیه‌های مشترک با صربستان). این فرایند، لایه‌های زیرین هویتی سیاست خارجی ایران را در پیوند با متغیرهای ژئوپلیتیکی شناسایی کرد.

۴. بررسی جایگاه اروپای شرقی و بالکان در ژئوپلیتیک اروپایی

اروپای شرقی و منطقه بالکان در نظم ژئوپلیتیکی اروپا، موقعیتی میانه، راهبردی و در عین حال پرچالش را اشغال می‌کنند که آن‌ها را به فضای رقابت، نفوذ متقابل و بازتعریف قدرت تبدیل کرده است. این پهنه جغرافیایی که از شرق اتریش و جنوب آلمان تا مرزهای غربی روسیه و دریای سیاه گسترده شده، از یک سو تحت فشارهای ساختاری ادغام در «نهادهای یورو-آتلانتیک»^۴ قرار دارد و از سوی دیگر، فضایی برای

1. Kosovo

2. Bosnia

3. Albania

4. Euro-Atlantic Institutions

کنش «بازیگران تجدیدنظرطلبی»^۱ چون «فدراسیون روسیه»^۲، «جمهوری خلق چین»^۳ و «جمهوری اسلامی ایران»^۴ گشوده است که در پی خلق موازنه در برابر هژمونی غربی هستند. در سطوح کلان، این منطقه نقش کریدور ژئوپلیتیکی مهمی را در اتصال شرق و غرب، شمال و جنوب ایفا می‌کند. در حالی که بسیاری از کشورهای منطقه در مسیر عضویت یا هم‌راستایی با ناتو و اتحادیه اروپا قرار گرفته‌اند، روند کند ادغام، شکاف‌های درونی ساختاری و نارضایتی‌های اجتماعی بستر ظهور دیالوگ‌های سیاسی جایگزین را فراهم کرده است. این فضا، فرصتی راهبردی برای بازیگرانی چون ایران ایجاد کرده تا از طریق دیپلماسی چندسطحی و مشارکت‌های غیرسنی، نقش و حضور خود را تقویت کنند و ویژگی بارز منطقه در بافت ژئوپلیتیکی اروپا، تعدد قطب‌های قدرت و نبود اجماع هژمونیک پایدار است. کشورهایی نظیر مجارستان و صربستان، با اتخاذ سیاست خارجی متوازن و پرهیز از تبعیت کامل از قطب‌های غربی، عملاً در حال تولید فضاهای چانه‌زنی و نفوذ برای بازیگرانی هستند که با نظام تک‌قطبی حاکم در تعارض‌اند. به‌طور خاص، مواضع مستقل بلگراد در قبال تحریم‌های غربی یا گشایش‌های بوداپست به سمت همکاری با شرق، ازجمله با ایران، مصداقی از همین فرصت‌های ژئواستراتژیک هستند (AIES, 2017: p. 1-4).

جمهوری اسلامی ایران با درک ظرافت‌های این ساختار منطقه‌ای و با تکیه بر ظرفیت‌های فرهنگی، اقتصادی و دیپلماتیک، کوشیده است از این فضا برای شکل‌دهی به پیوندهای جایگزین، تقویت قدرت چانه‌زنی در عرصه جهانی و ایجاد مجاری مکمل در مقابله با انزوای راهبردی بهره‌برداری کند. در این چهارچوب، بالکان و اروپای شرقی نه به‌عنوان حاشیه سیاست اروپا، بلکه به‌مثابه «دروازه‌هایی جایگزین»^۵ در منطق سیاست خارجی چندسویه تهران بازتعریف شده‌اند. منافع استراتژیک ایران در اروپای شرقی و بالکان تحت تأثیر ترکیبی از انگیزه‌های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی شکل می‌گیرد که هرکدام اهداف وسیع‌تری را که تهران در مواجهه با تحولات بین‌المللی دنبال کرده، منعکس می‌کند. از نظر سیاسی، تعامل ایران با این منطقه

1. Revisionist Actors:

در روابط بین‌الملل، بازیگر تجدیدنظرطلب به کشوری یا گروهی اشاره دارد که خواهان تغییر وضع موجود و نظم بین‌المللی حاکم است. این بازیگران معمولاً از طریق چالش کشیدن هنجارها، قوانین یا موازنه قدرت، سعی در بازتعریف مناسبات جهانی دارند.

2. Russian Federation

3. People's Republic of China (PRC)

4. Islamic Republic of Iran

5. Alternative Gateways

به شدت تحت تأثیر تمایل آن برای متعادل کردن نفوذ غرب و دوری از تأثیر تحریم‌های اعمال شده توسط «ایالات متحده»^۱ و «اتحادیه اروپا»^۲ است. رابطه با صربستان به‌ویژه قابل توجه است، چراکه عدم پذیرش استقلال کوزوو توسط تهران، موضعی که با منافع ملی اصلی صربستان هم‌سو است و با آنچه ایران به‌عنوان گسترش قدرت ایالات متحده و ناتو می‌بیند، مخالف است، باعث ایجاد رضایت دوطرفه قابل توجهی بین دو کشور شده است. به‌نوبه خود، مقاومت صربستان در برابر فشارهای غربی، از جمله عدم اجرای تحریم‌ها علیه ایران، آن را به‌عنوان یک شریک نادر اروپایی که به حاکمیت ایران احترام می‌گذارد و بستر مناسبی برای پیشبرد منافع تهران در مجامع چندجانبه فراهم می‌کند، قرار داده است. این هم‌راستایی همچنین با ارتباط تاریخی هر دو کشور با جنبش عدم تعهد تقویت می‌شود که فضایی دیپلماتیک برای پیگیری سیاست‌های خارجی مستقل خارج از بلوک‌های غالب غربی و شرقی فراهم می‌آورد (Russell Mead, 2015: p. 3-4).

از نظر فرهنگی و مذهبی، ایران از پیوندهای تاریخی و میراث اسلامی مشترک خود بهره‌برداری می‌کند تا ارتباطات با جوامع مسلمان در بالکان را تقویت کند. از زمان انقلاب اسلامی، تهران به دنبال نقش رهبری در جامعه جهانی اسلامی بوده است، دیدگاهی که از طریق دیپلماسی فعال و حمایت مستقیم از مسلمانان بالکان، به‌ویژه در دوره‌های بحرانی مانند درگیری‌های کوزوو تقویت شده است. تلاش‌های ایران همواره فراتر از هم‌بستگی سیاسی بوده و شامل تقویت بسترهای مشترک فرهنگی، ترویج هویت اسلامی و انتشار فرهنگ فارسی و اسلامی می‌شود که ریشه در قرن‌ها تعامل از طریق تجارت، مهاجرت و علم دینی دارد. این میراث تاریخی همچنان به راهبرد معاصر ایران شکل می‌دهد، زیرا سعی دارد خود را به‌عنوان محافظ و مروج تمدن اسلامی در منطقه‌ای که با تنوع مذهبی و پیوندهای تاریخی به جهان مسلمان بزرگ‌تر مشخص می‌شود، معرفی کند.

از نظر اقتصادی، اروپا شرقی و بالکان فرصت‌های قابل توجهی برای ایران فراهم می‌کند تا شراکت‌های تجاری خود را متنوع کرده و در بخش‌های مختلفی از انرژی و صنعت سنگین گرفته تا کشاورزی و فناوری سرمایه‌گذاری کند. پذیرش منطقه از محصولات غیرغربی، همراه با ظرفیت‌های صنعتی و فناوری آن، محیطی مساعد برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری دوجانبه، به‌ویژه در دوران پس از تحریم‌ها ایجاد

1. United States

2. European Union

می‌کند. کشورهایی مانند «اسلوونی»^۱، «کرواسی»^۲، «رومانی»^۳ و دیگران نقاط قوت صنعتی مکمل و هزینه‌های تولید نسبتاً پایین‌تری را ارائه می‌دهند که آن‌ها را به شرکای جذابی برای تعامل اقتصادی ایران تبدیل می‌کند. علاوه بر این، مقامات ایرانی به‌طور صریح ارتباط ترویج همکاری‌های تجاری با تقویت ثبات و امنیت منطقه‌ای را مطرح و بعد استراتژیک روابط اقتصادی را در رویکرد تهران به بالکان تأکید کرده‌اند (Gibas- Krzak, 2020: p. 3-6).

نقش ژئوپلیتیکی منطقه بالکان و اروپای شرقی بیش از آنکه صرفاً تابع مختصات جغرافیایی باشد، به‌واسطه جایگاه آن‌ها در الگوهای بزرگ‌تر انتقال انرژی، زنجیره تأمین و اتصال‌پذیری منطقه‌ای تعریف می‌شود. این منطقه در تلاقی چند محور ژئواستراتژیک واقع شده است: از یک‌سو دروازه‌ای به سمت اروپا مرکزی و غربی، از سوی دیگر مجرای برای نفوذ به منطقه «قفقاز»^۴، «دریای سیاه»^۵ و در نهایت روسیه و «اوراسیاست»^۶. کریدورهای حیاتی حمل‌ونقل، پروژه‌های ترانزیتی نظیر «کریدور پان‌اروپایی»^۷، مسیرهای گازی چون «ترک‌استریم»^۸ و «پروژه تاپ»^۹ و خطوط راه‌آهن درحال توسعه این منطقه را به صحنه رقابت انرژی و زیرساختی میان قدرت‌های جهانی بدل کرده‌اند. ایران نیز با هدف دستیابی به گذرگاه‌های مکمل و متنوع‌سازی مسیرهای اتصال منطقه‌ای، به ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی این منطقه نگاه فرصت‌محور داشته است. افزون بر این، این منطقه دارای ساختاری شکننده و چندلایه از منظر امنیتی، قومی و هویتی است که آن را مستعد رقابت نفوذ بازیگران خارجی کرده است. تعارضات دیرینه قومی، نظام‌های سیاسی نیمه‌تثبیت‌شده، دوگانگی میان شرق‌گرایی و غرب‌گرایی و هم‌زمانی فرایند نوسازی اقتصادی با تنش‌های فرهنگی، زمینه‌ای را فراهم آورده‌اند که در آن حضور و مداخله خارجی اغلب به‌عنوان ابزار ثبات یا چانه‌زنی تلقی

1. Slovenia

2. Croatia

3. Romania

4. Caucasus

5. Black Sea

6. Eurasia

7. Pan-European Corridor:

کریدور پان‌اروپایی (Pan-European Corridor) به شبکه‌ای از مسیرهای حمل‌ونقل (جاده‌ای، ریلی، آبی و انرژی) اشاره دارد که برای اتصال کشورهای اروپایی از غرب تا شرق و جنوب شرق طراحی شده است. این پروژه در سال ۱۹۹۷ میلادی با تمرکز بر کشورهای در حال گذار (مانند اعضای سابق یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی) برای جذب سرمایه‌گذاری و بهبود تجارت و با هدف تقویت همکاری اقتصادی، امنیت انرژی و توسعه زیرساخت‌ها در اروپا و مناطق همسایه (مانند بالکان و قفقاز) ایجاد شد.

8. Turk Stream

9. TAP Project

می‌شود. از این منظر، کشورهایی مانند صربستان، با سابقه‌ای از مقاومت در برابر فشارهای یورو-آتلانتیک، یا مجارستان، با سیاست خارجی عمل‌گرایانه و متمایل به تنوع روابط، اهداف جذابی برای ایران بوده‌اند که به دنبال تعامل با دولت‌هایی کمتر متعهد به بلوک‌های سیاسی غربی هستند (Tchakarova, 2017: p. 1-4).

از سوی دیگر منطقه بالکان و اروپای شرقی با قرارگیری در مرز تماس سنتی بین قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه غرب، روسیه و در سال‌های اخیر چین، به یک فضای رقابتی پیچیده تبدیل شده است. ایران با درک موقعیت سیال این منطقه، تلاش کرده است با بهره‌گیری از ابزارهای غیرمادی قدرت، از جمله دیپلماسی فرهنگی و روایت‌های تاریخی مشترک، در این میدان رقابت جایگاه خود را تثبیت کند. درواقع، ژئوپلیتیک این منطقه صرفاً یک عامل خارجی نیست، بلکه به بخشی از محاسبات استراتژیک بلندمدت ایران برای مقابله با نظم انحصاری غربی و تعمیق روابط جنوب-جنوب تبدیل شده است. (Cirsid, 2025).

از منظر سازه‌نگارانه، جایگاه ژئوپلیتیکی بالکان از طریق بازنمایی‌های هویتی ساخته می‌شود. در این راستا ایران در این منطقه، هویت خود را به‌عنوان «مدافع مقاومت در برابر هژمونی غربی» بازنمایی می‌کند، که این امر معانی بین‌الذهانی مشترک با کشورهایی مانند صربستان (با تجربه مداخله ناتو) ایجاد کرده و فرضیه سوم پژوهش را که شکاف‌های ساختاری منطقه فضای مساعدی برای پیشبرد اهداف هویتی ایران فراهم می‌آورد را تأیید می‌کند.

۵. الگوهای هم‌گرایی دیپلماتیک: مطالعات موردی روابط ایران با صربستان و مجارستان

جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب راهبرد تنوع‌بخشی به مناسبات دیپلماتیک خود در اروپا، توجه خاصی به صربستان به‌عنوان یکی از معدود کشورهای اروپایی نشان داده است که در برخی حوزه‌ها، مواضعی مستقل و بعضاً ناهم‌سو با جریان غالب غربی اتخاذ کرده‌اند. یکی از برجسته‌ترین نقاط هم‌گرایی میان تهران و بلغراد، موضوع عدم به‌رسمیت‌شناسی استقلال کوزوو است. برخلاف بسیاری از کشورهای اسلامی، ایران از همان آغاز بحران کوزوو، با حفظ اصل تمامیت ارضی، از موضع صربستان حمایت کرد؛ موضعی که بازتابی از سیاست اصول‌گرایانه تهران در حمایت از ثبات ژئوپلیتیکی و مخالفت با تجزیه‌طلبی ناشی از مداخله‌گری غربی تلقی می‌شود. این موضع مشترک،

صربستان را در موقعیتی قرار داده که ضمن احترام به حساسیت‌های ژئوپلیتیکی خود، از حمایت سیاسی ایران در مجامع بین‌المللی بهره‌مند شود. از سوی دیگر، ایران نیز توانسته است در سایه این نزدیکی مواضع، نوعی «سرمایه‌گذاری دیپلماتیک»^۱ در عرصه اروپا ایجاد کند که به واسطه آن از انزوای ساختاری ناشی از تحریم‌ها و فشارهای غربی بکاهد. تعاملات دوجانبه میان دو کشور طی سال‌های اخیر در قالب امضای توافق‌نامه‌های همکاری در حوزه‌های انرژی، فناوری، آموزش و تبادل فرهنگی گسترش یافته است. همچنین سفرهای رسمی، دیدارهای سطح بالا و مشورت‌های سیاسی منظم، بیانگر تبدیل شدن این رابطه به یک الگوی چندسطحی از مشارکت دیپلماتیک است. (Intellinews, 2024).

از منظر تحلیلی، پیوند راهبردی ایران و صربستان نه صرفاً ناشی از اشتراک منافع آنی، بلکه حاصل نوعی هم‌راستایی ادراکی در مواجهه با ساختار قدرت جهانی است. هر دو کشور سابقه تعامل با جنبش عدم تعهد را داشته و در مواضع کلان سیاست خارجی، گرایشی به چندجانبه‌گرایی و حفظ استقلال در برابر بلوک‌بندی‌های سخت قدرت نشان داده‌اند. صربستان، علی‌رغم موقعیت ژئوپلیتیکی‌اش در اروپا، تلاش دارد با حفظ توازن میان شرق و غرب، از پیوستن کامل به رویکردهای تحریمی و محدودکننده اتحادیه اروپا علیه ایران اجتناب ورزد. این سیاست چندمسیره از سوی بلغراد، به تهران امکان داده تا در میان شبکه بسته روابط اروپایی، یک نقطه تماس فعال و بدون واسطه حفظ کند (Government of Serbia, 2022).

از سوی دیگر و به‌عنوان مطالعه موردی روابط جمهوری اسلامی ایران با مجارستان را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای از دیپلماسی متوازن و چندبُعدی دانست که در چهارچوب تعامل با اروپا، فرصتی برای بهره‌برداری از ظرفیت‌های غیرخصمانه موجود در ساختار اتحادیه اروپا فراهم کرده است. مجارستان، با وجود عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو، به‌واسطه گرایش‌های خاص سیاست خارجی خود و اتخاذ مواضع مستقل نسبت به برخی سیاست‌های هژمونیک غرب، به یک فرصت بالقوه برای شراکت با ایران در سطح اقتصادی و فرهنگی تبدیل شده است. بوداپست از دیرباز رویکردی عمل‌گرایانه در قبال سیاست جهانی اتخاذ کرده و برخلاف بسیاری از دولت‌های اروپایی، کوشیده است توازن روابط خود با غرب و شرق را حفظ کند. این سیاست خارجی چندجهتی به ایران این امکان را داده تا در شرایط افزایش فشارهای سیاسی از سوی اروپا غربی، مجارستان

را به‌عنوان روزه‌ای برای حفظ روابط دیپلماتیک، تداوم مبادلات اقتصادی و حضور در مجامع علمی و فرهنگی اروپایی تلقی کند. همکاری‌های دو کشور در حوزه‌هایی همچون آموزش عالی، فناوری، کشاورزی، گردشگری سلامت و صنایع دارویی طی سال‌های اخیر گسترش یافته و قراردادهایی در زمینه سرمایه‌گذاری مشترک، تبادل دانشجویان و حمایت از طرح‌های علمی امضا شده است (Hungarian Conservative, 2025). علاوه بر تعاملات رسمی، سیاست فرهنگی ایران نیز در مجارستان فعال بوده است و وجود کرسی زبان فارسی در دانشگاه‌های «بوداپست»^۱، برگزاری رویدادهای هنری، ترجمه آثار کلاسیک ایرانی به زبان مجاری و حمایت از مطالعات ایرانی‌شناسی در نهادهای آکادمیک مجارستان، مؤید تلاش‌های هدفمند جمهوری اسلامی برای تقویت قدرت نرم در فضایی نسبتاً باز و غیربحرانی است. برخلاف برخی دیگر از کشورهای منطقه که محیط سیاسی در آن‌ها نسبت به ایران تنش‌زاست، مجارستان با برخورداری از محیطی نسبتاً بی‌طرف و علاقه‌مند به گسترش روابط فرهنگی، بستری برای دیپلماسی عمومی فراهم کرده است که ارزش راهبردی مضاعفی دارد.

در سطح ژئوپلیتیک نیز، مجارستان به‌عنوان کشوری در قلب اروپای مرکزی، موقعیتی ممتاز برای نقش‌آفرینی به‌عنوان پل ارتباطی ایران با سازوکارهای اقتصادی و فنی اروپا ایفا می‌کند. تمایل مجارستان به ایفای نقش میانجی میان شرق و غرب، باعث شده تا این کشور حتی در مقاطع بحرانی روابط ایران و اروپا، پیام‌آور گفت‌وگو و تعامل باقی بماند. همین ویژگی موجب شده که تهران مجارستان را نه‌فقط به‌عنوان یک شریک تجاری، بلکه به‌مثابه لنگرگاه دیپلماسی نرم در اروپا در نظر بگیرد. درواقع، پیوند ایران و مجارستان نشان می‌دهد که در فضای محدود سیاست خارجی ایران در اروپا، حتی در درون ساختار اتحادیه اروپا نیز شکاف‌هایی برای گشودن مسیرهای تعامل وجود دارد. این رابطه از حیث ظرفیت‌های اقتصادی، فرهنگی و حتی نمادین، نقشی مکمل در راهبرد تهران برای تنوع‌بخشی به روابط اروپایی ایفا می‌کند و به‌ویژه در زمینه شکل‌دهی به روایتی جایگزین از ایران در افکار عمومی اروپا واجد اهمیت راهبردی است (Archive IUVM, 2025).

در چهارچوب سازه‌انگاری، الگوهای هم‌گرایی در مطالعات موردی صربستان و مجارستان نشان‌دهنده برساخت هویت مشترک است. برای مثال، در روابط با صربستان، بازنمایی ایران به‌عنوان شریک مقاومتی (در مسئله کوزوو) معانی

بین‌الذهانی «مقاومت غربی» را تولید می‌کند، درحالی‌که در مجارستان، تمرکز بر قدرت نرم فرهنگی هویت ایران را به‌عنوان «تمدنی و غیرتهدیدآمیز» بازتعریف کرده و هم‌گرایی هویتی از طریق اشتراکات فرهنگی را عملیاتی می‌سازد.

جدول ۱: دسته‌بندی ابزارهای جمهوری اسلامی ایران در غالب‌های گفتمانی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی

نوع ابزار جمهوری اسلامی ایران	صربستان	مجارستان
دیپلماسی سیاسی	موضع مشترک در مخالفت با استقلال کوزوو؛ حمایت ایران از تمامیت ارضی صربستان؛ دیدارهای سطح بالا و مواضع ضدتحریمی	روابط رسمی اما محدودتر؛ حفظ تعاملات در قالب تماس‌های سطح میانی؛ پرهیز از مواجهه مستقیم با سیاست‌های اتحادیه اروپا
دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم	محدود به ارتباطات مذهبی و ادبی در سطوح خاص؛ ظرفیت کم برای نهادسازی فرهنگی پایدار	کرسی زبان فارسی، ترجمه آثار کلاسیک، تعامل دانشگاهی، برگزاری رویدادهای فرهنگی منظم
روابط دوجانبه اقتصادی	محدود و در چهارچوب توافقات عمومی؛ تمرکز بر انرژی و فناوری	همکاری در حوزه کشاورزی، داروسازی، فناوری سلامت؛ توافقات رسمی و ظرفیت گسترش بیشتر
روایت‌سازی گفتمانی	تأکید بر هم‌سویی تاریخی در مخالفت با مداخله غرب؛ هویت ضدناتویی	تمرکز بر ارزش‌های تمدنی، تعاملات فرهنگی و تصویرسازی فرهنگی ایران

۶. ابزارهای سیاست خارجی ایران در منطقه بالکان و اروپای شرقی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه بالکان بر پایه ترکیبی از ابزارهای نرم، دیپلماتیک و نهادی بنا شده که هم به دنبال خلق فضاهای نفوذ غیرمستقیم هستند و هم در جهت ارتقای جایگاه منطقه‌ای ایران در چهارچوبی فراتر از همسایگی بلافاصل عمل می‌کنند. در پرتو ساختار چندپاره و شکننده بالکان، ایران کوشیده است تا با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قدرت نرم، مناسبات فرهنگی، دیپلماسی رسمی و بعضاً ابزارهای نیمه‌رسمی، حضوری پایدار، کم‌هزینه و متناسب با ظرفیت‌های خود در این منطقه تثبیت کند. در سطح نخست، دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم مهم‌ترین ستون

سیاست منطقه‌ای ایران در بالکان به شمار می‌آید. تهران با تأکید بر اشتراکات تمدنی، میراث فرهنگی مشترک و پیوندهای تاریخی، تلاش کرده است تا نوعی روایت فرهنگی هم‌سو با هویت اسلامی-ایرانی را در فضای فرهنگی منطقه القا کند. حمایت از کرسی‌های زبان فارسی، برگزاری نمایشگاه‌های هنری، ترجمه متون ادبی ایرانی به زبان‌های محلی و اعطای بورسیه‌های تحصیلی از جمله اقداماتی است که در کشورهای هم‌سو مانند مجارستان و در مقیاس محدودتر در کشورهای بالکان به اجرا درآمده است. این اقدامات، در چهارچوب سازه‌نگاری، تلاشی برای بازتولید معنا و شکل‌دهی به ادراکات مثبت از ایران در اذهان نخبگان فرهنگی و دانشگاهی منطقه محسوب می‌شود. (جعفری‌نژاد و همکاران، ۲۰۲۴: ۶-۸)

در سطح دوم، دیپلماسی رسمی و مناسبات دوجانبه به‌عنوان ابزار مکمل مورد استفاده قرار گرفته است. ایجاد سفارتخانه‌های فعال، تبادل هیئت‌های دیپلماتیک، امضای توافق‌نامه‌های همکاری اقتصادی و حضور در نشست‌های چندجانبه‌ای که در سطح منطقه برگزار می‌شود، بخشی از راهبرد ایران برای مشروع‌سازی نقش خود در بالکان بوده است. کشورهایی نظیر صربستان و مجارستان، بستر مناسبی برای این نوع از دیپلماسی ایجاد کرده؛ به‌ویژه آنکه هر دو در سیاست خارجی خود گرایش‌هایی به استقلال نسبی از سیاست‌های کلان اتحادیه اروپا نشان داده‌اند. از این منظر، ایران در پی خلق ارتباطات دیپلماتیک در اروپای شرقی است که خارج از ساختارهای سخت سیاست‌های تحریمی غرب، امکان تعامل سازنده فراهم کنند (Stimson, 2023).

در سطح سوم، ابزارهای اقتصادی و همکاری‌های فناورانه به‌ویژه در حوزه‌هایی نظیر داروسازی، کشاورزی، انرژی و خدمات پزشکی، بخشی از سبد سیاست‌گذاری ایران در منطقه را تشکیل داده است. در کشورهایی مانند مجارستان، تلاش شده است تا از طریق مجاری اقتصادی غیردولتی، زمینه‌های همکاری علمی-فناورانه تقویت شود. این تعاملات اگرچه تحت تأثیر تحریم‌ها با محدودیت مواجه بوده؛ اما تهران در تلاش است با تعریف پروژه‌های مشترک تحقیقاتی، حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان و تبادل تجربیات فناورانه، نوعی همکاری غیرحساس و نسبتاً امن را پایه‌گذاری کند. درواقع، می‌توان به دیپلماسی چندجانبه و نمادین اشاره کرد که ایران در سطح اعلانی از آن بهره می‌گیرد؛ از جمله تأکید بر اصولی چون عدم‌تعهد، احترام به حاکمیت دولت‌ها، مخالفت با مداخله خارجی و تقویت نقش فرهنگ در صلح‌سازی منطقه‌ای. این گفتمان، در تعامل با کشورهایی مانند صربستان که نسبت به نهادهای مداخله‌گر بین‌المللی بدبینی دارند، مورد استقبال واقع شده و زمینه هم‌افزایی دیپلماتیک را فراهم کرده

است. درواقع، ابزارهای سیاست خارجی ایران در منطقه بالکان بر پایه ملاحظات زمینه‌ای طراحی شده‌اند و از منطق پرهیز از تقابل مستقیم با غرب، حرکت در مسیرهای نرم و فرهنگی و یافتن شکاف‌های موجود در ساختار سیاست اروپایی پیروی می‌کنند. این ابزارها، هرچند با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند؛ اما در صورت بهره‌برداری هوشمندانه می‌توانند به تقویت جایگاه ایران در معماری آینده نظم منطقه‌ای اروپا کمک کنند (Balkan Investigative Reporting Network, 2023: p. 8-14).

این ابزارها از منظر سازه‌انگاره، فراتر از کاربرد عملی، در ساخت معانی اجتماعی نقش دارند؛ برای نمونه، دیپلماسی فرهنگی (مانند کرسی‌های فارسی) هویت ایران را بازنمایی کرده و معانی مشترکی مانند «اشتراک تمدنی» را با جوامع منطقه‌ای بر ساخته می‌کند، که این امر کریدورهای ژئوپلیتیکی برای تنوع روابط را با لایه‌ای هویتی را تقویت می‌نماید.

۷. منطقه‌گرایی تقابلی: فرصت‌های ایران در برابر ساختارهای یورو-آتلانتیک در بالکان

روند ادغام کشورهای بالکان در ساختارهای یورو-آتلانتیک، از جمله اتحادیه اروپا و ناتو، طی دو دهه گذشته هرچند پیش‌رونده بوده؛ اما با موانع ساختاری، بدبینی‌های اجتماعی و شکاف‌های سیاسی متعددی مواجه شده است. بسیاری از دولت‌های منطقه، به‌ویژه در اروپای جنوب‌شرقی، علی‌رغم ابراز تمایل رسمی برای عضویت در این ساختارها، با تأخیرهای طولانی، مشروط‌سازی‌های سیاسی و فشارهای هویتی مواجه شده‌اند که به تضعیف اعتبار نظم لیبرال غربی نزد افکار عمومی آن‌ها انجامیده است. در چنین بستری، بازیگران تجدیدنظرطلبی مانند ایران، که خارج از بلوک‌بندی غربی قرار دارند، امکان آن را یافته‌اند که از خلأهای موجود در نظم ادغامی برای توسعه نوعی منطقه‌گرایی تقابلی یا غیرهم‌راستا بهره ببرند.

منطقه‌گرایی تقابلی به معنای شکل‌دهی به پیوندهای دوجانبه یا شبکه‌ای در حاشیه یا حفره‌های قدرت ساختاری است، به‌گونه‌ای که بتوان بدون تقابل آشکار با هژمون غالب، فضاهایی برای تعامل مستقل و تعریف‌شده خلق کرد. ایران با درک این منطق، از طریق ابزارهای دیپلماسی فرهنگی، سیاست خارجی چندمسیره و حمایت از اصولی مانند «عدم مداخله» و «حاکمیت ملی»، سعی دارد در کشورهایی چون

صربستان، مجارستان و تا حدی «مقدونیه شمالی»^۱، نوعی گفت‌وگوی جایگزین را پیش برد. این گفت‌وگو اگرچه عمدتاً در سطح نخبگان دیپلماتیک یا فرهنگی محدود شده؛ اما توانسته است شکاف‌هایی در نظم یکنواخت اروپایی ایجاد کند که برای بازیگری مانند ایران از ارزش راهبردی بالایی برخوردار است.

کشورهایی مانند صربستان که تجربه تلخی از دخالت نظامی ناتو در دهه ۱۹۹۰ دارند، همواره نسبت به نهادهای غربی با احتیاط عمل کرده‌اند. بلگراد با حفظ سیاست بی‌طرفی نسبی، خود را در موقعیتی قرار داده که از تعامل با ایران، روسیه و چین بهره ببرد، بدون آنکه لزوماً عضویت کامل در این محور را بپذیرد. این انعطاف ژئوپلیتیکی، ایران را قادر ساخته است که بدون حضور مستقیم یا آشکار در ساختارهای رسمی منطقه، از طریق دیپلماسی فرهنگی و مشارکت اقتصادی محدود، نقش‌آفرینی کند. همین منطق در مورد مجارستان نیز صادق است؛ کشوری که علی‌رغم عضویت در ناتو و اتحادیه اروپا، بارها در مخالفت با تصمیمات جمعی این نهادها، به‌ویژه در زمینه تحریم‌های ایران، رویکردی مستقل از خود نشان داده است (The Institute for Peace and Diplomacy, 2022).

در سطح نرم‌افزاری‌تر، ایران با تکیه بر اصول گفتمانی نظیر دفاع از «تنوع تمدنی»^۲، «حمایت از ملت‌ها در برابر فشار خارجی» و «ترویج عدالت جهانی» تلاش نموده تا نوعی روایت بدیل در برابر گفتمان لیبرال غربی در منطقه تولید کند. این رویکرد، با بهره‌گیری از عناصر قدرت نرم، به‌ویژه در کشورهای دارای سنت تاریخی اسلامی یا ضدژئومونیک، فرصت‌هایی برای تأثیرگذاری نمادین فراهم کرده است. به‌عنوان نمونه، حضور مطالعات ایران‌شناسی در مجارستان و برنامه‌های فرهنگی در برخی کشورهای بالکان، بخشی از تلاش ایران برای تبدیل‌شدن به یک بازیگر گفتمانی در حاشیه نظم اروپایی است.

از منظر راهبردی، منطقه‌گرایی تقابلی ایران در بالکان بر چهار اصل استوار است:

۱. بهره‌برداری از فضای خاکستری ناشی از عدم عضویت کامل کشورهای بالکان در نهادهای اروپایی؛

1. North Macedonia

2. Civilizational Diversity:

گفتمان ایرانی تنوع تمدنی پس از گفتمان گفتگوی تمدن‌ها مطرح گردیده و بر این ایده استوار است که جهان‌بینی تک‌تمدن‌گرای غربی باید با رسمیت شناختن تکثر و هم‌ارزی تمدن‌های مختلف جایگزین شود. در این گفتمان، سیاست خارجی ایران با تکیه بر تاریخ و فرهنگ چند هزارساله خود، خواستار نظم بین‌المللی چندقطبی است که در آن تمدن‌های غیرغربی (مانند اسلامی، چینی، هندی و ...) نیز نقش فعال داشته باشند.

۲. تکیه بر مواضع نمادین ضدهژمونیک و اصولی مانند عدم مداخله و احترام به حاکمیت؛

۳. استفاده از دیپلماسی فرهنگی و ظرفیت قدرت نرم به جای نفوذ سخت؛

۴. تعامل با بازیگرانی که «سیاست خارجی چندجهتی»^۱ دارند و از یک‌جانبه‌گرایی غربی فاصله می‌گیرند.

با این حال، سیاست منطقه‌گرایی مقاومتی ایران نیز با چالش‌هایی روبه‌رو است. نخست آنکه، گرایش ساختاری نخبگان سیاسی و اقتصادی کشورهای بالکان به هم‌گرایی با اتحادیه اروپا، هرگونه نزدیکی با ایران را مشروط، تاکتیکی و گاه نمایشی می‌سازد. دوم آنکه، سازوکارهای نظارتی و امنیتی نهادهای غربی، مانع از گسترش عمیق و مداوم ابزارهای نرم ایران در منطقه، از جمله محدودسازی فعالیت‌های فرهنگی، سخت‌گیری در صدور روادید و نظارت بر نهادهای غیردولتی همکار می‌شوند. سوم، رقابت دیگر قدرت‌های غیرغربی مانند چین و روسیه که به واسطه منابع اقتصادی یا تاریخی خود از اهرم‌های نیرومندتری نسبت به ایران برخوردارند، فضا را برای نقش‌آفرینی مستقل تهران محدود می‌کند (The Soufan Center, 2019).

با وجود این چالش‌ها، منطقه‌گرایی تقابلی ایران در بالکان به مثابه یک سیاست «هزینه-فایده متعادل» قابل تداوم است؛ زیرا نیازمند سرمایه‌گذاری مادی سنگین نیست، در چهارچوب‌های گفتمانی بین‌المللی مشروعیت دارد و امکان ایجاد پیوندهای خاص در موقعیت‌های ژئوپلیتیکی حساس را فراهم می‌سازد. افزون بر آن، در دوره‌هایی که نظم بین‌الملل دچار تنش‌های ساختاری می‌شود؛ نظیر جنگ اوکراین، بحران انرژی در اروپا، یا واگرایی‌های درون اتحادیه اروپا، فضای مانور ایران در چنین مناطقی افزایش می‌یابد. درواقع، باید تأکید کرد که منطقه‌گرایی تقابلی ایران در بالکان نه یک سیاست جایگزین برای هم‌گرایی منطقه‌ای گسترده، بلکه یک راهبرد مکمل در سیاست خارجی چندلایه جمهوری اسلامی ایران است. این رویکرد، ضمن فراهم کردن نقاط نفوذ نمادین و تاکتیکی، بازتابی از تلاش تهران برای بقا و تأثیر در یک محیط بین‌المللی چندقطبی، پیچیده و رقابتی است (New Lines Institute, nd).

منطقه‌گرایی تقابلی ایران در بالکان بر پایه برساخت هویت و معنا استوار است. ایران با بازنمایی خود به عنوان مدافع «عدالت جهانی» و بهره‌گیری از گفتمان عدم مداخله، معانی مشترکی با دولت‌های انتقادی (مانند مجارستان) ایجاد می‌کند که این

فرایند ایجاد فرصت‌های ساختاری برای اهداف راهبردی را تأیید کرده و نشان‌دهنده نقش ساختارهای اجتماعی در شکل‌گیری سیاست خارجی خواهد بود.

۸. نقش تصویرسازی و هویت‌سازی در راهبرد دیپلماسی منطقه‌ای ایران در بالکان

در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری، یکی از مؤلفه‌های کلیدی در سیاست خارجی دولت‌ها، نحوه بازنمایی هویت خود در عرصه بین‌الملل و شکل‌دهی به تصویرهایی است که دیگر بازیگران از آن دولت درک می‌کنند. در این رویکرد، کنش بین‌المللی صرفاً تابع منافع مادی یا تهدیدات امنیتی نیست؛ بلکه بر پایه ادراکات متقابل، نمادها، ارزش‌ها و معناهای مشترک استوار است. جمهوری اسلامی ایران نیز در سیاست خارجی خود نسبت به منطقه بالکان، تلاش کرده است تا از طریق تصویرسازی هویتی و بازنمایی نقش تمدنی-فرهنگی خود، فضایی مساعد برای تعامل، مشروعیت‌بخشی و کاهش مقاومت‌های ساختاری فراهم آورد. این تصویرسازی در سه سطح اصلی صورت‌بندی شده است: نخست، هویت تمدنی ایران به‌عنوان یک کنشگر فرهنگی-تاریخی با ریشه‌های کهن، که نه‌تنها نماینده اسلام بلکه حامل یک میراث فکری و هنری مستقل از شرق و غرب است؛ دوم، ایران به‌عنوان یک بازیگر مقاوم و مستقل در برابر نظام بین‌الملل هژمونیک، که مدافع ملت‌ها در برابر مداخله خارجی و تحمیل اراده قدرت‌های بزرگ است و سوم، هویت اسلامی هم‌گرایانه که مبتنی بر مقاومت در برابر سلطه، هم‌بستگی با مسلمانان و حمایت از اقلیت‌های فرهنگی و دینی در سطح جهانی بازنمایی می‌شود. (The Cradle, 2023).

در منطقه بالکان، که خود با بحران‌های هویتی، بازتعریف نقش تاریخی و رقابت گفتمان‌ها مواجه است، این نوع از تصویرسازی دارای پیامدهای خاصی بوده است. در برخی کشورها مانند صربستان، که حافظه تاریخی نسبت به مداخله نظامی غرب (ناتو) هنوز زنده است، بازنمایی ایران به‌عنوان کنشگری که در برابر یک‌جانبه‌گرایی ایستاده است، توانسته نوعی هم‌ذات‌پنداری یا دست‌کم درک مثبت نسبت به تهران ایجاد کند. ایران در این فضا از ادبیات ضداستعماری و حمایت از اصول حاکمیت ملی بهره برده تا تصویر خود را از یک «دولت چالشگر غرب» به «مدافع نظم چندقطبی عادلانه» ارتقا

دهد (Mozaffari; Akbar, 2023; p. 6-11).

در کشورهایی مانند مجارستان نیز، که به دلایل داخلی و تاریخی، نوعی تمایل به بازسازی هویت مستقل از هژمونی فرهنگی-سیاسی غرب مشاهده می‌شود، این تصویرسازی ایران با پذیرش نسبی مواجه شده است. فعالیت‌های فرهنگی مانند برگزاری نشست‌های ادبی، حمایت از مطالعات زبان و تمدن فارسی و ترجمه آثار کلاسیک ایرانی، همگی در خدمت بازنمایی چهره‌ای فرهنگی، مسالمت‌آمیز و تاریخی از جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته‌اند. در این رویکرد، تهران سعی کرده است خود را نه به‌عنوان یک کنشگر دینی صرف، بلکه به‌عنوان یک بازیگر تمدنی و فرهنگی جهانی معرفی کند که قابلیت گفت‌وگو، تعامل و تولید معنا دارد. افزون بر این، نهادهای رسمی سیاست خارجی ایران نظیر وزارت امور خارجه و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و مجلس شورای اسلامی در غالب دیپلماسی پارلمانی، کوشیده‌اند با استفاده از زبان دیپلماتیک معتدل، صدور پیام‌های صلح‌جویانه و تأکید بر میراث مشترک بشری، چهره‌ای متفاوت از آنچه در رسانه‌های غربی ترسیم می‌شود ارائه دهند.

این فرایند تصویرسازی، در تعامل با نهادهای فرهنگی، رسانه‌های محلی و حتی دانشگاه‌ها دنبال شده و در بسیاری از موارد، خارج از مدارهای رسمی سیاست‌ورزی انجام پذیرفته است (شجاعی و سیمبر، ۱۴۰۴: ۱۱-۱۴).

باین‌حال، چالش‌های جدی نیز وجود دارد. نخست، تصویر ایران در فضای رسانه‌ای غالب منطقه، که عمدتاً تحت نفوذ جریان‌های غرب‌گراست، با کلیشه‌هایی مانند «کشور در حال تقابل با غرب»، «تهدید امنیتی بالقوه»، یا «نظام سیاسی ایدئولوژیک» بازنمایی می‌شود. این امر، دسترسی به مخاطبان عمومی را دشوار کرده و سیاست‌های فرهنگی ایران را به سطح نخبگان دانشگاهی یا دیپلماتیک محدود کرده است. دوم، نبود سرمایه‌گذاری مستمر و پایدار در زیرساخت‌های فرهنگی (مانند رسانه‌های چندزبانه، مؤسسات مستقل فرهنگی و مراکز گفت‌وگو) موجب شده است تصویر مثبت ایران با پایداری همراه نباشد و اغلب به برنامه‌های مقطعی وابسته بماند. سوم، رقابت گفتمانی قدرت‌های دیگر مانند ترکیه با گفتمان «نوعثمانی‌گری»^۱، روسیه با «گفتمان اسلاوی

1. Neo-Ottomanist Discourse:

گفتمان نوعثمانی‌گری به استراتژی سیاسی-فرهنگی ترکیه تحت حزب عدالت و توسعه (AKP) و رئیس‌جمهور این کشور رجب طیب اردوغان اشاره دارد که با هدف احیای نفوذ منطقه‌ای و جهانی ترکیه، از میراث امپراتوری عثمانی الهام می‌گیرد. این گفتمان ترکیبی از اسلام سیاسی، ملی‌گرایی ترکی و توسعه‌طلبی اقتصادی-نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز تا اروپای شرقی و بالکان است.

ارتدوکس^۱ و اتحادیه اروپا با «گفتمان لیبرال دموکراسی»^۲، فضای گفتمان سازی ایران را محدود می کند. با این وجود، تلاش ایران برای بازنمایی خود در بالکان نه تنها بخشی از راهبرد قدرت نرم آن در منطقه است، بلکه نشانگر تمایل به استفاده از ابزارهای هویتی برای شکل دهی به محیط بین المللی است. این تلاش ها، در چهارچوب نظری سازه انگاری، بخشی از فرایند خلق معنا در سیاست خارجی تلقی می شوند و می توانند در بلندمدت به تولید سرمایه نمادین و مشروعیت گفتمانی برای ایران در محیط های پیچیده ژئوپلیتیکی کمک کنند (Mozaffari; Akbar, 2024: p. 9-14).

این تصویرسازی ها، در چهارچوب سازه انگارانه، بخشی از فرایند خلق سرمایه نمادین هستند که بازنمایی هویت ایران به عنوان «حامی تنوع تمدنی» معانی بین الاذهانی مقاومتی را در برابر رقابت های گفتمانی مانند ترکیه یا روسیه بازتولید می کند (مولایی و همکاران، ۱۴۰۴: ۱۲-۱۳).

۹. ارزیابی اثربخشی راهبرد منطقه ای ایران در بالکان: دستاوردها،

چالش ها و محدودیت های ژئوپلیتیکی

راهبرد جمهوری اسلامی ایران در منطقه بالکان، اگرچه در برخی حوزه ها دستاوردهایی نمادین و تاکتیکی داشته؛ اما در مجموع با محدودیت های ساختاری و ژئوپلیتیکی قابل توجهی مواجه بوده که دامنه تأثیرگذاری آن را در سطح کلان کاهش داده اند. ایران توانسته است از طریق ابزارهای قدرت نرم، دیپلماسی فرهنگی و ایجاد پیوندهای هدفمند با کشورهایی چون صربستان و مجارستان، تصویر جایگزینی از حضور منطقه ای خود در اروپای شرقی ارائه دهد و تا حدی نیز موفق به کاهش اثرات سیاست های ایزوله سازی غرب گردد. به ویژه روابط دوجانبه با صربستان، که بر پایه هم گرایی ژئوپلیتیکی در مخالفت با مداخله گرایی غربی و حمایت از تمامیت ارضی کشورها شکل گرفته، توانسته است نمونه ای از دیپلماسی مقاومتی و مستقل از بلوک بندی های غالب را تقویت کند. در سوی دیگر، بهره گیری از ظرفیت های فرهنگی

۱. Orthodox Slavic Discourse:

این گفتمان به ایدئولوژی سیاسی-فرهنگی ای اشاره دارد که با تلفیق ملی گرایی روسی، مسیحیت ارتدوکس و پان اسلاویسم، هویت روسیه را به عنوان «مدافع تمدن مسیحی ارتدوکس» و رهبر جهان اسلاو تعریف کرده و به عنوان زیربنای مشروعیت سیاست های تهاجمی مسکو در اروپای شرقی و اوراسیا مطرح می شود.

۲. Liberal Democratic Discourse

گفتمان لیبرال دموکراسی به نظام فکری ای اشاره دارد که بر پایه اصول حقوق فردی، حاکمیت قانون، دموکراسی نمایندگی، اقتصاد بازار آزاد و کثرت گرایی استوار است. این گفتمان پس از جنگ سرد با عنوان «پایان تاریخ» (فوکویاما) تبلیغ شد.

در مجارستان، حضور در مجامع دانشگاهی و تأسیس کرسی‌های زبان فارسی، مؤلفه‌هایی هستند که ایران را به‌مثابه یک بازیگر فرهنگی فعال در این فضا معرفی می‌کنند که در چهارچوب نظری سازه‌نگاری می‌تواند نقش مهمی در بازسازی ادراکات مثبت و ارتقا قدرت نرم ایفا کند. باین‌حال، این دستاوردها در سطح سیاست عملی و تصمیم‌سازی منطقه‌ای هنوز به نتایج تعیین‌کننده و پایدار منجر نشده‌اند.

مهم‌ترین چالش سیاست منطقه‌ای ایران در بالکان، ماهیت ژئوپلیتیکی وابسته و شکننده این منطقه است. بسیاری از کشورهای بالکان در مسیر ادغام کامل در ساختارهای یورو-آتلانتیک (ناتو و اتحادیه اروپا) قرار دارند، امری که به‌طور ساختاری میزان فضای مانور تهران را محدود می‌سازد. گرایش بلندمدت نخبگان سیاسی این کشورها به هم‌گرایی با غرب، حضور پررنگ قدرت‌های منطقه‌ای رقیب (نظیر اتحادیه اروپا، ایالات‌متحده و ترکیه) و وابستگی اقتصادی دولت‌های بالکانی به غرب، فضای مؤثری برای تثبیت نفوذ پایدار ایران باقی نمی‌گذارد. افزون بر آن، فضای امنیتی بسته و کنترل‌شده این کشورها، به‌ویژه در حوزه‌های اطلاعاتی و فعالیت‌های غیردولتی، مانع از تداوم زیرساخت‌های فرهنگی و رسانه‌ای ایران می‌شود (Grey Dynamics, 2024).

از سوی دیگر، مواضع متغیر و بعضاً دوگانه برخی دولت‌های منطقه مانند تلاش برای حفظ رابطه با ایران در کنار پایبندی به رژیم تحریم‌های غربی، منجر به بی‌ثباتی ساختاری در روابط دوجانبه شده و امکان نهادینه‌سازی همکاری‌ها را کاهش داده است (قاسمی و الطائش، ۱۴۰۴: ۷-۱۰) در چنین فضایی، حتی کشورهایی مانند صربستان و مجارستان نیز روابط خود با ایران را بیش از آنکه بر پایه اتحاد راهبردی بنا کنند، تابع ملاحظات تاکتیکی و مقطعی تنظیم می‌کنند. به بیان دیگر، هرچند ایران توانسته است خلأهایی در ساختار هم‌گرایی اروپا شناسایی کند؛ اما نتوانسته است این شکاف‌ها را به نقاط ثبات و مزیت رقابتی پایدار تبدیل کند. اگرچه سیاست منطقه‌ای ایران در بالکان با نگاهی هوشمندانه به دیپلماسی غیرمتمرکز، مقاومت در برابر هژمونی و خلق فضاهای همکاری فرهنگی و اقتصادی تعریف شده؛ اما این راهبرد در برابر واقعیت‌های ساختاری منطقه شامل فشارهای ژئوپلیتیکی، محدودیت‌های نهادی و رقابت شدید بازیگران غربی به‌شدت آسیب‌پذیر باقی‌مانده است. استمرار این راهبرد، نیازمند بازنگری در ابزارها، تطبیق با تحولات نظم منطقه‌ای و شناسایی ظرفیت‌های نوظهور در درون کشورهای خاص این منطقه خواهد بود (Alibabalu; Sarkhanov, 2024: p. 2-7).

از منظر سازه‌انگاره، اثربخشی راهبرد ایران در بالکان به محدودیت‌های هویتی و معنایی نیز برمی‌گردد. برای مثال وابستگی ساختاری کشورها به غرب، بازنمایی ایران

را به چالش کشیده و مانع از بر ساخت پایدار معانی مشترک می‌شود، که این وضعیت خود نشان‌دهنده تأثیر ساختارهای اجتماعی بر نتایج عملی در سیاست خارجی فعلی جمهوری اسلامی در قبال اروپای شرقی و بالکان است.

۱۰. تحلیل تطبیقی یافته‌ها و پیامدهای راهبردی حضور ایران در بالکان

و اروپای شرقی

مطالعه تطبیقی دو کشور صربستان و مجارستان به عنوان نمونه‌های تحلیلی، امکان ارزیابی مؤثرتر سازوکارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه بالکان را فراهم می‌آورد. هرچند هر یک از این دو کشور در بستر تاریخی، ساختار سیاسی و میزان وابستگی به غرب تفاوت‌های معناداری دارند؛ اما اشتراکاتی کلیدی در روابطشان با ایران آشکار است. نخست آن که هر دو کشور، به رغم عضویت یا پیوستگی به ساختارهای یورو-آتلانتیک، در اتخاذ سیاست خارجی خود گرایش‌هایی به چندسویگی و استقلال نسبی از هژمونی آمریکا و اتحادیه اروپا نشان داده‌اند. این خصیصه، بستری راهبردی برای تهران فراهم آورده تا در حاشیه نظم رسمی اروپا، کنش دیپلماتیک خود را بازتعریف کند.

در سطح ژئوپلیتیکی، صربستان به دلیل موضع سرسختانه در قبال مسئله کوزوو و تجربه تلخ مداخله ناتو، نسبت به مداخله‌گری غربی حساسیت بالاتری دارد و در نتیجه، ظرفیت بالاتری برای هم‌گرایی گفتمانی با سیاست خارجی مقاومت‌محور ایران دارد. در مقابل، مجارستان با اتخاذ سیاستی عمل‌گرایانه‌تر، بستر تعامل اقتصادی، فناورانه و فرهنگی با ایران را بدون آن که به مقابله مستقیم با غرب بپردازد فراهم کرده است. این تمایز، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری دیپلماسی ایران در بهره‌گیری از فرصت‌ها با توجه به زمینه‌ها و ساختارهای هر کشور است.

از منظر سازه‌انگارانه، می‌توان دریافت که ایران در هر دو مورد، تلاش کرده است با بازنمایی خود به عنوان کنشگری دارای هویت تمدنی مستقل، حامی چندجانبه‌گرایی و مدافع اصولی چون حاکمیت ملی، گفت‌وگو و هم‌زیستی فرهنگی، بر برداشت‌های مشترک و ادراکات میان‌ذهنی تأکید کند. این تلاش‌ها، به‌ویژه در سطوح فرهنگی و دانشگاهی مجارستان و همچنین در مجامع سیاسی صربستان، نتایج مثبتی از حیث تولید سرمایه نمادین و ارتقا تصویر ایران به همراه داشته است. با این وجود، تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که راهبرد ایران در بالکان، بیش از آن که به دنبال ساخت نظم

جایگزین و پرهزینه باشد، در پی بهره‌برداری هوشمندانه از شکاف‌ها، خلأها و روزنه‌های موجود در نظم کنونی است. به بیان دیگر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این منطقه بر «پرهیز از تقابل آشکار» و «حداکثرسازی فرصت در حداقل فضا» بنا شده است. این الگو، هرچند کم‌هزینه و منعطف است؛ اما از منظر پایداری و عمق نفوذ، با چالش‌هایی نظیر وابستگی ساختاری کشورهای منطقه به غرب، رقابت بازیگران دیگر (همچون روسیه، ترکیه و چین) و ضعف در نهادسازی و تثبیت روابط بلندمدت مواجه است (Mohammad Nia, 2011: p. 2-4).

پیامد راهبردی این الگو آن است که سیاست منطقه‌ای ایران در بالکان، تنها در صورتی می‌تواند اثربخشی خود را حفظ کند که با شبکه‌ای از اقدامات تکمیلی از جمله نوسازی ابزارهای فرهنگی و رسانه‌ای، ایجاد نهادهای میان‌فرهنگی مستقل، پیوندزدن دیپلماسی اقتصادی با نهادهای محلی و همچنین تقویت ظرفیت‌های بومی برای بازتولید گفتمان ایران‌محور در درون جوامع هدف همراه شود. افزون بر این، توجه به تغییرات نسل‌شناختی و تحول در ارزش‌های اجتماعی جوانان منطقه، ضرورتی است که تاکنون در سیاست‌گذاری فرهنگی ایران کم‌تر دیده شده و نیازمند بازنگری فوری است. در این راه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه بالکان، چنان‌که مطالعات موردی نشان می‌دهد، الگویی از دیپلماسی تطبیقی و معنایی را به نمایش می‌گذارد که قابلیت‌های متعددی در خلق کنش‌های جایگزین، تقویت قدرت نرم و ایجاد نفوذ گفتمانی دارد؛ باین‌حال، ماندگاری و اثربخشی آن، نیازمند عبور از مرحله مداخلات مقطعی به سمت معماری پایدار تعاملات چندسطحی و نهادینه‌سازی روابط استراتژیک در بستر پیچیده ژئوپلیتیک اروپای شرقی است. تحلیل تطبیقی از منظر سازه‌نگارانه نشان می‌دهد که تفاوت‌های روابط با صربستان (تمرکز بر هویت مقاومتی) و مجارستان (قدرت نرم فرهنگی) بر پایه بازنمایی‌های متفاوت هویت ایران استوار است، که این امر معانی بین‌الذهانی را در سطح منطقه‌ای تولید کرده و نیاز به نهادسازی پایدار برای تداوم این برساخت‌ها را برجسته می‌سازد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که منطقه بالکان و اروپای شرقی جایگاه ویژه‌ای در راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد. این جایگاه نه تنها ناشی از موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه به‌عنوان کریدوری میانجی برای اتصال به اروپا است، بلکه از ظرفیت‌های فرهنگی، هویتی و فرصت‌های ساختاری ناشی از شکاف‌های نظم یورو-

آتلانتیک نیز نشئت می‌گیرد. تحلیل سازه‌انگارانه روابط ایران با صربستان و مجارستان، تلفیقی از عقلانیت ژئوپلیتیکی، بهره‌گیری از قدرت نرم و فرصت‌طلبی دیپلماتیک را آشکار می‌سازد. در این چهارچوب، می‌توان به‌طور مشخص به اثبات سه فرضیه اصلی پژوهش پرداخت: نخست، این منطقه به‌عنوان کریدوری ژئوپلیتیکی عمل کرده و امکان تنوع‌بخشی به روابط خارجی و کاهش نسبی اثرات تحریم‌ها را فراهم آورده است؛ دوم، ابزارهای قدرت نرم (مانند دیپلماسی فرهنگی و حمایت از جوامع مسلمان) به ایجاد هم‌گرایی هویتی کمک کرده‌اند و سوم، پیچیدگی‌های ساختاری و مواضع انتقادی برخی دولت‌ها، فضایی برای مانور دیپلماتیک ایران ایجاد نموده است.

باین‌حال، این راهبرد با چالش‌های جدی روبه‌رو است وابستگی ساختاری کشورهای منطقه به نهادهای غربی، رقابت شدید قدرت‌های رقیب (مانند ترکیه، روسیه و چین)، محدودیت‌های منابع ایران و ضعف در نهادسازی پایدار، نفوذ تهران را عمدتاً به سطوح نمادین و تاکتیکی محدود کرده است. از منظر سازه‌انگارانه، این محدودیت‌ها نشان‌دهنده دشواری برساخت معانی پایدار و هویت‌های مشترک در محیطی است که بازنمایی‌های غربی غالب هستند و رقابت گفتمانی شدید است. بنابراین، سیاست خارجی ایران در بالکان تاکنون بیشتر پروژه‌های مقاومتی و انعطاف‌پذیر تا جایگزینی ساختاری برای روابط با غرب بوده است.

برای آینده، سیاست خارجی ایران نیازمند تغییر از رویکرد واکنشی به فعال است. پیشنهاد می‌شود تمرکز بر دیپلماسی علمی-فناورانه (مانند پروژه‌های مشترک با اندیشکده‌ها و دیپلماسی مسیر دوم)، گسترش رسانه‌های محلی به زبان‌های منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری در حوزه‌های اقتصادی غیرحساس (مانند کشاورزی و سلامت) افزایش یابد. همچنین، مدیریت هوشمند روابط با رقبای (مانند استفاده از نقاط مشترک با روسیه در برابر ناتو) می‌تواند فرصت‌های موقتی ایجاد کند. عدم توجه به تحولات نسل‌شناختی (ارزش‌های غربی در جوانان منطقه) و تداوم محدودیت‌های داخلی، می‌تواند این راهبرد را بیشتر تضعیف کند. افزوده این پژوهش به ادبیات روابط بین‌الملل با کاربرد عملی سازه‌انگاری بدین نحو است که در یک مورد کم‌تر بررسی شده (بالکان برای ایران)، نشان می‌دهد چگونه هویت، معنا و بازنمایی در سیاست خارجی کشورهای غیرغربی عمل کرده و فراتر از تحلیل‌های مادی‌گرا، لایه‌های ایدئولوژیک و فرهنگی را برجسته می‌سازد. این رویکرد می‌تواند الگویی برای مطالعات مشابه در مناطق حاشیه‌ای اروپا باشد.

فهرست منابع

- جعفری نژاد، مسعود؛ گودرزی، مهناز؛ پرست تاش وحید (۲۰۲۴). *واکاوی سیاست خارجی ایران در منطقه بالکان؛ مطالعه موردی بوسنی و هرزگوین*. پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. جلد: ۶.
- شجاعی، امیررهام؛ سیمبر، رضا (۱۴۰۴). *شرح و نقدی بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر و درس‌گفتارهای آن برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۷(۳).
- مولایی، لیلا؛ ارغوانی پیرسلامی، فریبرز؛ صالحی، سیدجواد (۱۴۰۴). *موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران: تحلیلی از منظر کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۷(۳).
- قاسمی، فرهاد؛ الطائش، محمد (۱۴۰۴). *منطقه‌گرایی شبکه‌ای و امنیت ملی عراق با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۷(۳).

References

- AIES – Austrian Institute for European and Security Policy. (2017). “Turkey and the West – Ambivalent relations.” *AIES Fokus*, Vol. (4). https://www.aies.at/download/2017/AIES-Fokus_2017-04.pdf
- Balkan Investigative Reporting Network (BIRN). (2023, July). “Iran’s propaganda in Albanian language: Media analysis.” https://birn.eu.com/wp-content/uploads/2023/07/Media-Analysis_Irans-Propaganda-in-Albanian-Language.pdf
- Behravesht, M. (2011). “The Thrust of Wendtian Constructivism.” *e-International Relations (e-IR)*. <https://lucris.lub.lu.se/ws/portalfiles/portal/5934551/3053093.pdf>
- Bercolli, L. (2021). “Iran’s Cultural Hegemony in Western Balkans”. *Iram Center Institute*. https://iramcenter.org/uploads/files/IranYs_cultural_hegemony_in_Western_Balkans.pdf
- Ghasemi, Farhad and Taish, Mohammad. (2026). “Network regionalism and Iraq's national security with emphasis on the role of the Islamic Republic of Iran.” *Journal of Foreign Relations Quarterly*, 17(3), 65-92. doi: 10.22034/fr.2025.519360.1660, [In Persian]
- Government of Serbia. (2023, October 24). “Relations of Serbia, Iran at high level.” <https://www.srbija.gov.rs/vest/en/198739/relations-of-serbia-iran-at-high-level.php>
- Grey Dynamics. (2023, October 12). “Iran’s position in the Balkans: A 24-month forecast”. <https://greydynamics.com/irans-position-in-the-balkans-a-24-month-forecast/>
- Hungarian Conservative. (2023, June 9). “100 years of diplomatic ties between Hungary and Iran.” https://www.hungarianconservative.com/articles/culture_society/100-years-diplomatic-ties-hungary-iran/
- IntelliNews. (2024, July 31). “Serbia’s deputy PM visits Tehran to boost bilateral links.” <https://www.intellinews.com/serbia-s-deputy-pm-visits-tehran-to-boost-bilateral-links-336129/>
- IUVM Archive. (2023). “Iran–Hungary relations: A century of delicate diplomacy.” <https://iuvmarchive.org/en/article/iran-hungary-relations-a-century-of-delicate-diplomacy>
- Jafarnejad, Masoud; Goodarzi, Mahnaz; Parastash, Vahid. (2024). “Analysis of Iran’s Foreign Policy in the Balkans: A Case Study of Bosnia and Herzegovina”. *Institute for Humanities and Cultural Studies*. Volume: 6. Issue: 21. 10.22059/jcrr.2024.371064.1595, [In Persian]
- Konstantinov, K. (2024). “The evolution of Iran-Bosnia relations: from wartime alliances to modern-day dynamics.” *Obscured Balkans*. <https://www.obscuredbalkans.com/wp-content/uploads/2025/01/OB2024KK-173-179.pdf>

- Mead, W. R. (2015). "Eastern Europe and the return of geopolitics. Horizons". Vol. 5. *Center for International Relations and Sustainable Development*. <https://www.cirsd.org/en/horizons/horizons-autumn-2015--issue-no5/eastern-europe-and-the-return-of-geopolitics>
- Mohammad Nia, M. (2011). "A Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy." *International Journal of Business and Social Science*. Vol. 2. Number. 4. https://ijbssnet.com/journals/Vol._2_No._4;_March_2011/31.pdf
- Molaei, Leila, Arghavani Pirsalami, Fariborz and Salehi, Seyed Javad. (1404). "Obstacles to Strategic Cooperation in Iran's Foreign Policy: An Analysis from the Perspective of Macrotheories of International Relations." *Journal of Foreign Relations*, 17(3), 127-158. doi: 10.22034/fr.2025.525712.1671, [In Persian]
- Mozaffari, A & Akbar, A. (2024). "Heritage conservation and civilisational competition in the South Caucasus: the Blue Mosque of Yerevan and the Govhar Agha Mosque in Shusha." *International Journal of Heritage Studies* 30:12, pages 1393-1422.
- New Lines Institute. (nd). "Governance: A critical weak point in Iran's regional strategy." <https://newlinesinstitute.org/political-systems/governance-a-critical-weak-point-in-irans-regional-strategy/>
- Nye, Joseph; S., Jr., (2013). "Hard, Soft, and Smart Power in Andrew Cooper, Jorge Heine, and Ramesh Thakur (eds)", *The Oxford Handbook of Modern Diplomacy*. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199588862.013.0031>
- Peace Diplomacy. (2022, November 11). "The Iranian regional deterrence strategy in the new Middle East." <https://peacediplomacy.org/2022/11/11/the-iranian-regional-deterrence-strategy-in-the-new-middle-east/>
- Rafał Woźnica. (2023). "Turkey's Policy towards the Balkans during the Cold War." *Studia Środkowoeuropejskie i Balkanistyczne* 32, pages 89-103.
- Sarkhanov, T; Alibabalu, S. (2023). "Iran's public diplomacy and religious soft power in Africa". *Politics and Religious Journal*. Vol. 17. Number: 2.
- Shojaei, Amir Rahma and Simber, Reza. (1404). "A commentary and critique on Mearsheimer's theory of strategic rationality and its lessons for the political elites of the Islamic Republic of Iran." *Journal of Foreign Relations*, 17(3), 261-290. doi: 10.22034/fr.2025.496314.1618, [In Persian]
- Stimson Center. (2023). "Iran forges an unusual alliance in the Balkans." <https://www.stimson.org/2023/iran-forges-an-unusual-alliance-in-the-balkans/>
- The Cradle. (2023). "Iran's pursuit of soft power in the Balkans." <https://thecradle.co/articles/irans-pursuit-of-soft-power-in-the-balkans>
- The Soufan Center. (2019). "Iran's playbook: Deconstructing Tehran's regional strategy." <https://thesoufancenter.org/research/irans-playbook-deconstructing-tehrans-regional-strategy/>
- Vučković, V., & Radeljić, B. (2024). "You are either with us, or against us: the small state of Serbia between domestic ambition and external pressures." *Cogent Social Sciences*, 10(1). <https://doi.org/10.1080/23311886.2024.2389479>

Washington Institute of International Relations. (2025). "Iranian attitude towards Kosovo crises". <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/iranian-attitudes-toward-kosovo-crisis>



International Quarterly of Foreign Relations

69

Vol. 18 - Issue. 1 - No. 69 - 2026



ISSN: 2008-5419

- ❖ **The Naturalization of Hegemony in U.S. Foreign Policy: A Discourse Analysis of Democratic and Republican Narratives in the Post-Cold War Era**
Hossein Salimi, Seyed Reza Taghavinejad
- ❖ **Implications of a Potential Russian Victory in the Ukraine War for Eurasia and Iran: A Critical Scenario-Based Analysis**
Parviz Dalirpoor, Mohsen Nasr Esfahani
- ❖ **Strategic Analysis of the Digitalization of Public Diplomacy: A Comparative Study of the United States' Virtual Embassy and Twitter Diplomacy toward Iran and Implications for Islamic Republic of Iran**
Hossein Zeinalian Boroujeni, Mohammad Ali Basiri, Fatemeh Shayan
- ❖ **Strategic Innovation as an Imperative for an Adaptive Foreign Policy in the Context of a Complex Geoeconomic System**
Mohammad Reza Faraji
- ❖ **Armenia as an Arena for Regional Competition: An Analysis of the Conflicting Interests of Iran and Azerbaijan with an Emphasis on the Balance of Threat**
Omid Azizyan, Bahram Nasrollahizadeh
- ❖ **Discursive and Identity-Based Analysis of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in Light of the 1404 Vision Document**
Zahra Korani
- ❖ **The Arab League: Continuity of Institutional Incompetence**
Javad Sharbaf
- ❖ **The Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in the Balkans and Eastern Europe: A Constructivist Analysis of Soft Power and Geopolitical Opportunities**
Mohammad Samiei, Sayyed Saeed Al-Agha Bani Hashemi, Mohammad Hadi Vaez Mahdavi